



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مشاهیر مطبوعات اصفهان

(مدفون در تخت فولاد)



تألیف: علی اختری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشاهیر مطبوعاتی اصفهان (مدفون در تخت فولاد)

نویسنده:

علی اخضری

ناشر چاپی:

سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	مشاهیر مطبوعاتی اصفهان (مدفون در تخت فولاد)
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	تقدیم به:
۱۶	فهرست
۲۶	جدول مطبوعات به ترتیب زمان طبع
۲۹	سخن دانشنامه تخت فولاد اصفهان
۳۳	مقدمه
۳۷	میرزا تقی خان انصاری کاشانی
۳۷	الف: زندگی نامه
۴۳	ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او
۴۹	سراج الدین صدر جبل عاملی موسوی
۴۹	الف: زندگی نامه
۵۰	ب: شرحی در باب داده روزنامه ی او
۵۳	ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده
۶۰	میرزا علی آقا خراسانی
۶۰	الف: زندگی نامه
۶۳	ب: شرحی در باب روزنامه ی او
۶۶	ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده
۷۱	میرزا محمد حسین نورالدین مجلسی
۷۱	الف: زندگی نامه
۷۳	ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او
۷۵	ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

۸۰	میرزا حسن خان جابری انصاری
۸۰	الف: زندگی نامه
۸۴	ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او
۸۸	ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده
۹۱	میرزا عباس خان شیدای دهکردی
۹۱	الف: زندگی نامه
۹۶	ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او
۹۸	ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های برجا مانده
۱۰۲	سید عبد الوهاب معین العلمای اصفهانی
۱۰۲	زندگی نامه و شرح روزنامه ی او
۱۰۷	میرزا مسیح تویسرکانی
۱۰۷	الف : زندگی نامه
۱۰۸	ب : شرحی در باب روزنامه ی او
۱۱۱	ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده
۱۱۴	سید نورالدین عراقی
۱۱۴	الف : زندگی نامه
۱۱۷	ب: شرحی در باب روزنامه ی او
۱۱۹	ج : بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده
۱۲۲	سید حسن مؤمن زاده
۱۲۲	الف: زندگی نامه
۱۲۴	ب: شرحی در باب روزنامه ی او
۱۲۶	ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده
۱۳۰	میرزا ابوالقاسم مؤید الشریعه ی گیلانی
۱۳۰	الف : زندگی نامه و شرح روزنامه ی او
۱۳۵	ب : بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده
۱۳۸	منگوقاآن ذو الخیر

- زندگی نامه و دیدگاه ها و اندیشه ی او ۱۳۸
- ابراهیم راه نجات ۱۴۲
- الف: زندگی نامه ۱۴۲
- ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او ۱۵۱
- ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۱۵۵
- میرزا عبدالوهاب گلشن ایرانیپور ۱۶۴
- الف: زندگی نامه ۱۶۴
- ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او ۱۷۱
- ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۱۷۵
- میرزا فتح الله وزیر زاده ۱۸۳
- الف : زندگی نامه ۱۸۳
- ب : شرحی در باب روزنامه ی او ۱۸۶
- میرزا محمّد علی مکرم حبیب آبادی ۱۹۳
- الف: زندگی نامه ۱۹۳
- ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او ۱۹۸
- ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۲۰۲
- میرزا محمّد تقی ادیب خراسانی ۲۰۷
- الف : زندگانی نامه ۲۰۷
- ب : شرحی در باب روزنامه ی او ۲۱۰
- ج: بررسی دیدگاهها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده. ۲۱۲
- میرزا اسداله باغ بهادرانی ۲۱۷
- الف : زندگی نامه ۲۱۷
- ب: شرحی در باب روزنامه ی او ۲۱۸
- ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۲۱۹
- میرزا عبدالحسین بنان زاده ۲۲۲
- الف : زندگی نامه ۲۲۲

- ب : شرحی در باب روزنامه و آثار او ۲۲۵
- ج : بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۲۲۹
- احمد عرفان مراغه ای ۲۳۲
- الف : زندگی نامه ۲۳۲
- ب : شرحی در باب روزنامه ی او ۲۳۵
- ج : بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۲۳۷
- میرزا حسین خان کریم زاده ۲۴۲
- الف : زندگی نامه ۲۴۲
- ب : شرحی در باب مجله و روزنامه ی او ۲۴۴
- میرزا عبدالله خان وزیر زاده ۲۴۸
- شیخ اسد الله گلپایگانی ایزدگشسب ۲۵۱
- الف: زندگی نامه ۲۵۱
- ب: شرحی در باب مجله و آثار او ۲۵۶
- ج: دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های برجا مانده ۲۵۹
- نور الله دهاقانی نور شرق ۲۶۹
- الف: زندگی نامه ۲۶۹
- ب: شرحی در باب روزنامه ی او ۲۷۴
- عبدالحسین سپنتا ۲۷۶
- الف : زندگی نامه ۲۷۶
- ب : شرحی در باب روزنامه و آثار او ۲۸۷
- ج : بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۲۹۲
- میرزا محمّد علی دانش خوراسگانی ۲۹۷
- الف : زندگی نامه ۲۹۷
- ب : شرحی در باب روزنامه ی او ۲۹۸
- جواد مجدزاده صهبا ۳۰۲
- الف : زندگی نامه ۳۰۲

- ب : شرحی درباره روزنامه و آثار او ۳۰۶
- ج : بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۳۰۸
- سید محمّد صدر هاشمی ۳۱۳
- الف : زندگی نامه ۳۱۳
- ب : شرحی در باب روزنامه و آثار او ۳۱۸
- ج : بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۳۲۴
- سید حسین مرنّدی ۳۲۸
- یدالله برخوردار ۳۳۲
- میرزا محمّد علی پروانه ۳۳۶
- الف : زندگی نامه ۳۳۶
- ب: شرحی در باب روزنامه ی او ۳۳۸
- ج : بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۳۳۸
- حسین قوامی زاده باغ بهاردانی لنجانی ۳۴۰
- سید مهدی مکینیان ۳۴۴
- دکتر عبدالحسین محیی ۳۴۶
- فهرست منابع ۳۴۹
- کتاب: ۳۴۹
- مقالات: ۳۵۳
- مجلات: ۳۵۵
- روزنامه ها: ۳۵۷
- فهرست اعلام ۳۶۰
- فهرست مکان ها ۳۷۶
- فهرست روزنامه ها و مجلات ۳۸۶
- درباره مرکز ۳۹۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : اخضری، علی

عنوان و نام پدیدآور : مشاهیر مطبوعاتی اصفهان (مدفون در تخت فولاد)/تالیف علی اخضری ؛ زیر نظر اصغر منتظرالقائم.
[برای] مجموعه تاریخی [فرهنگی] [مذهبی] [واحد دانشنامه] [برای] شهرداری اصفهان.

مشخصات نشر : اصفهان: کانون پژوهش، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۵۴ ص. :عکس [نمونه].

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۶۰۱۷-۳۱-۳

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص[۳۳۵]-۳۴۲؛ همچنین به صورت زیر نویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : روزنامه نگاران ایرانی - اصفهان - سرگذشتنامه

موضوع : مطبوعات - ایران - اصفهان

شناسه افزوده : مجموعه تاریخی [فرهنگی] [مذهبی] تخت فولاد [واحد دانشنامه

شناسه افزوده : شهرداری اصفهان

رده بندی کنگره : PN۵۴۴۹ / الف ی ۱۳۸۶ ۸۲۴

رده بندی دیویی : ۰۷۹/۵۵۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۱۵۵۲۶

ص: ۱

اشاره

تقدیم به:

همه ی فریختگان والا مقام که به خاطر خدماتشان ، جاودانند و مرحوم پدرم که از شأن بی بهره نبود.

ص: ۵

- سخن دانشنامه تخت فولاد اصفهان ۱۵
- مقدمه ۱۹
- میرزا تقی خان انصاری کاشانی ۲۳
- زندگی نامه ۲۳
- شرحی در باب روزنامه و آثار او ۲۹
- سراج الدین صدر جیل عاملی موسوی ۳۵
- زندگی نامه ۳۵
- شوخی در باب روز نامه ی او ۳۶
- بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۳۹
- میرزا علی آقا خراسانی ۴۶
- زندگی نامه ۴۶
- شرحی در باب روز نامه ی او ۴۹
- بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی از میان نوشته های بر جای مانده ۵۲
- میرزا محمّد حسین نورالدین مجلسی ۵۷
- زندگی نامه ۵۷
- شرحی در باب روزنامه و آثار او ۵۹
- بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های به جای مانده ۶۲
- میرزا حسن خان جابری انصاری ۶۶
- زندگی نامه ۶۶

شرحی در باب روزنامه و آثار او ۷۰

ص: ۷

بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌ی نویسنده از میان نوشته‌های بر جای مانده ۷۴

میرزا عباس خان شیدای دهکردی ۷۷

زندگی نامه ۷۷

شرحی در باب روزنامه و آثار او ۸۲

بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌ی نویسنده از میانه نوشته‌های به جا مانده ۸۴

سید عبد الوهاب معین العلمای اصفهانی ۸۸

زندگی نامه و شرح در روزنامه‌ی او ۸۸

میرزا مسیح تویسرکانی ۹۳

زندگی نامه ۹۳

شرحی در باب روزنامه‌ی او ۹۴

بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌ی نویسنده از میان نوشته‌های بر جای مانده ۹۷

سید نورالدین عراقی ۱۰۰

زندگی نامه ۱۰۰

شرحی در باب روزنامه‌ی او ۱۰۳

بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌ی نویسنده از میان نوشته‌های بر جای مانده ۱۰۵

سید حسن مؤمن زاده ۱۰۸

زندگی نامه ۱۰۸

شرحی در باب روزنامه‌ی او ۱۱۰

بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌ی نویسنده از میان نوشته‌های بر جای مانده ۱۱۲

میرزا ابوالقاسم مؤید الشریعی گیلانی ۱۱۶

زندگی نامه و شرح روزنامه ی او۱۱۶

بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده۱۲۱

منگوقاآن ذوالخیر۱۲۴

زندگی نامه و دیدگاه ها و اندیشه ی او.....۱۲۴

ابراهیم راه نجات۱۲۸

ص: ۸

زندگی نامه ۱۲۸

شرحی در باب روزنامه و آثار او ۱۳۷

بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های به جای مانده ۱۴۱

میرزا عبدالوهاب گلشن ایرانپور ۱۵۰

زندگی نامه ۱۵۰

شرحی در باب روزنامه و آثار او ۱۵۷

بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۱۶۱

میرزا فتح الله وزیر زاده ۱۶۹

زندگی نامه ۱۶۹

شرحی در باب روز نامه ی او ۱۷۲

میرزا محمّد علی مکرم حبیب آبادی ۱۷۹

زندگی نامه ۱۷۹

شرحی در باب روزنامه و آثار او ۱۸۴

بررسی دیدگاه ها و اندیشه نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۱۸۸

میرزا محمّد تقی ادیب خراسانی ۱۹۳

شرحی در باب روز نامه ی او ۱۹۶

بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۱۹۸

میرزا اسدالله باغ بهادرانی ۲۰۳

زندگی نامه ۲۰۳

شرحی در باب روزنامه ی او ۲۰۴

بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌ی نویسنده از میان نوشته‌های بر جای مانده ۲۰۵

میرزا عبدالحسین بنان زاده ۲۰۸

زندگی‌نامه ۲۰۸

شرحی در باب روزنامه و آثار او ۲۱۱

ص: ۹

۲۱۵.....بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های به جای مانده.....

۲۱۸.....أحمد عرفان مراغه ای

۲۱۸.....زندگی نامه.....

۲۲۱.....شرحی در باب مجله و روزنامه ی او

۲۲۳.....بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

۲۲۸.....میرزا حسین خان کریم زاده

۲۲۸.....زندگی نامه.....

۲۳۰.....شرحی در باب مجله و روزنامه ی او

۲۳۴.....میرزا عبدالله خان وزیر زاده

۲۳۷.....شیخ اسدالله گلپایگانی ایزد گشسب

۲۳۷.....زندگی نامه

۲۴۲.....شرحی در باب مجله و آثار او

۲۴۵.....بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

۲۵۵.....نورالله دهاقانی شور شرق

۲۵۵.....زندگی نامه.....

۲۶۰.....شرحی در باب روز نامه ی او

۲۶۲.....عبدالحسین سپنتا

۲۶۲.....زندگی نامه

۲۷۳.....شرحی در باب روزنامه و آثار او

۲۷۸.....بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده.....

میرزا محمد علی دانش خوراسگانی ۲۸۳

زندگی نامه ۲۸۳

شرحی در باب روزنامه ی او ۲۸۴

جواد مجد زاده صهبای ۲۸۸

زندگی نامه ۲۸۸

ص: ۱۰

- شرحی در باب روزنامه و آثار او ۲۹۲
- بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۲۹۹
- سید محمّد صدرهاشمی ۲۹۹
- زندگی نامه ۲۹۹
- شرحی در باب روزنامه و آثار او .. . ۳۰۴
- بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۳۱۰
- سید حسین مرندی ۳۱۴
- یدالله برخوردار ۳۱۸
- میرزا محمّد علی پروانه ۳۲۲
- زندگی نامه ۳۲۲
- شرحی در باب روز نامه ی او ۳۲۴
- بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده ۳۲۴
- حسن قوامی زاده باغ بهادرانی لنجانی ۳۲۶
- سید مهدی مکینیان ۳۳۰
- دکتر عبدالحسین محیی ۳۳۲
- فهرست منابع ۳۳۵
- کتب ۳۳۵
- مقالات ۳۳۸
- مجلات ۳۴۰
- روزنامه ها ۳۴۱

فهرست اعلام ۳۴۳

فهرست مکان ها ۳۴۹

فهرست روزنامه ها و مجلات ۳۵۴

ص: ۱۱

جدول مطبوعات به ترتیب زمان طبع

تصویر

ص: ۱۲

تصوير

ص: ۱۳

مطبوعات بهترین ابزار برای شناخت مسائل جاری و شرایط حاکم بر اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هر جامعه ای می باشد و بررسی و تبیین جنبش های فکری و تحولات اجتماعی جوامع، بدون مراجعه و بررسی مطبوعات امری منطقی و اصولی نمی باشد. برای شناخت صحیح مطبوعات و تجزیه و تحلیل درست اطلاعات و محتوای آنها، آشنایی کامل با دوره تاریخی انتشار روزنامه و شناخت دیدگاه های فکری مدیر و سردبیر آن لازم و ضروری است تا بتوان به یک نتیجه درست از اطلاعات موجود در مطبوعات دست یافت. بدین سان برای شناخت اوضاع یک جامعه و بررسی دقیق پیشینه ی تاریخی آن، توجه به روزنامه ها به عنوان یکی از منابع مکتوب دست اول امری ضروری است، چرا که در کتاب های تاریخی، مسائل به صورت کلی بیان شده است و به اخبار ولایات به طور کامل پرداخته نشده است که به وسیله مطبوعات، می توان خلاء موجود را پر کرد.

تاریخ انتشار روزنامه در اصفهان به سال ۱۲۹۶ ق. می رسد که «فرهنگ اصفهان» توسط میرزا تقی خان حکیم باشی «سرتیپ» چاپ شد. وی طبیب مخصوص

ظُلُّ السُّلطان بود که همراه او به اصفهان آمد و روزنامه فرهنگ را که از روزنامه های ممتاز عصر خود بود منتشر کرد. از آن زمان به معاه اصفهان شاهد انتشار عناوین گوناگونی از روزنامه ها با مطالب متنوع بود که با محتوای غنی خود از مسائل و مشکلات زمانه به دور نبود و این شرایط منجر به تعطیل شدن یک روزنامه و افتتاح روزنامه دیگری می شد.

شایان توجه است هر چه روزنامه‌ها بیشتر و متنوع‌تر می‌شد، سانسور مطبوعاتی نیز بر آنها بیشتر اعمال می‌شد. ولی روزنامه‌نگاران در هر شرایط مطالب خود را در قالب‌های ادبی، فکاهی، اخلاقی و دینی نوشته و به دست مردم می‌رساندند.

در اصفهان از سال ۱۲۹۶ ق. تاکنون مجلات و روزنامه‌های بسیاری منتشر شده است ولی از آنجایی که اثر مدونی در مورد روزنامه‌های اصفهان و آشنایی با آنان و مدیرانشان وجود نداشت مجموعه تاریخی و فرهنگی و مذهبی تخت فولاد در قالب طرح‌های پژوهشی خود و به منظور آگاهی مردم اصفهان از سیر تاریخ روزنامه‌نگاری و روزنامه‌های منتشره در اصفهان و همچنین آشنایی با مدیران و ناشران آنها که اغلب در تخت فولاد مدفون می‌باشند، چاپ کتاب حاضر را در سرلوحه‌ی برنامه‌های خود قرار داد و از آنجایی که آقای علی اخضری دانشجوی مقطع دکتری تاریخ گرایش ایران اسلامی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، تحقیقاتی را در این زمینه انجام داده بود، تهیه و تألیف کتاب «مشاهیر مطبوعاتی اصفهان، مدفون در تخت فولاد» را بر عهده‌ی ایشان نهاده شد تا با همت بلند خود این مهم را به انجام رساند.

این مجموعه چون همت خود را صرف احیاء و حفظ و نگهداری قبور علما و بزرگان و هنرمندان تخت فولاد نموده است و کوشش کرده یاد و نام و آثار علمی این بزرگان را احیا و زنده نگهدارد، لذا کتاب حاضر را که در معرفی تعدادی از مشاهیر این مزارستان است، با کوشش فراوان نویسنده، آماده‌ی چاپ نموده است.

مجموعه تاریخی فرهنگی تخت فولاد در راستای حفظ و احیای تخت فولاد گام‌های بلندی در جهت بازسازی و ساماندهی این بافت تاریخی برداشته و پروژه‌های عمرانی خود را با در نظر داشتن ویژگی‌های خاص این گورستان و حفظ آثار به جای مانده و جلوگیری از روند فرسایش بافت. ایجاد کاربری‌های مناسب

برای بناها و فضاهاى موجود، تجلی آثار ارزشمند معماری تخت فولاد، ارتقاء سطح کیفی تکایا، حفاظت ابنیه و عناصر ارزشمند تاریخی موجود در آن و جلوه بخشیدن به مزار و آرامگاه مشاهیر و علما و صالحان آرمیده در این دیار را به اجرا در آورده است.

از طرف دیگر فعالیت های فرهنگی این مجموعه با توجه به امتیازات منحصر به فرد و جاذبه های خاص تخت فولاد و با هدف معرفی مشاهیر و بزرگان مدفون و بیان جاذبه های هنری و ارزش معماری آن در سطح وسیعی آغاز شده و در طی این مدت اقدامات ارزشمندی صورت گرفته است که از آن جمله در زمینه چاپ کتاب تا کنون عناوین زیر به زیور طبع آراسته گردیده است :

۱- ضیاء القلوب (مباحثی در امامت)، تألیف علامه محمد بن عبدالفتاح تنکابنی (فاضل سراب).

۲- تخت فولاد اصفهان، تألیف سید احمد عقیلی.

۳- بزنگاه دلبران، تاریخچه گلستان شهدا، تألیف دکتر اصغر منتظرالقائم.

۴- دانشمندان و بزرگان اصفهان، تألیف سید مصلح الدین مهدوی، تصحیح و اضافات و تحقیق رحیم قاسمی و محمد رضا نیلفروشان، دو جلد.

۵- مجموعه مقالات همایش فاضل سراب و اصفهان عصر وی، به کوشش دکتر اصغر منتظرالقائم با همکاری دانشگاه اصفهان و مجموعه تخت فولاد .

۶- روضه ی رضوان (مشاهیر مدفون در تکیه کازرونی)، تألیف محمد حسین ریاحی.

۷- گلشن اهل سلوک (مشاهیر مدفون در تکیه مادر شاهزاده)، تألیف رحیم قاسمی.

۸- مشاهیر مزار علامه أبو المعالی کلباسی ، تألیف علی کرباسی زاده اصفهانی.

۹- بوستان فضیلت (مشاهیر مدفون در تکیه بروجردی، در کوشکی)، تألیف حمید خلیلیان.

۱۰ - احوال و آثار ملا محمد اسماعیل خواجویی، گردآورنده مهدی رجایی.

امروزه همه کوشش و توان ما به منظور آشنایی فرهنگ دوستان و نسل جوان با تربت پاک تخت فولاد است، خاکی تابانی که به حق وادی السلام ثانی باید نامیدش.

امید است در کنار احیا و مرمت ابنیه و آثار تاریخی موجود در تکایا و قبور متبرکه، شاهد زنده شدن دلها و تحول اندیشه هامان باشیم.

والسلام دانشنامه تخت فولاد اصفهان

ص: ۱۸

انتشار اولین روزنامه در ایران را به «میرزا صالح شیرازی» در ۱۲۵۳ق. نسبت می دهند. وی کوشش می کرد اخبار دارالسلطنه تهران را به شیوه ی روزنامه ی فرنگیان در دسترس عموم قرار دهد. هرچند این پدیده را یکی از مظاهر تمدن غرب می دانند، ولی تأثیرات چشمگیر و روشنگرایانه ای در افکار و آراء مردم نهاد که مهمترین نمودار و بارقه ی آن را می توان در بروز مشروطیت مشاهده نمود. تا اواخر دوره ی ناصری، مطبوعات در ایران پیشرفتی کند داشت و به طور کامل در خدمت و به صلاح دید حاکمیت بود. روزنامه و مندرجات آن از زندگی مردم جدا و مباحث آن در گزارشات امور شخصی یا در ستایش سلطان بود.

ایالات نیز از انتشار روزنامه بی بهره بودند تا این که «میرزا تقی خان کاشانی» طبیب مخصوص ظلّ السلطان، به امر این شاهزاده در سال ۱۲۸۹ ق. در فارس موفق به انتشار اولین روزنامه ی ایالتی شد. پس از آن با استقرار ظلّ السلطان در اصفهان، میرزا تقی خان کاشانی ادامه ی کار روزنامه نگاری خود را و اولین روزنامه در اصفهان به سال ۱۲۹۶ ق. تحت عنوان «روزنامه ی فرهنگ» پی گرفت.

از تعطیلی روزنامه ی «فرهنگ» تا برقراری نظام مشروطه، اصفهان، به غیر از مجله ی دینی دعوت اسلامی» که فقط دینی و اعتقادی بود، دچار یک وقفه ی تقریباً هفده ساله در انتشار روزنامه بود تا این که تأسیس مجلس و تفکرات

آزادی خواهانه، عامل شروع دوباره ی انتشار مطبوعات، آن هم در سطحی به نسبت گسترده، در اصفهان شد. از این زمان تا حدود سال ۱۳۳۰ق. که اکثر روزنامه های منتشره، حول محور آگاهی و رشد عقاید آزادی خواهانه و مشروطه طلبی و مبارزه با استبداد بود، مطبوعات از یک اسلوب خاص مبارزاتی و انتقادی برخوردار بودند. با شروع جنگ جهانی اول، مطبوعات دچار یک رکود شدند و پس از آن دیگر به آن جایگاه علمی و انتقادی و خبری واقعی خود بازنگشتند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نیز روزنامه های اندکی را می توان یافت که از بار علمی و جایگاه محکمی در جامعه برخوردار باشند.

مدیران و اربابان مطبوعات نیز از این تحول برخوردار بودند. مدیران جرید در سالهای برقراری مشروطیت، از میان فضلاء و ادباء و شعراء و نویسندگان و دانشمندان زبردست در اصفهان بودند. در حالی که هر چه این روند ادامه می یافت، روزنامه نگاران واقعی و عالم به این فن کم یاب تر می شدند. و حتی حرفه ی روزنامه نگاری در دوره ی اخیر برای بعضی یک کاسبی و یا ممری برای کسب قدرت اجتماعی و شهرت تبدیل شده بود. به هر حال تخت فولاد اصفهان امروزه جایگاه آرامگاه بسیاری از این شخصیتها است. روزنامه نگارانی که با دیگر عرفا و علما و شعرا و دانشمندان و بزرگان این خطه، چنان عظمت و مقامی به این جایگاه عطا نموده اند که این سرزمین شهرت عالم گیر یافته و به قول عارف بزرگ، سید هاشم موسوی حدّاد «یکی از چیزهایی که فضای اصفهان را صاف نگه داشته است، وجود موخّیدین و عارفین و حکمای اسلام از اعظم علماء که در مدت قرون متمادیه در این قبرستان خوابیده اند».^(۱)

ص: ۲۰

۱- سید محمّد حسین طهرانی، روح مجرّد، یاد نامه ی عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حدّاد، ص ۲۹۷.

چون محور این مقال روزنامه نگاران و صاحبان جراید مدفون در این خطه است، باید یادآور شد که، قبوری که از ایشان بر جای مانده در اوج سادگی و گمنامی است و حتی به سختی می توان بعضی از آنان را یافت. تعدادی از این اشخاص هر چند که مدفون بودن آنان در این خطه مشخص است، ولی اثری از قبر آنها نیست. دیگر اینکه افرادی از آنان نیز هستند که هیچ اطلاعاتی از زندگی و خصوصیات آنان به دست نیامده و تنها روزنامه های موجود از آنان بر این امر اثبات می کند. مانند: «محمد علی مهرداد» صاحب روزنامه ی «تفسیر سیاسی روز» و «لطف الله دانشور علوی» صاحب روزنامه ی «شاهکار نو» و «شاه سمندی» صاحب روزنامه ی «ندای دستباف». ما بر هر آنچه اطلاع یافتیم اشاره نمودیم و به آنچه دست نیافتیم به موقع دیگری واگذار کردیم. این اثر برای سهولت کار مراجعین بر مبنای سال انتشار روزنامه یا مجله، مرتب، و هر قسمت آن اصولاً از سه بخش تشکیل شده است:

الف: زندگی نامه ، که شرحی نسبتاً جامع از شرح زندگی اشخاص را در بر دارد.

ب: شرحی در باب روزنامه یا مجله ی او، که تاریخچه ای از شروع تا ختم روزنامه است.

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی و نویسندگان از میان نوشته های بر جای مانده: که آراء و عقاید و دیدگاه اشخاص را بررسی می کند.

در پایان بر خود لازم می دانم مراتب تقدیر و تشکر خود را از جناب آقای دکتر منتظر القائم که در اصل اصرار و سماجت ایشان بود که منجر به خلق این اثر شد و مسئولین مجموعه ی فرهنگی، مذهبی تخت فولاد اصفهان بویژه جناب آقای مهندس «حمیدی» و آقایان غلامرضا نصراللهی که با راهنماییها و بازخوانی این اثر و حمید خلیلیان و احمد عقیلی به خاطر در اختیار قرار دادن مطالب مفید و راهنماییهای روشنگرانه و عبدالمهدی رجایی در قسمت اسناد و مطبوعات

کتابخانه ی مرکزی دانشگاه اصفهان که با در اختیار قرار دادن روزنامه های نفیس این بخش و نیز همسرم به خاطر حوصله ای که در این مدت به خرج داده و با تمام این مشقّات بازخوانی این اثر را نیز تقبل نمود و کسانی که زحمت تایپ و چاپ این اثر را متقبل شدند، مخصوصاً خانم زهرا ترکی و خانم نرگس جنتیان و آقای مرتضی جنتیان ابراز دارد. به امید موفقیت و سربلندیشان.

علی اخضری تیر ماه ۱۳۸۶

ص: ۲۲

«میرزا تقی انصاری کاشانی»، معروف و ملقب به «میرزا تقی حکیم باشی» و «میرزا تقی خان سرتیپ»^(۱) از دانشمندان و اطباء و از روزنامه نگاران بزرگ دوره ی ناصر الدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ق) است. وی فرزند «ملا محمّد هاشم کاشانی» و متولد ۱۲۵۶ ق. در کاشان بود. حکیم باشی شرح زندگانی خود را در ابتدای کتاب «تربیت» بیان کرده که ما به اختصار بدان اشاره می کنیم. «به هنگام صبی، پدرم نامه و خامه ام داد و به مکتب ملا هادی نام، معلم فرستاد. ویرانه ای بود که کاشانه ی اوباش و آشیانه ی بوم و خفاش، که ناله ی بومانش، خواب از دپاه ی مردمان ربوده و جان اهل آن مرز و بوم فرسوده کرده بود. معلم مزبور در امر و نهی

ص: ۲۳

۱- وی چون به سمت طبیب حضور «ظَلَّ السلطان» منصوب شد، عنوان «حکیم باشی» گرفت و لقب «سرتیپ» را ناصر الدین شاه به وی عطا کرد.

اطفال بازوی مضاربه بر فراشتی و پیوسته سخن از تازیانه گفتی.

روز نخست که نزد معلم رفتم زیان به نصیحتم گشود و به درشتی تللدیدم فرمود. همان روز به الفبا شروع نمودم سر مشقم داد که نوشتن را بیاموزم، چون مانند او نوشتم، دستهایم را به فلک گذاشت چند چوب بر انگشتانم نواخت. به تربیت آن یک روز قناعت کردم و از آن ویرانه کناره گرفتم. سپس به مکتبش رفتم تا آنکه تنی چند، از بنی عماد در نزد عم گرامی ام به تلاوت قرآن مشغول دیدم، بر ایشان رشک برده و به روزگار گذشته خود تاسف خوردم. روزی خود از عم بزرگوارم خواهش کردم مرا بپذیرد، در خواست مرا پذیرفته، تحسین گفت و با بنی أعمامم به قرائت قرآن انباز نمود. چندی نگذشت که به هم درسی آنان به تحصیل علوم اقدام کردم و صرف و نحو و لغت عرب را خوانده به انجام رسانیدم. پس آنگاه اندک اندک به معلمین خارجه پرداختم. از هر جا عالم معروفی پیدا می شد نزد او می شتافتم. مقدمات علم حساب و هیأت و نجوم و فقه و اصطیلاب و أعداد و طلسمات را تيمناً و تبرکاً نزد جدّم ملا محمّد حسين انصاری، معروف به بابا، که از اکابر سلسله شاه نعمت الله ولی و صاحب نفس کامل و مقام عالی بود، آغاز کردم. در تکمیل علم طلسمات مرا به میرزا حسین خالق الالواح، رهنمایی نمودند. چند ماهی نزد او مواظبت کردم الالواح و طلسمات غریبه فراهم گرفتم.

تا سن شانزده، به آموختن هیأت و نجوم و اکرات و حکمت الهی و طبیعی و علم طب و معانی و بیان و عروض و فقه و اصول و غیره مشغول بودم. در ضمن تحصیل علوم، گاه گاهی به صنایع یدی مانند مشق خط و نقاشی و تذهیب می پرداختم، گاهی ریاضت و عزایم و تسخیرات مداومت می کردم. تا سن هفده، شب و روزم در مدارس ملتی بدین منوال گذشت. «از قیل و قال مدرسه باری دلم گرفت». آواز علوم غریبه ی صنایع بدیعه اروپا عالم گیر شد، چون بالطبیعه مایل به تحصیل علوم بدیعه

و فنون غریبه بودم، بی اختیار ترک وطن گفتم و به دارالخلافه ی تهران رفتم و به مدرسه ی نظامی دولتی شتافتم. با مداد به مباحثه فقه و اصول مبادرت می جستیم و سایر اوقات شبانه روز را در مدرسه نظامی نزد معلمین فرانسوی به کسب علوم و صنایع جدیده مواظبت داشتیم.

بالجمله چون از مسایل و اصطلاحات اغلب علوم، مستحضر بودم در اندک زمانی از بیشتر علوم جدیده ای آروبا اطلاع یافتیم. زبان فرانسویان را آموختم و در هر یک از علوم اروپا رساله ای تصنیف و تالیف یا ترجمه نمودم. در سایر علوم جدید اروپا رساله ها نوشتم زیاده از سی مجلد. کتاب در علوم بدیعه ی اروپا که به هیچ وجه مبادی و مبانی آن در ایران نبود برای مبتدیان نوشتم.

قریب پانزده سال به تصنیف و تألیف رساله ها و کسب علوم اروپا مواظبت نمودم تا آنکه مراتب تحصیل مرا اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا، وزیر علوم و سایر رؤسای مدرسه ی نظامی و امنای دولت به حضور پادشاه عرضه داشتند. اعلیحضرت به واسطه ی طغیان مرض مطبقة در افواج به مواظبت عساکر و مریض خانه ی نظامی مأمورم فرمودند.. قریب یکسال در این خدمت مواظبت کردم. پس از آن پیوسته مرا به ترجمه ی کتاب های مخصوصه و علوم غریبه اروپا مأمور می فرمود و به مرحمت های ملوکانه و بخشش های شاهانه مرا ترغیب و تشویق می نمود تا به عنایات پادشاه در بیشتر عموم اروپا آگاهی یافتیم. آنگاه مکرر در جزء سفارتهای فوق العاده به دول خارجه مأمورم فرمودند. از آن جمله به حضور الکساندر دوم، امپراطور ممالک روسیه رفتم، مرحمتها دیدم، نشانها گرفتم.

تا در سن ۲۸ و ۲۹ به مجلس کمیسیون طبیه دارالخلافه تهران که از تمام دولتها طبیعی ماهر به آنجا فرستاده شد و در تحت ریاست جناب دکتر طولوزان فرانسوی حکیم باشی مخصوص اعلیحضرت دایر بود. مأمور گردیدم. در سن ۳۲، در وزارت

عدلیه ی اعظم، به تشکیل مجلس قانون تشریف جستیم و همواره در انجام خدمات وزیر عدلیه جناب حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله، مساعی کامله به عمل آوردیم. چشم از جمیع مخاطر پوشیده و در دایر کردن مجلس قانون و نظم آن کوشیدیم. در قوانین مجالس محاکمات و جنایات و غیره و تکالیف طبقات مردم، رساله ها نوشتیم و روزنامه ها به طبع رسانیده ام. سفرنامه های مخصوص مشتمل بر مضامین غیرت انگیز و کرتیکهای نصیحت آمیز نوشته، منتشر ساختم. پس آنگاه به ملازمت فرزند ارشاد شاهنشاه، ظلّ السلطان مسعود میرزا، ماموریت شیراز را اختیار نمودم، دو سال در شیراز بسر بردم.

به هنگام اقامت در شیراز بنا بر اراده ی شاهزاده، روزنامه ی مخصوصی به اسم «فارس» به طبع رسانیدم، چنانکه یک سال برقرار و در بلاد مختلفه ی هندوستان و ایران انتشار داشت. در سال ۱۲۹۱ هجریه از شیراز به ملازمت ظلّ السلطان به اصفهان آمده در آنجا مجلسی از اطباء به اسم انجمن پزشکان منعقد ساختم. زیاده از شصت نفر طبیب و جراح در آن انجمن حاضر می شدند. چند سال، هر هفته یک روز آن انجمن دایر بود و مخصوصاً از مرض طاعون و وبا و هیضه گفتگو می کردند» (۱).

چند سال بعد «شاهنشاه (ناصر الدین شاه) به حکم تلگرافی مأمورم فرمود تا در حدود اصفهان و مضافات آن برای انکشاف معادن، گردش نمایم. امثالاً لامر الاعلی، سه ماه حدود اصفهان را گردش کردم، تمام کوه ها و اراضی کرون و فریدن و چهار محال و لنجان و سمیرم و لرستان تا حوالی شوشتر را پیمودم. بیست و هشت معادن از فلزات مختلفه و غیر فلزات و سه معادن زغال سنگ منکشف نمودم. نقشه ی تمام قریه ها و نهرها و کوه های این حدود را مفصلاً رسم

ص: ۲۶

۱- میرزا تقی خان کاشانی، تربیت، در قواعد تعلیم و تربیت اطفال، ص ۱ تا ۱۳.

نموده، بعضی از حیوانات بحرّیه ی متحیره در این حدود، پیدا کردم. در اواخر همین سال یا ملازمت ظلّ السلطان خدمت شاهنشاه تشریف جستیم. نمونه های معادن را با نقشه ی مبسوطه حدود و بلوک اصفهان از لحاظ انوار ملوکانه گذرانیدم، تحسین فرمودند و در موزه خانه ی دولت جای دادند و به پاداش این خدمت، شاهنشاه، منصب سر تیبی مرحمت فرمود و در موجیم بیفزود. بعد از سه ماه باز به اصفهان مراجعت کردم» (۱).

میرزا تقی خان از این پس که در اصفهان اقامت می گزیند، به خدمات و تلاشهای خود ادامه داده و در حدود سال ۱۲۹۳ ق. اقدام به تشکیل «انجمن معارف»، «برای مذاکرات منافع عامه» (۲) در اصفهان می کند که این انجمن بعدها به فرمان ظلّ السلطان «تبدیل به مجلس اعیان» (۳) می گردد. پس از آن پیشنهاد ایجاد و نشر روزنامه ی فرهنگ را می کند که ظلّ السلطان اداره و راه اندازی آن را در سال ۱۲۹۶ ق. به عهده ی خودش قرار می دهد. وی نیز این خدمت فرهنگی را تا پایان حیاتش ادامه می دهد. از دیگر اقدامات او ایجاد نخستین مدرسه ی جدید در اصفهان بود که «به سال ۱۲۹۷ بر حسب امر ملوکانه (ظلّ السلطان عمارت هشت بهشت اصفهان را که یادگار صفویّه بود اصلاح و تعمیر نموده و برای تربیت اطفال عامه منظم نموده و به مدرسه ی «همایونی» موسوم شده» (۴) و به این امر اختصاص یافت. این «اولین مدرسه ای بود که در آن حساب، جبر و مقابله، زبان فرانسه و مشق و حرکات نظامی تدریس می شد. این مدرسه سه سال بیشتر دوام نداشت و چون استادان این مدرسه

ص: ۲۷

۱- همان ، ۵۵.

۲- همان، ص ۵۷.

۳- همان ، ص ۵۹.

۴- همان، ص ۵۷.

به دستور ناصر الدین شاه به مرکز فرا خوانده شدند ، مدرسه قهراً تعطیل گردید». (۱)

میرزا تقی خان در محرم ۱۲۹۹ ق. از طرف ظلّ السلطان مأمور سیاحت فارس و خوزستان و نواحی مرزی و نقشه برداری از این ولایات شد. لذا وی می گوید «از راه فارس حرکت کرده، نقشه ی خط عبور خود را از فارس تا بندر بوشهر و از آنجا به خلیج فارس و محمّره و بصره و تمام حدود سر حدّیه ی عربستان رسم نمودم. به هنگام مراجعت نیز نقشه ی رود کارون و اهواز و تمام سد ها و پل های آن حدود را رسم کرده، برای اصلاحات آن نواحی چندین رساله نوشتم به اسم «گنج شایگان» و

سفینه النجات» و دیگری موسوم به «عربستان». حدود لرستان و خرم آباد و بروجرد و عراق را نیز نقشه کشیده، مراجعت کردم. بعد از مراجعت به تهران ظلّ السلطان مراتب خدماتم را به حضور شاهنشاه عرضه نمود. ایشان بذل عنایت ها فرموده منصب سر تیبی دوم مرحمت فرمودند». (۲)

این مسافرت مدت سه ماه طول کشید و او بعد از بازگشت، شرح آن مسافرت را در روزنامه ی «فرهنگ» به چاپ رساند. حکیم باشی چون به من چهل و پنج سالگی رسید، از بیماری استسقاء رنج می برد «یک ماه هست که به مرض پرقان الاصفیر مبتلا گردیده و چون سالها است که به رنج کبیدی گرفتارم و از زندگانی خود مایوس مانده و افسوسی ندارم، مگر آنکه کتابها و رساله هایی که نوشته و حاصل عمر عزیز بود به طبع نرسیده و بعلم از من کسی به ترتیب و طبع آنها نخواهد پرداخت». (۳) این بیماری که دو سال با او همراه بود، سر انجام وی را در سن چهل و هفت سالگی از پا در آورد و در سیزدهم رجب ۱۳۰۳ درگذشت. او را در تخت فولاد اصفهان ، تکیه میر

ص: ۲۸

۱- آگاهی نامه مرکز اسناد و آمار فرهنگ و هنر اصفهان و هنر اصفهان ، سال ۲۵۳۵، ص ۲۴.

۲- میرزا تقی خان کاشانی ، تربیت ، در قواعد تعلیم و تربیت اطفال ، ص ۵۸.

۳- همان ، ص ۵۹.

میرزا تقی خان از جمله عالمان و خدمتگزاران نادر الوجودی بود که تاریخ قاجار، نظیر او را کمتر به یاد دارد. «وی بی تردید از پیشروان نهضت فرهنگی در روزگار قاجار است و آثار او از تألیف و ترجمه از اسناد ارجمند دانشهای نو در این عهد است.»^(۱) او نه تنها به خاطر خدمات ارزنده اش معروف است، بلکه صفات نیک اخلاقی و همت بلند انسانی اش، او را زبان زد کرده است. وی چون «سرمایه ی زندگی اش را صرف خدمات ملی نموده، از این رو حقوقی بسیار بر ذمه ی اهل ایران ثابت نمود»^(۲). تمام زندگی اش، هر چند کوتاه بود، صرف تولید علم و ترقی مملکت شد. در دوره ی حیات حکیم باشی که هر شخصیت ذی نفوذی به یک گروه و دولت اجنبی وابسته بود، ایشان داخل در هیچ یک از این دسته بندیها نگردید و مردی درست کار و وطن پرستی واقعی بود. «میرزا تقی خان علاوه بر سرمایه ی علمی تحصیلی که داشت، از حیث ذوق و استعداد و قابلیت قبول افکار تازه و دلبری در اظهار خیال و فکر خود، فرد ممتازی بود که با امثال محمد حسن خان صنّیع الدوله قابل مقایسه نبود.»^(۳)

ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او

میرزا تقی خان سرتیپ، بانی و ناشر دو روزنامه و صاحب چندین اثر ارزشمند در تألیف و ترجمه است. اولین روزنامه ایی که به همت وی منتشر شد، روزنامه ی «فارس» بود. چون ظلّ السلطان به حکمرانی فارس انتخاب شد، میرزا تقی خان

ص: ۲۹

۱- نشریه دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان ، دوره ی ۲، شماره ی ۳(اسفند ۱۳۷۰)، ص ۱۲۹.

۲- محمد صدر هاشمی ، تاریخ جراید و مجلات ایران ، ج ۱ ، ص ۲۶۱.

۳- محمد محیط طباطبایی ، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران ، ص ۴۲.

حکیم باشی نیز در ملازمت ایشان مأمور شیراز شد. در این شهر به امر شاهزاده در ۲۵ جمادی الثانی ۱۲۸۹ اقدام به انتشار اولین شماره ی روزنامه ای به نام «فارس» یا «الفارس» نمود. این روزنامه که به صورت هفتگی منتشر می شد، در سه شماره ی اولیه ی خود که در هشت صفحه به چاپ رسید، به صورت فارسی و عربی نوشته و منتشر می شد «میرزا تقی خان گویی حوزه ی وسیع انتشار و رواجی برای این روزنامه در سواحل خلیج فارس و قبایل عرب مقیم ساحل این دریا آرزو می کرد و می خواست اعراب سواحل و نیز فارسی زبانان خطّه ی را از برکات این روزنامه برخوردار سازد.»^(۱) ولی از شماره ی چهارم به بعد قسمت عربی از آن حذف

گردید و تنها به زبان فارسی چاپ می شد. لذا به چهار صفحه کاهش یافت. این روزنامه به طور منظم تا ششم ذی القعدة ی ۱۲۸۹ در نوزده شماره به چاپ رسید، ولی پس از آن با تعطیلی مواجه شد. علت تعطیلی آن را بنا بر نقل خود در سر مقاله ی اولین شماره ی روزنامه «فرهنگ»، مواجه شدن با تحریکات برخی از بد خواهان می داند.

با خاتمه ی حاکمیت ظلّ السلطان در شیراز، حکومت اصفهان به وی واگهار شد و ایشان در سال ۱۲۹۱ ق. به اصفهان آمد. باز میرزا تقی خان در ملازمت ایشان بود. به امر این شاهزاده بار دیگر مأمور تأسیس روزنامه ی دیگری به نام «فرهنگ» در اصفهان شد. «این روزنامه که نخستین روزنامه بود که در اصفهان به طبع می رسید»؛^(۲) به مدیریت «میرزا تقی خان سرتیپ حکیم باشی»، در تاریخ دوم جمادی الاولی ۱۲۹۶ و معمولاً در چهار صفحه به قطع بزرگ و به صورت هفتگی منتشر می شد. این روزنامه به خط نستعلیق خوشنویس و خطاط معروف و مشهور اصفهانی، «میرزا

ص: ۳۰

۱- همان، ص ۴۱.

۲- میرزا تقی خان کاشانی، تربیت، در قواعد تعلیم و تربیت اطفال، ص ۵۷.

عبدالرحیم افسر» بود که به همین خاطر و به دلیل «حسن ترتیب و انشاء، معروف تمام بلاد و امصار خارجه و داخله گردید و تا مملکت چین و بر ما و به تمام صفحات هندوستان و پاریس و لندن و اسلامبول و مصر و پترسبورگ و قفقازیه و مسکو و غیره منتشر بود، از تمام مدرسه های علمیه ی ممالک خارجه آن را درخواست می کردند.»^(۱)

در سرلوحه ی روزنامه ی آمده که «در این اخبار نامه، از سیاست مدن و اطلاعات ملکیه و علوم و صنایع نصایح و تجارت و فلاحت نوشته می شود.» همچنین در اولین شماره ی آن مرام و مسلک خود را چنین بیان می کند که: «مشی فرهنگ به هیچ وجه در نوشتن محامد و محاسن اعیان و بزرگان وزراء و امناء و غیره نیست. و به نوشتن این گونه مشروحات که خالی از هر گونه سود و زیان است مجبور نیست و خود را از تعرّض مطالب مهمّه آزاد می دانند... درست کاری و نکو کاری لازمه ی تمدن انسانیّت است. پس بیان این صفات بر فرض صدیق، از جمله وقایع و سوانح محتاج درج در روزنامه نیست بلکه ظهور آنچه مخالف این صفات است، مناسب یادداشت در صحایف است. ..»

مندرجات فرهنگی اخبار داخلی بود که خبرهایی از شهر اصفهان و محلات آن را در بر می گرفت و نیز شامل خیرهای دیگر ولایات، به ویژه ولایاتی که تحت حکومت ظلّ السلطان قرار داشت می شد. سپس اخبار خارجی ذکر می گردید. یکی از بخشهای مهم این روزنامه، پاورقی هایی بود که از همان شماره ی نخست تا شماره ی آخرین در آن به چاپ می رسید. این پاورقی ها اصولاً مقالات علمی بودند که گاهی توسط میرزا تقی خان سرتیپ، نوشته می شد و حتی بعد از مرگ او نیز همچنان ادامه داشت.

ص: ۳۱

۱- همان.

میرزا تقی خان سرتیپ، چون به سال ۱۳۰۳ ق فوت کرد، ظلّ السلطان «محمود اقشار» را که از قبل مطالب زیادی برای روزنامه می نوشته، لقب سرهنگی داده و به مدیریت روزنامه گماشت و تا پایان کار و مسئولیت اداره ی روزنامه را برعهده داشت. سرانجام این روزنامه پس از دوازده سال و سه ماه انتشار، با چاپ آخرین شماره ی آن در بیست و یکم رمضان ۱۳۰۸، تعطیل و دفتر آن بسته شد. علت تعطیلی آن، تحولاتی، از جمله سقوط ظلّ السلطان از حاکمیت اصفهان بود که در این زمان رخ داد.

تألیفات و ترجمه های میرزا تقی خان حکیم باشی که به چاپ رسیده عبارتند از:

- ۱- سیر الحکمه : تألیف «شلیمر» ترجمه ، تهران، ۱۲۷۸ ق.
- ۲- زینه الايران: تألیف شلیمر» همراه، ترجمه، تهران، ۱۲۷۹ ق.
- ۳- خمربه: اصفهان، ۱۲۹۶ ق. در اختلال نظام عالم به واسطه ی مسکرات.
- ۴- تربیه: اصفهان، ۱۲۹۸ ق. در قواعد تعلیم و تربیت اطفال.
- ۵- اندرزنامه : تألیف «لرد برلی»، ترجمه، اصفهان، ۱۲۹۹ ق.
۶. حدائق الطبیعه اصفهان ۱۳۰۰ ق. در اثبات حرکت زمین و مختصری از علم هیأت معاصرین.
- ۷- گنج شایگان، اصفهان، ۱۳۷۰ ش. گزارش سفر خوزستان، به اهتمام جمشید مظاهری.

از جمله شخصیت‌های آزادیخواه صدر مشروطیت، می‌توان از روشنفکر ترقی خواه و روزنامه نگار پر تلاش «سراج الدین صدر جبل عاملی موسوی» نام برد. از زندگانی او اطلاع چندانی در دست نیست. آنچه معلوم و مشخص است اینکه، ایشان به سال ۱۲۵۲ش. (۱۲۹۰ ق) متولد شده و قسمتی از عهد سلطنت ناصر الدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ ق.) را درک کرده است. از اوایل عمرش تا شروع انقلاب مشروطیت، که دوره ی رشد و ظهور کمالات علمی و ادبی و سیاسی اوست، ایام را به استعراق در تحصیل گذرانده است. از آساتید برجسته ی وی در این دوره می‌توان «آقا نجفی» را نام برد.^(۱)

با شروع حرکت های مردمی برای کسب آزادی و استقرار حکومت قانونی و

ص: ۳۵

۱- سید مصلح الدین مهدوی، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۶۳.

برچیده شدن بساط ظلم و خودسری، او نیز برای نیل به اهداف و آرمانیها تلاش و کوششهای فراوانی انجام داد تا اینکه با به ثمر رسیدن انقلاب و اعلام تشکیل «انجمنهای ایالتی» او به عنوان یکی از اعضای انجمن ایالتی اصفهان، انتخاب و با شرکت در آن در پیشرفت امور این انجمن خدمات مهمی انجام داد. پس از آن چون پیشنهاد روزنامه ای برای ارائه ی افکار و بیانات و نظریات این انجمن از طرف او مطرح شد، ارکان این انجمن وی را مأمور انتشار روزنامه ای برای درج مذاکرات انجمن ایالتی اصفهان نمودند، چند سال بعد با تعطیلی این روزنامه، سراج الدین گوشه نشینی و عزلت را اختیار کرده و سرانجام در سال ۱۳۱۴ ش. (۱۳۵۴ق.) دیده از جهان فرو بست و پیکرش را در تخت فولاد اصفهان تکیه ی مادر شاهزاده (۱) به خاک سپردند.

صدر عاملی، از سادات و روحانیون برجسته و سرشناس اصفهان به شمار می رفت و از اعتماد و احترام زیادی در بین مردم برخوردار بود. به خاطر صداقت در گفتار و کردار خدمات صادقانه اش، از او همواره به عنوان «سید المجاهدین» و «مدیر روشن ضمیر» یاد میکردند. انجمن ایالتی اصفهان نیز او را امین خود می دانست، سراج الدین هر چند خامه اش تیز و بی پروا می نوشت، ولی حریم و احترام اشخاص را همواره حفظ و محترم می شمرد. نگارشش شیوا و روان بود.

ب: شرحی در باب داده روزنامه ی او

با فرمان تأسیس مجلس شورای ملی برای استقرار نظام مشروطه و تدوین نظامنامه ی قانون اساسی، مخالفتی در بی ارزش جلوه دادن آن وبه طور کلی

ص: ۳۶

۱- سید مصلح الدین مهدوی آورده که در حوالی این تکیه، مقابل درب ورودی است ولی امروزه سنگ قبری از او بر جای نیست. (سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان، ص ۹۷).

مقابله با اصل نظام مشروطه، صورت گرفت. لذا رهبران مشروطه، به منظور انتخاب نمایندگان مجلس و همچنین حمایت و پشتیبانی از انقلاب و آشنا ساختن مردم به مقررات و قوانین جدید، اقدام به تأسیس تشکیلاتی تحت عنوان «انجمن های ایالتی و ولایتی» در تهران و سایر شهر های کشور نمودند. در اصفهان نیز در همان بدو امر، این مجلس تشکیل و شروع به کار نمود. اعضاء مؤسس و ارکان آن عبارت بودند از «حاج آقا نورالله نجفی، شیخ الاسلام، میرزا رضاخان نائینی، محاسب الدوله، حاج مشیر الملک و دیگران»^(۱). این انجمن جلسات خود را در کاخ چهلستون به طور مرتب هفته ای یک بار برگزار می کرد. لذا برای اطلاع مردم از مذاکرات و تصمیمات صورت گرفته روزنامه ای ضروری بود که تأسیس چنین امری را «به عهده ی یکی از اعضای انجمن به نام آقا سراج الدین صدر عاملی واگذار گردید»^(۲).

بدین خاطر روزنامه ی «انجمن اصفهان» در یک شنبه بیست و یکم ذی القعدة ۱۳۲۴ق. در اصفهان به مدیریت، «سراج الدین صدر عاملی الموسوی» در چهار تا هشت صفحه وبه صورت هفتگی منتشر می شد. در شماره های اولیه «میرزا محمد علی علم» به عنوان دبیر روزنامه و «میرزا محمد سعید نائینی» به عنوان ناظم و تحویل دار آن معرفی شده اند. این روزنامه در سال ۱۳۲۵ ق. به نام «انجمن مقدس ملی اصفهان» و «انجمن مقدس ولایتی اصفهان» انتشار می یافت و بعد از استبداد، محمد علی شاهی، که سال سوم آن شروع شد، تحت عنوان «انجمن اصفهان» منتشر می شد. این جریده زیر عنوان، هدف خود را چنین اعلام می دارد که جریده ایست آزاد از منافع عامه و سیاسیه دولت و ملت و مذاکرات انجمن مقدس

ص: ۳۷

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲- همان.

ملی اصفهان و وقایع آن و هر گونه مطلبی که راجع به مواد سیاسی و پلتیکی و تجارتنی و اجتماعی و ملی و از هر قسمت بحث و تنفییه در توسعه ی دایره ی اسلامیت و نوامیس شریعت و قواعد تمدن و افکار و اراء ملت بوده باشد درج می شود.»

مندرجات آن بعد از سرمقاله، شامل گزارشات و مذاکرات انجمن مقدس ملی اصفهان و اخبار و امور سیاسی مملکت و اوضاع اصفهان و مقالات و گاه اشعار و قصاید و اخبار دیگر ممالک جهان می شود جذابترین قسمت این روزنامه را می توان در مبحثی تحت عنوان «مناظره ی شیخ و شاب» مشاهده کرد که بسیار جالب و روشنگرایانه است. از سال چهارم به بعد روزنامه دارای تغییرات کلی شده و بر اخبار و مطالب علمی آن افزوده و از مذاکرات انجمن اصفهان کاسته شده است. همچنین ترجمه هایی از جراید خارجی نیز بدان اضافه و پائین صفحات آخر هر شماره نام مدیر آن درج شده است.

روزنامه ی انجمن اصفهان از زمان تأسیس تا کودتای شوم محمد علی شاه و به توپ بستن مجلس مرتب منتشر می شد. «پس از کودتا که همه ی جراید پایتخت و شهرستانها تعطیل شدند، روزنامه انجمن اصفهان نظر به موقعیتی که در آن شهر از مقاومت ملت در برابر دولت استبداد پدید آمده بود، دایر و در حال انتشار ماند.»^(۱) و اما با ورود نماینده ی استبداد، یعنی اقبال الدوله ی کاشانی، به اصفهان، تمام امیدها قطع و انجمن ایالتی و دوزنامه ی آن بر هم خورد. چند ماه بعد که آزادی خواهان اصفهان به همراه نیروهای بختیاری کوشیدند و موفق شدند. در ذی الحجه ۱۳۲۶ ق. شهر را از حاکم مستبد خارج و کنترل آن را در اختیار گیرند، انجمن ملی اصفهان باز دیگر و «روزنامه ی انجمن اصفهان» نیز سال سوم خود را آغاز کردند، از این پس روزنامه از رونق علمی بیشتری برخوردار شد تا اینکه سرانجام پس از چندین شماره

ص: ۳۸

۱- محمد محیط طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، ص ۱۳۱.

از سال پنجم آن که منتشر شد، به تعطیلی گرائید.

ج: بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌ی نویسنده از میان نوشته‌های بر جای مانده

حیات صدر عاملی مصادف با تغییر و تحولات گوناگونی در ایران و جهان بود. هرچه ایران به پس رفت خود ادامه می‌داد و قامت استبداد، استوارتر و جهل و نادانی دامن گیرتر می‌شد، اروپائیان بهره‌های وافیه از علوم برده و هر روز پیشروتر می‌شدند. آنان نه تنها از رفاه و آسایش بهتری برخوردار بودند، بلکه دیگر ملل ضعیف را نیز در چنگه‌ی خود به یغما و بردگی می‌بردند. با این اوصاف انقلاب مشروطیت معنی پیدا می‌کرد و مسئولیت سنگین مطبوعات مشخص می‌شد. تمام آزادیخواهان و اربابان واقعی جراید کمر کمر همّت بسته بودند که بازماندگی از این غافله را جبران کند لذا کسانی در این امر موفق بودند که علل و اسباب و اماندگی ملت را شناخته و دررفع آن پیشنهادهای کارآمدی ارائه می‌دادند.

صدر عاملی معتقد بود ایرانیان در فراست و ذکاوت به مراتب از اروپائیان افزونتر اند ولی به واسطه‌ی «استبداد و خودخواهی اولیاء امور که خواست آنها محض ریاست و همه باید کور و کر مادر زاد آنها باشند»^(۱) از کار عقب مانده اند. اینان هر اقدامی را که باعث کاسته شدن قدرت و شناخت مردم در تبعیتان صورت می‌گرفت، به شدت منکوب می‌کردند. «هر وقت جریده‌ای طبع می‌شد، فوراً امر به توقیف آن دادند، هر وقت صنعتی، بیچاره‌ای ایجاد می‌کرد، محل اعتناء نبود که آن صنعت گر یاد دق کند و از گرسنگی بمیرد. با اینکه هر وقت مسلم خانه‌ای ایجاد می‌شد فوراً حکم به بستن»^(۲) آن می‌دادند.

ص: ۳۹

۱- روزنامه‌ی انجمن اصفهان، سال ۳، شماره ۲۸.

۲- همان.

اروپائیان اگر امروز سیارات تندرو و طیاره به آسمان می فرستند.. بدین خاطر است که از کارهای زمین فارغ، به آسمان پرداخته اند، تکلیف ما که این جور و سایل نداریم چیست؟ مطمئناً ما برای رسیدن به این امور باید «جهازات عقول را پرواز دهیم و جهاز اتحاد را محکم سازیم و پُر و فَرّ دانش و عمله و ایجاد معلم خانه ها و آوردن معلمین صحیح اروپایی» (۱) را پیشه ی خود سازیم، تا از این گرداب نجات یافته و کشتی مملکت غرق نشود و دچار طوفان حوادث نگردد. «اگر کشتی آسمانی خود را محکم نگاه داریم و به دستور العمل او رفتار کنیم و حقیقت «وَجَادِلْهُمْ» را به عنوان صحیح فراهم کنیم، همانا رشته اتحاد و سکون در کشتی اسلامی که نتیجه اش عدل و مساوات و تکمیل صفات و تجرد از رزایل است» (۲) بدست خواهد آمد. آگاه باشید که تفرقه و بی دانشی است که ما را دچار خذلان کرده است. اروپائیان که به اینجا رسیده اند از اتحاد و بهره گیری از علو مشان است والا- «اینهایی که صنایع ایجاد کردند فکر می کنید از جنس آسمانی بودند؟ یا اینکه غیر از نوع بشرند؟ و الله از همین نوع اند» (۳)

لازمه رسیدن ما به کمالات دو چیز نهفته است ، اول «علم و معلم» و سپس «مشوق» «علم که پیدا نمودیم و مشوق، همه چیز داریم» (۴) امروز اگر ما احتیاجات خود را از اجانب قطع کنیم و «خودمان کارخانه جات آوریم. معلم بیاوریم ...، استخراج معادن نمائیم و نگذاریم ثروت ما به خارجه برود. قشول خود را مرتب سازیم که همیشه حاضر الوقت. باشند، آن وقت ملاحظه می نمائید، به فاصله ی

ص: ۴۰

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

بیست سال کار ایران به کجا می رسد.»(۱) اگر با دقت بنگریم، درمی یابیم که از بی علمی ما «نفوذ تجارات خارجه، مملکت را بی روح ساخته و صنایع خود را از دست دادیم.»(۲) مقصر خود ما هستیم، چرا که هر چه به نام غربی و فرنگی است بدان شرف دادیم، ما از فرصت ها استفاده نمی کنیم، به راحتی خود می اندیشیم و فکر می کنیم راه صحیحی می رویم. در حالی که هیچ مشوقی نبوده و نیست که به ما تذکر بدهد. ما «تنبلی و بیکاری و عاطلی» را بر هر چیزی ترجیح می دهیم.(۳) در حالیکه در اروپا حتی «زنها دارای صنایع بدیعه می باشند.»(۴) جهل ما بانی فلاکت و نابودی ماست. «اما ایرانیان روزبه بروز، خود فلاکت را پول دادیم و خریدیم و خود را نابود ساختیم.»(۵) ما گذشته ای فاخر و باشکوه داشتیم و هنوز هم می توانیم به آن دست یابیم، چرا آنان «منسوجات ما که از سابق پیدا می شود خریداری می کنند، حتی کاشیهای قدیم ما را چرا طالبند...»(۶) بدین خاطر که ما هرچه داشتیم خوب بود، هنوز هم می توان به آن خوبی رسید. ولی باید دانش و علم بیاموزیم و قدری به خود آئیم.

صدر عاملی معتقد است، آسان ترقی ملت و ثروت و دولت بر سه چیز است «زراعت، صناعات، تجارت، و چون این سه چیز در مملکتی ترقی کند، ملت و دولت در سعادت قرین و اقبال هم نشین باشند.»(۷) مملکت آباد می گردد. اگر اولیای

ص: ۴۱

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان ، سال ۳، شماره ۳۶.

۴- همان ، سال ۳، شماره ۲۸.

۵- همان.

۶- همان.

۷- همان ، سال ۳، شماره ۳۶.

امور اینها را تشویق و ترغیب نمایند تا دایره ی این سه شغل وسعت گیرد.

مخصوصاً رعایت من تجار که از فرایض است، چه زراعت و صناعت را این صنف محترم و ترقی می دهند و به واسطه ی این صنف رواج گیرد و زیاد شود.»(۱) اگر تجارت گسترش یابد. آن وقت حالت وسعت می یابد و در این حالت است که دولت مقتدر می شود. اقتدار دولت پابر جا نمی ماند، مگر دولت و ملت یکی و متحد شوند. در نتیجه «تمول و اعتبار دولت بسته به توانگری و اتحاد ملت است.»(۲)

حالا- این تجارت به چه طریقی مناسب است؟ چون صدر عاملی از مدافعان و طرفداران «اتحاد اسلامی» بوده، معتقد است «تجارت باید به طریق کمپانی و شوکت عمومی انجام گیرد و تمام ادارات و کارخانه جات باید به طریق شرکت عمومی اداره شوند.»(۳) چرا که این روش چندین فایده دارد. اول اینکه «اگر ضرر فاحش و خسارت فوق العاده وارد شود، شرکت خراب نمی شود و به صاحبان سهام ضرر تقسیم می شود.»(۴) دوم اینکه با مرگ یک نفر اداره ی شرکت و سرمایه ی آن از بین نمی رود و تجارت همچنان باقی می ماند. سوم اینکه «از همه بهتر و نیکتر نفع، شخصی نیست، نوعی است، جمیع افراد مع نفع کی می گیرند.»(۵) چهارم ایجاد اتحاد در شرکت می شود، پنجم اینکه همگان زحمت می کشند. لذا به این طریق دولت متمدن، ملت خود را با مکتب می سازد.

ممالک خارجی صفات نیکی دارند که ما از آنها بی بهره ایم. «آنان غیبت نمی کنند، اذیت نمی کنند، دزدی نمی کنند. بعضی عداوتها و حرفهای لا یعنی

ص: ۴۲

۱- همان.

۲- همان، سال ۳، شماره ۳۷.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

نمی زنند». (۱) ولی این فضایل در ما پیدا نمی شود علت چیست؟ «علت آن است که کار دارند، ما بی کار هستیم. از بی کاری است که صبح می شود مترصدیم کجا فاتحه است، کجا کی از کربلا یا مشهد آمده ، یا کجا سوری پیدا می شود. تمام من باب بی کاری است.» (۲) ما ها چیزی که از آداب و رفتار آنها فرا گرفته ایم ، «لهجه ی کج و طریق معوج و فُکل و ایستاده بول کردن است.» (۳) لذا نتیجه ی تمام اینها را باز باید در بی عملی دانست. «ما اول علم می خواهیم و پس از آن کار و مشوق، تا خود را از احتیاج رها نکنیم گوهر مقصود را نخواهیم یافت.» (۴)

ص: ۴۳

۱- همان ، سال ۳، شماره ۳۶.

۲- همان.

۳- همان ، سال ۳، شماره ۳۷.

۴- همان، سال ۳، شماره ۳۶.

الف: زندگی نامه

«میرزا علی آقا خراسانی» معروف به «جهاد اکبر»، فاضل و ادیب، روزنامه نگار و مدعی العموم عدلیه اصفهان، فرزند «سید جعفر خراسانی» و برادر جهاد اصغر است که در اصفهان متولد شد. بعدها ها به علت انتشار روزنامه ی جهاد اکبر به همین نام معروف و مشهور شد. گرچه از خانواده ای کم در آمد و تهی دست بود، ولی خاندان او «همه در فضل و دانش از فضلا و دانشمندان اصفهان به شمار می رفتند. چنان که حضرت آقای حاج آقا رضا خراسانی، از علمای معروف اصفهان و مدرسه ی سلطانی بودند.»^(۱)

از تاریخ تولدش اطلاعی در دست نیست. از زندگی اش همان قدر دانیم که پدرش با تمام تنگ دستی و کار کشاورزی، تمایل زیادی برای تحصیل فرزند نشان

ص: ۴۶

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۱۷۹.

می داد، لاجرم به مکتبش سپرد. سعی بلیغ او در علم آموزی باعث شد تا خیلی زود با زبانهای انگلیسی و عربی آشنا شود و دروس حقوقی را کامل فرا بگیرد. سپس در خدمت وزارت دادگستری در آمد. مدتها در وزارت دادگستری مدعی العموم عدلیه اصفهان بود تا اینکه او را به «یزد» خواندند و در آنجا به ریاست دادگستری تعین نمودند.^(۱) «مرحوم جهاد اکبر در طول مدت اشتغال به خدمات قضایی خود، چه در اصفهان و چه در سایر شهرستان های، پیوسته با یک روح از ادمنشی، مصدر کار بود.»^(۲)

اما تحولات سیاسی زمان او، پایش را به سیاست گشود زمانی که ندای آزادی خواهی و مشروطه طلبی سراسر ایران را فرا گرفته بود و ظلم و جور و استبداد شاهی در تنگنای ندای عدالت خواهی آزادی خواهان قرار گرفته بود و هر روز بر تعداد شان می افزود، جهاد اکبر نیز در صف آزادیخواهان قرار گرفت. «او خدمات گران بهایی به آزادی و رهایی مردم از قید استبداد نمود.»^(۳) با پیروزی مردم در انقلاب، وی نیز به عنوان یکی از اعضای «انجمن ولایتی اصفهان» انتخاب و وقت زیادی را در این راه صرف نمود. از این پس علاوه بر امور قضایی، فعالیتهای سیاسی خود را نیز در قالب نوشته ها و پس از آن انتشار روزنامه ی جهاد اکبر ادامه داد و در آن، مقالات تند خود را علیه شاه و استبداد او منتشر می کرد. تا اینکه به سال ۱۳۰۴ ش. برای مجلس مؤسسان انتخاب و روانه تهران شد.^(۴)

اما صراحت لهجه و درست عملی جهاد اکبر مانع از ماندن او در تهران و حتی «موقعی که مرحوم داور تشکیلات سابق عدلیه را بهم زد مانع از این شد که مجدداً به کار قضاوت مشغول گردد. و بدین جهت با اصرار، شغلی قبول نکرد و با کمال

ص: ۴۷

۱- همان.

۲- روزنامه نقش جهان، سال ۳ شماره ۴۲۹.

۳- همان.

۴- روزنامه ی اختر مسعود، سال ۶، شماره ۲۴.

در ایام شباب، مشغله های روزمره چنان احاطه اش کرده بود که فرصت تشکیل خانواده نیز تا سه سال آخر عمر از او گرفته شد. «هر چند در دو سه سال آخر عمر خود با دو شیزه ای ازدواج کرد ولی از روی فرزندى باقى نماند.» (۲) سر انجام میرزا على آقا خراسانى پس از ابتلا به بیماری، در تاریخ دوشنبه بیست و پنجم فروردین ۱۳۲۵ (نوزدهم جمادى الاولى ۱۳۶۵) در اصفهان دار فانی را وداع گفت. جنازه ی او را با تجلیل و احترام لازم به تخت فولاد اصفهان حمل و در تکیه فاضلان به خاک سپردند. (۳)

جهاد اکبر عمر خود را در راه خدمت به مردم و مبارزه با جهل و استبداد در کمال صداقت و پاکدامنی سیری نمود و به روزگار خود نیز «به پاک طینتی و حُسن خلق شد مشهور.» (۴) از مال دنیا نه چیزی داشت و نه بر جای گذاشت. «بزرگترین دلیل بر پاکدامنی و عفت آن مرحوم همانا تَللی دستی و نداشتن مال و ثروت دنیوی است که تا آخر عمر هم، چه در اصفهان و چه در تهران، نتوانست برای خود خانه ای بنا کند.» (۵) او نیک نامی بود که خاطر و پاداش هنوز بر جای است. دوستان صمیمی زیادی برای خود فراهم آورده بود و آخر عمر نیز به کمک همین دوستان و هوادارانش امرار معاش می کرد. (۶)

ص: ۴۸

۱- روزنامه ی نقش جهان، سال ۳ شماره ۴۲۹.

۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۱۸۰.

۳- لازم به ذکر است که آقای صدر هاشمی به خطا او را مدفون در تکیه کازرونی می داند (همان).

۴- شعر جابری انصاری به مناسبت فوت آن مرحوم به نقل از روزنامه ی نقش جهان سال ۳ شماره ۴۲۹.

۵- روزنامه ی نقش جهان، سال ۳ شماره ۴۲۹

۶- امیرقلی امینی، مجموعه ی خاطرات وحید، دوره ی دهم، شماره ۳.

میرزا علی آقا خراسانی در سال ۱۳۲۵ ق. در اصفهان موفق به انتشار روزنامه ای به نام «جهاد اکبر» که بعدها خودش نیز به همین نام شهرت یافت. «اولین شماره ی آن در ۶ محرم ۱۳۲۵ و آخرین، شماره ی ۲۲ از سال دوم در ۶ رجب ۱۳۲۷، به خط نستعلیق درشت و روی کاغذ مرغوب که در طول مدت انتشار از حیث طبع و کاغذ و قطع، شماره ی اول با آخر، تفاوتی نداشته و در هشت صفحه با چاپ سنگی در اصفهان چاپ و منتشر می شد.»^(۱) این روزنامه به صورت هفتگی و به مدت دو سال و اندی منتشر می شد و فردی به نام «میرزا محمد علی علم»، چندی نویسندگی آن را بر عهده داشته است.^(۲)

روزنامه در زیر عنوان خود اعلام می دارد که این جریده «مطلق و آزاد، محرک سلسله ی حمیت و اتحاد، مهذب اخلاق و مخدر از نفاق» است و در آن «در مواقع لازمه بیانات نافع ی علمیه و مقالات ادبیه و سیاسیّه نیز مندرج خواهد شد». چندی از تأسیس مجلس (مشروطیت) نگذشته بود که این روزنامه شروع به کار کرد در اولین شماره، دلیل انتشار آن را تلاش در جهت پیشرفت مشروطه و تعالی وطن ذکر می کند^(۳) و با توجه به اینکه هدف روزنامه «ترک عادات راسخه و کسب صفات حسنه که همان جهاد با نفس یا اکبر است، نام جهاد اکبر را برای آن برگزیدند.»^(۴)

ص: ۴۹

-
- ۱- روزنامه ی نقش جهان، سال ۳ شماره ی ۴۲۹ و محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۱۷۹؛ و ادوارد براون، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ج ۲۲، ص ۳۲۷.
 - ۲- میرزا محمد علی مدتی نویسندگی روزنامه را عهده دار بود، فرزند مرحوم آخوند ملا علی اکبر فشارکی و برادر حاج امین الشریعه است و مردی فاضل و دانشمند بود «تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱۲، ص ۱۸۰».
 - ۳- روزنامه ی جهاد اکبر، سال اول، شماری اول.
 - ۴- همان.

پس از درج سرمقاله، که این سرمقاله ها به مباحثی چون مجلس و تحولات آن و نقد مخالفان مشروطه و ویژگیهای حکومت مشروطه و قانون و مسایل اقتصادی و ترویج خوانندگان به استفاده از تولیدات ایرانی، اختصاص می یافته، به ذکر اخبار شهری و حوادث و اتفاقات اطراف شهر و وقایع کلی مملکت اشاره دارد. شماره های نخستین آن بیشتر علمی و اجتماعی و حاوی نصایحی در آگاهی و شناخت بیشتر مردم در امور اجتماعی است تا مطالب سیاسی. اما از شماره هشت به بعد، رفته رفته به وقایع سیاسی شهر اصفهان و دیگر شهرها، بیشتر اشاره شده است. چون میرزا علی آقا خراسانی، خود یک شخصیت سیاسی و مشروطه خواه و حاضر در بسیاری از صحنه ها و فعالیتهای سیاسی آن زمان بود. مقالات او در این زمینه بسیار شیوا و متقن و مشتمل بر نظام و دادخواهی از حکام مستبد و حامیان استبداد است. به صورتی که «مقالات متنوع و اخبار گوناگون این روزنامه در آن تاریخ هم مورد توجه بود و هم روزنامه حبل المتین منتشره در هندوستان و چهره نما و حکمت در مصر کراراً مقالاتی از این روزنامه نقل نموده اند.»^(۱)

با شروع مخالفتهای محمد علی شاه با اساس مشروطیت و آزادیخواهان و برافراشتن علم مخالفت با مشروطه طلبان، که منجر به کودتای ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ق، و بمباران مجلس شد، تمامی جراید تعطیل شدند و مدیران جراید مخالف استبداد که بر علیه محمد علی شاه با قلم های تند و شدید اللحنی به مبارزه برخاسته بسته بودند، اغلب کشته و یا دستگیر و یا از مملکت فراری گشتند. اما جهاد اکبر همچنان بر جای بود و مقاومت می کرد. عاقبت چون «موجبات خاص شکایت محمد علی شاه شده بود و تهران کوشش داشت آنرا خفه و توقیف نماید، این

ص: ۵۰

توقیف عملی شد.»^(۱) ولی پس از هشت ماه تعطیلی با فتح تهران و سقوط

محمد علی شاه از اریکه ی قدرت و فرار او از ایران دوباره فعالیت خود را شروع و با مقالات مفصل در این زمینه شادیهای خود را ابراز نمود. از این پس به مدت بیش از یکسال، روزنامه به روند خود ادامه داد تا رجب سال ۱۳۲۷ ق. که دیگر منتشر نشد.

روزنامه جهاد اکبر در مقایسه با دیگر روزنامه هایی که در این دوره منتشر نشد، از جایگاه خاصی برخوردار است. اگر روزنامه «زاینده رود» که تقریباً در ماه های آخر انتشار جهاد اکبر شروع به کار نموده، و «انجمن اصفهان» (انجمن مقدس ملی اصفهان) و «انجمن بلدیة اصفهان» (فرج بعد شدت)، تماماً سیاسی و مقالات آن بیشتر به این جنبه اختصاص داشته و خالی از مقالات علمی دیگراند، جهاد اکبر در کنار مقالات سیاسی به مقالات علمی و اخلاقی و اجتماعی فراوانی اشاره دارد و همین امر باعث شهرت او در دیگر نقاط کشور شده است.^(۲) و نیز روزنامه «الجناب» هر چند دارای مطالب علمی و تاریخی است، ولی با عباراتی پیچیده و مشکل نوشته و منتشر می شد. و در حقیقت معانی را فدای الفاظ نموده، در حالی که جهاد اکبر با قلم و بیانی بسیار شیوا و ادیبانه نوشته شده که از این حیث بر دیگران برتری دارد.

اما نکته آخر که در باب روزنامه ی جهاد اکبر باید افزود اینکه این روزنامه بیشتر جنبه های مثبت مسایل و حوادث را بیان و بررسی می کند تا جنبه های منفی، و دادگاه انتقادی این روزنامه در امور دولتی ، بسیار کم است، تنها در بعضی شماره ها مدخلی تحت عنوان «جهاد اکبر» آمده که در بیان شرح و توضیحات بیشتری در

ص: ۵۱

-
- ۱- ادوارد براون، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره ی مشروطیت، ج ۲، ص ۳۲۷ همچنین در باب مخالفت جهاد اکبر با محمد علی شاه رجوع کنید به گوئل کنید، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، ج ۲، ص ۴۲۲.
 - ۲- رجوع کنید به روزنامه ی جهاد اکبر، مدخل مکتوب طهران، شماره ۷.

ج: بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌ی نویسنده از میان نوشته‌های بر جای مانده

اما دیدگاه‌های فکری میرزا علی آقا خراسانی را بیشتر می‌توان از شخصیت و وضعیت اجتماعی و بیان نوشتاری او کسب کرد. چون ریشه شخصیتی جهاد اکبر از طبقه‌ی پایین جامعه بوده و او در دامان مشقات روزگار رشد و نمو کرده. مصمم به ادای دین خود در نجات و هدایت این گروه شده است. بهترین راه را در انتشار روزنامه و آگاهی از این طریق می‌داند. لذا نه تنها «اعلانات نافع به حال دولت و ملت را مجاناً درج می‌کند، بلکه اکثر مقالات خود را نیز در نصیحت و فهم و شناخت ملت قرار داده است. او دلسوز مردم و خواهان رفع جهل و فقر از مردم است و در این باب از تمامی بزرگان دولت و ملت کمک می‌خواهد.»^(۱)

او در خانواده‌ای معتقد به آئین اسلام و پایبند به آن متولد و بزرگ شد و خود بسیار بر این عقیده پایدار بوده و مبلّغ آن نیز هست. در اکثر مقالات او این امر نهفته است و همواره در مطالب و نوشته‌هایش آیات الهی و احادیث ائمه اطهار، علیهم السلام، به چشم می‌خورد. او همواره خواهان ترقی اسلام و نجات مسلمانان است. «خدایا تو دانایی که ما را جز به ترقی اسلام و خلاصی با مسلمان از ذلت نظری نیست و ابداً قصد سوء به کسی ندارم و تا می‌توانیم در این مقصود می‌کوشیم.»^(۲)

اندیشه‌ی آزادی خواهی و آرمانهای آزادیخواهانه از مرام او و توصیه به حریت و

ص: ۵۲

۱- روزنامه‌ی جهاد اکبر، شماره ۵.

۲- همان.

آزادی و حمیت در پیش رفت، از نصیحت‌های موکد اوست. (۱) وی انقلاب مشروطیت و آزادی ملت از بند تحجر را فرصت بسیار مغتنمی می دانست و همواره گوشزد می نمود که امروز روز پیشرفت است. «پس باید شهرهای ایران را مثل بلاد خارجه صاحب کارخانه کنیم» (۲) امروز باید خود را از قید احتیاج به دیگران نجات دهیم. «امروز باید خود را در شماره ی ملل بزرگ و دول مقتدر در آوریم.» (۳) ای مردم آگاه باشید که باید تلاش کرد. ای بزرگان و ای رجال دولت و ملت شما را به خداوند و شرف آدم قسم می دهم «قلوب مبارکتان برضعف و فقر و جهل ما بسوزد و امروز که اسباب قوت و ثروت و دانایی ما بیچارگان فراهم شده از دست ندهید.» (۴) امروز ما هم در شهرهای خود خطوط راه آهن لازم داریم. ما هم کشتی جنگی و تجاری لازم داریم، «ما هم ثروتهای طبیعی خود را از زیر زمین باید بیرون آورده، مملکت خود را مستغنی کنیم. ما هم باید اکتار صادرات کنیم و تقلیل واردات نمائیم.» (۵) و امروز روز آن است. امروز نعمتی به ما رسیده که باید قدردان آن بوده و از آن استفاده نمائیم

«گردش فلکی هیچ گاهی این طور به کام شما نگردیده . اگر فرصت را از دست بدهید و کاری از پیش نبرید، دیگر هیچ گاه به دست نخواهید آورد.» (۶)

بر این کشو، روزگاران سخت و مصیبت باری گذشته، حکمرانان بی سیاست به همراهی جهالت و نادانی ملت، پیکره ی آن را ویران نموده اند. «برادر من این

ص: ۵۳

۱- همان.

۲- همان ، شماره ۳.

۳- همان.

۴- همان، شماره ۵.

۵- همان ، شماره ۳.

۶- همان، شماره ۵.

صحرای وسیع خراب، ایران و وطن ما بینوایان است.»^(۱) برادران ما از روی جهالت و نادانی «قدر وطن عزیز خود را ندانسته و این یوسف عزیز را به مقابل درهم بَخس فروختند.»^(۲) و ما برای بازگرداندن آن رنجها برده ایم. «ما جماعتی هستیم که پس از آن همه جهالت و بطالت که از دیگران ناشی شد. شب و روز در اندوه و غصه به سر بردیم و خون جگر خوردیم و راه چاره نداشتیم.»^(۳) ولی امروز خداوند کریم، یاریمان کرد و ما را از ذلت نجات داد و «بوستانی به نام مجلس به ما عطا فرمود»^(۴) پس بیائیم و شکر گزار آن باشیم. «ما را که خیالی جز خدمت به وطن و هوایی جز آبادی مملکت نیست»^(۵) پس بهترین راه ممکن، مجلس و شورای ملی است. برادران ناخلف ما که قبلاً در جلو مقاصد شریفه سدّی آهنین بودند، مسبب تمام بدبختیهای ما هستند که مانع تشکیل این مجلس می شدند، مطمئن باشید ما که «با تلف مال و جان و رفتن عرض و ناموس امروز به آن رسیدیم، دامن همت به کمر زده این بنای خیر را حفظ خواهیم کرد.»^(۶)

آشنایی کامل جهاد اکبر با زبان انگلیسی و عربی، باعث شده یاد طولانی در تاریخ ملل دیگر، به ویژه اروپائیان داشته باشد و این در نوشته ها و مقالات تاریخی او بسیار نمودار است. آگاهی او از مسایل سیاسی او را به یک شخصیت متفکّر و آگاه به مسایل روز مبدّل کرده بود، به حدّی که مسئولان بزرگ شهر اصفهان با او همنشین

ص: ۵۴

۱- همان، شماره ۶.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان.

در تقسیم حکومتها جهاد اکبر معتقد به دو حکومت است. یکی مستقله که در حقیقت نام دیگر حکومت مطلقه است که حقوق ملت در آن مشخص نیست و حدود دولت و ملت نامشخص است. دیگر حکومت مشروطه که در آن حقوق ملت در نظر گرفته شده است و حدود و دولت و ملت هم کاملاً مشخص است. وی هدف نهایی حکومت را اجرای عدالت می داند و مهمترین نمودهای حکومت مشروطه مجلس و مشورت است و مجلس شورای ملی «منبع خیر و سعادت و سرچشمه صلاح و ترقی و تمدن و ثروت است که تمام مملکت را متفق و متحد و یک رأی می نماید.» (۲) جهاد اکبر همچنین معتقد به سه نوع استبداد است. استبداد اول که همان حکومت مطلقه است که در آن یک نفر مرجع تمام امور کشور محسوب می شود و استبداد دوم که آن را استبداد دندان شکن می نامد. (۳) و سوم استبداد جزئی است که در رفتار مردم نسبت به یکدیگر وجود دارد مانند تعدی به حقوق همدیگر و «تا هنگامی که استبدادات جزئی در میان طبقات مردم باقی باشد استبداد کلی رفع نخواهد شد.» (۴)

ص: ۵۵

۱- رجوع شود به خاطرات عین السلطنه، ج ۴ ص ۲۸۴۳.

۲- روزنامه جهاد اکبر، سال اول، شماره ۷.

۳- همان، شماره ۲۲.

۴- همان، شماره ۱۷.

الف: زندگی نامه

«میرزا محمد حسین»، ملقب به «نورالدین» و معروف به «مجلسی»^(۱) و متخلص به «چهره» از دانشمندان و ادبا و واعظان و روزنامه نگاران و آزادی خواهان صدر مشروطیت اصفهان است. وی فرزند «میرزا حسنعلی» و متولد سال ۱۲۷۴ق. در اصفهان بود. در همین شهر به کسب علم و دانش پرداخت و چون پدر و اجدادش از تحصیل کردگان و اساتید علوم دینی بودند، او نیز به جرگه ی آنان پیوست و وارد حرفه ی وعظ و خطابه شد، دوران شباب نورالدین، معاصر حکومت ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ ق) بود. در این زمان افکار تجدّد گرایانه و آزادی خواهانه در کشور، گسترش یافته و زمینه ی یک تحول و دگرگونی جدیدی را نوید می داد. وی نیز از این نعمت بی بهره نبوده سخت تحت تأثیر قرار گرفت. ابتدا در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، که تعدادی از نخبگان و روشنفکران آزادی خواه در اصفهان . مجمعی سرّی برای تبادل نظرات و روشن کردن افکار مردم و نشان دادن مفساد دستگاه دولت، تشکیل دادند، از وی نیز دعوت به عمل آوردند و از اینجا او فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کرد.

این مجمع که به علت فشار استبداد حاکم، مخفیانه و با احتیاط برپا می شد. از

ص: ۵۷

۱- «به علت انتسابش به خاندان مجلسی، مرحوم میرزا نورالدین و فرزندانش، نام خانوادگی مجلسی برای خود انتخاب کرده اند.» (محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۲۹۶).

اعضایی چون «ملک المتکلمین و سید جمال الدین {واعظ} و میرزا محمود صدر و میرزا نورالدین مجلسی که در علوم دینی و عرفان ید طولانی داشت و حاجی فاتح الملک و میرزا اسد الله خان وزیر و...»^(۱) تشکیل شده بود. بعد از آن، با شروع حرکت‌های مردم برای کسب مشروطیت، ایشان با وعظ و خطابه و با لهجه ای خوش و بیانی شیرین و اشعاری لطیف، «محاسن مشروطه و مضار استبداد را به مردم گوشزد»^(۲) و آنان را بیدار و آگاه می نمود.

بعد از پیروزی آزادی خواهان و برقراری مشروطیت در ایران چندی نگذشته بود که با ایجاد «انجمن بلدیه» در اصفهان، نورالدین به عنوان یکی از اعضای فعال این انجمن انتخاب شد. همزمان با آن، تصمیم گرفت خدمات خود را در قالب انتشار روزنامه ای به نام «فرج بعد شدت» تکمیل کند. او هیچگاه از ارشاد و «هدایت و راهنمایی مردم دریغ»^(۳) نمی کرد، لذا علاوه بر مجالس روضه و وعظ. «در مدرسه ی شمس آبادی که از بناهای جدش. میرزا محمد تقی الماسی بود، امامت جماعت داشت»^(۴). تا اینکه سرانجام پس از یک کسالت ممتد. در سن هفتاد و سه سالگی در شانزدهم اسفند ۱۳۰۷ (پانزدهم رمضان ۱۳۴۷)، دار فانی را وداع گفت و به ملکوت اعلا پیوست. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، تکیه ی خوانساری به خاک سپردند.

نورالدین از مردان و شخصیت‌های نیک نام اصفهان و «مردی خوش محاور و خوش محضر بود»^(۵) موعظه و خطابه هایش، چنان جذّاب و تأثیرگذار بود که او را

ص: ۵۸

۱- مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مجلد ۱، ص ۲۰۲.

۲- سید مصلح الدین مهدوی، زندگی نامه ی علامه مجلسی، ج ۱، ص ۳۶۱.

۳- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۲۹۶.

۴- میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی، مکارم الآثار، ج ۶، ص ۲۰۷۸.

۵- همان.

همگان دوست می داشتند. مجالس و منبرش همواره شلوغ بود، چون «واعظی بود شیرین بیان و خوش لهجه و دارای دهانی گرم و مخصوصاً هنگام ذکر مصایب ائمه اطهار، حالت حزن و اندوهی بر او دست می داد که بی اندازه در حاضرین مؤثر بود.»^(۱) در شعر، طبعی سرشار و لطیف داشت به حالی که «در سروردن شعر در ردیف شعرای آن عصر محسوب می شد.»^(۲) ولی به علت پراکندگی اشعارش، دیوانی از او بر جای نیست. ایشان همچنین خطوط نسخ و رقاع و شکسته و نستعلیق را به خوبی و زیبایی هر چه تمام، می نوشت «در تذهیب و نقاشی و کاریکاتور و آوردن نقشه های بدیع بواسطه ی ناخن بروی کاغذ، کمال مهارت را داشت.»^(۳) و بالاخره اینکه اخلاق نیکش را بسیار ستوده اند و گویند «پیوسته معاشران و دوستان را شیفته ی اخلاق و بذله گویی های خود می ساخت.»^(۴)

ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او

از جمله آثار و خدمات فرهنگی نورالدین مجلسی، انتشار روزنامه «فرج بعد شدت» است که در شعبان ۱۳۲۵ در اصفهان، انتشار یافت. این جریده در چهار صفحه به قطع متوسط و هر ماهی سه نمره منتشر می شد. این روزنامه پس از سه شماره از شماره ی چهارم به «انجمن بلدیه» تغییر نام پیدا نمود. این تغییر نام به جهت تأسیس انجمن بلدیه اصفهان بود «که بعد از طبع رسیدن نمره ی اول آن، انجمن مقدس بلدیه ی اصفهان به کوری چشم دشمنان و مستبدان برپا شده و چون این بنده عضویت در آن انجمن، داشتم اعضای انجمن مقدس که تمام از علما و

ص: ۵۹

-
- ۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۲۹۶.
 - ۲- مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مجلد ۱، ص ۲۰۳.
 - ۳- میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی، مکارم الاثار، ج ۶، ص ۲۰۷۸.
 - ۴- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۲۹۶.

بزرگان و اعیان و اشراف می باشند، به بنده تکلیف فرمودند که چون از این به بعد این انجمن مقدّس، باید جریده ی مخصوص داشته باشد که آنچه همه روزه در انجمن مذاکره می شود در آن جریده درج شود، لذا این جریده موسوم به انجمن بلدیه شد.»^(۱) مدیر روزنامه در پایان همین سرمقاله یاد آور شده که «آنچه راجع به آبادی مملکت و ترقّی ملت است به اسم «فرج بعد شدّت» درج می شود.»^(۲) لذا در شماره ی چهارم، هم نام «انجمن بلدیه» و هم «فرج بعد شدّت» را آورده است و از شماره ی شش به بعد، تنها به «انجمن بلدیه» اکتفا کرده است.

مطالب این روزنامه غیر از مذاکرات انجمن بلدیه اصفهان، که به صورت کامل بیان می شد، شامل مقالاتی است به قلم مدیر روزنامه درباره ی فواید مشروطیت و معایب استبداد که معروفترین آنها «مناظره ی مشروطه و استبداد» است. این مناظره در شماره ی اول و دوم و نهم و دهم آمده است. از نکات بارز و قابل ذکر این روزنامه، قلم شیوا و ساده و روان نویسنده مدیر آن است. «به قسمی که هر کسی مایل است آن را بخواند و مطالب آن را درک کند.»^(۳) دیگر انتقادات سخت مدیر آن نسبت به «ظلم السلطان» است، زیرا او از منتقدان نترس ظلّ السلطان محسوب می شد.

«انجمن بلدیه» پس از هفت شماره به دلیل افزایش مطالب و پرداختن به مذاکرات انجمن بلدیه اصفهان، به جای ده روز یک بار، به صورت هفتگی منتشر و به عنوان روزنامه ی رسمی این انجمن شناخته شد. اما پس از ده شماره در شوال ۱۳۲۵ به تعطیلی گریخت. تعلیلی آن بدین علت بود که «تیرالدوله»، حاکم وقت

ص: ۶۰

۱- روزنامه انجمن بلدیه، نمره ی چهارم.

۲- همان.

۳- محمّد صدر ماشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۲۹۶.

اصفهان، با انجمن بلدیه، از سر عناد وارد شد و با آنان درگیری پیدا نمود، اعضای انجمن نیز به طور دسته جمعی استعفاء دادند و روزنامه‌ی این انجمن نیز دیگر منتشر نشد.

نور الدین مجلسی چندین کتاب و رساله نیز تألیف کرده که عبارتند از «رساله‌ی در توحید» و «تاریخ فهرست ملل» و رساله‌ی در هیأت و نجوم» و «کتابی در اخلاق و نثر هزل».^(۱)

ج: بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌ی نویسنده از میان نوشته‌های بر جای مانده

دیدگاه و عقیده‌ی نور الدین مجلسی نسبت به مشروطیت و استبداد. در نوشته‌ی «مناظره‌ی بین مشروطه و استبداد» او به خوبی نمایان است. وی که در این مناظره، مشروطه را یک جوان خوش سیما و خوشگل و تمیز و استبداد را یک چهره‌ی کریه و زشت و هیكلی، معرفی کرده، می‌نویسد: ... مشروطه از شخصی پرسید، این کیست؟ گفت: این استبداد است. مشروطه گفت: عجب دارم از این کافر عذار که هنوز زنده است. استبداد پرسید این کیست که به ما این قسم بی‌احترامی می‌کند؟ گفتند: این مشروطه است. استبداد رو کرد به او و گفت: تشریف بیاورید ببینیم. شما کیستید؟ شما کجا بودید پیدا شدید که در تمام ایران این آشوب و فتنه را بر پا داشته‌اید و حریت و آزادی در دهان مردم انداخته‌اید. شما گمان می‌کنید گداه‌ها و توسری خورها که دور شما را گرفتند و اظهار تبعیت شما کردند، و کار شما پیش می‌رود و می‌توانید مرا از شهر ایران خارج نمائید و شما مالک مملکت ایران شوید. با آنکه قرنهای بسیار مقرر و مقام من بوده و من مالک جان و مال و عرض و ناموس اهل این مملکت بوده‌ام و به ریختن خون و بردن مال و برپا دادن ناموس آنها مختار

ص: ۶۱

۱- میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی، مکارم الآثار، ج ۶، ص ۲۰۷۸.

بوده ام و حالیه نیز شخص سلطنت اگر چه به ظاهر همراهی با شما و ریشخند شما را می کند، ولی در باطن قلب مبارکش با ما است.

همچنین تمام وزراء، تمام بزرگان، از رؤسای کشوری و لشگری و آقایان صاحب مسند و منصب، همه میلشان به طرف من و فکرشان به شرف من است. با وجود این قوت و قدرت من، چگونه می توانی به این تبعه ی ضعیف خود که همیشه از سر پنجه ی قهر ما خون آنها جاری بوده و دایم آنها اسیر و دستگیر ما بوده اند، مرا بیرون نمایی و خود فرمانفرمایی کنی هیئات هیئات. مگر به خواب ببینی مشروطه فرمود: آنچه گفتمی همه را می دانم، جان نثاری تو را می شناسم، آنهایی که پولها در راه تو دادند، خبر دارم آنهایی که آبرو و شرف خود را در راه تو دادند خبر دارم آنهایی که پولها در راه تو دادند و پا از وطن خود برای تو بیرون نهادند می شناسم...» (۱)

نورالدین نیز همانند بعضی روشنفکران دیگر، نسبت به مشروطه خواهی واقعی بسیاری از اصفهانی ها تردید دارد (۲) زیرا معتقد است «در اصفهان مستبدین خود را در لباس مشروطیت در آورده اند و امر را بر مردم مشتبه کرده اند.» (۳) اگر بعد از مشروطیت، قلم در تمام ایران آزاد شد، ولی هنوز در اصفهان نمی توان به آزادی قلم اعتماد کرد. او در جواب نامه ای که بر روی خرده گرفته که چرا «در این دوره زمان، که قلم آزاد است، هنوز در کمال ترس و بیم و ملاحظه می نویسد»، یادآور می شود «اگر قلم را به اختیار خودش باز گذارم و آنچه باید و شاید بنویسم، بعضی حکم به کفر خواهند کرد و بوق حمام طاقتش به اندازه ی صور اسرافیل نیست، می ترسم از

ص: ۶۲

-
- ۱- روزنامه فرج بعد از شدت، نمره اول.
 - ۲- رجوع کنید به ملک زاده تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مجلد اول ص ۴۵۳ و مجلد دوم، ص ۱۰۸۵ و همچنین روزنامه ی صبح امید (ادیب طوسی) سال ۲، شماره اول.
 - ۳- روزنامه انجمن بلدیّه، نمره ی ۹.

خانواده‌ی ما شرف را برطرف نمایند و نوالدین را ملقب به کفر الدین نمایند.»^(۱) این نکته نشان از دو چیز می‌تواند باشد، یکی جهل و تعصب مردم که ظرفیت شنیدن و دانستن حقایق را ندارند و دیگری عدم تحمل و انتقاد پذیری حاکمیت است. هر دوی اینها در یک گلیم مجتمع شده‌اند تا مجلسی و امثال او نتوانند، آنچه را که بایسته و شایسته است از قلمهای خود تراوش کنند.

ص: ۶۳

۱- همان.

«میرزا حسن خان جابری انصاری»، ملقب به «صدر الادباء»، از مورخان و ادبا و فضلا و روزنامه نگاران معاصر اصفهان است. وی در هیجدهم رجب ۱۲۸۷ در «شیراز»، دیده به جهان گشود. پدرش «میرزا علی انصاری»، ملقب به «امین الوزراء»، از دبیران و منشیان دیوانی ظلّ السلطان بود که ابتدا در شیراز خدمت دیوانی می کرد و پس از غزل ظلّ السلطان از حکومت فارس و انتصاب او به حکومت اصفهان، وی نیز به همراه خانواده اش. به اصفهان آمد. میرزا حسن خان تحصیلات مقدماتی را نزد پدر آغاز نمود. «دوران تحصیل نزد پدر، سیزده سال به طول کشید و با مرگ نابهنگام وی، پایان یافت.»^(۱) در همین دوران بود که شکوفایی ذهنی و علمیش برای ظلّ السلطان روشن شد، زیرا یک سال قبل از مرگ پدرش (در سن شانزده سالگی)

ص: ۶۶

۱- میرزا حسن خان جابری انصاری، تاریخ اصفهان، مقدمه، ص دو.

بود که شرح «ملا علی قاری» بر فقه ابو حنیفه را از عربی به فارسی ترجمه کرد.

با مرگ پدر، گرچه «کینه جویان یدرش بر شغل و وظیفه و ملک و خانه اش حمله آورده، دچار زحمتش کردند»^(۱)، ولی شاهزاده به پاس خدمات پدر، دستور داد تا میرزا حسن به خدمت دیوان در آید. از این پس او در کنار «میرزا حبیب الله خان انصاری»، ملقب به «مشیر الملک» (۱۲۵۷-۱۳۰۹ ق.) در دفاتر دولتی به تحریر سیاق پرداخت. «مشیر با آن که روزگاری شاگرد حاج میرزا علی بود. از آنجا که با استاد صفایی نداشت، بر فرزند او سخت می گرفت و به هر مناسبت او را می آزد»^(۲) با این اوصاف ورود به خدمت ظلّ السلطان قریب بیست سال طول می کشد. خود از این دوران چنین یاد می کند: «بعد از پدرم بیست سال در حبس حضرت والا و کار گزارانش به مجاهده تربیت شدم. اتباع حضرت والا. ملک و خانه ام را بردند و از نعمتهای ایام جوانی بی بهره کردند. و گذشت بر من آنچه به تاریخ روزگار فراموش نمی شود»^(۳).

جابری از آن رو که از «به حبس حضرت والا» در آمده بود. به جز در سال ۱۳۲۱ق. که به سفر حج رفت، دیگر پا از اصفهان بیرون نهداد و به درس و بحث و تحقیق و تألیف، روزگار گذراند. از آنجا که تلمّذ اساتیدی همانند «آخوند ملا- محمّد کاشانی» و «جهانگیرخان قشقایی» و «شیخ محمّد حسین نجفی» و «سید محمّد باقر در چه ای» می نمود، به تألیف و ترجمه و جمع آوری آثار چون «تاریخ اصفهان» و «ویات الاعیان» و «جواهر الجواهر» همت گماشت. چون مشروطیت رخ نمود،

ص: ۶۷

۱- محمّد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۱، ص ۱۶۶، به نقل از شرح حال جابری به قلم خودش.

۲- میرزا حسن خان جابری انصاری، تاریخ اصفهان، مقدمه، ص سه.

۳- میرزا حسن خان جابری انصاری، بدایع و نوادر بخش استدراک، ص ۵۱.

میرزا حسن خان از در «ناچاری» و به خاطر «ستمهای وارده»^(۱) و چون دشمنانش به دسته بندی مشغول و برای بردن ضیاع و عقارش به دسیسه بازی پرداخته^(۲) بودند، به صف آزادیخواهان و به خصوص «حاج آقا نورالله» پیوست آقایان نیز به علت آگاهی وی از امور دیوانی و کتابت، از ایشان کمال استفاده را نموده و از او «خواستند تا مراسلات به عراق عرب و هند و اسلامبول و بلاد ایران» و همچنین «اوراق انتخابات را که به علت نبود مطبعه، همه خطی بودند و نوشتجات انجمن ولایتی و تشخیص مالیاتهای دهات و غیرها»^(۳) را بنویسد پس از آن با تثبیت مشروطیت، اعیان و ملاکین به وی وکالت و اعتبارنامه دادند تا به مجلس برود، ولی نپذیرفت، زیرا معتقد بود «در این داروه ی تقنینه ی نخست»، پایه ی کار را سست و پایان آن را نادرست می دانستم^(۴) لذا استعفا داد.

«پس از آن با نگارشهای پرمغز و متین، خدمات شایانی به پیشرفت مشروطیت و استحکام بنیان آن نمود.»^(۵) از جمله، انتشار مجله ی «گنجینه ی انصار» و نامه ی «ده فصلی در محاسن مشروطیت به مرحوم حجت الاسلام آقا میرزا ابراهیم شیرازی، که در جراید نیز درج شد و همه در باب مشروطه ی اسلامی بود.»^(۶)

در همین زمان که مشروطه خواهان در تثبیت قدرت و استحکام بخشیدن به مجلس بودند، حوادثی رخ داده که برای میرزا حسن خان به هیچ وجه خوشایند

ص: ۶۸

-
- ۱- میرزا حسن خان جابری انصاری، تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، پاورقی، ص ۳۴۸.
 - ۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۱۶۶.
 - ۳- میرزا حسن خان جابری انصاری، تاریخ اصفهان و ری و همه جهان. پاورقی، ص ۳۴۸.
 - ۴- همان.
 - ۵- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ۱۶۶.
 - ۶- میرزا حسن خان جابری انصاری، آگهی شهان از کار جهان، ج ۳ ص ۱۱۹، و تاریخ اصفهان و ری و همه جهان پاورقی، ص ۳۴۹.

نبوده و از این پس به جدیت از نگارش و همراهی با آنان خود را کنار کشید. چون «خبر مخالفت مجلس با شاه رسید و انجمنها در اصفهان و بلوکات منعقد گردید. در

جراید تهران و ولایات نسبت به شاه بی احترامی ها نوشته که اینجانب به جدیت از نگارش استعفا دادم و مجله ی شیخ و شوخ را نگاهشتم... و چون میرزا نصرالله در کتابچه ی جزء و جمع اصفهان، تقلباتی کرده، صورتی که به انجمن فرستاده، کم و زیادهای نوشته و آقایان از بنده تصدیق می خواستند، نه می توانستم رد کنم. و نه می توانستم تنفید کنم. لذا به جدیت از کلیه استعفا داده.»^(۱) با اینکه او خود را کنار کشیده بود، اما مجموع آثار و طرفداری اش از مشروطه خواهان و همچنین سعایت بداندیشان نزد محمد علی شاه، باعث شد تا به موقع برهم خوردن کار مجلس محمد علی شاه، دستور توبیخ او را نیز صادر کند. میرزا حسن خان، پیش از آنکه به سراغش آیند، مخفیانه راهی عراق و عتبات شد و از بلا جان بدر برد.

اقامتش در عتبات عالیات یک سال به طول انجامید و آنجا علاوه بر «عجز خاک ضریح مقدس»^(۲) از محضر علمای آن خطّه نیز بهره برد. چون اصفهان به دست بختیارها فتح شد و قایله ی محمد علی شاه نیز خاتمه یافت. وی به اصفهان بازگشت. در سال ۱۳۲۸ ق. ریاست محکمه ی جزای حدلیه اصفهان را پذیرفت. ولی «نظر به نفوذ اکنتها و مقلبینی که به پلیتیک خود را بستگی به روس داده و روزگار مردم را تاریک نموده»^(۳) و از طرف کنسولگری روس تحریک می شدند و عاقبت هم عدلیه را مورد تعرض قرار داده و غارت کردند؛ از این کار کناره گرفت و به طور کامل از انجام امور سیاسی خودداری نمود و انزوا پیشه کرد. یک بار دیگر در

ص: ۶۹

۱- میرزا حسن خان جابری انصاری، تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، پاورقی، ص ۳۵۳.

۲- همان، ص ۳۵۸.

۳- همان، ۳۶۱.

سال ۱۲۹۹ش. به فکر افتاد تا مجله ی «اسرار الانصار» را منتشر کند، اما توفیقی در آن نیافت.

از این پس میرزا حسن خان جابری همه ی اوقات خویش را به مطالعه و تحقیق و اداره ی املاک و مستغلات خود پرداخت، تا آنکه سرانجام در پانزدهم جمادی الاخر ۱۳۷۶ (بیست و هفتم دی ماه ۱۳۳۵) در سن هشتاد و نه سالگی دار فانی را وداع گفت. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، تکیه بابا رکن الدین به خاک سپردند.

جابری انصاری از ادبا و مورخان و شعرای بنام اصفهان محسوب می شود. وی دارای طبع و ذوق شعر، خاصه سرودن ماده ی تاریخ بود. در ابتدا «محنت»، ولی بعد «جابری» تخلص می کرد. «در تعداد اشعار پارسی و تازی خود، آن را قریب شش هزار بیت قلم می دهد»^(۱). نه تنها در نوشتن، بلکه در زندگی نیز سبک خاصی داشت. «مشهور است که در تمام مدت غمر، لب به چای و شراب و سیگار نزده است و هیچ وقت هم گوشت نمی خورد. غذای او لبنیات و میوه و سبزی است. از آدم موثقی شنیدم که شبانه روز یک رأس کله گوسفند را بدون نمک می خورد [؟]»^(۲) جابری در زندگی به خصوص در رسیدگی به مستغلات و مستملکاتش بسیار دقیق و منظم بود.

ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او

جابری انصاری در زمان حیاتش آثار و تألیفات زیادی از خود بر جای گذاشته است. از جمله آثار مطبوعاتی وی یکی مجاله ی «گنجینه ی انصار» است که به سال

ص: ۷۰

۱- میرزا حسن خان جابری انصاری، تاریخ اصفهان، مقدمه، ص پنج.

۲- ابراهیم جواهری، نوشته های دست نویس موجود در کتابخانه ای باغ طوبی (تخت فولاد).

۱۳۲۵ق. در اصفهان منتشر می شد. شماره ی اول آن در شانزدهم شوال ۱۳۲۵ در شانزده صفحه به قطع کوچک خشتی منتشر شد. این مجله قرار بود ماهی دو شماره منتشر شود، ولی در مجموع بیش از سه شماره از آن انتشار نیافت. مجله در صفحه ی اول مقصود خود را «در ترقی دولت و ملت و ثروت عمومی» دانسته و معتقد است در آن به محاسن مشروطیت صحیح و اتحاد اسلام و اتفاق دولت و ملت و اخبار بسیاری از حوادث آتیه ی امروزه و تشویق به تربیت افکار و ترتیب مجالس» (۱) پرداخته خواهد شد.

مندرجات مجله ابتدا مطالبی تحت عنوان «هزل وجد» که مناظره بین «شیخ و شوخ» است و بیشترین صفحات این شماره را در بر می گیرد و به قول خود، چون «خبر مخالفت مجلس با شاه رسید و در جراید تهران و ولایات، نسبت به شاه، بی احترامی ها نوشتند»، (۲) اقدام به نگارش این قسمت کرده و در باب مسایل سیاسی و مشروطیت است. شماره ی دوم آن علاوه بر ادامه ی مناظره ی شیخ و شوخ، مقاله ای را در باب «پرورش افکار» و همچنین «تشریح آزادی زبان و قلم»، و نوشته ای در تجلیل نیکان خود و فرمانها و مطالبی که از پدرش بر جای مانده ذکر می کند. جابری قسمتهایی از شماره ی اول و دوم مجله ی گنجانده ی انصار را در پایان کتاب «بدایع و نوادر» خود ضمیمه کرده است.

دیگر اثر مطبوعاتی جابری، «اسرار الانصار» است. این مجله با مدیریت «میرزا حسن خان انصاری به سال ۱۳۲۹ق (۱۲۹۹ ش) در بیست و هفت صفحه به قطع خشتی در اصفهان منتشر شده است. مطالب آن به صورت دروس بیان شده و شامل سه رساله بود. «یکی اخلاق به طریق رمان و کلام الهی و ترجمه ی اخبار و تفسیر

ص: ۷۱

۱- محمد صدر هاشمی ، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۱۶۵.

۲- میرزا حسن خان جابری انصاری، تاریخ اصفهان و ری و همه جهان پاورقی، ص ۳۶۵.

سخنان حکمای هر ملل و نحل و اندکی نظم ادبای عرب و عجم. رساله ی دوم در تمدان و تدین و ردّ مسلک کمونیستی و محاسن آداب و ملکات متدینین هر ملتی در خیرات و احسان به فقرا و طرق ادیان خودشان و حسن آثار دیانت و صناعت و قناعت در نظم جهان و اخبار جنگ در اروپا. رساله ی سوم در ادبیات و نظم و نثر» (۱)

شماره ی دوم مجله با عنوان «مور و بلبل» در همان زمان چاپ شد ولی «چون مطالب آن با سیاست وقت سازگار نبود و مطالبی راجع به سیاست استعماری دول اروپایی درباره ی ملل آسیایی در آن نوشته شده بود. منتشر نشد.» (۲) با منتشر نشدن این شماره، مجله برای همیشه تعطیل شد. لذا از این مجله تنها یک شماره منتشر شد. از لحاظ نگارش باید افزود که عبارات این مجله، همچون بعضی نوشته های دیگر انصاری، پیچیده و معلق است.

اما در باب آثار قلمی و تألیفات میرزا حسن خان باید گفت: جمله ی آثار او در سه قسم خلاصه می شود، نخست آثار و تالیفاتی که از او به چاپ رسیده اند. دیگر آثار و نوشته هایی که هنوز چاپ نشده است. و سوم مجموعه آثار میرزا حسین خان جابری انصاری که به جز نام، اثری از آن بر جای نیست. ما در اینجا تنها اشاره ای بر آثار چاپ شده ی او می نمائیم. غیر از دو مجله ی ذکر شده:

۱ - نوشدارو، تالذیب الاخلاق این رساله که به معنی «درد و دوا ی ایران» است، در سال ۱۳۳۰ ق به چاپ رسیده است.

۲ - تاریخ نصف جهان و همه ی جهان - این کتاب که در سال ۱۳۳۳ ق. در اصفهان به چاپ رسیده است، ذکر تاریخ اصفهان از آغاز هجرت به ترتیب سال شمار است و طرح نخستین کتاب «تاریخ اصفهان و ری و همه جهان» اوست که بعدها در سال

ص: ۷۲

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۱۶۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۶۵.

۱۳۳۱ش. آن را با مطالب افزودنی بیشتر به چاپ رساند.

۳- آفتاب درخشنده: در این کتاب «پاره ای از اکتشافات جدید با آیات و اخبار تطبیق گردیده است» (۱) و به سال ۱۳۴۱ ق. در اصفهان به چاپ رسیده است.

۴- آگهی شهان از کار جهان: این کتاب مشتمل بر ششصد بیت شعر در اخلاق و تاریخ است که در آن یک دوره ی تاریخ ایران از کیومرث تا خلع احمد شاه قاجار (۱۳۴۴ ق.) و همچنین تاریخ عثمانی و اروپا آورده. این کتاب در چهار جلد جیبی به سال ۱۳۴۹ ق. به چاپ رسیده است.

۵- بدایع و نوادر: این رساله در پنجاه صفحه ی بزرگ با ضمیمه ی بخشهایی از دو نمره ی مجله ی «گنجینه ی انصار» به چاپ رسیده است انصاری این رساله را در سال ۱۳۵۳ ق. که به عتبات می رفته، در همان تألیف نموده است و آن بحر طویلی است در ذکر نام ۵۳۴ تن از شاعران که در ذیل هر نام شرحی کوتاه به نثر آورده است.

۶- شرح حال شیخ بزرگوار سعدی: این رساله به مناسبت هفتصدمین سال تصنیف گلستان است که در سال ۱۳۵۶ ق در اصفهان به چاپ رسیده است.

۷- تاریخ اصفهان و ری و همه جهان این کتاب مشهورترین تألیف میرزا حسن خان جابری انصاری است. هر صفحه ی این مجموعه به دو قسمت تقسیم شده است. قسمت بالا، تاریخ بالا، تاریخ بناها و جغرافیای اصفهان و روستاهای آن است. قسمت پائین، در چند صفحه نخست آن تاریخ مختصر شهر «ری» است و سپس گزارش اهم وقایع عالم به ترتیب سالها، از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله تا سال ۱۳۶۲ ق. این کتاب به سال ۱۳۲۲ ش. در اصفهان به چاپ رسیده است.

۸- نورالثقلین: این رساله در ردّ سخنان «ولز، مورخ و نویسنده انگلیسی در باب

ص: ۷۳

۱- همان.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. این سخنان را «رحمت مصطفوی» از «تاریخ مختصر دنیای» ولز ترجمه و در روز نامه ی ایران (شماره ۶۷۱۷) منتشر کرده است نور الثقلین در سال ۱۳۶۳ق. در تهران به چاپ رسیده است.

۹- گوهر شب چراغ: این کتاب که در صد باب اخلاقی است. در سال ۱۳۲۴ش. در تهران به چاپ رسیده است. گوهر شب چراغ مجموعاً در سه جلد است.

۱۰- تفسیر حسن: این کتاب در تفسیر سوره ی حمد و آیه ی نخست سوره ی بقره است. این تفسیر سال ۱۳۶۴ق. در اصفهان به چاپ رسیده است.

۱۱- جوهر الجواهر: این کتاب که در نصایح و محاسن اخلاق و معارف و بدایع امثال و نوادر گفتار است، در سال ۱۳۳۵ در اصفهان به چاپ رسیده است. این اثر شامل چهارده هزار مثل عربی و فارسی به نظم و نثر است.

۱۲- گزارش زندگانی پیر علی شیخ جابری: این رساله که شرح حال و شجره ی دودمان جابری است، در سال ۱۳۷۶ق. در اصفهان به چاپ رسیده است.

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

به روزگار قاجار و پس از آن، کسانی که از احوال ملل دیگر به خصوص اروپائیان مطلع می شدند و در تاریخ اُمم سیر کرده و بر ضعف و زوال و قوتشان آگاهی می یافتند؛ آرام و قرار نداشتند و سری پر شور و فکری جنبنده می یافتند. اما این نکته در جابری انصاری مصداق بیان نکرد. وی اطلاع زیادی از تاریخ ایران و جهان کسب نمود، به ویژه از قانونمندی و آزادیخواهی اروپائیان. ولی هیچگاه در صدد اعمال و اجرا و همراهی با کسانی که پیشگام این حرکتها بودند، بر نیامد. جابری در عمل هیچ گاه وارد مسایل سیاسی نشد، به جز ابتدای مشروطیت، که آن هم به قول خودش «ناچار» بود. ولی در باب سیاست مطالب نسبتاً زیادی نوشته است. خوب و

بد سیاست را به درستی تشخیص می داد و راهکارها و نصایح کشورداری مفیدی ارائه می کرد، ولی معتقد به اصول کشورداری قدیم و حاکمیت شخص «شاهنشاه» بود.

بر اعتقادات دینی خود پایبند و حساس بود و هر کجا که احساس می کرد به اسلام خدشه ای وارد شده، به قلم جوابگو بود. (۱) ترقی خواهی را در رشد فکری سنتی می دانست و معتقد بود: «ترقی هر قومی به میزان افکار صائیه و انظار ثاقبه ی آنان است.» (۲) دولت و ملت اگر دانایان فکور خود را از خود دور و نادانان کفور را نزدیک کنند، بدانند اخترشان رو به زوال است. و مقدمه ی این مرض، حسد و غرض بوده که در هر دایره، هنرمندی را نگذارند تقریبی یابد. (۳)

اروپائیان در ارج نهادن به افکار جدید و تفکراتی که باعث بهره ی تجارتي و صنعتی بشود، کمال همت را صرف می نمایند. مثلاً «در ممالک انگلیس انجمنهای فکری بسیاری است. هر مجلسی مرکب از چند صد مردمان عالی، مطلع از خصوصیات نقاط بلاد و عباد، شغلشان تجارت افکار است. مشتری موطن و هنر و پایه و مایه ی خود را می گوید، آنان به قوه ی فکریه، شغلی یا طریقی به او می آموزند که عمری را به راحتی و شرف بگذرانند. مکرر یک نفر ساعتی فکرش را ده هزار پوند به دولت فروخته و ملت و دولت از آن تدبیر میلیونها بهره ی تجاری و صنعتی اندوخته اند.» (۴) در حالی که زیرکی و دانایی در فطرت ایرانی نهفته ولی کسی نیست که به آن پردازد و فکر و اندیشه جایگاه و ارج و قربی ندارد.

ایرانی با همه شدايد روزگار و حوادث ناگواری که بر او گذشته، اگر طرز جدید

ص: ۷۵

۱- نمونه ی آن رساله «نور الثقلین در ردّ نوشته های ولز.

۲- مجله ی گنجینه ی انصار، انصار، نمره ی دوم (ضمیمه بدایع و نوادر ص ۶۰)

۳- همان.

۴- همان.

اروپائیان را در تربیت عقول و افکار و تعلیم صغار و کبار، آسایش و آرامش خیال داشته باشد، مدارج مافوق مراتب آنان را می‌پیماید. اروپائیان زحمت کشیده‌اند تا به این درجه رسیده‌اند، مطمئناً «عزت و فضیلت، مخصوص زحمت کش بیدار است نه راحت خواب و ایعار»^(۱). تا زمانی که «میکروب سیفلیس مفسدی و کلاه برداری و بیکاری و طزاری که در عروق و اعصاب ایرانی از ذرات هوا بیشتر است»^(۲) دفع نشود، گشایشی صورت نمی‌گیرد.

جاری سنت گرا است. سبک و بیان تحریرش سنتی است. «شاید بتوان جابری را از فضلا و دانشمندانی به حساب آورد که می‌توان آنها را آخرین نسل متأخرین نامید، یعنی دانشمندانی که علوم و فنون ادب خودمانی قدیمی را به قدر کافی دارا هستند، ولی هنوز با دانش جدید فرنگی آشنایی کافی حاصل نکرده‌اند و در طرز فکر و رویه‌ی تحقیق و تتبع و شیوه کار و کسب بیان و تحریر و طریقه‌ی انشاء و تألیف و تصنیف، تقریباً همان شیوه و طریقه متقدمین را به کار می‌بندند.»^(۳)

ص: ۷۶

۱- همان.

۲- همان.

۳- مجله‌ی یغما، سال ۶۱، شماره‌ی ۴.

«میرزا عباس خان دهکردی» متخلص و معروف به «شیدا» از شاعران و ادبا و فرهیختگان و روزنامه نگاران دوره ی اخیر اصفهان است. وی فرزند «میرزا اسحاقی دهکردی» بوده و در چهاردهم ذی الحجّه ی ۱۲۹۹ در دهکرد (شهرکرد) دیده به جهان گشود. پدرش از کدخدایان و منشیان دستگاه مالی و اداری حکومت بختیاریه‌ها در دوره ی ناصری و مظفری و مورد وثوق حکمرانان منطقه بود. میرزا عباس تحصیلات مقدماتی را نزد پدر آموخت و پس از آشنایی با امور اداری و محاسباتی در کنار پدر، در دستگاه «مرتضی قلی خان صمصام السلطنه ی بختیاری» به خدمت مشغول شد.^(۱) اما با بروز اختلاف میان خوانین بختیاری، میرزا اسحاق خانواده ی خود را به اصفهان نقل مکان داد. این امر موجبات پویندگی و

ص: ۷۷

۱- کریم نیک زاد امیر حسینی، شناخت سرزمین چهار محال، ج ۲، ص ۱۱۷.

شکوفایی فرهنگی بیشتری را برای میرزا عباس فراهم آورد.

پس از ورود به اصفهان، در مدرسه ی «صدر بازار» در علوم دینی، به کسب علم پرداخت. «فقه و اصول و منطق و کلام و حدیث و تفسیر را نزد اساتیدی چون «آخوند کاشانی و آقا شیخ مرتضی ریزی و میرزا حسین همدانی» (۱) و «جهانگیر خان قشقایی» فرا گرفت. همزمان با تحصیل، به تمرین خوشنویسی و آموختن خط نیز پرداخت و «از شاگردان میرزا فتح الله جلالی» (۲) فرزند. استاد معروف خوشنویسی، «عبد الرحیم افسر» بود. در این فن و هنر چنان پیشرفت کرد و در آن موفق بود که بعدها جزو اساتید بزرگ و استاد مسلم خوشنویسی محسوب شد. میرزا عباس خان حدود بیست ساله بود که در پی آشنایی و هم درسی با «آیت الله حاج آقا رحیم ارباب» (۳) در مدرسه ی صدر بازار، با دختر عموی وی ازدواج کرد. حاج آقا رحیم نیز ابتدا خواهر میرزا عباس خان را به زنی گرفت ولی پس از درگذشت او، با دختر خود میرزا عباس خان شیدا ازدواج نمود.

جو و موقعیت اصفهان در سالهای قبل از انقلاب مشروطیت به گونه ای بود که فعالان سیاسی و آزادی خواهان با تشکیل انجمنهای سری و جلسات مختلف، زمینه ی شناخت و آگاهی افراد را برای انجام یک حرکت پویا فراهم می آوردند. حضور افراد پُر جذبه ای چون «میرزا نصر الله بهشتی» و «سید جمال الدین واعظ» در

ص: ۷۸

۱- سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۸۵.

۲- همان.

۳- عالم عابد، حکیم فقیه ریاضی، از مدرسین معروف اصفهان بود. در ۲۳ جمادی الثانی ۱۲۹۷ متولد و در ۱۸ ذی الحجّه ۱۳۹۶ در اصفهان وفات یافت. مرحوم آقای ارباب در بسیاری صفات و ملکات نفسانی از قبیل حسن خلق، تواضع، حسن معاشرت، خوش باوری و نیک اعتقادی نسبت به مردم بر بسیاری از معاصرین خود برتری داشت، عده ی زیادی از فضلا و علمای اصفهان از تربیت یافتگان آن مرحوم می باشند «سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص (۱۰۶۱).

این راستا بسیار تأثیر گذار بود. شیدا نیز که تازه در اصفهان ساکن شده بود، تحت تأثیر تفکرات انقلابی و آزادی خواهی قرار گرفت و فعالیتهای سیاسی خود را آغاز کرد. او به هنگام مشروطیت، جوانی بیست و پنج ساله، پخته و پُرشور بود و با پیروزی انقلابیون، تلاش های مستمری برای برپایی و حفظ انقلاب نمود. با صدور از فرمان مشروطیت، اداره ی امور شهرها را به «انجمن های بلدیّه» واگذار کردند. در اصفهان، این انجمن تحت عنوان «انجمن بلدیّه ی اصفهان» توسط پیشگامان مشروطیت اصفهان تشکیل شد که میرزا عباس خان نیز از جمله اعضای آن محسوب می شد. لذا برای ارئه ی تصمیمات اتخاذ شده ی انجمن و آگاهی مردم از این جلسات، نشریه ای لازم بود. این مهم به شیدا سپرده شد و او نیز «روزنامه ی بلدیّه ی اصفهان» را منتشر ساخت. همچنین برای آگاهی و رشد فکری مردم، و با روزنامه هایی که در این راستا تأسیس شده بود. همکاری نمود.

با به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه و دستگیری و آزار مشروطه طلبان، «میرزا از بیم جان مدتی را در منزل آیت الله محمد تقی، پسر محمد باقر و معروف به «آقا نجفی»، از روحانیون با نفوذ اصفهان در آن روزگار پنهان شد.»^(۱) را با فراهم شدن زمینه برای فتح اصفهان بدست بختیاریه‌ها، با آنان همراه گردید و بعد از فتح اصفهان آماده ی فتح تهران شدند. در تهران از اندیشه و کردار فاتحان . دچار یأس و پشیمانی شده، به اصفهان باز می گردد. پس از آن به موطن خود، دهکرد، بازگشته و به منشی گری دستگاه اداری مالی «رضا قلی خان سردار ظفر بختیاری» می پردازند.^(۲) این شغل برای او چندان دوامی نداشت، زیرا از این کار نیز ناخوش شده، به اصفهان باز می گردند. از این پس فعالیتهای خود را معطوف به

ص: ۷۹

۱- نورالله حیدریان، شیدا (شرح زندگانی، فعالیت های ادبی و اجتماعی میرزا عباس خان دهکردی، ص ۳۷.

۲- کریم نیک زاد امیر حسینی، شناخت سرزمین چهارمحال، ج ۲، ص ۱۱۸.

امور علمی و فرهنگی می کند و «در سال ۱۳۳۰ ق. به پیشنهاد «میرزا محی الدین محمد سهای اصفهان شیرازی» و توصیه ی «میرزا شکر الله منعم» از ادبای معروف آن ایام، سنگ بنای تأسیس انجمن ادبی را به نام «شیدا» در شهر اصفهان با عضویت بیست نفر از ادبای معروف آن دوره می گذارد.»^(۱)

این انجمن که به نام «انجمن ادبی دانشکده» نیز معروف است. کار خود را به طور رسمی از سال ۱۳۳۴ ق. هر هفته عصر های جمعه با هزینه و مخارج میرزا عباس خان در منزل شخصی ایشان شروع کرد. با شروع به کار این انجمن «گویندگان اصفهان که در گوشه و کنار متفرق بودند، پس از مدت کمی، پروانه وار گرد شمع وجود شیدا جمع شدند ماند و او به جهت حفظ و بقای آن، از هیچ دقیقه ای فروگذاری نکرد.»^(۲) از ویژگیهای مهم انجمن ادبی شیدا، پذیرش جوانترها و پرورش شعرای جوان و نیز حمایت های مادی و معنوی از شعرای تنگدست بوده است که پس از مدتی، بیش از یکصد نفر از ادبای شهر اصفهان و مناطق دیگر نظیر چهارمحال بختیاری و حتی از همدان کسانی چون «سید محمد یوسف زاده (غمام همدانی)» به طور دایمی دوره ای یا مکاتبه ای به عضویت آن در آمدند.^(۳)

از جمله اقدامات و فعالیتهای فرهنگی این انجمن، انتشار نشریه ای به نام «مجله ی دانشکده ی اصفهان» در سال ۱۳۰۳ ش. است که در واقع کارنامه ی ادبی انجمن به منظور آگاهی عموم مردم از آن محسوب می شود. همچنین انتشار کتابهای «مصیبت نامه» به سال ۱۳۰۲ ش. در اشعار اعضای انجمن و «محرم نامه» که مجموعه ای از اشعار یازده تن از اعضای انجمن در مناقب و مصائب ائمه اطهار

ص: ۸۰

۱- نور الله حیدریان، شیدا، ص ۳۸.

۲- سید مصلح الدین مهدوی، تذکره شعرای معاصر اصفهان، ص ۲۹۱.

۳- نورالله حیدریان، شیدا، ص ۴۶.

علیهم السلام و واقعه ی کربلا، در ۱۳۰۹ ش. بود.

انجمن ادبی دانشکده، پس از چهارده سال متوالی که به کار خود ادامه داد به دلیل بیماری «درد سر وضع قلب» (۱) میرزا عباس خان مدت نُه سال تعطیل شد. با تعطیلی انجمن در خانه ی شیدا، این محفل به خانه ی «ادیب فرهمند» (۲) منتقل شد. در خانه ی ادیب، نیز به علت فوت وی، تا سال ۱۳۱۳ ش. بیشتر برقرار نبود و دوباره با بهبودی نسبی شیدا، در منزل او تشکیل شد. یک سال دیگر این انجمن بدین منوال توسط میرزا عباس خان اداره شد و سرانجام به خاطر بیماری و ضعف بنیه ی مالی شیدا، در سال ۱۳۱۴ ش. برای همیشه تعطیل شد.

پس از آن شیدا سالهای پیری و انزوای خود را با سختی و تنگدسی گذراند. و چون ما یملک مو روئی پدر را در راه اداره ای انجمن و مجله صرف نموده بود. (۳) در سالهای آخر عمر تنها راه در آمدش، از نوشتن خطّ تأمین می شد که این راه نیز بر اثر مطالعه و نوشتن زیاد که موجبات ضعف بینایی او را فراهم آورد. مسدود شد. اما او باز نایسناد و همچنان به فعالیت‌های ادبی خود ادامه داد و عصر های جمعه در اتحادیه ی پیشه وران آن زمان به عنوان رئیس و سرپرست «انجمن ادبی پیشه وران» و صبحهای جمعه در «انجمن تبریزی» به ارشاد و تربیت شاگردان می پرداخت. (۴) تا اینکه سرانجام در سه شنبه، بیست و سوم اسفند ۱۳۲۸ دیده از جهان فرو بست و به دیار باقی شتافت. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، تکیه ی سید العراقین به خاک سپردند.

ص: ۸۱

۱- مجله ی دانشکده، سال دوم، شماره اول.

۲- میرزا عبدالحسین بنان زاده، معروف به ادیب فرهمند، مدیر مجله ی «تحفه الادباء» و روزنامه های «گیتی نما مداین»، در اصفهان بود.

۳- کریم نیک زاد امیر حسینی، شناخت سرزمین چهارمحال، ج ۲، ص ۱۱۹.

۴- نورالله حیدریان، شیدا، ص ۶۵.

شیدا شاعر و دانشمندی فاضل بود که جامعه ی فرهنگی اصفهان کمتر نظیر او را به خود دیده است. در فضل و ادب و فرهنگ یگانه دُری بود که محضرش همواره از ادب دوستان و شعرا پر بار بود. هیچ چشمی به مال دنیا ندوخت.

هر که شد با خبر از عالم من می داند

که برم خوارتر از خاک، بسی سیم و زر است»(۱)

و مال را تنها برای رسیدن به فضل و کمال انسانی مفید می دانست، لاجرم به غیر از آن در هیچ راهی به کار نبرد.

ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او

نخستین اقدام فرهنگی عباس خان شیدا، انتشار روزنامه ی «بلدیّه ی اصفهان» بود. با تأسیس «انجمن بلدیّه ی اصفهان» لازم بود مذاکرات و تصمیمات این انجمن به اطلاع عمومی مردم برسد، لذا روزنامه ی «بلدیّه ی اصفهان» به مدیریت «میرزا عباس خان دهکردی» در سال ۱۳۲۵ق. به این منظور تأسیس شد. این روزنامه که اولین شماره ی آن در پنج شنبه چهارم ذی الحجّه ی ۱۳۲۵ در اصفهان منتشر شد، در چهار صفحه به قطع متوسط و به صورت دو بار در هفته بود. در ذیل عنوان روزنامه مرام و مقصود آن چنین بیان شده: «این جریده که دیده ی حقیقت بینش باز، و با انصاف و واقعیت، دمساز است، اندیشه اش قطع ریشه ی نفاق، پیشه اش قطع شجره ی شقاق، به غیر از وداد مقصودی و جز اتحاد منظوری ندارد، آزادانه نیک و بد را محض تبّه و آگاهی می نگارد. تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال.»(۲)

عمده ترین قسمت روزنامه به ذکر اخبار و مذاکرات انجمن بلدیّه ی اصفهان

ص: ۸۲

۱- از غزلهای شیدا، به نقل از منبع پیشین.

۲- روزنامه ی بلدیّه اصفهان، شماره چهارم.

اختصاص دارد. دیگر مندرجات آن، مقالات و مطالبی از مدیر روزنامه در عناوین و مضامین سیاسی، اجتماعی، ادبی و همچنین اخبار داخلی شهر اصفهان است. این روزنامه دوام چندانی نیافت و از آن «فعلاً تا شماره ی پنجم سال اول مورخ دوشنبه هفتم محرم الحرام در دست است.»^(۱) علت تعطیلی آن را باید، وقوع حوادث و اختلافاتی که در اصفهان رخ نمود و به دنبال آن بسته شدن تمامی جراید مشروطه خواهان به امر محمد علی شاه دانست.

مهم ترین و برجسته ترین اثر مطبوعاتی و فرهنگی شیدا، انتشار «مجله ی دانشکده ی اصفهان» است. این مجله که به صاحب امتیازی «میرزا عباس خان شیدا» و به سال ۱۳۰۳ ش. در اصفهان منتشر شد، در واقع کارنامه ی (ادبی انجمن دانشکده» به منظور آگاهی عموم مردم از فعالیتهای و جلسات و اشعار سروده شده توسط اعضای آن بود. این مجله به صورت ماهیانه و اولین شماره ی آن در بهمن ماه ۱۳۰۳ منتشر شد که سر دبیر آن را آقای «سید حسن مؤمن زاده»^(۲) معرفی کرده است. در اولین شماره غرض و مقصود مجله چنین آمده: «بیشتر غرض و مقصود ما ترغیب و تحریض به اخلاق حسنه و نسخ و بر انداختن عادات و شیم مذمومه است، چه ناشی از تمدن مآب باشد و چه شیوه ی تدین اکتساب و امیدوارم از سخن حق هیچ کدام از آن دو طایفه نرنجند با میزان انصاف بسنجند.

هفت شماره از مجله ی دانشکده بیشتر منتشر نشده بود که به علت بیماری میرزا عباس خان شیدا، مدیر آن، به حال تعطیل در آمد. این وقفه، نه سال به طول انجامید تا اینکه دوباره دوره ی دوم آن با انتشار اولین شماره ی مجله در این دوره در سی و یکم تیر ماه ۱۳۱۳ آغاز شد. سر دبیر مجله در این دوره که بیشتر از پنج

ص: ۸۳

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ حراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۲۲.

۲- مدیر روزنامه ی پروانه در اصفهان.

شماره ی آن منتشر نشد، آقای «محمد سپاهانی (شیوا)» بود. شماره های اول و دوم و سوم مرتب به صورت ماهیانه منتشر شدند ولی چاپ شماره ی چهارم آن تا دی ماه به تعویق افتاد و شماره ی پنجم، که آخرین شماره ی آن بود، به یکباره در فروردین ۱۳۱۴ منتشر شد و از آن پس برای همیشه، مجله ی دانشکده ی اصفهان به تعطیلی گرائید.

نکته ی قابل ذکر درباره ی این مجله اینکه تمامی هزینه و مخارج آن به همراه هزینه ی انجمن ادبی، بر عهده شخص شیدا بود. خود در این باره می نویسد:

«خدمت چهارده ساله، نه تنها بی مزد و منت، بلکه با صرف مال گزافم به ادبیات، که در حقیقت خدمت به معارف است»، صورت گرفت «به علاوه شوق فطری مایه ی نشریات فکری بود». (۱)

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های برج مانده

شیدا به راستی به فرهنگ و هنر خطه ی اصفهان خدمت صادقانه کرد. این مرد بزرگ، بر اهل هنر و فرهنگ، حق بزرگی دارد. لکن قدرش که نداشتند هیچ، ناسپاسی ها نیز در حقیقت روا نمودند. خود بارها بدان اشاره و از آن نالیده است:

آن زمان رفت که گفتند بزرگان طریق

نقد جان در بر ارباب هنر می ریزیم

در همه ملک نباشد چو یکی قدر شناس

دُرّ و گوهر زچه در آخور خر می ریزیم» (۲)

ص: ۸۴

۱- مجله ی دانشکده ، سال دوم ، شماره ی اول .

۲- از غزلهای شیدا، به نقل از شیدا (شرح زندگانی، فعالیت های ادبی و اجتماعی میرزا عباس خان دهکردی)، ص ۶۵.

شیدا از کسانی بود که از انقلاب مشروطیت غیر از محاسن استقرار حکومت قانونی و برقراری عدل و برچیده شدن بساط ظلم و خود سری، مفهوم دیگری درک نکرده بود. در حالی که گویی از اموری که در پرده ی سیاست پنهان بود و حوادث تلخی که بیش و کم لازمه ی هر انقلابی است، آگاهی نداشت، این بود که با ایمان راسخ به مبانی مشروطیت گروید و در نیل به آن مقصود، فدا کاری بسیار نمود. و لیکن چون حوادث و اتفاقات بعد از استقرار مشروطیت از جمله خود سری های مجاهدین و تندروی های احزاب و گروه های فاتح رخ نمود، وی را به کلی دلسرد و نادم و پشیمان ساخت. حتی سگه چنان برگشته بود که شیدا خود در مذمت کار غلط مجلسیان و وکلای آن می نوشت:

«زاهد، وکیل مجلس شورا شود اگر

باید در این زمان ز خدا بی خبر شود»^(۱)

شیدا اگرچه در دنیای شعر و ادب بود، ولی از دنیا و اطراف خود غافل نبود. با دشمنان مردم میهن، دشمنی می ورزید و حفظ میهن را از واجبات تلقی می کرد و زنده به عشق میهن بود:

«سزد که فخر نماید به خویشتن شیدا

که او به مهر وطن روح در بدن دارد

گر در هوای عشق وطن ترک سر کنم

خوشر که جان به تیر ملامت سپر کنم

با خارجی بگویی که از ناله ی سحر

روز تو را ز ظلمت شب تارتر کنم»^(۲)

شیدا پیام آور دوستی و خدمت گزار صدیق به خلق بود و این در اشعارش نمودار است. او از محبان واقعی به اهل بیت علیهم السلام و از پیروان صادق این خاندان محسوب می شد.

ص: ۸۵

۱- همان .

۲- همان.

زندگی نامه و شرح روزنامه ی او

«سید عبد الوهاب معروف و ملقب به «معین‌العلمای اصفهانی» از آزادی خواهان و کوشندگان مشروطیت و از ادبا و روزنامه نگاران شهیر اصفهان است. وی به سال ۱۲۹۴ق. از پدری عالم و فرهیخته به نام «حاج سید مهدی نحوی» که از معاریف علماء زمان خود بوده» (۱) در اصفهان متولد شد. تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش فرا گرفته و پس از آن به تحصیل علوم دینی پرداخته و در سلک مبلغان شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله) وارد شد. نوزده سال اول زندگی اش معاصر با دوران ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق.) بود. در این دوره که ناامنی و بدبختی زیادی گریبان گیر مردم شده و استبداد حاکم بر جامعه، گلوی حق طلبان و ترقی خواهان را فشرده بود. وی با تفکرات آزادی خواهی و انقلابی رجال بزرگی چون «سید جمال واعظ اصفهانی» (۲) آشنا و با آنان همراه شد. مظفرالدین شاه چون نسبت به پدرش نرم خوتر بود، تلاشها و فعالیت‌های آزادی خواهان در زمان او گسترش بیشتری یافت لذا آنانی که در زمان ناصر فریاد

ص: ۸۸

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۳۲۵.

۲- «سید جمال الدین واعظ اصفهانی، فرزند سید عیسی، در حدود سال ۱۲۷۹ در همدان متولد شد و در رجب ۱۳۲۶ در بروجرد کشته شد. وی از وعاظ طراز اول ایران و از عوامل مهم مشروطیت است. از آثارش علاوه بر سخنرانیها و مطالبی که در مجالس عمومی درباره ی مشروطیت گفته، رساله ی «لباس التقوی» نیز به طبع رسیده است. اسیت.» (سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۴۵۷).

حق طلبانه در گلو داشتند، اکنون با فضایی آرام تر برای یک پیکار جدی آماده شدند. معین العلماء نیز به همراه دیگر یارانش در سال ۱۳۲۰ ق. عازم تهران شد و با علمای برجسته تهران همکاری نمود. دو سال بعد انجمن مخفی «مجمع آزادی خواهان» را به سال ۱۳۲۲ ق. توسط عده ای از مردم تهران تشکیل داد.^(۱)

زمانی که برخورد دولتیان با مردم شدت گرفت و اعتراضهای مردم سودی نبخشید، علماء تصمیم به تحصن در صحن حضرت عبدالعظیم حسنی نمودند که در این بین معین العلماء نقش فعالی داشته و «در آن موقع مطالب حقه را گوش زد علماء اعلام نمودند»^(۲) و با بازگشت علماء از شاه عبدالعظیم، دولت به و عده هایی که داده بود، جامه ی عمل نپوشید و با علماء همراه نشد. لذا آقایان در طی مجالسی خواهان تصمیم دیگری شدند که معین العلماء نیز در تمامی این نشست ها با آنان همراهی می نمود، تا اینکه بالاخره مشروطیت به ثمر نشست. به موقع انتخابات مجلس، مسایل و مشکلاتی در اصفهان بروز کرد که شکایتهای زیادی در این باره به مجلس رسید. «حجج اسلام و مجلس شورای ملی نیز دفع این فساد را از ایشان خواسته»^(۳) و او را پیگیر رفع آن نمودند. وی نیز به اصفهان آمده و مدتی پی گیر این قضیه شده و با گفتگوهای مکرری که با مسئولان امور انجام داد، رفع مشکل شد. مردم اصفهان اصرار زیادی در قبول وکالت مردم اصفهان در مجلس به او نمودند، ولی ایشان نپذیرفته به تهران بازگشت.

در همان اوایل انقلاب که جو بسته و خفقان شکسته شد و مطبوعات از آزادی بیشتری برخوردار شده و مقامی یافتند، معین العلماء اقدام به انتشار روزنامه ی «تیر

ص: ۸۹

-
- ۱- سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان ج ۲، ص ۹۸۱.
 - ۲- به نقل از محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۴ ص ۳۲۵.
 - ۳- همان.

اعظم» به سال ۱۳۲۵ق. در تهران نمود. این روزنامه که در چهار صفحه ی کوچک و هفته ای دوبار منتشر می شد، شامل مطالبی «علمی و سیاسی و اخلاقی و تاریخی» بود. در دومین شماره ی آن، مرام و غرض از انتشار آن چنین آمده که «این روزنامه آزاد است و مفید به حال ملت سخن می راند.» این جریده چون در همان اوان مشروطیت منتشر می شد، مقالات زیادی به دفاع از مجلس، در مقابل دستگاه حاکمیت که در برابر آن صف آرایی کرده بودند، درج می کرد. چنانکه وقتی مجلس با اقدام دولتیان که می خواستند دست به استقراض خارجی بزنند، مخالفت می کرد و آنان «هر روزه به مجلس برای گرفتن قرض سخت گیری می کردند»^(۱)، مدیر آن با نوشته های خود «ملت را تهیج به دادن اعیانه و قرض به دولت می نمودند»^(۲) تا رفع نیاز برای دولت شود.

در این جریده همچنین مقالات متعددی از جمله مقالات سیاسی تندی بر علیه روس و انگلیس نوشته می شد و «در آن زمان که قوه ی هیچ کس نبود بر ضد استعمار، آن طور مطالب را بی پرده گفتن و نوشتن»^(۳) نیر اعظم چنین جسارتی به خرج داده و تیر حملات خود را به سوی آنان نشانه می رفت. او در خصوص قرارداد ۱۹۰۷م. که بین روس و انگلیس بر سر ایران بسته شد، می نویسد: «یکی از جراید خارجه را عیقه بر این است که معامله روس و انگلیس غبن فاحش با انگلیس است. اولیای این دولت با همه ی علم و شیطنت، در این معامله مغبون شدند...»^(۴) در این مقاله وی شاه ایران را مدافع و هوادار منافع روس و انگلیس معرفی می کند. این گفته به کام حاکمیت خوش نیامده، عاملی بر توقیف روزنامه می گردد. عاقبت

ص: ۹۰

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- روزنامه نیر اعظم، شماره ۵.

سه روز پس از انتشار این مقاله روزنامه نیر اعظم توقیف و مدیر آن به یک سال زندان محکوم می شود. با تلاش دوستان، چندی بعد معین العلماء بخشیده ولی به عتبات عالیات تبعید می شود. البته این تبعید نیز چند ماهی بیشتر نبود. (۱)

همچنین باید یادآور شد که طرح ایجاد بانک ملی را به ایشان نسبت می دهند. «که اگر تشکیل شده بود امروز دولت و ملت گرفتار آن خسارت نمی شدند.» (۲)

با کودتایی شوم محمد علی شاه و به توپ بستن مجلس، مشروطه خواهان و آزادی خواهان مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند. لذا هر کدام به نوعی در صدد حفظ جان خود بر آمدند. معین العلماء نیز با تغییر لباس به اطراف و اکناف شهر متواری شد تا اینکه سرانجام با مشورت و مذاکره دوستان، به سفارت عثمانی، که تعداد دیگری از همزمانش به آنجا روی آورده بودند، پناه آورد. به موقع حضورش در سفارت عثمانی بود که نامه های تحریک برانگیز در حفظ و نجات مشروطیت به علمای اصفهان نوشت. علماء نیز «حکم بر وجوب مشروطیت دادند» (۳) و زمینه ی قیام بر علیه حکومت استبداد فراهم شده و پس از آن تهران به دست مجاهدین فتح شد. معلوم نیست که وقتی مجاهدین بعد از فتح تهران مخالفان را دستگیر می کردند، به چه علت معین العلماء را نیز دستگیر نمودند. مهدی ملک زاده معتقد است که «بدون جهت و از روی غرض، حبس شده بود» (۴). به هر جهت چون «پس از

ص: ۹۱

۱- لازم به ذکر است که مرحوم محیط طباطبایی، نظری غیر از این دارد که روزنامه نیر اعظم نام بسیار درخشنده ای است که چندان پرتو تابنده ای نمی افکند و شهرت آن شاید بیشتر مربوط به سوءظن آزادی خواهان در مورد مدیر آن بود که به جای توقیف، او را به عتبات اعزام داشت. «محمد محیط طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، ص ۱۳۹».

۲- به نقل از محمد حسن هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۳۲۵.

۳- همان.

۴- مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مجله ۳، ص ۱۲۷۹.

چندی بی گناهی او ثابت شد، از حبس رهایی یافت.»^(۱) ایشان پس از آزادی به عتبات مسافرت کرده و چندی در آنجا ماند و پس از بازگشت برای همیشه از سیاست کناره گرفت.

وزارت عدلیه از او دعوت به همکاری کرد و او از این پس وارد خدمت دولتی شد. «چندی ریاست عدلیه مازندران و زنجان و گیلان و سپس قضاوت محاکم عدلیه فارس و ریاست عدلیه آباده و گلپایگان و در اواخر قضاوت محاکم عدلیه مشهد با ایشان بود و در سال ۱۳۱۸ ش. به عدلیه اصفهان منتقل و پس از دو ماه در تاریخ ۲۷ مهر ۱۳۱۸ در اصفهان دار فانی را وداع گفت»^(۲)، و در تخت فولاد اصفهان، تکیه ی سادات مهدوی به خاک سپرده شد.

ص: ۹۲

۱- همان.

۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۳۲۵.

«میرزا مسیح تویسرکانی»، ادیب و فاضل، نویسنده و روزنامه نگار، مبارز و از بانیان مشروطیت، وی فرزند «سید ابراهیم تویسرکانی» از شخصیت‌های متدین و مبرز تویسرکان بود و به سال ۱۲۵۹ ش. در این شهر متولد شد و بعدها به علت انتشار روزنامه ناقور به میرزا مسیح ناقور معروف شد. (۱) تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود سپری نمود و پس از آن روانه اصفهان شد تا علوم معقول و منقول را در این شهر بیاموزد. چندی نگذشت که در زمره ی شاگردان مرحوم «آخوند ملا محمد کاشانی (معروف به آخوند کاشی) قرار گرفت و از محضر ایشان بهره های وافر بُرد. در کسب علوم تلاشهای بسیار کرد و در «حکمت و ریاضی زحمت بسیار کشید» (۲) در عنوان جوانی بود که شهره شد و اداره ی معارف و اوقاف وقت از او دعوت به همکاری نمود. خدمات شایان تویسرکانی به این اداره چنان بود که از او به عنوان «امین اوقاف اصفهان» یاد می کردند و همین امر باعث شد در سالهای ۱۳۲۵ قمری از اصفهان به یزد بخوانند و سرپرستی و ریاست کل امور معارف و اوقاف یزد را به او سپردند. (۳)

ص: ۹۳

-
- ۱- بعضاً در پائین نوشته های خود «مسیح کیانی ناقور» نیز امضاء می کرده (کاوه بیات و کوهستانی نژاد، استاد مطبوعات ج ۲، ص ۴۱۶).
 - ۲- ملاعبدالکریم گزی، رجال اصفهان یا تذکره القبور، ص ۲۳۴.
 - ۳- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۲۵۳.

در سالهای پر التهاب مشروطه خواهی در ایران او که بیست و شش سال بیشتر نداشت، در زمره ی فعالان سیاسی قرار گرفت و در به ثمر رساندن مشروطه از هیچ تلاشی دریغ نکرد. بعد از تأسیس مجلس و برپائی مشروطیت، خدمات خود را در آگاهی و شناخت به مردم از طریق روزنامه ادامه داد و در سال ۱۳۲۶ ق. روزنامه «ناقور» را در اصفهان منتشر کرد، اما روزنامه ی او دوام چندانی نداشت. بعد از آن وارد «تشکیلات جدید اداره ی فرهنگ شد.»^(۱) و تا پایان نیز در همین راه ماند.

میرزا مسیح، گرچه عمر نسبتاً کوتاهی داشت ولی سرشار از خدمت و صداقت به میهن و مملکت بود. سرانجام او در سال ۱۳۵۱ ق. (۱۳۱۱ ش.)^(۲)، در اصفهان به رحمت ایزدی پیوست و او را در جوار استادش مرحوم آخوند کاشی در تکیه ملک تخت فولاد به خاک سپردند.

ب: شرحی در باب روزنامه ی او

از ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ که محمّد علی شاه، مجلس را به توپ بست تا ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ که او به سفارت روس در زرگنده پناهنده شد، یعنی در مدت سیزده ماه و چند روز، وضعی که بر ایران حکم فرما بود، حاکمیت استبداد و محو تمامی روزنه های امید و آزادی مردم بود. تعطیلی مجلس چیزی از علائم و ظواهر حکومت مشروطه را در امور مملکتی بر جای نگذاشت. از آن جمله روزنامه ها بود که در هفت ماه از این مدت، بطور کامل به تعطیلی کشیده شد. پس از این مدت رفته رفته بعضی از روزنامه ها شروع به کار کردند و بعضی دیگر همچون ناقور تازه تأسیس شدند. لذا روزنامه ناقور در اصفهان به مدیریت میرزا آقا مسیح تویسرکانی

ص: ۹۴

۱- ملا عبدالکریم گزی، رجال اصفهان یا تذکره القبور، ص ۲۳۴.

۲- صاحب تذکره القبور، وفات او را ۱۳۵۴ قمری دانسته است (همان).

در ۲۱ ذی‌عقده ۱۳۲۶ منتشر شد. نام روزنامه بر گرفته شده از آیه ی «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكِ يَوْمُ عَسْرٍ...» (۱) است که در بالای روزنامه در هر شماره به چاپ می‌رسید. «عدالت، حریت، مرّوت، حمیت» چهار واژه ای هستند که اطراف کلمه ی درشت ناقور را فرا گرفته. انتشار این روزنامه به صورت هفتگی و در چهار صفحه ی با چاپ سنگی، صورت می‌گرفته است.

روزنامه، «جریده ای سیاسی، اخباری، علمی، تاریخی، اخلاقی درج و خلاصه مذاکرات انجمن ولایتی» معرفی شده است و در سر مقاله اولین شماره ی آن مرام و مسلک خود را چنین نوشته: «... این بنده هم از پی خدمت به دولت و ملت ناقور خود را برداشته و در بالای بام همت از پی انتباه و ایقاز باشد، الاصوات منقور داشته و امیدواریم که این ناقور ما به انداز هی بوق حمامی کار کند و در هنگام سحری مردم را بیدار نموده بماءالحیات نزاکت و نزهت کشاند و از چرک و لوث جهل و دوئیت دلهاشان را پاک نماید...» (۲).

چون این روزنامه بعد از به توپ بستن مجلس و شروع استبداد محمد علی شاه شروع به کار کرد و خود تویسرکانی نیز یکی از شخصیت های مبرز و انقلابی و مخالف استبداد بود، تظلم خواهی از مستبدان و ارایه آگاهیهایی درباره ی مشروطیت به مردم را در صدر امور مطبوعاتی و خبری خود قرار داده بود و در این روزنامه مقالات مختلفی راجع به این موضوع پی در پی منتشر می‌کرد. یکی از مطالب ناب این روزنامه اخباری بود که در باب مشروطه و استبداد در اصفهان و دیگر شهرها نوشته می‌شد اغلب، خبرهای دست اول و موثقی بود که بی طرفانه درج می‌شد. به ویژه در شماره ی شش سال اول که در مقاله ی اول آن ذکر اخبار دقیق و موبه موی

ص: ۹۵

۱- سوره ی مدثر: آیات ۸ و ۹.

۲- روزنامه ناقور، سال اول، شماره اول.

ظلم و ستم حاکم شهر اصفهان و گوش نکردن به ندای مردم و همچنین ورود ملایریها و بختیاریها به اصفهان و مستقر شدن آنان در میدان نقش جهان و تجاوزاتی که آنها نسبت به اموال و نوامیس مردم و شلیکهای پی در پی توپ و تفنگهایشان در این شهر و برخورد ناصحیح و ظالمانه با علمایی چون ملا- محمد کاشانی و آقا نجفی و دیگران، سخن به میان رفته است. همچنین نامه ی ستارخان (سردار ملی) حافظ ملت آذربایجان به خوانین بختیاری به طور کامل در همین شماره به چاپ رسیده است.

از دیگر مندرجات این روزنامه، سر مقاله و اخبار محلی و مقالات علمی و انتقادی و خاصه مطالبی است تحت عنوان «زشت و زیبا» که «در حقیقت نظیر «چرند و پرند روزنامه صوراسرافیل» می باشد.»^(۱)

«زشت و زیبا» از چند بُعد دارای ارزش بود، یکی از لحاظ ادبی که نشان دهنده ی تبخر و ذوق ادبی نویسنده ی آن است. ادوارد براون در این باره می نویسد: «قسمتی از مطالب روزنامه ی ناقور شرحی است انتقادی، تحت عنوان زشت و زیبا که حکایت از ذوق مطبوع ادبی نویسنده ی آن می نماید.»^(۲) دیگر از لحاظ انتقادی که زبردستی و اطلاعات دقیق نویسنده را نسبت به موضوع، نشان می داد و همچون خنجری بُرنده بر پیکر نااهلانِ مورد انتقاد بود. و بُعد دیگر استفاده از لهجه ی اصفهانی و الفاظی کاملاً محلی بود که آن را از دیگر روزنامه ها تمیز می داد و جذابیت خاصی در بین مردم پیدا کرده بود.

از روزنامه ناقور بیست و پنج شماره بیشتر منتشر نشده بود که به تعطیلی گرائید. از نامه ی تویسرکانی به وزارت معارف و اوقاف وقت که درخواست مجدد برقراری

ص: ۹۶

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۲۵۲.

۲- ادوارد براون، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره ی مشروطیت، ج ۳، ص ۳۴۰.

انتشار روزنامه را خواهان بوده، علت تعطیلی آن نمایان می شود. «... بر خلاف آنکه در آن دفعه مشی مقالات تند و انقلابی بود، در این سفر روش سیاسی و مسلک روزنامه معتدل خواهد بود و بیشتر نگارش مقالات اساسی ناقر راجع به تکمیل اخلاق و تصفیه صفات پسندیده ی جامعه می باشد.» (۱) ولی این بار خواهان انتشار آن در تهران است. (۲) اما آنچه از قراین معلوم است اینکه او موفق به انتشار مجدد این روزنامه نشده و برای همیشه پرونده ی ناقر بسته شد.

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

اندیشه های تویسرکانی را در چند بُعد و زمینه می توان بررسی کرد. ابتدا خرد دینی و اعتقادی اوست. او از دامن خانواده ای متدین به دین اسلام، رشد نمود و در جامعه ای زندگی می کرد که خواهان اجرای اوامر الهی در آن بود. لذا قدرت دین و متدینین به آن را در پیشرفت مسلمانان و نجات آنان از جهل، بسیار با اهمیت می داند. او نیروی سیاسی دین را محکمترین بعد آن در دایره ی فهم مسلمانان قلمداد می کند. او عقیده دارد «قوت دین بسته به قوت متدینین است و قوه ی متدینین نیز همان قوه ی سیاسی است که در این قرون از دایره ی فهم مسلمانان بیرون مانده، پس باید در عظمت از دست رفته کوشید.» (۳) لاجرم قوه ی سیاسی دین به هر صورت ممکن می بایستی حفظ و نگهداری شود. چرا که «هرگاه قوه ی سیاسی یک مذهب خرد شد پیروان آن مذهب هم به فاصله بسیار کم پراکنده و معدوم شده اند و یا در کثرت و عظمت دیگران محلول و مضمحل گشتند.» (۴) حال تدبیر لازمی برای حفظ این قوه

ص: ۹۷

۱- کاوه بیات و کوهستانی نژاد، استاد مطبوعات، ج ۲، ص ۴۱۶.

۲- همان.

۳- روزنامه ی ناقر، سال اول، شماره اول.

۴- همان.

و به کمال رسیدن این نقصان پیشنهاد می کند: « چاره ی این درد و دوای این مرض منحصر است به تأسیس مشروطه. »^(۱)

بعد دیگر، بعد قانون مداری و اصلاح جامعه توسط قانون است. او مدافع سر سخت قانون و مجلس و پیروی از قانون اساسی است. « اعاده ی استقرار آسایش ایران و دفع اختلال آن سریعاً با هیچ قوه ی ممکن، میسر نمی شود، مگر با افتتاح پارلمان بر وفق قانون اساسی موجوده... »^(۲)

دیگری علاقه و عشق او به آزادی و اجرای آن در کشور می باشد. تویسرکانی بر این عقیده است که تا زمینه ی اجرای آزادی فراهم نباشد، مطرح کردن آن بیهوده و اجرای آن غیر ممکن است، لذا می بایستی ابتدا قلوب مردم را نسبت به عدالت و عشق به آزادی تسخیر و خوب متمکن و جای گیر ساخت و بعد سوء عواقب استبداد و وخامت ظلم و جهل را به مردم حالی کرد.^(۳)

دیگر مطالبی که در باب تفکرات تویسرکانی می توان افزود اینکه : تسلط او بر دیدگاه های فلسفی غرب و احاطه بر موضوعات تاریخ اروپا، باعث شد که نسبت به مسائل ایران و اروپا در قالب قیاس، بسیار روشن بینانه و خرد گرایانه عمل کند و دیدگاه های خود را در مقالات مختلف روزنامه اش به چاپ برساند. او نکات بسیار آموزنده و مفیدی از قیاسهای آزادیخواهان و حریت طلبان فرانسوی و عثمانی مطرح می کند که نمایانگر ژرف نگری و تسلط اوست.

ص: ۹۸

۱- همان.

۲- روزنامه ناقور، سال اول، شماره ۱۳.

۳- همان، سال اول، شماره ۱۱.

«سید نورالدین عراقی» معروف به «ادیب حضور» و ملقب و مشهور به «ایران مدار مکی یا ایران پرست مکی»، ادیب و فاضل و روزنامه نگار و نویسنده ی مبارز و مشروطه خواه. فرزند «حاج سید محمد علی حسینی»، از علمای بزرگ و معروف اراک است که «اواخر عمر در تهران اقامت گزیده و سپس به رحمت ایزدی پیوست». (۱) از تاریخ تولد نورالدین اطلاع دقیقی در دست نیست. (۲) او متولد شهر اراک است و تحصیلات ابتدایی خود را نیز در این شهر سپری کرده است. وی به همراه برادرش برای آموختن علوم دینی در جرگه سپاهیان شریعت درآمدند. پدرش که سخت مراقب احوال آنان بود، برای تعلیم علوم مقدماتی آنان را زیر نظر دانشمندان و علماء مشهور عصر خود سپرد.

سید نورالدین در سن پانزده سالگی به راحتی و خیلی زود از پس علوم مقدماتی برآمده و از آن فراغت حاصل نمود. علاقه ی او به علوم دینی و افزون بر آن، هوش و ذکاوت فوق العاده ی او در کسب علم پدرش را مجاب نمود تا او را به همراه «چند تن از اقارب و بستگان خود برای تعلیم علوم عالی به بیروت بفرستد». (۳) موفقیت او

ص: ۱۰۰

-
- ۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۲۳۲. (به نقل از فرزند نورالدین عراقی).
 - ۲- صاحب تذکره القبور حدود سال ۱۲۹۸ قمری را نوشته که در زمان مرگ او ۵۳ ساله می شود در حالی که صدر هاشمی او را هنگام مرگ ۶۰ ساله می داند. (ملا عبدالکریم گزی، رجال اصفهان یا تذکره القبور، ص ۵۲۵ و صدر هاشمی همان).
 - ۳- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۲۳۳.

در علوم دینی کم نظیر و بسیار درخشان بود، به حدی که « در سن بیست دو سالگی در علوم مذهبی موفق به اخذ گواهینامه اجتهاد گردید.»^(۱) از این پس آموختن علوم دیگر را از ضروریات خود دانست. لذا ابتدا زبان فرانسه را به خوبی فرا گرفته و سپس نجوم، ریاضیات، طبیعیات و اقتصاد را در حد توان در کیسه‌ی اندوخته‌های خود قرار داد. شوق فراگیری و آموختن، همه‌ی وجودش را فرا گرفته بود و ارضایش نمی‌کرد. لاجرم دست به سیاحت زد. این بار به هندوستان شد و با ایرانیان مقیم این دیار همنشین گردید و رفته رفته نقاط دیگر هندوستان را سرکشی کرد و « در انجمن‌های مذهبی و سیاسی آن کشور داخل»^(۲) شد. سفر او پس از چند ماهی به اتمام رسید و او به ایران بازگشت. اکنون او بیست و هشت ساله و خواهان خدمت به میهن و فرهنگ آن است.

تعلیم علوم جدید، دیگر سختی دوره‌ی ناصری را نداشت و مردم به آن علاقمند شده بودند. اما امکانات تأسیس امور فرهنگی نبود. لذا سید نورالدین با همکاری دوستان خود در تهران مبادرت به تأسیس «مدرسه‌ی مظفری» نمودند تا در آن به تعلیم و تدریس علوم جدید پردازند. هر چند این اولین خدمت فرهنگی او به شمار می‌رفت ولی توانست طی آن خدمات بی‌شایبه و مشعشعی به فرهنگ ایران بنماید.

تلاشهای آزادی خواهان سرانجام در اواخر دوره‌ی مظفری به ثمر نشست و خواسته‌های آنان در تأسیس دارالشورا عملی شد. در این راه سختیها و جانفشانی‌ها و فداکاری‌های فراوانی صورت گرفت. هر چند در رأس مشروطه افراد خاصی سرزبانها هستند، ولی اگر افرادی چون مرحوم عراقی نبودند شاید مشروطه از لفظ به

ص: ۱۰۱

۱- همان.

۲- همان.

فعل مبدل نمی شد. مبارزات و تلاشهای او زبانزد بسیاری از دوستان مشروطه خواه باعث کینه ورزی معاندین مستبدی چون محمد علی شاه بود در این زمان او با کمک متنفذین و سرشناسان مشروطه خواه، انجمنی به نام «انجمن آزادی خواهان» فراهم آوردند. و «در دوره ی اول او از طرف مردم خراسان بوکالت مجلس شورای ملی رسید.»^(۱) ردای وکالت اکنون برازنده یک شخصیت کاملاً سیاسی در سن سی سالگی است.

با برافراشته شدن علم مخالفت از طرف محمد علی شاه با اساس مشروطیت و مشروطه طلبان که منحرف به حادثه ی شوم ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ و بمباران مجلس شد، آزادیخواهان صدمات فراوانی دیدند. درگیرودار به توپ بستن مجلس، «مرحوم سید نورالدین با رفقای فراکسیونی خود فوراً در صدد رفع آسیب و پنهان کردن خود برآمدند و چون شلیک توپخانه راه فرار را برای آنها مسدود کرده بود، ناچاراً در یکی از گنجه های مجلس مخفی و پس از سی و دو ساعت دیگر به وسیله مرحوم سرتیپ محمد اسماعیل خان، نجات و شبانه ایشان را در منزل خود مخفی نمودند.»^(۲) چندی از این حادثه سپری نشده بود که مجدداً از پناهگاه بیرون و بر ضد محمد علی شاه همراه شد.

در غایله به توپ بستن مجلس، تعدادی کشته و تعداد دیگری از کشور خارج شدند، اما هنوز بودند کسانی که بر مقاومت خود با استبداد ادامه می دادند. این بار در اعلامیه های رسمی جدید درباره آنان «سرمنشأ فساد» معرفی شده و به قتل و تعذیب و حبس، تهدید شدند و تعداد زیادی دستگیر نیز شدند. در این بین کسانی

ص: ۱۰۲

-
- ۱- ملا عبدالکریم گزی، رجال اصفهان یا تذکره القبور، ص ۵۲۵. (صدر هاشمی به نقل از فرزند عراقی نوشته که او از طرف نواحی شمال (مازندران) به وکالت رسید. صدر هاشمی، همان).
 - ۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۲۳۳.

بودند که محمّد علی شاه از سر کین به خاطر نیش زبان و قلمشان، کمر به قتلشان بسته بود، لذا در باغ شاه به وضع فجیعی خونشان ریخته شد و دیگران زندانی باغ شاه شدند. ناصر الملک قاجاری اسباب نجات و آزادی سید نورالدین شد که در بین زندانیان بود. «شاه نیز او را مورد لطف خویش قرار داد و لقب «ادیب حضوری» به وی بخشید.»^(۱) لکن شعله ی مخالفت مخالفان علیه او خاموش نگردید و دولت را وادار به تبعیدش به اصفهان کردند.

در اصفهان ادیب حضور این بار از طریق انتشار روزنامه وارد کارزار خدمت شد و روزنامه ی مفتش ایران را در سال ۱۳۲۷ ق. منتشر کرد. پس از آن با گذشت پنج سال از انتشار این روزنامه در اراک، ضعف مزاجی او توانایی اش را کاهش داده و مجبور به بازگشت به اصفهان نمود با شدت یافتن ضعف ایشان سرانجام در ۲۱ اسفند ۱۳۲۰ (۲۳/ محرم ۱۳۵۱) در بیمارستان به سن شصت سالگی^(۲)، سر در نقاب خاک غنود و به دیار باقی شتافت. جنازه ی او را با تجلیل به تخت فولاد اصفهان حمل و در تکیه ملک (گلستان شهدا) مدفون نمودند.

ب: شرحی در باب روزنامه ی او

روزنامه مفتش ایران از جمله روزنامه هایی است که مدت زمان طولانی در شهرهای مختلف ایران منتشر می شد. این روزنامه به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی سید نورالدین عراقی و سر دبیری «ابراهیم راه نجات» در سال ۱۳۲۷ ق. به قطع متوسط در چهار صفحه و به صورت هفتگی منتشر می شد. این جریده ماهیت خود را در عنوان هر شماره چنین بیان کرده است. «مفتش ایران جریده ای است

ص: ۱۰۳

۱- همان.

۲- همان.

سیاسی، علمی، اخباری، اخلاقی و از هر گونه مطالب سودمند به آزادی سخن می راند.» (۱) همچنین صاحبان امور، مرام و مسلک خود را در این جریده «... ادای راستی و درستی و صداقت و ملت پرستی و خدمات جان فشانه خود به ملت محبوب خویش» و «... تفتیش در تمام ایالات و ولایات ایران قویاً طرفدار مظلوم و صاعقه خرمن جان خائنین» (۲) می دانند. بعد از عنوان سرمقاله، مندرجات دیگر روزنامه در باب اخبار داخلی و خارجی و شکایات و تلگراف ها از دیگر بلاد و بعضی مقالات مختلف می باشد.

روزنامه تا سال هفتم به همان سبک و سیاق منتشر می شد. اما از سال هفتم که ابراهیم راه نجات خود مشغول انتشار روزنامه شد، صاحب امتیازی و مدیر مسئولی و سر دبیری روزنامه همگی بر عهده ی خود ادیب حضور قرار گرفت.

از همان ابتدای سال هفتم روزنامه به مدتی کوتاه تعطیل و مجدداً در شنبه ۱۳ ذی‌عقده ۱۳۳۵ شماره ی دهم این سال توزیع می شود. از این شماره به بعد روزنامه دارای مزایایی می شود که قبلاً نداشت، از جمله ی این مزایا، کیفیت کاغذ و چاپ و بیشتر شدن اخبار محلی اصفهان و اوضاع داخلی ایران است.

در سال دهم، بار دیگر روزنامه برای مدتی تعطیل شد که علت آن به قول خودش «تفتیش در ایالات و ولایات و صاعقه بر خرمن جان خائنین» و نوشتن مقالات تند و آتشین است. تحوّل جدیدی که در سال یازدهم روزنامه به وجود آمد و در شماره ی اول آن نیز ذکر آن رفته این است که: «... با مناسبترین اسلوب و روشنترین طبع و قلم سیاسی آتشین به انضمام کاریکاتورهای مفید و مؤثری در صفحه اخیر داخل عرصه ی جریده نگاری گردیده» است.

ص: ۱۰۴

۱- روزنامه ی مفتش ایران، سال ۵، شماره اول.

۲- همان، سال ۵، شماره اول و سال ۷، شماره ۱۰.

تا سال بیست و یکم انتشار، یعنی سال ۱۳۱۰ ش. که این روزنامه در اصفهان منتشر می شد، تغییر دیگری در آن صورت نگرفت و پس از آن ادیب حضور روزنامه مفتش ایران را در اراک تا سال ۱۳۱۱ ش. منتشر کرد ولی « به علت شکایتی مبنی بر اینکه یک روزنامه نمی تواند با همان نام و ناشر هر روز در یک شهرستان منتشر شود، لاجرم به وسیله شهربانی اراک به مرکز احضار، پس از اجبار به تعویض نام خانوادگی خود از ایران مداری، چون نتیجه ی مطلوبی حاصل نشد به عناوین مختلفه ایشان را مجبور به تعویض امتیاز روزنامه مفتش ایران نمودند و از وسط سال ۱۳۱۱ ش. روزنامه مفتش ایران تعطیل و به نام روزنامه « تمدن ایران » در اراک از افق مطبوعات ظاهر گردید. و تا سال ۱۳۱۶ کم و بیش به دستگیری فرزند خود فخرالدین ایران مدار، منتشر و بعداً بواسطه ضعف مزاج روزنامه خود را تعطیل کرد.»^(۱) به طور کلی این روزنامه به بیست و دو سال در شهرهای مختلف از جمله اصفهان، کرمانشاه و اراک مرتباً منتشر می شد.

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

ادیب حضور، از یک اندیشه ی باز و آزاد منشانه و به دور از هر گونه تعصب برخوردار بود. اگر او در اکثر نوشته هایش دم از آزادی می زند، در واقعیت امر، خواهان اصلاح فکری جامعه است. گامهای او در صدر مشروطه و صدماتی که در این راه کشید، گویای این امر است. او آزادی را برای مردم و کشور، از ضروریات می دانست، لذا همواره به برقراری آزادی و اندیشیدن درباره ی آن تأکید می کرد: « سر منشأ کلیه اعمال، فکر است، تا فکر نباشد قول نیست و تا قول نباشد عمل نیست. اشخاصی که آزادی اجراء عملیات ترقی گستر دارند و آمال اصلاحات

ص: ۱۰۵

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۲۳۴.

اجتماعی در دفاع می‌پروراندند، بایستی بدانند که مقدمه‌ی عمل فکر است. کسانی که می‌خواهند در عملیات آزاد باشند در افعال آزاد باشند بایستی قبلاً تهیه‌ی افکار آزاد نمایند و اذهان را از قید تقلید و عصبیت‌رهایی بخشند» (۱) تأکید او بر دو نکته‌ی اخیر یعنی رهایی اذهان از قید تقلید و دیگر عصبیت، یعنی زمینه‌های فکر و خودباوری در انسان، راه‌های پیروی کورکورانه را پیش روی او مسدود می‌کند. اگر گذشتگان مدت مدیدی را در تسلط استبداد و رواج نابرابریها تحت عنوان ظلّ الله گذراندند؛ دیگر لازم نیست از این تفکر تقلید و از شئون این سایه‌های خدایی محافظت شود.

ایران مدار مکی از بین تمام آزادی‌های مطرح شده و موجود، برای آزادی قلم اهمیت بیشتری قایل بود و پیشرفت و ترقی بشر را در گرو آزادی قلم می‌دانست: «اهمیت آزادی قلم از تمام انواع آزادی در مسیر ترقی بشر، بیشتر است... این است که آزادی هم عنوان ترقی ملت است و صاحبان آن خدام مصالح عمومی هستند.» (۲)

از دیگر مزایای ادیب حضور می‌توان آگاهی دقیق و عمیق او را در تاریخ بر شمرد که نوشته‌هایش را جذاب و مستدل کرده است. او تنها ذکر حوادث گذشته نمی‌کند، بلکه سفارش به عبرت‌آموزی آن نیز دارد. چرا که شجاعت او در گفتار و پرهیزش از تملق‌گویی، که دو خصیصه‌ی بارز و جدانشدنی او بوده است؛ برگرفته از همین منش بود. او دارای شهامتی وصف‌ناپذیر بود و مقالات تند و آتشین او که عاقبت باعث تعطیلی روزنامه‌اش در زمان رضا شاه نیز شده (۳)، گویای این مطلب است.

ص: ۱۰۶

۱- روزنامه مفتش ایران، سال ۹، شماره ۴۰.

۲- همان.

۳- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۲۳۳.

الف: زندگی نامه

«سید حسن مؤمن زاده»، از روزنامه نگاران و ادبا و مشروطه خواهان واقعی و شعرای دوران مشروطیت در اصفهان است. وی فرزند سیا حسین و متولاً ۱۲۵۳ش، در اصفهان بود. تحصیلات خود را در اصفهان به پایان برد. عصر زندگی مؤمن زاده و دوره ی رشاد و ظهور کمالات علمی و سیاسی او با عهدی مصادف بود که از تاریکترین و پر حادثه ترین دوره های تاریخی ایران در قرون اخیر بود. وی دوران کودکی و نوجوانی خود را در روزگار ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ ق.) به تحصیل گذرانید و در دوره ی مظفردالدین شاه (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ ق.) به علت ظهور مردان بزرگ انقلابی و شیوع افکار تازه و آزادی خواهانه، وارد صحنه ی سیاست و با این مجموعه همراه شد و در انجمنها و جلسات آنها حضور می یافت. با صدور فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس، در اصفهان با سران و عوامل مهم آن

نهضت. همکاری و در کنار «حاج آقا نورالله» در استقرار مشروطیت تلاشهای بی وقفه ای نمود.

چندی بعد از به توپ بستن مجلس شورای ملی (۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶) «اقبال الدوله ی کاشانی» ، از طرف محمد علی شاه به حکومت اصفهان منصوب شد وی به همراه نایب الحکومه اش، «معدل شیرازی» ، با قوا و سربازان مسلح جلالی و ملایری که به خدمت خود فرا خوانده بودند، در اصفهان حکومت مستبدانه ای را آغاز کردند. رفتار آنان با مردم چنان خودسرانه و لگام گسیخته بود که اهالی اصفهان را به ستوه آورده بودند. لذا سران و پیشوایان مشروطیت اصفهان، در صدد دفع این مشکل و غایه بر آمدند. «حاج آقا نورالله» به همراه تعداد دیگری، محرمانه به رایزنی با سران و خوانین بختیاری برای جنگ و اخراج اقبال الدوله بر آمدند . در این بین «ضرغام السلطنه ی بختیاری» دعوت آنان را اجابت گفته و به همراه فرزندش

«ابو القاسم خان» و گروهی که تعدادشان به یک صد و ده تن می رسید، آماده ی فتح اصفهان شدند.

عاقبت در ذی الحجّه سال ۱۳۲۶ قوای بختیاری وارد اصفهان شده و جنگ سخنی بین آنان و سربازان جلالی و ملایری اتفاق افتاد. در این میان مجاهدین و نیرو های فعال مشروطه خواه اصفهان نیز آنان را همراهی می کردند. از این جمله «سید حسن مؤمن زاده بود که در درگیری سخت «میدان شاه» در کنار نیروهای بختیاری به مبارزه پرداخت. (۱) سرانجام با کمک «صمصام السلطنه ی بختیاری» نیروهای حکومتی شکست خورده تار و مار شدند. به دنبال آن مجاهدین آماده ی فتح تهران شدند.

با بازگشت مجدد مشروطیت، مؤمن زاده بیشترین هم و غم خود را معطوف امور

ص: ۱۰۹

۱- بنا بر نقل فرزند مرحوم «سید حسن مؤمن زاده در گفتگو با وی.

فرهنگی کرد و در شوال ۱۳۲۸ اقدام به انتشار روزنامه ی «پروانه» در اصفهان نمود. پس از آن «مدتی سمت نمایندگی جراید و مجلات پایتخت، منجمله نماینده ی مجله ی ارمغان»^(۱) را عهده دار شد. «وحید دستگردی»، ابتدا با مؤمن زاده در روزنامه پروانه همراهی نمود، و چون در تهران اقامت گزید، از مؤمن زاده دعوت به همکاری در مجله ی ارمغان نمود. مؤمن زاده، اقامتش در تهران چندان دوامی نیاورد و به اصفهان بازگشت. در اصفهان، ابتدا اداره ی روزنامه ی «کشکول» به مدیریت

«مجدل الاسلام کرمانی» و سپس اداره ی روزنامه ی «ناقور» به مدیریت «میرزا مسیح تویسرکانی» را عهده دار شد. با تأسیس «انجمن ادبی شیدا»، با آن همراه شد و با انتشار مجله ی «دانشکده ی اصفهان»، به مدیریت «میرزا عباس خان شیدا»، او به عنوان سردبیر این مجله انتخاب شد و تا هفت شماره ی آن با این با دست خدمت

کرد.

با تعطیلی «انجمن ادبی شیدا» و «مجله ی دانشکده»، مؤمن زاده که سالهای پایانی عمر خود را می گذراند، به انزوا و گوشه نشینی روی آورد تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۱۵ ش. (۱۳۵۵ ق.) جهان را بدرود گفته به سرای باقی شتافت. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، تکیه ی شهشانی به خاک سپردند.

ب: شرحی در باب روزنامه ی او

سید حسن مؤمن زاده، غیر از اینکه با چنده روزنامه و مجله همکاری داشت، خود نیز روزنامه ی «پروانه» را منتشر کرد. روزنامه ی پروانه به صاحب امتیازی «سید حسن مؤمن زاده» و مدیر مسئولی «وحید دستگردی»^(۲) در اصفهان منتشر شد. این

ص: ۱۱۰

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۵۱.

۲- حسن وحید دستگردی، فرزند «قاسم دستگردی» از محققان و ادبا و شعرای گرانمایه و متبّعان در ادبیات فارسی است. در سال ۱۲۹۸ قمری در قریه ی دستگرد نزدیک اصفهان، متولد شد. در اصفهان از محضر علما و ادبایی چون «آخوند ملا محمد کاشی و آخوند گزی و سید محمد باقر درچه ای و جهانگیر خان قشقایی و میرزا یحیی مدرس بیدآبادی» کسب علم نمود. از همان طفولیت شعر می سرود و در اوایل مشروطیت در زمره ی آزادی خواهان وارد شد و در این راه کوششها نمود. در جنگ بین الملل اول به گناه طرفداری از استقلال و آزادی، پس از ورود روسها به اصفهان، به معیت حاج آقا نور الله به داخل بختیاری مهاجرت کرد. سپس به تهران منتقل شد و در آنجا انجمن ادبی تشکیل داد (این انجمن بعدها به نام حکیم نظامی شد). از سال ۱۳۳۸ مجله ی ادبی «ارمغان» را انتشار داده کتا هنگام فوت مرتب انتشار می یافت. وحید با انتشار بیست و دوساله ی این مجله ی، خدمت گرانمایی به زبان و ادبیات فارسی نموده است. ایشان در شعر، ابتدا «لمعه» و سپس «وحید» تخلص می کرد. سرانجام وحید در دی ماه ۱۳۲۱ در تهران وفات یافت و در مقبره ی امامزاده عبدالله مدفون گردید. غیر از دوره ی مجله ارمغان چندین جلد کتاب تألیف و تعدادی دیگر را تصحیح و چاپ نموده است (به نقل از سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۵۱۴، و محمد صدر هاشمی، همان).

روزنامه که اولین شماره ی آن، هفتم شوال ۱۳۲۸ منتشر شد، در هشت صفحه به قطع متوسط و به صورت هفتگی بود و «کلیه عناوین پروانه و تمام امورات اداره، با صاحب امتیاز، سیا □ حسن مؤمن زاده بود».^(۱)

غرض و هدف روزنامه در ضمن چند سطر در ذیل عنوان آن، چنین بیان شده که: «این پروانه طرفدار مظلومین، مهیا برای نشر معلومات صحیحه ی مشروعه، بی اختیار در انجام خدمات مرجوعه، در باطنش غرض و در کالبدش مرض، نیست. گفتار و رفتارش یکی است و غیر از استقلال وطن، هر چه هست در نظرش اندکی خوف از سوختن ندارد و رعب را کفر می داند.» مندرجات آن شامل، سر مقاله است که در مضامین سیاسی و اقتصادی، نوشته می شد و اخبار انجمن ولایتی و همچنین اخباری از شهر اصفهان و دیگر ولایات به ویژه تهران، از دیگر مطالب ارائه شده در این روزنامه است. قسمتی نیز به شکایات مردم و اشعاری در باب مشروطیت اختصاص داده شده است، بخشی تحت عنوان «خزان و بهار»، توصیفی انتقادی از

ص: ۱۱۱

۱- محمد صدر هاشمی، همان.

بعضی مسایل کشور است. هر چه به شماره های روزنامه افزوده می شود، مضامین انتقادی آن بیشتر می شود.

«روی هم رفته روزنامه ی پروانه، از جهت اشمال آن بر وقایع آن ایام اصفهان، روزنامه ی نفیسی است و از حیث سبک مطالب و چاپ و قطع صفحات و ستونها. هر صفحه به عینه مانند روزنامه زاینده رود است.»^(۱)

«صدر هاشمی»، مدیر مسئولی وحید دستگردی را تا شماره ی سی و یکم این روزنامه می نویسد، ^(۲) در حالی که نام او به عنوان مدیر مسئول در پایان شماره های ششم تا هفدهم آمده است و از این پس در پایان هر شماره، مادیر مسئول خود مؤمن زاده ذکر شده است.

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

مؤمن زاده، همچون دیگر کوشندگان انقلابی، پس از برقراری مشروطیت، انتظار یک حکومت و دولتی عدالت خواه و مساوات طلب داشت. ولی هر چه روزگار می گذشت امیدهای او و همزمانش به یأس مبدل می شد. تعداد زیادی بدین خاطر کنار کشیدند و ابراز ندامت خود را وانمود کردند. ولی مؤمن زاده حتی در صدد اصلاح و نصیحت دولتهای مشروطه خواه نیز بر آمد و با انتقادهای سخت به آنان، حذف اهداف انقلابی و قانونی را به آنان متذکر می شد. روزنامه او سرشار از انتقادهایی است که در این باره مطرح می کرد.

وقتی وکلای مردم انقلابی، بر مسند و کالت مردم در مجلس نشستند، انگار مرض مقام پرستی در سرشت آنان نیر رسوخ کرد و همه چیز را به کلی فراموش

ص: ۱۱۲

۱- همان.

۲- همان.

کردند و هر چیزی برای آنان دارای اهمیت بود، غیر از مردم. با احساس چنین وضعیتی، مؤمن زاده خطاب به آنان نوشت: «انسان وقتی مقامش رفیع و ساختش مقدّس می شود که بدون خوف و بیم و بلا ملاحظه در تمام طرفداران نوع و در ساحت حفظ حدود هیئت جامعه بکوشد و زیردستان را بر زبردستان نفروشد. آدمی وقتی رتبه اش بالا می رود، گوهر وجودش گرانها می شود... اگر ملت سؤال کند، ای وکلا، امانا در ظرف این مدت چه دردی را دوا، چه حاجتی را روا، چه جدّیتی به کار بردید. چه فعالیتی منظور فرمودید. در موقعی که چشم تمام هوشمندان عالم متوجه به اعمال شماست، کدام امری را فیصل داده اید، کدام بودجه را مرتب ساختید، کدام رفع ظلمی از مظلومین به ظهور پیوست. کدام زنجیر کارکن از شکنجه ی ظلم اجحاف صاحب رسو خان فراغت حاصل گردید. کدام روزنامه ی آزادی برای اصلاح از حال ضعفا و اولیای امور امر تشکیل فرمودید. از کدام نقاط این خاک پاک، کسب اطلاع نمودید. آخر چه کردید و برای ما چه آوردید؟» (۱) چه جوابی دارید؟

مؤمن زاده به میهن و وطن خود عشق می ورزید و نه تنها در راه آن جان فشانیها نمود: «هر که باشم در راه وطن به صدق جان می باشم.» (۲)، بلکه در پیشرفت و آگاهی ملت آن نیز تلاشهای زیادی نمود. در توصیه هایش به مردم بر حفظ و حراست از آرمانهای میهنی و آگاهی از بنده هایی که بیگانگان و ناهلان داخلی برایش فراهم آوردند، تأکید می کرد. عبرت از گذشته را، عامل پیشرفت آینده می دانست و معتقد بود اگر امروز آگاهانه عمل کنیم، آینده ای روشن در انتظار ماست و الاّ عواقب سوء آن گریبان گیر مان می شود. «اگر امروز از دادن جان در راه معشوق سعادت، مضایقه

ص: ۱۱۳

۱- روزنامه ی پروانه، سال اول، شماره ی ۱۴.

۲- همان سال اول، شماره ی اول.

کردید و سر خود را گوی میان شرافت نساختید، فردا در زندان ذلت اجانب با نهایت خواری جان خواهید داد. اگر امروز از بذل ثروت و اعانه‌ی مالی در طریق حریت مضایقه کردید، فردا دستهای بعمانگر اروپایی به غارت اموال شما دراز خواهد شد و جز قوت لایموت، آن هم در مقابل حمالی شب و روز برای شما باقی نخواهد ماند. اگر امروز از فدیة نفوس ابا نمودید، فردا فوج فوج مثل گوسفند در مسلخ ذلت ذبح خواهید شد. اگر امروز خون بهای شما، مجسمه‌های غیرت شما را یادگاری برای اخلاف و اعقاب شما نگذاشت، فردا بیش از امروز خون شما بر زمین ریخته و در مقابل جز لعنت آبدی شما چیزی باقی نخواهد ماند.»^(۱)

مؤمن زاده صادقانه خدمت نمود و در قبال این خدمت نه چیزی به او رسید و نه چیزی انتظار داشت. او «منظوری غیر از خدمت به دین و شریعت نداشت» و حتی «روزنامه نگاری را اسباب وصول به مقاصد مشروعه می دانست.»^(۲)

ص: ۱۱۴

۱- همان، سال اول، شماره ۱۶.

۲- همان، سال اول، شماره ۱ اول.

الف: زندگی نامه و شرح روزنامه ی او

«میرزا ابوالقاسم مؤید الشریعه ی گیلانی»، معروف به «پروردین» (۱)، از ادبا و نویسندگان و روزنامه نگاران فاضل دوره ی اخیر اصفهان است. از تولد و زندگی خصوصی او اطلاع چندانی در دست نیست، تنها آنچه از او بر ما معلوم است، ملکات نفسانی و مُحَسِّنات و مرام نیک اجتماعی به همراه چندین شماره از روزنامه های او که طرز تفکر و اندیشه ی او را می توان از این بین یافت. در توصیفی او را « بالباس عمامه و مردی خوش لباس و بسیار پاکیزه» (۲) بیان کرده اند که بیانگر این نکته است که او تحصیلاتش را در علوم دینی سپری کرده و در سلک سپاهیان شریعت بوده است.

ایشان ابتدا ساکن تهران و از مبارزان و کوشندگان جدی برای کسب مشروطیت بود و در این راه سعی و تلاش وافری نمود. پس از انقلاب، اندیشه های ترقی خواهانه و مصلحانه ی خود را از طریق چاپ و انتشار روزنامه ادامه داد. اولین روزنامه ای که توسط وی انتشار یافت، روزنامه « پروردین » به سال ۱۳۳۰ ق. در تهران بود. این روزنامه هفته ای دوبار و ابتدا به قطع متوسط ولی در اواخر به صورت قطع بزرگ منتشر می شد و شامل مندرجاتی چون مقالات اساسی و گوناگون، اخبار جنگ جهانی اول و خبرهایی از کشور و دیگر ممالک جهان بود. «از سبک و

ص: ۱۱۶

۱- شهرت او بدین خاطر، به منظور انتشار روزنامه ی « پروردین» بوده است.

۲- محمّد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۵۶.

مندرجات [معلوم است که] بیشتر طرفداری از آلمانها» (۱) می کرده است . شماره ها و قراین موجود نشانگر این است که این روزنامه سه سال بیشتر منتشر نشده است.

یک سال بیشتر از تعطیلی «پروردین» نگذشته بود که، عازم اصفهان شد و در آنجا روزنامه ی دیگری بنام « لوای اسلام» منتشر کرد. « لوای اسلام، به مدیری، مؤید الشریعه گیلانی، در اصفهان به سال ۱۳۳۵ ق. منتشر شد.» (۲) این جریده در هشت صفحه، با چاپ سنگی و شامل بر یک سر مقاله و اخبار داخلی و خارجی و کاریکاتورهایی که امور کشوری و دولتی را سخت به سُخره گرفته بود، قسمت کاریکاتورها و مقالات تند انتقادی او از همان بدو تأسیس، خوانندگان و مشتاقان زیادی را به خود جلب نموده و مورد تأیید جراید دیگر نیز واقع شد. « جریده ی فریده ی لوای اسلام که به مدیری آقای مؤید الشریعه ی گیلانی در این چند روز از افق اصفهان طلوع نموده، با یک قسمت کاریکاتورهای علمی، عالم مطبوعات اصفهان را به خود جلب و از بشارت طلوع آن جریده، معارف خواهان را بشارت می دهد، در این دو روزه نمرات آن به آوازه رسیده» (۳) اما چنین روزنامه هایی مسلماً قابل تحمل برای حکام و زمامداران نخواهد بود، لذا « لوای اسلام» خیلی زود « به شهادت رسید» (۴) و پس از انتشار سومین شماره ی آن توقیف شد.

با تعطیلی « لوای اسلام» مؤید الشریعه گیلانی، بی درنگ روزنامه ی دیگری بنام « کاشف اسرار» را با همان سبک و سیاق و قطع، در هشت صفحه و هفته ای سه بار، به سال ۱۳۳۵ ق. در اصفهان منتشر نمود. این روزنامه که در واقع «اولین شماره ی

ص: ۱۱۷

۱- همان.

۲- همان.

۳- روزنامه وطن، سال ۹، شماره ۳۳.

۴- روزنامه ی کاشف اسرار، سال اول، شماره ی ۱.

آن، چهارمین شماره ی لوای اسلام می باشد.»^(۱)، باز شامل یک سر مقاله و «حوادث داخله و خارجه و سیاست مدن و اصلاح ملکیّه و علوم و تاریخ و فلاحت» و قسمتی تحت عنوان «غیر جدّی» در قالب طنز، و مقالات تند، که بیشتر در انتقاد از حاکمیت و بدبختی مردم و ملت، و بخش انتقادی کاریکاتورها است که این بخش روزنامه از اهمیت زیادی برخوردار بود.^(۲) مدیر روزنامه در اولین شماره ی خود ابتدا در اعلام تسلیتی آورده «بازماندگان لوای اسلام با کمال تأثر، وزارتین جلیتین معارف و عدلیه را از شهادت آن جریده مقدسه مستحضر می سازند» و سپس ابراز می کند که: «چون لوای اسلام مظلومانه توقیف شد، بعدها، کاشف اسرار به همان سبک و روش، مشترکین لوای اسلام را محظوظ خواهد نمود و متمنی است خوانندگان به همان سَمَت بشناسند.» روزنامه کاشف اسرار هر چند از روزنامه های جنجالی و پُر سر و صدای اصفهان بود، و نوشته ها و انتقادهای آن حتی موجب اعتراض جراید دیگر را نیز شده بود، ولی در بیگانه ستیزی و اعتراض و انتقاد علیه سیاستهای بیگانه در ایران، به ویژه روسیه، سرآمد و معروف بود. «کاشف اسرار از روزنامه های تند ولایات است که در اصفهان علیه سیاست همسایه ی شمالی، منتشر می شده است.»^(۳)

این روزنامه مؤیدالشریعه نیز پس از چهار سال به خاطر اعتراضهای زیادی که نسبت به او شد، توقیف و از گردونه ی مطبوعات خارج شد. البته کاشف اسرار، یک بار قبل از این نیز به علت «نداشتن ورقه ی امتیاز و توهینات مفصلی نسبت به هیأت

ص: ۱۱۸

-
- ۱- محمّد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۱۷۷.
 - ۲- ایرج افشار و کریم اصفهانیان، پژوهشهای ایران شناسی، ج ۱۴ (مقاله «فهرست روزنامه ها و مجلات اصفهان»)
 - ۳- محمّد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۱۱۸.

دولت» (۱) در ۱۲۹۷ ش. توقیف شده بود که چندی طول نکشیده و رفع توقیف می شود. با انتشار مجدد آن با چاپ اولین شماره ی سال پنجم به خاطر اینکه «متأسفانه این شماره به کلی از حدود نزاکت و ادب خارج و در قسمت غیر جدی و ادبی، مطالبی با عبارت و الفاظ قبیحه، بیان شده که هیچ منطق استعمال آنها را تحسین نمی کند،» (۲)، مورد بازخواست واقع شده و به اداره ی معارف احضار می شود. چندی بعد تیر در جوزا ۱۳۰۰ پرونده ی آن برای همیشه مختوم اعلام می گردد.

قضاوتی درباره ی روزنامه ی «کاشف اسرار» نمی توان کرد، بلکه این خواننده است که به دید خود، سره و ناسره، انتقادهای به جا و نابجای آن را می تواند، تشخیص بدهد. در همان زمان بودند، روزنامه نگاران بزرگ و معروفی که یا از او تعریف و تمجید می کردند، «آقای مؤید الشریعه مدیر روزنامه ی فریده کاشف اسرار، یکی از متهورین و مبرّزین، جراید نگاران و یکه تازان عرصه پیکار سخنوری است.» (۳) و یا او را لکه ی ننگی بر جامعه ی مطبوعات می دانستند: «کاشف

اسرار خال سیاهی است بر چهره معارف و جراحی منکری است بر پیکر مطبوعات، آن افسوسی که چنین مقام ارجمندی که جایگاه علماء و فلاسفه و هادیان و مربیان است، به یک چنین عنصر فحاش و شخص ناستوده ی چاپلوسی آلوده شده. جریده او عبارت است از یک قسمت عبارات شاعرانه و کلمات مدح و چاپلوسی و خوش کوشی. یک قسمت عبارات هجو و ناسزا، فحش و ناروا و یک دسته الفاظ لوطی ها و مطرب ها. آیا این مجموعه خرافات را می توان به ملت منسوب داشت؟ ملت چگونه به کاشف اسرار علاقمند تواند بود، در صورتی که

تمام رؤسای ملت، سران

ص: ۱۱۹

۱- کاوه بیات و کوهستانی نژاد، اسناد مطبوعات ج ۲، ص ۲۷۲.

۲- همان.

۳- روزنامه اختر مسعود، سال اول، شماره ی ۵.

جماعت را طرف فحاشی و هتاکی قرار داده، همه را هجو و ناسزا گفته است.»^(۱)

به هر حال بعد از اینکه در ۱۳۰۰ ش. کاشف اسرار بسته شد، مؤید الشریعه به دنبال کسب مجوز روزنامه ای دیگر برای ابراز عقاید و اصلاح اوضاع برآمد، تا اینکه موفق شد در اسفند ۱۳۰۴ شمسی، که حاکمیت پهلوی شکل گرفت امتیاز روزنامه «عصر پهلوی» را اخذ و آن را منتشر سازد. این روزنامه نیز به صورت هفتگی و در اصفهان چاپ و توزیع می شد. در این سال و سال بعد، مناقشات قلمی شدید بین مطبوعات اصفهان صورت گرفت که «عصر پهلوی» نیز از آن بی بهره نبود و در آن نقش ایفا می کرد. ولی دوام چندانی نیاورد و پس از چند شماره به تعطیلی گرائید و مدیر آن به تهران عزیمت کرد. مؤید الشریعه قبل از عزیمت به تهران، خطاب به مردم اصفهان یادآور شد: «پس از ده سال توقف در اصفهان به خدمت گذاری این مرز و بوم، اکنون برای اقامت به طرف مرکز رهسپارم. البته مشقت و صدمات و مصایب گوناگونی که در این مدت ده سال تحمل نموده ام اظهارش از توضیح واضحات است. اهالی اصفهان، اگر من از میان شما می روم، احساسات پاک شما را که همه موقع پشتیبان من بوده، به یادگار می برم.»^(۲)

از این پس مؤید الشریعه، یک سال و اندی بیشتر زنده نبود و به علت مبتلا شدن به بیماری سل «چندی در اصفهان و تهران به معالجه پرداخت»^(۳) ولی مؤثر واقع نشد و عاقبت در سال ۱۳۴۵ ق. (۱۳۰۶ ش.) در اصفهان مرگ او را در ربود و پیکرش را در قبرستان تخت فولاد به خاک سپردند.

مؤید الشریعه تمام تلاش و خدمات خود را «ادای وظیفه برای آگاهی ملت

ص: ۱۲۰

۱- روزنامه ی راه نجات، سال ۵، شماره ۱۵.

۲- به نقل از محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۲۸.

۳- همان.

خویش» (۱) می دانست و در این راه بی پروا و بی هیچ بیم و ترسی و با « هزاران موانع » تا توان داشت، ایستاد و از خود جسارت و شجاعت به خرج داد. مشکل ایشان و هم رزمان آزادی خواهش، بعد از انقلاب، این بود که امید و آرزویی که ایشان پس از تحمل سختیها به خرج دادند انتظارش را می کشیدند، یعنی «آزادی»، برآورده نشد و جامعه ی بعد از انقلاب نیز نمی توانست آنها را درک کند. و در واقع اهداف و آرمانهای انقلاب مشروطیت به فراموشی سپرده شده بود. لذا این چنین افراد خیلی کم می توانند

چنین حاکمیت‌های بسته ای تحمل کنند. جسورترین و شجاعترین آنها لب به اعتراض می گشایند، چه از طریق خطابه و سخنوری و چه از طریق قلم و نگارش، ساده ترین و بی آلایش ترین آنها گوشه نشینی و کناره گیری از تمامی امور را سرلوحه ی خود قرار می دهند. مصداق هر دو گروه در جامعه ی ما بعد از انقلاب به خصوص در اصفهان فراوان یافت می شوند.

ب: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

مؤیدالشریعه معتقد است حقایق زیادی پشت پرده رفته و از آنها چشم پوشی شده است که بدبختی ملت از آنها نشأت می گیرد. بهترین وسیله ای که می تواند از آنها پرده بردارد، قلم است. « قلم است که پرده از روی حقایق بر باد دادن این همه جوانان و بربادی این همه اموال ... که نتیجه ای غیر از این بدست نیامده که لباس استبداد از دیگران کنده، خود پوشیده ایم،» (۲) بر می دارد. اگر قلم در مشروطیت شکسته نمی شد، چنین بلایایی هم نازل نمی شد. پس « افسوس بر شکستگی قلم در مشروطیت.» (۳)

ص: ۱۲۱

۱- روزنامه ی کاشف اسرار ، سال اول، شماره اول.

۲- همان، سال اول ، شماره ۴.

۳- همان.

هنوز نسیم آزادی در ایالات و ولایات به مشام نمی رسد، چون که « هنوز گازهای خفه کننده ی جور و استبداد و خودسری و حرکات ناهنجار قدیمه، کله و دماغهای ملت ایران را مسموم کرده و اصول سابقه ی از بین نرفته است.»^(۱)

زندگی امروز بر ما ننگ شده که « مرگ هزار درجه با شرف تر است از این زندگانی ننگین.»^(۲) به راستی از کدام بدبختی این ملت باید نالید، از « معابر و کوچه ها و خیابانها که می بینم این ودیعه ی الهی این ملک فلک زده، سادات علوی، ناموسهای اسلام، از گرسنگی جان به جان آفرین تسلیم نموده»^(۳)، یا از « بی غیرتی، هنگام عبور از هر طرف که عده ای از زنها بر روی خاک افتاده سیلاب از چشم جاری نموده، به منتقم حقیقی فریاد می کنند.»^(۴) یا از « نا امنی طرق و شوارع ایران که تجارت ما را مقطوع و مسافرت را ممنوع داشته است.»^(۵) از چه بگویم که جای بسی افسوس است که « بعد از دوازده سال بدبختی هنوز یک عدلیه صحیح در تمام خاک ایران نداریم و این وجودهای ناقص که هستند از فشار استبداد روح ندارند.»^(۶) « و مسلم بدانیم که باعث و بانی تمام این بدبختی و نادانی و فلاکت « بی علمی است. پس امان از بی علمی که اسیر و ذلیل مان کرده است.»^(۷) اگر تمامی اینها را مشاهده کنیم چون کاری نمی توانیم بکنیم و غیر از نوشتن کاری از دستمان بر نمی آید، پس چاره ای جز این نیست که بگوئیم: « ای قلم بشکن و ای مرگ بیا.»^(۸)

ص: ۱۲۲

۱- همان.

۲- همان، سال اول، شماره ی ۱۱.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان.

۷- همان.

۸- همان.

زندگی نامه و دیدگاه ها و اندیشه ی او

«منگوقاآن ذو الخیر» از روزنامه نگاران و ادبای تاریخ اخیر اصفهان است. از تولد و زندگی اش اطلاع چندانی در دست نیست. فقط روشن است، پدرش «حیدر علی خان حکیم کرمانشاهی» بوده است. ذو الخیر به خاطر نوشته ها و انتشار روزنامه هایش معروف و شناخته شده است. در حوادث مشروطیت، جوانی کوشا و جویای نام بود. هشت سال پس از انقلاب مشروطیت. در سفری به شیراز به سال ۱۳۳۲ق. موفق به انتشار روزنامه ای به نام «تازیانه» شد، تا بدین طریق مبلغ افکار انقلابیون باشند، ولی توفیق چندانی نیافت. درباره اقدام به انتشار روزنامه ی «تازیانه ی غیرت» به سال ۱۳۳۳ق. در همانجا کرد. این بار بیش از یک سال از انتشار روزنامه اش نگذشته بود که در سال ۱۳۳۴ق. در حوالی اصفهان گرفتار یکی از اشرار گردیده و مدتی زندانی شد.^(۱) این حبس به دستور «رضا خان جوزدانی»،^(۲)

ص: ۱۲۴

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۹۹.

۲- رضاخان جوزدانی از یاغیان معروفی بود که در طول جنگ جهانی اول از اوضاع درهم و بد کشور استفاده کرد و با پشتیبانی جمعی از اهالی اصفهان و لنجان، بنای شرارت گذارد. او به همراه چند یاغی دیگر از جمله «جعفرقلی و علی نقیچی و شجاع همایون» و چند نفر دیگر در حدود یک هزار سواره و پیاده، در هر آبادی به نام مالیات و باج و حق العبور از مردم و عابرین، اخاذی می نمودند. راه های خوزستان به اصفهان و تهران به دست آنان ناامن شده بود و نجران و دیگران ناچار بودند مالیات و عوارض سنگینی را متحمل شوند. سرانجام در زمان حکومت، «سردار جنگ از (محمد نصیر خان)» بر اصفهان آنان را با کمک قوای نظامی پلیس جنوب، دستگیر کرده و در میدان شاه اصفهان، به دار آویختند (کریم نیک زاد امیر حسینی، شناخت سرزمین چهار مهال، ج ۱، ص ۵۰).

سرکرده‌ی اشرار، صورت گرفت و چند ماهی هم به طول انجامید. علت آن را چنین آورده اند که: چون منگو قاآن از اصفهان با لباس مبدل فراری شده، به منزل رضاخان واقع در قلعه‌ی لایبید چرمهین، از قرای اصفهان، رسیده، بعضی از اطرافیان رضاخان، او را متهم به جاسوسی کرده و شیشه دواتی که شب بر سر سفره در دست داشت و انمود کرده بودند که سم است و برای مسموم ساختن خان آورده و بدین سبب گرفتار شده و او را چوب زیاد زده، حبس کردند.»^(۱)

ذو الخیر، «عاقبت به وساطت مرحوم وحید دستگردی و حاج شیخ محمد باقر الفت، نجات یافت.»^(۲) پس از آزادی، باز هم فعالیت روزنامه نگاری خود را ادامه داد. این بار به تهران رفته و پس از چندی اقامت در آنجا، ابتدا در سال ۱۳۰۱ ش. همان روزنامه‌ی «تازیانه غیرت است» را به صورت هفتگی از سر گرفت. در آنجا نیز این روزنامه دوام چندانی نیافت و به تعطیلی گرائید. سپس در سال ۱۳۰۳ ش. مجوز روزنامه‌ای دیگر به نام «آئین خلفت» را در تهران گرفت و شروع به انتشار آن نمود. این روزنامه که مهمترین روزنامه‌ی او محسوب می‌شود. «در یک صفحه بزرگ و به صورت یومیه به چاپ می‌رسید.»^(۳) هر چند در آن اخبار داخلی و خارجی به صورت خلاصه و مختصر درج می‌شد، ولی فاقد هرگونه مقالات و اطلاعات دیگر بود. تنها نکته‌ی بارز آن، سر مقاله‌ی آن بود.

ایشان با سپری کردن ایامی و پس از انتشار چند شماره از آئین خلفت تهران را ترک کرده، به اصفهان باز می‌گردد و «در اواخر عمر در اداره‌ی دخانیات اصفهان» به خدمت خود ادامه می‌داد تا اینکه در روز جمعه بیست و هفتم جمای الاولی ۱۳۹۰

ص: ۱۲۵

۱- ره آورد وحید ج ۱.

۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۴۰.

۳- همان.

دیده از جهان فرو بست و به سرای باقی شتافت. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان تکیه خلیلیان به خاک سپردند.

ذو الخیر از اخلاص و صفا و صداقت خاصی برخوردار بود، هر چند او را به خاطر عقایدش، «بعضی زرتشتی و بعضی دیگر بودایی می دانستند.»^(۱) ایشان در باب اینکه طبیعت مقدم بر شریعت است یا شریعت مقدم بر طبیعت، معتقد بود «شریعت و قوانین آن مأخوذ از طبیعت است. مثلاً توحید که به معنی آفریدگار یکتاست، در خود طبیعت یک روح در سرتاسر وجود جریان دارد و این همه ظواهر و قالبهای مختلف دگرگونیهای آن، جوهر وجودی آنها یکی است، که آن باقی و پابرجاست. حتی قوانین اخلاقی ادیان نیز متخذ از طبیعت است. مثلاً در اخلاق دینی توصیه می کنند که انسان باید امین باشد، زمین مظهر کامل امانت است و تا کنون هیچ کس از زمین خیانت ندیده است، اگر گندم به آن داده اند، گندم تحویل داده و اگر جو به آن داده اند جو برگردانده است. یا مثلاً زنبور عسل به هیچ وجه در ساختن عسل خیانت و تقلب نمی کند. همچنین در اخلاق می گویند. انسان باید خبر باشد و کمتر بگیرد و بیشتر بدهد، شما یک هسته زرد آلو یا هلو را به زمین می دهید، و در نتیجه نهال و درختی می شود و سالها هزاران زرد آلو و هلو به شما می دهد. در دین و اخلاق می گویند باید بدیها را فراموش کرد و به خوبیها پرداخت. زمین با اینکه این همه فضولات و ضایعات در آن ریخته می شود، با قدرت خود آنها را تبدیل به میوه ها و سبزه زار و گلها و محصولات مفید دیگر می کند. یا در دین و اخلاق می گویند باید با سعه ی صدر و بزرگواری از گناهان و بدیهای دیگران صرف نظر نمود. خاصیت آبها و دریاها این است که میلیونها تن مواد آلوده در آنها و دریاها فرو می رود و طبیعت همچنان آب گوارا تحویل می دهد. یا در دین و اخلاق

ص: ۱۲۶

می گویند باید لطف و خیر آدمی به همه و عامه از قوی و ضعیف و فقیر و غنی برسد. خورشید همین خاصیت را دارد. به همه می تابد به کاخ شاه و کلبه ی فقیر به باتلاق و گلزار، بر همه حرارت و روشنی در نور می پاشد. بنابراین ادیان و شرایع و هر چه دارند از طبیعت گرفته اند. در نتیجه بشر باید تابع نظامات طبیعت باشد.»^(۱)

ذو الخیر همچنین عقیده داشت که با باید سطوح فرهنگ و آگاهی مردم به مفاهیم لغات، درست شود. زیرا کاربرد نادرست لغات موجب اختلاف در روابط و نظام زندگی انسانها می شود. او معتقد بود «کنفو سیون» که یکی از رهبران و فلاسفه ی بزرگ است، می گفته: اگر مردم معنی صحیح لغت را بدانند و آن را درست به کار برند نظام و صلاح جامعه تأمین می شود. در بیشتر جوامع به گرگ، چوپان و به گمراه کننده، هادی و به گدا، ثروتمند و به بیماری سالم و به فاسد. صالح می گویند. لذا در دعای صبحگاهی پیروان کنفو سیون می گویند: ای روح هستی به ما پدران توفیق ده که پدر حقیقی باشیم، به ما که خود را خادم می نامیم. توفیق بده در واقع خدمتگذار باشیم. به مادران توفیق ده که حقیقتاً مادر باشند»^(۲)

در مجموع ذو الخیر را بایستی مردی ظریف و حساس و فهمیده به حساب آورد .

ص: ۱۲۷

۱- همان، ص ۲۷۱.

۲- همان.

در پنجاه کیلومتری شمال شهر اصفهان بر سر راه اصفهان به تهران، شهری واقع است که هر چند از قدمت نسبتاً زیادی برخوردار است ولی نمای آن حاکی از تاثیر کویر بر آن و زحمت و رنج فراوان اهالی آن دارد. اگر چه شهرت مورچه خورت به سبب پیروزی نادرشاه بر افاغنه که منجر به خانه حاکمیت آنان در اصفهان شده است، ولی از جهتی دیگر نیز صاحب افتخار است و آن زادگاه رادمرد تاریخ مطبوعات اصفهان و آزادی خواه و مشروطه طلب به نام کشور، «ابراهیم زاد نجات» است.

ابراهیم راه نجات که به خاطر نام روزنامه ی خود، به راه نجات مشهور بود. در سال ۱۲۶۸ ش. در خانواده ای فقیر و زحمت کش ولی متدین و آبرومند و از پدری روستایی اما آلفته ، به نام «حاج عباس مورچه خورتی» (۱) متولد شد. این خانواده از

ص: ۱۲۸

۱- «حاج عباس مورچه خورتی، مردی بود کوتاه قد و تنومند و بر خلاف اغلب اصفهانیان که گویی همه عمامه بسر به دنیا می آمدند، او کلاه پوستی کوتاه بر سر می گذاشت. از مختصر در آمد املاک مورچه خوار خود با عیال و اطفال به قناعت زندگی می کرد. حاجی مورچه خواری عارفی بود عامی و فیلسوفی بود دیمی و همچنین در واقع مؤمنی بود بی ایمان چون اگر چه شب و روز به عیادت و تلاوت کتابهای آسمانی مشغول بود، ولی در چهار راه مذاهب اربعه سرگردان و متحیر مانده بود. ... حاجی با همه یک رنگ بود. یک دنیا حلم و بردیانی بود. با همه دوست بود و همه هم او را دوست می داشتند و حقاً که دوست داشتنی هم بود (سید محمد علی جمال زاده، سر و ته یک کرباس، ص ۸۳)

موقعیت و جایگاه ویژه ای در بین مردم برخوردارند، چرا که «از پیشوایان مشروطه و آزادی ایران» (۱) به حساب می آیند. موقعیت اقلیمی و خانوادگی، او را از همان زمان

کودکی وادار به کار و زحمت برای امرار معاش نمود. اما هر چند محل سکونتش از هیچ امکانات فرهنگی و تحصیلی برخوردار نبود، ولی به اصرار دائیش، خانواده اش زمینه ی تحصیل را برایش فراهم آوردند. بعد از سپری کردن تحصیلات مقدماتی با راهنمائیهای دایی بزرگوارش مرحوم میرزا نصر الله ملک المتکلمین (۲) به اصفهان آمد. میرزا نصراله او را به همراه محمد علی فرزندش، که هر دو هم سن بودند، برای فراگیری علم به مدرسه برد. در اصفهان در حال تحصیل و در کنار دایی، با اصول آزادی خواهی آشنا شد و رفته رفته از «همان اوان کودکی روح انقلابی و سری پرشور» (۳) در او نمایان شد.

از همان زمانی که آزادی خواهان صفوف خود را در برابر استبداد مستحکم تر می کردند، ابراهیم نیز به آنان پیوست «و از همکاران صمیمی و جدی پسید جمال اصفهانی و صور اسرافیل به شمار رفت» (۴) و او هفده ساله بود که به قول ملک زاده

ص: ۱۲۹

۱- روزنامه ی اصفهان، سال ۵، شماره ی ۳۶۷.

۲- حاج میرزا نصرالله بهشتی، فرزند محسن، معروف به ملک المتکلمین، فاضل، ادیب خطیب توانا، آز گویندگان معروف و خطبای مشهور و از بنیانگذاران مشروطیت ایران است که در اثر نطق و خطابه های او مردم بر ضد استبداد و دستگاه دولتی بر انگیخته شدند. در اصفهان متولد گردیده و نزد افرادی چون آخوند ملا صالح فریدنی، تحصیل نموده و خدعت سید جمال الدین اسد آبادی رسیده و از او کسب فیوضات نموده و تحت تأثیر افکار او قرار گرفته و در تهران در زمره ی آزادی خواهان وارد شد. سرانجام در اواخر جمادی الاولی سال ۱۳۲۶ به سن حدود ۴۷ سالگی در باغ شاه به دستور محمدعلی شاه کشته شد و در جنب باغ شاه در قبرستان کوچکی به خاک رفت. (از سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۹۷۹)

۳- روزنامه ی اصفهان، سال ۵، شماره ی ۳۶۷.

۴- روزنامه ی نقش جهان، سال ۴، شماره ی ۶۷۷.

«انقلاب با ظاهر وحشتناک و باطن آزادی بخش پس از هزارها سال چهره‌ی زیبای خود را در ایران به عالمیان نشان داد».^(۱) و مشروطه خواهان موفق شدند فرمان مشروطیت را از مظفرالدین شاه در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ بگیرند. از این پس بود که مشغله‌ی سیاسی و انقلابی او دوچندان شد. ابراهیم به هنگام به ثمر رسیدن انقلاب، فعالیت‌های خود را در اصفهان به انجام می‌رساند. این در حالی بود که ملک المتکلمین، پنج سال قبل از انقلاب به همراه خانواده اش به تهران رفته بود. لذا او یکی از ارکان ارتباطی بین انقلابیون با مرکز واقع شده بود.

همین که مشروطیت در تهران شروع و آزادی خواهان موفق به برقراری رژیم مشروطه شدند، اولین اقدام انقلابیون در اصفهان، مخالفت با حاکم مستبد خود، یعنی ظلّ السلطان، بود که حدود سی سال حاکمیت جابرانه و مطلق بر جان و مال مردم اصفهان داشت. مخالفین ظلّ السلطان دست به قیام زده و تعطیلی عمومی کردند. در این بین زد و خوردی روی داد که باعث شد «مردم در تلگراف خانه متحصن شوند و دست نیازمندی به طرف رهبران مشروطه و مجلس دراز کنند و رفع ظلم آن حاکم مستبد را خواستار شدند. جمعی از اصفهانی‌های مقیم تهران هم که از ظلم ظلّ السلطان در تهران به سر می‌بردند با قیام کنندگان هم صدا شده و در مجلس شورای ملی متحصن گشتند. تا عاقبت آن حاکم جابر را معزول کردند».^(۲) هر چند ثمره‌ی این اعتراض منجر به عزل ظلّ السلطان و تأسیس انجمنی برای آزادی خواهان در اصفهان شد ولی خواست مردم در انتخاب حاکم لایق عملی نشد. با گذشت چندی از پیروزی مشروطه خواهان اقبال الدوله‌ی مستبد از طرف محمد علی شاه به حاکمیت اصفهان انتخاب شد. مردم هر روز برای حفظ مجلس و

ص: ۱۳۰

۱- مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مجلد ۱، ص ۳۴۹.

۲- همان، مجلد ۱، ص ۴۵۳.

مشروطیت آماده تر می شدند. «همینکه محمد علی شاه بنای کج رفتاری را با مجلس و مشروطه خواهان گذارد و دشمنی او با حکومت ملی مسلم شد، مردم اصفهان بیش از سایر شهرستانهای ایران تعصب نسبت به مشروطه از خود نشان دادند و حتی تندی و شدت را به جایی رسانیدند مساله که در صدد تلگراف که به مجلس و زعمای ملت مخابره کردند، عزل محمد علی شاه خائن را علناً خواستار شدند.»^(۱) این عمل موجبات خشم شاه را نسبت به انقلاب اصفهان دو چندان کرد و زمانی که مجلس توسط او به توپ بسته شد و استبداد مجدداً بر آزادی چیره شد، نه تنها در تهران با آزادی خواهان به شدت برخورد کرد، بلکه در حکمی از اقبال الدوله خواستار دستگیری و مجازات عاملین شورشها و مخالفتها در اصفهان شد. اقبال الدوله نیز چون مردی شقی و شدیدالعملی بود. به شدت با قیام کنندگان برخورد کرد و به یک باره شهر در خاموشی فرو رفت و هر آنکس از آزادی خواهان را می یافت به سخت ترین وجه به مجازات می رساند. راه نجات نیز چون از چهره های میبرز قیام کنندگان بود دیگر امنیت نداشت و جاننش به خطر افتاد.

در تهران تعداد زیادی از آزادی خواهان در چنگ محمد علی شاه اسیر شدند. در این میان ملک المتکلمین و فرزند هیجده ساله اش، محمد علی ملک زاده، نیز به چشم می خوردند. ولی مهدی ملک زاده فرزند ارشد و موفق به فرار شد و چون احساس می کرد در اصفهان جاننش در امان است به این شهر سفر کرد و به خدمت آزادی خواهان اصفهان پیوست اما حال آنان بهتر از آزادی خواهان تهران نبود. چرا که «در همه جا مشروطه طلبان را می کشتند و اذیت و آزار می کردند. لذا راه نجات با جمعی از همکاران آزادی خواه خود منجمله آقای دکتر ملک زاده فرزند ارشد ملک المتکلمین و امین التجار اصفهانی نماینده ی اصفهان با وضع سخت و

ص: ۱۳۱

طاقت فرسایی به طرف شیراز راه فرار در پیش گرفتند» (۱). ابراهیم راه نجات احساس می کرد در آنجا می تواند بماند تا قایله خاتمه پیدا کند، ولی چندی نگذشته بود که سر وجود او در شیراز فاش شد و به بودنش پی بردند. لاجرم مدتی را در آنجا پنهانی و مخفیانه سپری کرد و چون ماندن را جایز ندانست قصد بازگشت به اصفهان نمود. برای حفظ هویت خود «پای پیاده و با لباس درویشی به اصفهان بازگشت» (۲). انگار اقبال الدوله هنوز دست از جستجو و مجازات او برنداشته بود و برای یابندگانش مبلغ هنگفتی نیز جایزه تعیین نموده بود. راه نجات چون «به شهر وارد شد بر در و دیوار آن اعلان حکم اعدام او را چسبانده بودند»، (۳) لذا مجبور شد مدت مدیدی در خانه ی خود پنهان بماند تا آبها از آسیاب بیفتد و چنین هم شد. چون اصفهان بدست ضرغام السلطنه و خوانین بختیاری فتح شد و آزادی خواهان مجدداً فعالیت خود را شروع کردند. راه نجات نیز از قید خفا نجات یافت و دوباره شروع به فعالیت و نشر عقاید و افکار آزادی خواهانه خود کرد و دقیقه ای در این راه فرو گذاری نکرد.

بعد از فتح تهران و آرام شدن اوضاع کشور راه نجات خدمات خود را در امور فرهنگی آغاز کرد. ابتدا در سال ۱۳۲۹ ق. که هنوز بیست و دو سال از عمرش نگذشته بود، دست به تألیف کتابی به نام «راه نجات» زد و سپس روزنامه ی «راه نجات» را در سال ۱۲۹۴ ش. منتشر کرد روزنامه ی راه نجات، بیستمین روزنامه ای بود که در اصفهان چاپ و منتشر می شد. هر چند تعدادی از روزنامه های قبلی فقط به منظور اعلام اخبار و گزارشات از داخل شهر و انجمنها و اصناف خود بودند. ولی اکثر آنها کمر همت بسته بودند که مردم را از جهل و نادانی رهایی داده و آنان را از اوضاع

ص: ۱۳۲

۱- روزنامه ی اصفهان، سال ۵، شماره ی ۳۶۷.

۲- همان.

۳- همان.

و احوال میهن و شهرشان آگاه کرده و در تصمیم گیری های آگاهانه قراردهند. در این راه با نوشتن مقالات و شرکت دادن آنان در امور فرهنگی سعی بلیغی نمودند. ولی متأسفانه به علت اندک بودن تحصیل کردگان و آشنایان به سواد خواندن و نوشتن، موفقیت چندانی حاصل نشد. ابراهیم را نجات نیز در این مدت بعد از انقلاب اوضاع را بهتر ندیده و چون انتظاراتی که داشت را به ثمر نرسیده می دید و «ظلمات جهل و نادانی شکل پرده سیاهی بر چهره ملت ایران کشیده شد و در آن موقعی که ظلم و ستمکاری طبقات ضعیف و بی نوای ایران را تحت مضیقه و فشار طاقت فرسای خود قرار داده بود»،^(۱) احساس می کرد که اشکال از بنیه ی فرهنگی و بی خیری مردم است. لذا علاج واقعه را انتشار روزنامه دانست و اولین شماره ی روزنامه ی خود را با هدف طرفداری از زحمت کشان و حفظ حقوق ضعیف و بیچارگان با عنایت و اعتماد به خدا، در اصفهان منتشر کرد.

اما انتقادهای شدید او از متمولین بی درد و دولتمردان بی سیاست موجبات توقیف روزنامه اش را فراهم آورد. با اجازه ی مجدد انتشار روزنامه، به مخالفت سرسخت با اصول دیکتاتوری که ماهیت و موجودیت پادشاه وقت را زیر سؤال می برد، برخاست. «راه نجات چون با اصول دیکتاتوری مبارزه نمود مورد خشم شاه سابق قرار گرفت و در آن موقعی که هیچ کس جرأت اظهار مخالفتی نداشت. مقاله ای تحت عنوان «مکافات الهی» منتشر کرده و در ضمن آن علناً به مسبین کودتا حمله کرد و در نتیجه مدتی در زندان قرار گرفت و روزنامه آن مرحوم در محاق توقیف باقی ماند». ^(۲) این بار زندانی طویل المدتی «قریب به سه سال» ^(۳) نصیب او شد

ص: ۱۳۳

۱- همان.

۲- همان.

۳- روزنامه ی نقش جهان، سال ۴، شماره ی ۶۷۷.

و روزنامه اش شش سال به تعطیلی گرائید.

راه نجات بعد از حادثه ی شوم کودتای محمد علی شاه و به توپ بستن مجلس، دیگر آسایش را به خود ندید و انگار روزگار از آن روز که او برای حفظ جان خود متواری و از شهری به شهر دیگر می رفت دیگر با او سازگاری نمود و شاید چنین باشد که هر که رنج و زحمت بیشتر کشید جام بلا بیشترش می دهند و «جام می و خون دل هر یک به کسی دادند.» اگر آن روز محمد علی شاه تیغ خشم خود را نسبت به او برای ابراز آزادی طلبی و حق ستانی نشانه گرفت. امروز نیز رضا شاه مرده ریگ او شده بود و این راه نجات بود که هیچ گاه راحتی و آسایش نداشت.

روزگار سختی را در زندان سپری می کرد، چه از این بابت که از دنیای مطبوعاتی دور شده بود و چه از بابت جسمی که ناخوش شده بود. مریض بدنش را تحلیل داده بود ولی وقتی «یکی دو بار در زندان شنید که خانه اش غارت و دزدیده شده دچار حمله قلبی گردید. و همین امر او را تا آخر عمر بستری و از پا در آورد.» (۱)

شدت گرفتن بیماری او باعث شد تا او را از زندان آزاد کنند، «ولی به مدت چند سال او را تحت نظر قرار دادند و خانه نشین کردند و احدی را قدرت ملاقات با وی نبود.» (۲) در این مدت سختیها و رنجهای فراوانی تحمل کرد و با اینکه دیگر روزنامه ای نداشت. اما «هر بار از طرف جاسوس های شهربانی مورد اذیت و آزار واقع می شد.» (۳) سرانجام حاکمیت و پادشاهی شانزده ساله ی رضاشاه با وقایع شهریور ۱۳۲۰ پایان یافت و اوضاع دگرگون شد. زیر بار نرفتن رضا شاه و اصرار دولتهای روس و انگلیس در اجرای مطالع خود در ایران، اوضاع را به نفع فرزندش رقم زد و چون حاکمیت

ص: ۱۳۴

۱- همان.

۲- همان.

۳- روزنامه ی اصفهان، سال ۵، شماره ی ۳۶۷.

جدید خطاهای سلف خود را پذیرفته بود با مخالفین از در صلح وارد و به آنان آزادی مجدد داده شد. لذا این دگرگونی شامل راه نجات نیز شد و نه تنها از چنگ نظارت شهربانی خلاصی یافت، بلکه دوباره شروع به انتشار روزنامه ی خود با همان مرام و مسلک قبلی نمود.

روزنامه با همان شور و حال اولیه، دوره ی جدید خود را شروع کرد ولی انگار قدرت راه نجات به حدی تحلیل رفته و ناتوان شده بود که نمی توانست مرتباً هفته ای یک شماره آن را منتشر کند و بعضاً به پانزده و گاهی ماهی یک مرتبه می رسید، این امر هر چند برای علاقمندان آن خوشایند نبود و آنان را راضی نمی کرد ولی خودش را قانع کرده بود، چرا که همواره می گفت: خوشوقتم که تخمی که در سی و چند سال قبل پاشیدم امروز در قلوب هم میهنان عزیزم سبز شده و به ثمر رسیده است»^(۱) این دوره که شش سال بیشتر نبود. هر چند تقریباً از نظر

سیاسی و اجتماعی برای او آرام بخش بود و سختیهای دوران قبل را نداشت ولی از نظر جسمی بسیار طاقت فرسا و شکننده بود و او به خاطر دست و پنجه نرم کردن با بیماری هایش لحظه ای آرام و قرار نداشت. «مرحوم راه نجات چندین سال بود گرفتار بیماری دل درد گردیده و غالباً مشغول معالجه بود با این حال در انجام وظایف ملی خویش دقیقه ای راحت نمی نشست. با درد های شدید می ساخت و دائماً کار می کرد»^(۲) راه نجات قبل از مرگ چندی به معالجه ی خود پرداخته بود و حتی به تهران نیز برای درمان در بستری شدن رفته بود ولی «با اینکه در این مسافرت متحمل خسارت زیاد می شد، معالجات سودمند واقع نشد و عدم بنبه ی مالی او را

ص: ۱۳۵

۱- همان.

۲- همان.

ناگزیر کرد که به اصفهان بازگشته، از تعقیب معالجه‌ی خود صرف نظر نماید»^(۱).

بالاخره نه درمانها سودمند واقع شد و نه دیگر طاقتی برای او مانده بود تا اینکه مقرض اجل طناب عمرش را پاره کرد و به عمر آن گوهر گرامی که «در اواخر عمر نیز یک دنیا احساسات در زیر یک مشت پوست و استخوان او نهفته بود و تمام صدمات و ناملایمات که او را فرسوده و نیمه جان کرده بود»^(۲)، در ظهر ۲۹ فروردین ۱۳۲۶ خاتمه داد و در سن پنجاه و هشت سالگی به دیار باقی شتافت. «آن بدن نحیف از زحمت «راه نجات» نجات یافته و راه نجات واقعی از ناملایمات این مملکت در مقابل او باز و زندگانی آبدی او آغاز شد»^(۳). جنازه اش را با احترام در تخت فولاد اصفهان دم تکیه بابارکن الدین به خاک سپردند.

ابراهیم راه نجات در دوران انقلاب و استبداد صغیر و حتی پس از آن نامی معروف و فراموش نشدنی بود. چه برای کسانی که او را دوست می داشتند و چه برای کسانی که با او سر عناد و ستیز داشتند. اما امروز کمتر کسی می داند که صاحب سنگ قبر ساده و متروکه‌ی کنار درب ورودی بابا رکن الدین چه کسی است. به هنگام ورود به تکیه، شخصیت بابا رکن الدین دماغها و گنبد او، چشمها را چنان خیره و به خود معطوف می کند که آدمیان خاکی غافل از افراد دیگری می شوند که اطراف آن با تمام بزرگ منشیها و معروفیت هایشان آرمیده اند. اگر جسم و قبر او از بین رفته و به دیدگان نمی آید، ولی نام و یاد او و دیگر همزمانش در جامعه‌ی اندیشمندان و قدرشناسان روشن ضمیر همواره زنده و ماندگار است. امروز از ابراهیم راه نجات جز نام نیک و خدمات ارزشمند، چیزی بر جای نمانده. آشنایان و کسانی که درباره

ص: ۱۳۶

۱- همان.

۲- روزنامه‌ی سپنتا، سال ۱۳۲۶، شماره‌ی ۹۶.

۳- همان.

او نامه نگاری کرده اند تمامی از او به عنوان آزادی خواه میهن دوست و خدمتگذاری صدیق و دلسوز مردم یاد می کنند. او برای کشور و هدایت افکار عمومی مردم زحمت بسیار کشید. گرچه او اکثر دوران پس از انقلاب را با درد و مریضی سپری نمود ولی هیچگاه از نوشتن و حضور در صحنه دست نکشید.

شخصیت متین و گیرای او، دیگران را نیز مجذوب خود کرده بود و با «بیانی شیرین و عمیقی که داشت پیوسته محضرش مجمع دانشمندان و مطلعین بود.»^(۱) و همواره از او استفاده های وافی می بردند. تمام این مزایا مدیون ایمان و صداقت و اعتقاد محکم او به خدا بود. و یاد این نکته را همیشه بر سرلوحه ی روزنامه ی خود حفظ کرده بود.

راه نجات هیچ چیزی را برای خود نمی خواست و هر آنچه داشت را از آن مردم می دانست. تمام مال و اموال خود را نیز در این راه صرف نمود به حدی که خود دچار فقر و تنگ دستی شده بود و حتی پس مخارج درمانهای خود نیز بر نمی آمد. لذا این بزرگواریها و از خود گذشتگی های اوست که او را در زمره ی شخصیت هایی قرار داده «در بین افراد ایرانی کمتر نظر داشته»^(۲).

ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او

روزنامه ی راه نجات که به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی ابراهیم راه نجات در اصفهان به سال ۱۲۹۴ش، منتشر شد. در چهار صفحه به قطع وزیری و چاپ سربی و به صورت هفتگی بود. این روزنامه مطالب سیاسی و اجتماعی و اخبار داخلی ایران و شهر اصفهان را شامل می شد. سر مقاله که توسط مدیر روزنامه نوشته

ص: ۱۳۷

۱- محمد صدرهاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۳۱۷.

۲- همان.

می شد، عمده ترین مباحث سیاسی آن بود که اصولاً «اهمیت روزنامه نیز به خاطر همین بر مآلهای آن است که به طرفداری از زنجبران و کارگران و علیه سرمایه داری» (۱) و انتقادهای شدید از دولت مردان و حاکمیت و بزرگان ولایات مخصوصاً شهر اصفهان، نوشته می شد.

این جریده مرام و مسلک خود را که همواره در تمامی شماره ها زیر نام روزنامه به چاپ می رساند، «منافع ایران» و ذکر «حقایق آموز» می داند. راه نجات چون مدافع آزادی خواهان بود، خبرهایی در این باب که در گوشه و کنار کشور رخ می نمود را به خوبی پوشش می داد. مثلاً اخبار انقلاب جنگل و کمیته ی انقلاب سرخ را در تعدادی از شماره ها به طور کامل منعکس می کند. از دیگر مطالب قابل ذکر در این روزنامه، می توان به مطالبی که به نقل از «اصول آدمیت» میرزا ملکم خان در پاورقی بعضی از شماره ها آورده، و همچنین مطالبی در باب آثار تاریخی و توصیه در حفظ آنان، اشاره کرد. در مجموع در یک جمع بندی می توان گفت، این روزنامه هر چند از نظر سیاسی جنجال هایی را به همراه داشته و بدین خاطر بسیار شهره شد، اما غیر از سرمقاله مطالب سیاسی خیلی کمی می توان در آن یافت و در مقام مقالات علمی چندان مطالبی در آن یافت نمی شود.

دو ویژگی مهم این روزنامه، او را از دیگر جراید تمیز می دهد، یکی مدت زمان انتشار آن که سی و دو سال بطول انجامید و در تمام این مدت «دارای یک مسلک و مرام مستقل و مستقیم بود و کمتر تحت تاثیر حوادث قرار می گرفت» (۲) و دیگری سبک مقالات مخصوصاً سرمقاله ی آن که «در بین جراید ولایات و حتی مطبوعات

ص: ۱۳۸

۱- همان.

۲- روزنامه ی نقش جهان، سال ۴، شماره ی ۶۷۷ و همچنین محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۳۱۴.

تهران کم نظیر است»^(۱). روزنامه ی راه نجات در مدت سی و دو سالی که منتشر می شد، چندین بار در محاق توقیف قرار گرفت که مسبب آن مدیر روزنامه، و به خاطر نوشتن مطالب و مقالات تندی بود که در آن به چاپ می رساند. اولین بار این روزنامه در سال ۱۳۰۱ ش. به علت «درج یک مکتوب عمومی راجع به اعمال اعتماد التّجار (سرمایه دار اصفهانی) به ملاحظه ی اشتباه کاری مشار الیه و برادرش امین التّجار»^(۲) توقیف شد. اتّحادیه تجار، طی نامه ای که خدمت و کلای اصفهان در آن زمان یعنی «شیخ الاسلام» و «حاجی امین التّجار» نوشتند، از آنان خواستند که چون مدیر راه نجات «مدتی است آتش فتنه و فساد را در اصفهان دامن می زند» و «تا هیچانی در مردم پیدا نشده زودتر حکم دولت در توقیف آن. ولو موقتاً هم باشد صادر شود»^(۳) و کلا- نیز این خواسته را به دولتیان گوش زد نمودند که مورد موافقت واقع شده و طی حکمی، وزارت معارف از اداره ی متبوع خود در اصفهان خواست که به «... خاطر پاره ای مصالح، لازم است روزنامه ی راه نجات توقیف شود»^(۴) و در جواب به تهران رسید که «مقام منبع وزارت معارف حکم مطاع مجری، راه نجات توقیف شد»^(۵).

توقیف راه نجات از طرف روزنامه ها و افراد زیادی مورد اعتراض واقع شد و «توقیف مستبدانه ی آن که بر خلاف قانون اساسی بوده»^(۶) را از مجلس و مسئولین

ص: ۱۳۹

۱- محمّد صدر هاشمی، همان.

۲- نامه ی مدیر راه نجات به مجلس شورای ملی، به نقل از کاوه بیات و کوهستانی نژاد، اسناد مطبوعات، ج ۱، ص ۵۵۰.

۳- کاوه بیات و کوهستانی نژاد، همان، ص باند ۵۴۸.

۴- همان، ص ۵۴۹.

۵- همان.

۶- نامه میرزا یحیی دولت آبادی به نقل از اسناد مطبوعات، ج ۱، ص ۵۵۰.

امر خواستار شدند. سرانجام تحت فشار زیاد افکار عمومی، توقیف روزنامه چندان نپائید و مجلس از وزارت معارف خواهان رسیدگی به شکایت آن شد. وزارت معارف نیز از حکومت اصفهان خواست که «بر حسب خواهش حضرت عالی و موافقت آقایان نمایندگان محترم رفع توقیف از روزنامه ی راه نجات بنمائید».^(۱) این مسئله راه نجات را مشهورتر و خود او را جسورتر کرد. به حالی که او «به دفعات دیگر باز هم دچار توقیف شد».^(۲) آخرین بار که روزنامه توقیف شد سال ۱۳۱۴ ش. بود که مدیر آن نیز به زندان افتاد.

راه نجات از مخالفین سرسخت کودتای ۱۲۹۹ ش. بود، چرا که آن را زائیده انگلستان و نتیجه ی آن را ظهور دیکتاتوری می دانست. او چندین بار «حتی در مواقعی که هیچ کس جرأت اظهار مخالفتی نداشت»^(۳) مخالفت خود و نامشروع بودن آن را طی مقالاتی ابراز نموده بود. اما در زمان زمامداری پهلوی، چون علناً او را از مجریان کودتا دانسته که می بایستی پاسخ گوی «مکافات الهی» باشد و حمله به دیگر مسببین آن، مورد خشم حاکمیت واقع شد و سه سال در سخت ترین شرایط به زندان افتاد و روزنامه اش نیز به مدت شش سال توقیف شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ که اوضاع دگرگون شد، راه نجات نیز مجدداً شروع به انتشار روزنامه ی خود با همان خط و مشی و مرام چندین ساله ی خود نمود. اما این بار به علت ناتوانی و ضعف جسمی مدیر روزنامه، مرتب مثل سابق منتشر نمی شد. انتشار روزنامه بدین نحو ادامه داشت تا فروردین ۱۳۲۶ که راه نجات را مرگ در ربود. از این پس فرزندش «نجات الله راه نجات»، انتشار روزنامه را بر عهده گرفته و ادامه داد.

ص: ۱۴۰

۱- همان، ص ۵۵۱.

۲- محمّد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۳۱۴.

۳- روزنامه ی اصفهان، سال ۵، شماره ی ۳۶۷.

انتشار روزنامه، مهمترین و معروفترین کار فرهنگی ابراهیم راه نجات به شمار می آید. او همچنین در سنین شباب خود، دست به تألیف کتابی به نام «راه نجات» زد که موضوع آن، ترویج آئین اسلام و مبادی آزادی خواهی آن بود. هدف او از تألیف این کتاب، آشنایی مردم با اندیشه ها و آرمانهای نجات بخشی بود که در دین اسلام یافت می شد. لذا او بر آن بود که به مخاطبین خود تفهیم کند، آسایش و امنیت، برگرفته شده از آئین ماست و دین به ما می آموزد حق گرفتنی و ظلم رفتنی است. راه نجات این کتاب را توسط برادرش «میرزا سلیمان خان» برای کسب اجازه ی چاپ به وزارت فرهنگ وقت فرستادند، ولی «چون وزارت فرهنگ علاقمند به ترویج افکار آزادی خواهی نبود، اجازه ی چاپ نداد».^(۱)

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

صدور فرمان مشروطیت که در اثر مجموعه ای از عوامل درونی و بیرونی کشور صادر شد دگرگونی های مختلفی در محیط سیاسی و اجتماعی کشور بوجود آورد که از آن جمله روزنامه نگاری بود. پیشروان و بر جای ماندگان انقلاب از فضای باز دموکراتیکی که بوجود آمده بود. برای آگاهی از روشنگری بیشتر ملت کوشش هایی را آغاز کردند. چرا که عقیده داشتند «امثال ما ملت فلک زده ی ایران که از نعمت عالم، نعمت بیداری، نعمت اتحاد، نعمت احساس، محروم است از دست قضا و قلم هم، بیشتر تو سری می خورد تا ملت هوشیار بیدار»^(۲). لذا وجود ابزار و روشهایی برای آموزش و پرورش اندیشه های نوین در بطن جامعه را، امری الزامی و ضروری دانسته، دست به انتشار روزنامه زدند. این کار در حسن داشت: یکی بیداری ملت و

ص: ۱۴۱

۱- همان.

۲- روزنامه ی راه نجات، سال ۵، شماره اول.

دیگری شناخت دیدگاه‌ها و عقاید و اندیشه‌ی آزادی‌خواهان از لابه‌لای نوشته‌هایی که از آنها درج می‌شد.

دیدگاه‌ها و آراء ابراهیم راه نجات نیز تنها از نوشته‌های او در روزنامه‌اش قابل بررسی است. حس ترقی‌خواهی و سعادت‌ملت و میهن از جمله آمال آزادی‌خواهانی بود که سعی و تلاش زیادی در به ثمر رسانیدن آن نمودند. راه نجات طریقه‌ی رسیدن به آن برای موفقیت در «آزادی‌فکری» می‌داند و معتقد است «قدم اول ترقی اجتماعی که اساس استقلال حقیقی شمرده می‌شود. آزادی‌فکر»^(۱) است. استقلال ملتها در تمامی امور وقتی حاصل می‌شود که آزادی و استقلال فکری فراهم شود. چرا که «استقلال فکر موجب استقلال اراده و استقلال اراده استقلال عمل را ایجاد خواهد کرد»^(۲). بعد از آن می‌توان به دیگر آزادی‌ها پرداخت که مهمترین آنها در مقام دوم، «آزادی قول و قلم است»^(۳). آزادی قلم وقتی میسر است که فکر آزاد حقایق را درک نموده باشد آن وقت است که «قلم آزاد نتایج فکر آزاد را در صفحات مطبوعات جریان می‌دهد»^(۴). حال اگر فکر محدود و بسته باشد فقط از دایره‌ی شخص تجاوز نمی‌کند و ثمره و مضار آن شخصی است. ولی اگر قلم محدود شد مضرات آن ممکن است به یک ملتی سرایت نماید و موجبات ویرانی بنیادین آن شود. پس «آزادی قلم از مهمترین شعایر تمدن و عوامل ترقی است»^(۵). لذا این است که در نوشته‌های خود هیچ کوتاهی در آگاهی ملت و مصلحت‌اندیشی زمانه و حاکمیت را نمی‌کرد و معتقد بود روزنامه‌نگار آزاد و ملی و قلم و بیان آزاد،

ص: ۱۴۲

۱- همان، سال ۵، شماره ی ۱۵.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

در خدمت آگاهی و بیداری ملت است و باید به این راه درآید، تاریک اندیشان هیأت حاکمه همانند همه ی مخالفان آزادی، نمی توانند به سادگی در برابر اراده ی مردم آگاه و اندیشمندان و مبارزان ترقی خواه، تسلیم شوند. روزنامه را «یگانه وسیله آگاهی و بیداری افراد ملت»^(۱) می دانست. چرا که «زبان ملت است و احقاق حقوق و اظهار مقاصد ملت منوط و مشروطه به آن است»^(۲).

مجاهدین واقعی انقلاب هر چند بسیار اندک بودند، ولی آنان در اراده و عقیده ی خود بسیار مصمم و ذره ای کوتاهی نمی کردند اما همین امر نیز باعث شده بود که محمد علی شاه نتواند کاری از پیش برد. محمد علی شاه گرچه تمام سعی خود را در انهدام و نابودی مشروطه صرف کرد ولی با این تفکر و اندیشه ای که نسبت به مشروطه داشت، مجاهدین و آزادی خواهان را جری تر و مقاوم تر می کرد. او در برابر کسانی که از فشار دستگاه ظلم و اختناق و استبداد او شوریده بودند. می گفت: «من مادامی که زنده ام با مشروطه ضدیت خواهم کرد، و راضیم مملکت را روسها برده، من خادم ایشان باشم. ولی راضی نیستم استدعای ما را برآورم و با ایشان مقاومت می کنم...»^(۳). با این طرز تفکر او آزادی خواهان و کوشندگان انقلاب، مخصوصاً راه نجات، را در دو نکته بسیار مصمم می کرد. یکی بیگانه ستیزی نسبت به روسها بود که با تمام لطماتی که کشور از آنان داده بود، محمد علی شاه همچنان خواهان حمایت و نفوذ و دخالت آنان در کشور بود. و دیگری استبداد ستیزی و مبارزه با ارتجاع.

ستیزه با بیگانه، تنها نسبت به روسیه خلاصه نمی شد انگلستان نیز چهره ای

ص: ۱۴۳

۱- همان، سال ۵، شماره ی ۳.

۲- همان.

۳- حاج سیاح، خاطرات، ص ۵۶۱.

بدنام و گریه نزد ترقی خواهان کشور داشت. راه نجات در زمان انقلاب، کینه و دشمنی روسها با مردم و آزادی خواهان را به خوبی حس کرده بود، چگونه می توانست بپذیرد بود که تمام تلاشها و خونهایی که برای رهایی ملت از زیر بار استعمار کشیده شد، توسط خلفی نامشروع بر باد رود. هر چند ایستادگی او و همزمانش با به توپ بستن مجلس و استبداد صغیر که ارتجاع و استبداد با هم در قلع و قمع مبارزان و آزادی خواهان، همدست شده بودند، شکسته شد، ولی کینه و نفرتش همچنان پابرجا ماند.

برخورد انگلستان با مشروطه و مشروطه خواهان گر چه همانند روسها نبود. ولی هیچ گاه از دخالتها و تأثیرات استعماری خود نیز غافل نمی شد. اگر در آنهدام مجلس و کشتار مجاهدین حضور فیزیکی نداشت ولی چندی پس از آن به هنگام برپایی مجلس دوم و سوم و مهمتر از آن کودتای سید ضیاء الدین، نفوذ و حضور خود را اعلام کرد. این کار خشم تلاشگران و روشنفکران انقلاب را مضاعف نمود. آزادی خواهان هر چند نتوانستند کاری از پیش ببرند. ولی با قلبی که در دست داشتند در سب و محکومیت عاملین و مسببین آن. وظیفه خود را عمل کردند. راه نجات نیز که در این زمان چند سالی از انتشار روزنامه اش می گذشت، با مقالات تند به مخالفت با کودتای ۱۲۹۹ ش. که زمینه ی سقوط قاجاریه و شکل گیری حاکمیت پهلوی را فراهم می آورد، پرداخت. مخالفت او به خاطر دفاع از قاجارها نبود، بلکه معتقد بود طراحان کودتا اجانب خارجی هستند که دخالت مستقیم در کشور نموده و مهره های انتخاب شده آنان نیز بازیگران سناریویی به حساب می آیند که آنان خواهان اجرای آنند. لذا در جای جای روزنامه چندین بار به این حادثه اشاره دارد و آن را محکوم می کند. مخالفتها و دشمن ستیزی های او با انگلستان چنان شدت

داشت که او را «دشمن مظالم انگلستان در اصفهان» (۱) می شناختند.

پس از به توپ بستن مجلس و کشتار در تار و مار کردن کوشندگان انقلاب و روشنفکران و حوادث پس از آن، مهمترین پدیده ای که در عرصه ی مبارزات سیاسی، اجتماعی و آزادی خواهانه، نمایان شد، احساس ناامیدی و یأس بود. احساسی که بر اثر آن پیروان راستین آزادی و استقلال کشور را از صحنه ی حکومت دور و باخت منزوی شدن اندیشمندان و روشنفکران و پیشروان آگاه و ترقی خواه در عرصه ی قدرت شد. که نتیجه ی آن حاکمیت مستبدان و مرتجعان دیروز و جاه طلبان قدرت پرست بر سرنوشت ملت و کشور بود. انگار تمامی تلاشها و زحمات بی حاصل بود و کسی از قبل متوجه آن نبود. نویسنده ی روزنامه «رهنما» کمی پیش از کودتای ۱۲۹۹ش، طی مقاله ای کاملاً بر این نکته دست گذاشته و چه زیبا آن را بیان می کند. او می نویسد: «من می گویم در این مملکت آزادی وجود ندارد. نه تنها امروزه بلکه دیروز و پریروز... و بالا-خره از همان روزی هم که ایران ظاهراً تغییر رژیم داد. در آن وقت نیز... در تهران و تمام ایران، توانایی و قدرت تحمل آزادی را در خود ندیدند. فکر آزاد را پرورش ننموده و اجازه ی نشو و نمای آن را ندادند و اجمالاً نتوانستند آزادی را تحمل کنند... بالجمله در ایران... آزادی نیامد. استبداد و خود رأیی تغییر صورت داد. استبداد در لباس آزادی در آمد و آزادی حقیقی به دست این همه مرتجعین آزادی نما، در مشیمه ی خود خفه شد. تغییر ظاهری پارلمان، انجمن ایالتی و ولایتی و روزنامه، ایجاد نمود. ولی فکرها آزاد نگشت. قلمها در همان زنجیر و یک زنجیرهای تازه تری گرفتار آمده و نتوانستند متعرض حقایق بشوند. به همین جهت، موهومات از بین نرفت و بتها شکسته نشد. به علاوه، بتهای تازه و نو ظهور و رنگین تری، عرض وجود نمود و برای این ملت،

ص: ۱۴۵

در این تغییر رژیم که مقصود از آن، برچیدن بساط آقایی و استبداد و فرمانروایی مطلق عده ای معدودی بود، نتیجه حاصل نگشت. خود رأیی و مالک الرقابها نمردند، بلکه عوض شده و تعبیر فرم دادند. این مرتبه ایران گرفتار یک رژیم آقا و مالک الرقاب تازه تری شد و همه ی مقدرات، فقط و فقط به دست آنها، تمام آن اشخاصی که مخالف آزادی عقیده بودند، افتاد»^(۱).

این تفکر حاکم بر زمانی است که ابراهیم راه نجات مصمم در اجرای وظیفه ی الهی و میهنی خود است. او از جهالت و نادانی مردم در سرنوشت خود بسیار رنج برد ولی از کمک کردن به آنان کوتاهی نمی کرد. با نوشته های خود آنان را آگاه و به مبارزه دعوتشان می کرد و «پیوسته آنان را بگرفتن حقوق خویش به تشجیع وادار می نمود.»^(۲) گرچه از توان مالی چندانی برخوردار نبود، ولی دستی با کرم و دلی با ترحم داشت. به خاطر طرفداری از رنجبران و کارگران زحمت کش محبوبیت خاصی در میان این قشر پیدا نموده بود و در مقابل به خاطر مخالفت هایش با سرمایه داری، گروهی نیز در مقابل صف آراییی نموده بودند. مقبولیتش در میان روشنفکران برگرفته از آزاد منشی و تفکراتی بود که در روزنامه اش به چاپ می رسید..

پای بند و مقید به آراء و افکار اسلامی و اجرای اصول آن بود، هر چند که محکوم به «بی دینی و بی اخلاقی»^(۳) بود. از حد و حریم حق نویسی و حق گویی هیچ گاه خارج نشد و تاوان حبسن و رنج آن را نیز تحمل نمود.

در تمام مدت خدمت خود با کناره گیری از داخل شدن در حزب و گروهی،

ص: ۱۴۶

۱- روزنامه ی رهنما، سال ۲، شماره ی ۷۸. (میرزا عبدالرحیم خان شیرازی در ۱۳۲۵ق. روزنامه ی رهنما را انتشار داد).

۲- روزنامه ی نقش جهان، سال ۴، شماره ی ۶۷۷.

۳- کاوه بیات و کوهستانی نژاد، استاد مطبوعات، ج ۱، ص ۵۴۸.

ثبات و پایداری در مسلک خویش را به ظهور رساند»^(۱) و نهایتاً راه نجات «عمر عزیز خود را در راه آزادی کشور و مخصوصاً خدمت به جامعه ی اصفهان صرف نمود»^(۲). اما افسوس کسی قدر شناس این مرد بزرگ نبود و هیچ گاه از خدماتش تمجید نشد و در اوج مظلومیت جان سپرد.

ص: ۱۴۷

۱- محمّد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۳۱۷، نکته ی قابل توجه در این باره اینکه: کسانی معتقد بودند، راه نجات «تا اندازه ای متمایل به دست چپ بوده» (روزنامه ی نفت جهان، سال ۴ شماره ی ۶۷۷) ولی صدر هاشمی می نویسد: «در جریانات بعد از شهریور ۱۳۲۰ که حزب توده در ایران کر و فری داشت و من جمله در اصفهان دارای نفوذ و قدرت فوق العاده گردید، با اینکه سران حزب چندین بار از مرحوم راه نجات تقاضای هم کاری و ورود به حزب را نمودند ولی آن مرحوم نه پذیرفت. (تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۳۱۷).

۲- روزنامه ی اصفهان، سال ۵، شماره ی ۳۶۷.

الف: زندگی نامہ

«میرزا عبدالوہاب ایرانپور»، شاعر و ادیب فاضل، روزنامہ نگار و مشروطہ خواہ، متخلص بہ «گلشن» و مشہور بہ اختر مسعود^(۱) او کہ بہ قول خود «یزدی الاصل اصفہانی المسکن» بود، فرزند «حاج محمد حسین» و در اردکان یزد بہ سال ۱۲۹۶ ق. متولد شد. دو سالہ بود کہ بہ ہمراہ پدر و مادر، رہسپار یزد شد و تا ہشت سالگی در آن شہر اقامت گزید. از آن پس بہ اتفاق پدر و بستگان و ابراہیم خلیل خان، رہسپار اصفہان شد و تا پایان، مقیم و ساکن اصفہان بود^(۲). ایرانپور تحصیلات اساسی خود را در اصفہان آغاز نمود. خود گوید: «تحصیلات ابتدائیہ و مقدمات عربی و خلاصہ الحساب و مطول خواندم» و سپس «عروض و

ص: ۱۵۰

۱- بہ واسطہ ی انتشار و مدیریت روزنامہ ی «اختر مسعود» بہ این نام معروف شد.

۲- عبدالحسین سینتا مقدمہ ی دیوان میرزا عبدالوہاب خان گلشن ایرانپور.

فنون اولیه را تحصیل کردم» (۱). چون از هوش و ذکاوت خوبی برخوردار بود، هم زمان از محضر استادان بزرگ در شعر و ادب و خط، نیز استفاده‌ها نموده و فیض برد. او «نزد میرزا عبدالرحیم افسر، خطاط و شاعر، به تعلیم خط و خوشنویسی پرداخت» (۲). و چنان در این کار موفق شد و زیبا می‌نوشت که «دواوین شعرای بسیاری» (۳) را برای نوشتن بدو سپردند. در این زمان همچنین پدرش چون ذوق و قریحه‌ی شاعری در او دید «بفرمود که کتاب انوار السهیلی را منظوم نمایم» (۴).

ابراهیم خلیل خان چون با ورودش به اصفهان به خدمت تشکیلات ظلّ السلطان در آمد، حاج محمد حسین را نیز به امورات دیوانی شاهزاده دعوت به کار کرد. اما چندی نپائید که با مرگ ابراهیم خلیل خان، حاج محمد حسین نیز «دیگر قبول شغل نمود و خانه نشینی را بر سایر امورات دیوانی ترجیح داد» (۵). جای او را فرزندش، گلشن، در امور اداری پر کرد و به سمت منشی گری حاجی عبدالله خان آغا باشی، در آمد. گلشن با طبعی که داشت ماندن و خدمت در دستگاه مستبدانه‌ی

ظلّ السلطان، برایش غیر قابل تحمل بود و اصولاً مجموعه‌ی خاندان قاجار برایش نفرت انگیز شده بودند. از سختی‌هایی دوره‌ی استبداد و ستمگری‌های حکام و زمامداران آن عصر چندان به ستوه آمده و رنج و محنت داده بود که وقتی زمزمه‌ی آزادی خواهی در گوشه و کنار کشور بلند شد، او نیز به صفوف آزادی خواهان پیوست و طرفدار جدی آنان گردید.

ص: ۱۵۱

۱- اسد الله ایزدگشسب، نامه‌ی سخنوران، ص ۱۳۱.

۲- سید باقر برقی، سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۵، ص ۳۰۶۵ و همچنین سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۷۹۹.

۳- جلال الدین همایی، مقدمه‌ی دیوان طرب، ص ۲۴۹.

۴- اسدالله ایزدگشسب، نامه‌ی سخنوران، ص ۱۳۱.

۵- عبدالحسین سپنتا، مقدمه‌ی دیوان عبدالوهاب خان گلشن ایرانپور.

عصر و دوره ی او مصادف با عهدی بود که تیره ترین ایام و پر حادثه ترین دوره ها در ادوار تاریخی ایران در قرون اخیر بود. او هفده سال از سلطنت ناصر الدّین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ ق.) را درک کرد و با شیوع افکار تازه و بی سابقه و ظهور رجال انقلابی بزرگ و روشنفکرانی که سکان دار آزادی خواهی در کشور بودند، آشنا شد و با شروع انقلاب مشروطیت که دوره ی رشد و ظهور کمالات علمی و ادبی و دوره ی شباب اوست، با متجددین همراه و همدل شد. با آغاز انقلاب مشروطیت که مسیر تاریخ ایران را تغییر داد و در تمام شئون و اصول سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران، اثر عمیق و پایداری گذاشت، ایرانپور نیز گرچه از اموری که در پرده ی سیاست پنهان بود و حوادث تلخ که بیش و کم لازمه ی هر انقلابی است، آگاهی نداشت، با ایمان راسخ به آن گروید و در نیل به آن مقصود فداکاریهای فراوان نمود.

بعد از پیروزی انقلاب تا پایان قاجاریه، روزگار مفید عمر او باز با سخت ترین و تاریک ترین ادوار تاریخی ایران سپری شد. هر چند دولت استبدادی جای خود را به دولت قانونی داده بود ولی رشته ی امور مملکت و ملت از هم گسیخته و هرج و مرج بر کشور حاکم بود. امتیّت و آسایش و آرامش از بین رفته و جای آن را به خاطر خود سربها و زورگوئیهای حکام و اربابان، نا امنی گرفته بود. اصفهان نیز که نسبت به دیگر شهرها و ولایات از تب انقلابی بیشتری برخوردار بود، از این امر مستثنی نبود و جان و مال و ناموس مردم در قبضه ی قدرت و مشیّت افراد زورگو و بلهوس و لوطیانی قرار داشت که هیچ کس را یارای مقاومت در برابر آنان نبود. اما اصفهان امتیازی که نسبت به دیگر ولایات داشت، وجود قوه ی روحانی و پیشوایان متنفذ مذهبی قوی ای بود که توانسته بود تا حدودی بر اوضاع مسلط و ارتباط خود را با زعمای مشروطیت در تهران حفظ کند. گلشن ایرانپور در این زمان چون «یک نفر

آزادی خواه از همه چیز گذشته شده بود»،^(۱) تمام سعی و تلاش و مال و جان خود را معطوف به این کار نمود و شرافتمندانه خدمت می کرد. به طوری که «سالها به طور افتخاری در ائتحدیه اصناف اصفهان منشی و مدیر دفتر بود». ^(۲) و هیچ مزد و پاداشی دریافت نمی کرد.

با بروز کودتای شوم محمّد علی شاهی و به توپ بستن مجلس شورای ملی و کشتار مجاهدین، دل کو شنندگان انقلابی اصفهان به درد آمد، لاجرم در صدد راه علاجی بودند. چندی بعد اقبال الدوله کاشانی (میرزا محمّد خان غفاری). از طرف محمّد علی شاه به حکومت اصفهان منصوب شد و تمام امیدها و آمال آنان را به یأس مبدّل کرد. حکومت او دوام چندانی نیاورد و در ذی الحجّه سال ۱۳۲۶ طی جنگی که بین بختیارها به رهبری در ضرغام السلطنه (حاجی ابراهیم خان)، با اقبال الدوله صورت گرفت، اصفهان بدست نیرو های بختیاری فتح شد. در این واقعه ی تاریخی، ایرانپور به سهم خود خدمات شایانی از جمله دیپلوماسی ها و رایزنی هایی بین سران مجاهدین و بختیارها و تحریک و آماده کردن مردم برای مقابله با عناصر استبدادی، انجام داد و چون محمّد علی شاه به خود سرپا و مقابله با آزادی خواهی را همچنان ادامه می داد، به همراه دیگر مبارزان آماده حرکت به سوی تهران شدند و با فتح تهران به حاکمیت مستبدانه ی او خاتمه دادند. لیکن حوادث و اتفاقاتی که در این بین رخ داد، ایرانپور را چنان به تفکر واداشت که نه تنها او را از کرده ی خود پشیمان ساخت، بلکه برای همیشه از قایله سیاست و همراهی با آن کنار کشید و هر روز که می گذرانند بر عمر و مال بر باد رفته ی خود حسرت می خورد.

ص: ۱۵۳

۱- همان.

۲- همان.

اما زندگی گلشن ایرانپور پس از انقلاب و فتح تهران. از این پس گلشن خسته و رنجور به دنبال شغلی بدون دغدغه‌ی سیاسی بود که پیشنهاد منشی‌گری اداره‌ی اوقاف اصفهان را که به او شده بود می‌پذیرد و هشت سال در این اداره خدمت می‌کند که چندی در سمت رئیس‌دفتری آن بود. (۱) ولی او آرام و قرار نداشت. در این مدت با حضور در انجمنهای ادبی، مخصوصاً «انجمن ادبی دانشکده که مرحوم عباس خان شیدا (۲) آن را اداره می‌کرد»، (۳) محفل گرم و رونق‌شایانی به شعر و ادب در اصفهان داده و خالق آثار منظوم بی‌نظیری می‌شود که نشان از تواناییها و قدرت ادبی اوست. بی‌شک او را می‌توان از شعرای نامور عصر خویش خواند.

علاوه بر آن، مقالات ادبی و سیاسی ارزشمند و تاثیرگذاری در جراید معروف آن زمان اصفهان مانند «پروانه»، انجمن اصفهان، مفتش ایران، کاشف‌أسرار، زاینده رود، مجله‌ی حقیقت و حتی روزنامه عرفان و اخگر» (۴) به چاپ رساند. وی عقیده داشت تاریخ و سیر تحولات ملتها زائیده شخصیت حاکمان یا قدرت‌سرمداران رژیم‌های مطلق‌گرا و ضد دموکراسی نیست، بلکه این خود مردم و ملتها هستند که سرنوشت خود را رقم می‌زنند و اگر آگاهانه تر به حوادث و جامعه‌ی خود بنگرند و آگاهی بیشتری داشته باشند، عاقبت بهتر و سرنوشتی روشن تر خواهند داشت. و همچنین معتقد بود «بقاء و فناء هر ملت و دولتی منوط و مربوط به جهل و عقل و علم و عدم علم است». (۵) لذا مهمترین ابزار برای پرورش استعدادها و اندیشه‌های نوین و روشنگرانه نهفته در بطن جامعه و بهترین وسیله خدمت کردن به

ص: ۱۵۴

۱- همان.

۲- این انجمن به سال ۱۳۳۴ق. تأسیس شد. در این باره به «میرزا عباس خان شیدای دهکردی»، مراجعه شود.

۳- سید باقر برقی، سخنوران نامی معاصر ایران ج ۵، ص ۳۰۶۵.

۴- عبدالحسین سپنتا، مقدمه‌ی دیوان عبد الوهّاب خان گلشن ایرانپور.

۵- محمّد صدرهاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۶۶.

معارف را انتشار روزنامه می دانست. پس با عزمی راسخ کمر همت را سخت بر میان بسته و دست به بزرگترین خدمت فرهنگی خود یعنی انتشار روزنامه «اختر مسعود» که از بهترین و تأثیر گذارترین روزنامه های منتشره در اصفهان بود، زد.

وی به خاطر علاقه به زادگاهش، مسافرت‌های چندی به یزد نمود ولی بدنامان و بدسگالان چهره ای غیر حقیقی از او ترسیم نموده بودند. لاجرم «گرفتار ملانمایان بدکار گردید»،^(۱) و مجبور به بازگشت شد. ولی در سال ۱۳۰۵ ش. از طرف اداره ی طرق و شوارع، به یزد و کرمان مأموریت یافت. با سپری شدن این مدت، این بار در اداره ی ثبت اصفهان مشغول به خدمت شد و تا پایان عمر در این اداره بود و «با حقوقی ناچیز ولی با کمال مناعت طبع زندگی کرد».^(۲) گلشن در ماه های پایانی حیاتش «در اثر سکته ای که کرده بود، مزاجاً علیل روحاً بسیار پریشان و متأثر بود. نسبت به دنیا بدبین شده، هیچ چیز او را نمی توانست شاد گرداند و نسبت به دوستان بی وفایی که او را در آن حال فراموش کرده بودند، با نظر بی اعتنایی آمیخته به تعجبی می نگریست».^(۳) تا سرانجام در چهاردهم مرداد ماه ۱۳۱۶ روح پاکش از این تن رنجور پر کشید و در قرب الهی مأوا گرفت و در تخت فولاد اصفهان، تکیه ی صاحب روضات به خاک سپرده شد.

ایرانپور در محیطی نشود و نما یافت که ناسپاسی ها و حق ناشناسی های زیادی در حق او شد. با تمام فضایی که در شعر و ادب و هنر داشت و ملکات نفسانی بی نظیری که از او یاد می کنند، به واقع حق او ادا نشده است و «شاید امروز جز

ص: ۱۵۵

۱- عبدالحسین سپنتا، مقدمه ی دیوان عبدالوهاب خان گلشن ایرانپور.

۲- مجله ی وحید، سال ۴، شماره ی ۴.

۳- عبدالحسین سپنتا، همان، همچنین لازم به ذکر است که سید باقر برقی آورده که: «گلشن در اواخر عمر به مرض تنگی نفس (آسم) دچار بود و از این درد رنج بسیار می برد.» (سخنوران نامی معاصر ایران ج ۵ ص ۳۰۶۵).

معمربن و دوستان او، دیگران از زندگانی پر رنج و ملال این نویسنده و شاعر اطلاع ندارند» (۱). انگار تمامی آزادی خواهان و فعالان و مجریان واقعی انقلاب مشروطیت و کسانی که آگاهانه در صدد نجات مردم، از بدبختی که سالیان درازی گریبان گریشان شده، بر می آمدند، می بایستی گمنام و نهایتاً در اوج تल्ली دستی و فقر جان سپرده باشند. از مردم عامی انتظاری نیست، چرا که نسیان رکن اصلی عوامیت است ولی دوستان آگاه و اهل فضل را چنین نشاید. نا سپاسی و بی وفایی در زمان حیات گلشن چنان بر او روا شده بود که وقتی «ادیب فرمند» (۲) و به پاس علاقه و احترام دست یاری به او می دهد، تعجب و تشکر خود را چنان با سوز دل ابراز می کنند که انگار آه چندین ساله در سینه دارد.

ایا ادیب فرمند ای خجسته نهاد

همیشه خاطرات از بخت و عمر باشد شاد

طریق مردمی و آدمیت این باشد

که دست دوست بگیرند چون ز پا افتاد

بلی چو پیل بگردابی افتاد باید

به دست یاری پیل دگر نجاتش داد

تو پیل دوم و من نیز اولین پیل

زیمن همت تو گشتم از بلا آزاد

محبتی که نمودی به من زیاد نرفت

که نان مرد به مرد است قرض و باید داد

ص: ۱۵۶

۱- روزنامه ی اصفهان، سال ۶، شماره ی ۴۶۹.

۲- راجع به او به «میرزا عبدالحسین بنان زده» مراجعه شود.

همیشه دست بدست است روزگار آری

گرفت آنکه زهر دست بایش پس داد(۱)

این ناسپاسی به هنگام مرگش نیز نمودار بود، به سانی که «مرگ او هم بی صدا و شاید هم بعضی از همکنان او هم اطلاع از قوت او نداشتند»(۲) این است طرز رفتار و اظهار حق شناسی مردم از یک نفر شاعر و نویسنده. گر چه فرزندی نداشت ولی فرزندان بی سرپرست و اطفال کوچک گرسنه را همواره از آن خود می دانست و زبان حال این اطفال را در شعر طولانی «مجلس تعزیه فقرا»(۳) بسیار زیبا، با تمام احساس درونی خود ترسیم می نماید. گلشن در حالی از این سرای رخت بر کند که مردی عالم و سلیم و نفس و «مردی پر حوصله و پر کار»(۴) بود.

ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او

آثار برجای مانده از گلشن ایرانپور در قالب سه محور جمع بندی می شود. اول مقالات ادبی، سیاسی، اجتماعی که در روزنامه های مشهور آن زمان اصفهان منتشر شده و سپس به دنبال آن انتشار روزنامه اختر مسعود. دوم آثار منظوم و سوم وسایل و نوشته های ادبی و تاریخی و سیاسی. روزنامه اختر مسعود به مدیریت و سردبیری عبدالوهاب گلشن ایرانپور در اصفهان از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۱۳ ش. چاپ و منتشر می شد. این روزنامه که حاوی مطالب علمی و ادبی و اخلاقی و تاریخی و سیاسی و اقتصادی بود، در چهار صفحه نشر می شد. مندرجات آن، اخبار شهر اصفهان و حوادث و وقایع تهران و دیگر بلاد و بعضاً اخبار دیگر کشورها و نمایندگان آن و

ص: ۱۵۷

- ۱- میرزا عبدالوهاب گلشن ایرانپور، دیوان اشعار، ص ۱۶۲.
- ۲- روزنامه ی دانش اصفهان، سال ۷، شماره ی ۸.
- ۳- روزنامه ی اختر مسعود، سال ۸، شماره ی ۲.
- ۴- جلال الدین همایی، مقدمه ی دیوان طرب، ص ۲۴۹.

مطالب تاریخی و گوناگون و همچنین اشعار مخصوصاً اشعار خود سردبیر است. این جریده مرام و غرض خود از انتشار آن چنین ابراز می کند که: «... چون می دانیم بهترین وسیله، خدمت کردن به معارف است و معارف را طرق بی شمار است. این است که ما یکی از طرق معارف را که نشر جراید است انتخاب کرده... و روزنامه اختر مسعود را... برای خدمت به معارف و ملت و دولت اختیار و به نگارش آن پرداخته ایم...» (۱). اختر مسعود در سال اول هفته ای دوبار ولی از سال دوم به صورت هفتگی و بعضاً سالهای بعد به طور غیر منظم پانزده روز و گاهی ماهی یک شماره منتشر می شد. تا زمانی که تمامی امور روزنامه به عهده خود ایرانیور بود، روزنامه ای جدی «و یکی از روزنامه های خوب و آبرومند اصفهان بود و بواسطه ی مقالات گوناگون از اوضاع اجتماعی و اقتصادی که در آن درج می شد و مخصوصاً چون مشتمل بر تمام اخبار شهری و محلی بود، مورد توجه و علاقه ی عموم واقع شده بود» (۲). ولی از سال هفتم به بعد که مدیر داخلی آن به «میرزا محمد علی دانش خوراسگانی» (۳) واگذار شد، علاوه بر اینکه «در مندرجات روزنامه تغییراتی حاصل شد، از صورت جدی به صورت فکاهی نیز در آمده» (۴).

نکته بارز و امتیاز ویژه این روزنامه که در کمتر روزنامه های دیگر می توان یافت، شیوایی قلم و سبک ادیبانه و جذاب نوشته های آن است. در سالهای بعد هر چند صاحب امتیاز آن بر عهده ی گلشن ایرانیور بود، ولی زیر نظر یک هیئت مدیره مرکب از «احمد عرفان» (۵) و «میرزا محمد علی دانش خورسگانی» و «ادیب فرهمند»

ص: ۱۵۸

۱- محمد صدرهاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۶۶.

۲- همان.

۳- مدیر روزنامه ی دانش اصفهان.

۴- محمد صدرهاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۶۶.

۵- مدیر مسئول روزنامه و مجله ی عرفان.

که در سال آخر، سردبیری و نگارش روزنامه را به عهده داشت، اشاره و منتشر می شد. «اختر مسعود که یکی از روزنامه های کهن اصفهان بود به مدت پانزده سال و اندی به نشر و توسعه فرهنگ و بالا بردن سطح معلومات عموم، خدمات زیادی نموده است»^(۱).

در بین آثار منظوم گلشن، که جملگی در زمان حیاتش به چاپ رسیدند، منظومه ی «انوار سهیلی»، جامع ترین و معروف ترین آنها به حساب می آید. این اثر که به فرموده پدرش و در سن بیست و پنج سالگی آغاز شد، چون «سخت و مشکل و گاهی طبع از آن فرار می کرد، بیست و پنج سال طول کشید تا تمام شد»^(۲). این منظومه از شاهکارهای شعری او محسوب می شود. آثار دیگری چون عقل و مجنون دلکش و پریش، آلمان نامه، مشروطه نامه، بهرام نامه، نخجیر نامه و دیوان «اشعار» که به قول خود «مخصوصاً قریب شصت هزار بیت می شد»^(۳) از دیگر یادگارهای منظوم اویند.

اما وسایل و نوشته های او شامل «جنگ بین الملل، سفر پنج روزه، مناظره ی الکل و تریاک، مناظره ی مرگ و زندگی، بزرگزاده، چمنستان و یادداشت وقایع بیست ساله ی مشروطیت ایران»^(۴) می شود که در این بین کتاب «یادداشت وقایع بیست ساله ی مشروطیت ایران» از اهمیت بیشتری برخوردار است. این اثر که بنا به نوشته ی خود ایرانیور در صفحه ی اول نسخه ی دست نویس، «یادداشت وقایع بیست ساله ی مشروطیت ایران و اتفاقات ممالک خارجه است... در جمادی الثانی

ص: ۱۵۹

۱- محمد صدرهاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۶۶.

۲- اسدالله ایزدگشسب، نامه ی سخنوران، ص ۱۳۱.

۳- همان.

۴- سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۷۹۹ و روزنامه ی اصفهان، سال ۶، شماره ی ۴۶۹.

۱۳۳۵ ثبت و ضبط و تدوین شده». توضیح آن که: گرچه نام کتاب «وقایع بیست ساله» نوشته شده، ولی از شروع مشروطیت تا تاریخ شروع کتاب که ده سال می شود، خلاصه وار مطالبی در ابتدای جلد اول ذکر شده و عمده ی مطالب با شروع جنگ جهانی اول آغاز می شود. این کتاب که از تاریخ چهارشنبه بیست شهر جمادی ۱۳۳۵ شروع و در تاریخ شهر رجب ۱۳۴۵ پایان می پذیرد، حوادث این ده سال را به صورت سالیانه تحت عنوانی که خود به نام جلد از آن یاد می کند، به طور مشروح در تاریخ ایران مخصوصاً حوادث اصفهان و دیگر کشورهای جهان که درگیر جنگ جهانی اول هر اسناد را بیان می کند.

گلشن از آگاهی های خوبی نسبت به اوضاع و حوادث این زمان ایران و جهان برخوردار بود. و اطلاعاتی که از روزنامه های داخلی و خارجی و تلگراف های صادر شده و شرح زندگانی شخصیت های سیاسی جهان ارایه می دهد گواه این مدعا است. یادداشت وقایع بیست ساله ی مشروطیت ایران، گرچه به حوادث و اتفاقات افتاده در تمامی نقاط ایران اشاره دارد ولی به خاطر پرداختن به جزئیات وقایع اصفهان، در باب تاریخ و اوضاع سیاسی اجتماعی اصفهان، در ده ساله ی پایانی قاجاریه منبع بسیار مفید و ارزشمندی محسوب می شود. وی ظاهراً قصاد داشته حوادث سال به سال را تا زمان حیات خود بنویسد، ولی با سقوط قاجاریه و تثبیت سلسله پهلوی در ۱۳۰۴ ش. آن را متوقف می کند و دیگر از ادامه آن چشم می پوشد. از یادداشت هایی که بعضاً در سالهای پایانی عمرش به بعضی از جلدها اضافه کرده، معلوم می شود چند باری آنها را مطالعه کرده و نکاتی که لازم می دانسته به آنها اضافه کرده ولی لازم می دانسته که کتاب را تا زمان حیات خود ادامه دهد. این اثر با خطی زیبا و بسیار ساده و روان نوشته شده که از ویژگیهای گلشن ایرانیور بوده.

ج: بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌ی نویسنده از میان نوشته‌های برجای مانده

ایرانپور از شخصیت‌های فهیم و آگاه و روشنفکر جامعه ما مخصوصاً اصفهان محسوب می‌شود. به حق باید او را از جمله پیشروان ترقی‌خواهی و روشنگری اصفهان دانست. اندیشه ژرف و دیدگاه‌های متعالیش، او را به یک چهره‌ی ممتاز مبدل کرده. گلشن از جمله افرادی است که در کنار انتقادهای سازنده، راه کار نیز ارایه می‌دهد. که این قابل تحسین است، چرا که اصولاً منتقدین در جامعه ما فراوانند در حالی که راه کاری در چنته ندارند. موفقیت او را در اطلاعات و شناختی که در علوم مختلف داشت می‌توان جستجو کرد. چرا که علت العلل هبوط و نزول افراد و اصولاً

جوامع، بواسطه‌ی جهالت و نبودن علم و معرفت است و وجود آن موجبات سربلندی و تعالی و ترقی افراد و ملت‌ها است. در این باره ایرانپور نیز افول و سقوط هر ملتی را عدم علم و معرفت دانسته و نتیجه‌ی آن را ترغیب و تشویق انسان به هواپنج نفسانی و شهوت رانی می‌داند^(۱) و معتقد است «هر جا که علم نباشد، عمل نیست و چون علم و عمل نیست، مقام و رتبه‌ی آدمیت و تعالی و ترقی انسانیت معدوم و تکلیف آن ملت در زندگانی به هرج و مرج معلوم است». ^(۲) بدیهی است در این صورت تمام امور دیگر از جمله صنعت و زراعت و تجارت و معارف و تمدن و غیره را نیز شامل شده و هیچ گاه آن ملت را حسیض ذلت به اوج عزت نخواهد رساند. اما ایرانپور، لازمه رسیدن به این علم را وقتی می‌داند که «محصلین آن به حقیقت معنوی آن پی برده، از مرتبه‌ی ظاهر آن که معانی قشری است در گذرند». ^(۳) و چون مملکت و ژمام آن در دست اشخاص مریض باشد، جز جهل و ضعف و

ص: ۱۶۱

۱- روزنامه‌ی اختر مسعود، سال اول، شماره‌ی ۹.

۲- همان.

۳- همان.

جامعه های زمان او از اوج تمدن دیرینه ی خود عقب افتاده و اصلاً با دیگر ملل متمدن جهان قابل قیاس نبود. علت آن چیزی جز مرض مهلک جهالت که گریبان گیرش شده بود، نبود. لذا او برای نجات از این فلاکت معتقد بود «بایستی که نخستین قدم را به سوی صحیح برداریم و تا آخرین نقطه ی امکان در توسعه دوایر آن کوشش نمائیم و از بین راه در صدد صحت بدن ملت و روح ملت و عقل ملت بر آئیم» (۱). وی بر دو نکته تأکید فراوان دارد و با پیشینه ی تاریخی این ملت، این دو نکته را لازمه رسیدن به تمدن حقیقی می داند. یکی «عاطفه» و دیگری «وجدان» و «ملتی که فاقد این دو خصیصه باشد، خیلی دیر به وصال تمدن حقیقی می رسد و شاید مادام العمر از تمدن دور و مهجور باشد» (۲). حال اگر ملتی خواست به تمدن دست یابد، «شرط عظیم تمدن، داشتن تدین است و اس و اساس تدین، پیروی تمدن بر حسب اقتضاء آن عهد است» (۳). لذا علت عقب ماندگی ایرانیان و اینکه آنان تاکنون نتوانسته اند روی تکامل و ترقی را ببینند، برای آن است که «نتوانسته اند تدین و تمدن را توأم. دارا شوند» (۴). چرا که در تفحص و غور در اموراتشان در می یابیم که همیشه راه افراط و تفریط پیموده و هنوز نتوانسته ایم تدین و تمدن را به حال موازنه و تعادل نگاهداشته و در سایه توازن و تعادل این دو کلمه که تمام سعادت و خوش بختی ملت در آن است، جمیع امورات مدنیّه و معاشیّه و معادیّه خود را اصلاح نمائیم» (۵). پس ملتی که توازنی در آن دیده نمی شود و کفه های افراط و تفریط

ص: ۱۶۲

۱- همان، سال ۶، شماره ۱۸.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

ترازویشان دائماً متغیر و پایین و بالا می رود، اسباب خرابیها و بی عاطفه گی و بی وجدانی و خیانت و جنایت را خود باعث می شود. لذا از این ملت چه انتظاری هست؟ و اصولاً چرا بایستی ملت ایران چنین بوده و هیچ چیز نداشته باشد؟ «برای اینکه گاهی تمدن را پیروی می کردیم و دست از تدین برداشتیم و وقتی تدین را تعقیب نمودیم، چشم از تمدن پوشیدیم، این است که هیچ چیز نداریم و همه چیز می خواهیم» (۱).

ایرانپور از عوامل بدبختی و ذلت ایرانیان، دو چیز دیگر را نیز معتقد است «یکی عدم تشخیص و تمیز درد، و دیگری نداشتن اعتماد به نفس» (۲). چون ملت ما هیچ گاه نفهمیده که چه چیز برایش خوب و مفید و چه چیز مضر است. چه چیز موجبات سعادت و ترقی و چه چیز باعث افول و نزول است. لذا گاهی دقدقه ی دین داشته و گاهی نجات را در بی دینی جستجو می کند. گاهی خوش بختی را در دامن بیگانه می داند و دست به دامن او می شود. قدرت و عظمت خود را هیچ پنداشته و دایم به اطراف می نگرد، توانی حاکی از اینکه قدری به خود آید را ندارد. همین اعتماد به نفس نداشتن است که ما را هر روز متکی به غیر می نماید و همیشه آرزومندیم که اتکاء و اعتماد به غیر داشته باشیم. لاجرم «این دو چیز و علت جمیع فلاکت و هلاکت ملت ایران» (۳) را فراهم آورده است.

ایرانپور در تاریخ ملت ما، همواره به عنوان آزادی خواه و میهن پرست واقعی شناخته شده ، چرا که هیچ گاه در مقابل بیگانه سر تعظیم فرود نیاورد و کینه ی آنان را تا پایان برای خود خریده بود. او آن چنان برجانبی پرستها و وطن فروشان خرده

ص: ۱۶۳

۱- همان.

۲- همان، سال ۸، شماره ۵.

۳- همان.

می گرفت که اگر گناهی برایش قایل بخشودن بود، گناه آنان هرگز بخشیده نمی شد.. او همواره می گفت: «پیش من بزرگترین ننگ ها، ننگ اجانب پرستی و از آن بالاتر وطن فروشی است».(۱) بیگانه پذیرشش از هر راهی منکوب و مصیبت بار است و هموست که بیچارگی و فقر اقتصادی و سیاسی و فرهنگی را برای ما به همراه آورده. او یکی از راه های مقابله با بیگانه و بهترین علاجه که ممکن است فقر اقتصادی را بهبود بخشد را، «توسعه ی امتعه ی داخلی و امساک در ابتیاع امتعه ی خارجی»(۲) می دانست.

ایشان از مدافعان راستین معارف و فرهنگ کشور بود و در این راه سعی و تلاش زیاد نمود. چه از تأسیس روزنامه که آن را بهترین خدمت می دانست و چه نشر کتاب که در زمان حیات خویش بالغ بر پانزده جلد کتاب تألیف و منتشر کرد. و این نشان از علاقه و زحمت فراوان اوست. گلشن هر چند از نظر مالی توانایی های لازم برای ایجاد مراکز فرهنگی نداشت، ولی در هم یاری و هم فکری از هیچ کوششی دریغ نمی کرد. او در تبلیغ وجود مدارس از جدید برای تحصیل علم، مقالات متعددی نگاشت که نشان از نظر و فکر بلند اوست. وی راه سعادت ایرانیان را تحصیل در مدارس می دانند، چرا که «صفوف دانشمندان و ارباب صنایع و فنون در مقابل صفوف جهالت و خرافات را محصلین مدرسه تشکیل می دهند».(۳) و این مدارس هستند که باعث افزوده شدن علم و عمل و به همان نسبت کاسته شدن از مراتب جهل و نادانی می شوند. وقتی سعادت ما مهیا می شود که «ما بتوانیم در مقابل جهل و خرافات، با مردان آزموده و عالم و دانا، صف آراییی کنیم».(۴) وجود مدارس به تنها

ص: ۱۶۴

۱- روزنامه ی کامکار، سال ۳، شماره ی ۱۲.

۲- روزنامه ی اختر مسعود، سال ۹، شماره ی اول.

۳- همان، سال ۸، شماره ی ۸.

۴- همان.

نمی تواند کافی باشد و با شروع کار همه چیز تمام شده نیست. بلکه «نخست باید به تحصیل آدم کوشید. یعنی اینکه بتوانیم در اندک زمانی به دیدار مردمان عالم و عامل نایل گردیم.»^(۱) به واقع باید گفت که «ما مردمان کاری می خواهیم، ما اشخاص لایق می خواهیم که به مرتبه ی جواهر گرانبها باشند، نه جمعیت تهی از علم و عمل. ما مدرسه را می خواهیم که به سیرت و معانی، آدم درست کند.»^(۲) در چنین شرایطی مدرسه لازم و واجب است.

ایرانپور در خانواده ای مؤمن و معتقد، نشو و نما یافته بود و اصول آزادی خواهی و مردم داری و یاری مظلوم و هم دلی و هم یاری با بینوایان، از برکت همین اعتقادات، در وجود او جاری شده بود. او هیچ گاه از یاد خدا غافل نبود و این را در نوشته هایش مکرراً توصیه می کرد. اعتقاد راسخ بر این داشت که «ابله کسی است که از خالق بگسلد و به مخلوق پیوندد.»^(۳) وی سعی خود را می نمود ولی نتیجه را به امر الهی موکول می کرد که هر آنچه او بخواهد، آن شود. زیرا «در مقابل قضا و قدر، جد و جهد باطل و در مقابل مصیبت و بلا- جزع و فزع بیهوده است، زیرا آن کار خود را می کند و این راه خود را می رود.»^(۴) گلشن از دار دنیا هیچ نداشت و بدو نیز هیچ دل بسته بود و همه ی عمر «با کمال فقر و تهی دستی و مناعت طبع زندگی می کرد.»^(۵) و اگر طعم خوش بختی که زبان زد حال دیگر مردم بود را نچشید، ولی نزد دوستارانش خوش بخت ترین مردم محسوب می شد و آن سان که گفته بود «بدبختی مقدمه سعادت و خوش بختی اولین مرحله ذلت است، زیرا که هر ذلتی را عزتی در پی و هر

ص: ۱۶۵

۱- همان.

۲- همان.

۳- روزنامه ی کامکار، سال ۳، شماره ی ۱۲.

۴- همان.

۵- جلال الدین همایی، مقدمه ی دیوان طرب، ص ۲۵۰ و مجله ی وحید، سال ۴، شماره ی ۴.

عزتی را ذلتی در پیش است» (۱). امروز مصداق پیدا کرده است.

در آخر باید افزود که ایرانپور، اگر در سالهای آخر حیات خوش «نسبت به دنیا بدبین... و نسبت به دوستان بی وفا... با نظر بی اعتنایی آمیخته به تعجبی می نگریست» (۲). بدان دلیل بود که هیچ یک از تلاش هایی که با دیگران، هم یار و همراه شده بود، نتیجه ندادند و این در روحیه ی او بسیار تاثیرگذار و برایش شکننده بود. در حوادث مشروطیت، با تمام جان فشانی هایش، جز لطمات جانی و مالی هیچ عایدش نشد و روزهای پس از آن، چنان بر او گذشت که لب به شکوه گشوده می گوید «بدبختی من و عایله من از این روز شروع شد، زیرا که مال و اموال خود را به ضمیمه های عمر تلف کردم و بالاخره دیگران به مقام عالی رسیده، آتیه ی خود را تأمین کردند و عجب تر آنکه به جای امتنان و تشکر، هر وقت به من می رسیدند، خندیده و از تمام کردن مال و علاقه، ملالتم می نمودند» (۳).

مؤثر ترین حادثه ای که باعث شد او از کرده خود پشیمان و خود را برای همیشه کنار بکشد، ماجرای فتح تهران و حرکت از اصفهان به سوی تهران بود. وی با تمام علاقه ای که نسبت به مشروطیت و آزادی خواهی داشت، چنین می پنداشت که محرکین و پیشروان و یاری کنندگان این خیزش، جملگی همچون اویند و صادقانه و با صمیمیت خواهان خدمتند... ولی بعد متوجه شد که «بسیاری از آنها دروغ می گفتند و همه، وطن خود را که شکمشان بود، آباد می خواستند» (۴) و آرمان هایی که افراد بزرگی بدان خاطر خونشان ریخته و جانشان فدا شده بود، به کلی تغییر یافته و به قول حاج آقا نور الله نجفی «ما انگور انداختیم که سرکه شود، آن را شراب کردند» و

ص: ۱۶۶

۱- روزنامه ی کامکار، سال ۳، شماره ی ۱۲.

۲- عبدالحسین سپنتا، مقدمه ی دیوان میرزا عبدالوهاب خان گلشن ایرانپور.

۳- همان.

۴- همان.

چنان شد که گلشن نتیجه‌ی ما حاصل تمام زندگی و کار خود را در یک جمله چنین بیان می‌کند. «بعد از پنجاه و چهار سال زحمت داشتن ثروت و علاقه. نتیجه‌ی آنکه امروز حاصل من شد این است که عمری تلف کردم و به تجربه فهمیدم که تمام گذشته و آینده‌ها پیچیده به دروغ بوده و خواهد بود. دیگر به هیچ وعده و گفتار دوستان اهمیت نمی‌دهم ولی به ظاهر منکر نمی‌شوم و به خود و دنیا با خنده‌ی آمیخته، به تمسخر می‌نگرم».^(۱)

ص: ۱۶۷

۱- همان.

از بررسی مطبوعات اصفهان به یک نکته ی اساسی و بارز می توان رسید و آن اینکه، مدیران جراید اولیه، تمامی از میان فضلا و ادباء و شعرا و نویسندگان زبردست و خبره ی اصفهان بوده اند. در حالی که هر چه زمان پیش رفته، شرایط مربوط به صلاحیت علمی و اجتماعی روزنامه نگاران به تدریج متزلزل گردیده تا جایی که رفته رفته روزنامه نگاری به صورت یک کاسبی یا ممری برای کسب قدرت اجتماعی در آمده و حتی ادبیات روزنامه نگاری نیز راه انحطاط پیموده است. روزنامه هایی که در فاصله ی بیست سال آخر قاجاریه در اصفهان منتشر شده مدیران آنها اکثراً از کسانی بودند که می خواستند به تمام معنی روزنامه نگار باشند، لذا روزنامه های این دوره از بار اطلاعاتی بسیار خوبی برخوردار بودند. هر چند عواملی چون عدم استقبال عمومی، باعث می شد آنان قلم را غلاف کرده و با دلسردی و افسردگی به کار دیگری روی آورند ولی در مجموع جراید وزین و آبرومند و مفیدی برای این شهر محسوب می شدند. «فتح الله وزیرزاده» «اخگر» از جمله این اشخاص و روزنامه ها هستند.

میرزا فتح الله وزیر زاده، از فضلا و نویسندگان و قضات معروف اصفهان بود که در سال ۱۳۰۲ ق. متولد شد. (۱) او دو برادر دیگرش «فرج الله خان و عبدالله خان» (۲)،

ص: ۱۶۹

۱- جلال الدین همایی، مقدمه ی دیوان طرب، ص ۱۷۹.

۲- عبدالله خان مدیر روزنامه ی «ارژنگ» و دبیر آموزش و پرورش بود.

فرزندان « میرزا اسدالله خان» (۱) بودند. وی با سپری نمودن تحصیلات مقدمات و رشد کمالات علمی به لبنان رفت و از دانشگاه بیروت فارغ التحصیل شد. در بازگشتش به ایران، « به خدمت دولتی در وزارت فرهنگ» (۲) وارد شد و مدتها در اصفهان به امور فرهنگی اشتغال داشت. با تأسیس مدرسه ی «ایمانیه» به سال ۱۳۲۵ ق. « او از اعضاء و هیأت مدرسه ایمانیه به همراه چند نفر دیگر بود.» (۳) پس از چندی او با کسب مجوز، اقدام به مهمترین و بزرگترین کار فرهنگی خود، یعنی انتشار روزنامه ی، کرد و روزنامه ی « اخگر» از این زمان وارد صحنه ی مطبوعاتی اصفهان شد. اما « چون با عدم استقبال عمومی مواجه شد.» (۴)

کار روزنامه را رها کرده مجدداً به خدمت آموزش و پرورش درآمد و « به مدیریت مدرسه ی صنعتی اصفهان منصوب شد.» (۵) ایشان « دو سه سالی ریاست دبستان صنعتی را عهده دار بود» (۶) تا

ص: ۱۷۰

۱- « میرزا اسدالله خان در دایره ی استیفا مشغول و خود در دستگاه مرحوم مشیر الملک انصاری، میرزا حبیب الله (پیشکار ظلّ السلطان) تا ۱۳۰۸ قمری مشغول بود و سپس مستقلاً امور استیفاء اصفهان را عهده دار شد و تا ۱۳۲۹ قمری متصدی امور مالیاتی اصفهان بود و در زمان مستر شوستر امریکایی از کار برکنار شد و در سال ۱۳۳۶ قمری در سن ۷۳ سالگی در اصفهان به رحمت ایزدی پیوست. بالجمله مردی خیر و نیک نفس و همواره رعایت حال زبردستان را ترجیح می داد و به لحاظ تصدی امور مالیاتی اصفهان معروف به وزیر گردید.» (سید عبدالحجه ی بلاغی، انساب خاندانهای مردم نائین. (تاریخ نائین)، ج ۵ و ۴ ص ۳۶). او از مستوفیان و وزراء عهد ظلّ السلطان در اصفهان بود و از مردان با کفایت و امین و در شغل خود صادق و ماهر بوده و به حسن خلق و سیرت پسندیده شهرت داشت. او در تخت فولاد اصفهان مدفون است. (سید مصلح الدّین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۱۰۱۷).

۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۷۱.

۳- مجتبی ایمانیه، تاریخ فرهنگ اصفهان، ص ۱۶۹.

۴- امیر قلی امینی، مجله خاطرات وحید، دوره ی دهم، شماره ی ۳.

۵- همان. (مدرسه ی صنعتی اصفهان از جمله اقدامات آلمانی ها بعد از جنگ جهانی اول در ایران بود و این مدرسه در خیابان چهارباغ و در محل سابق مدرسه ی ستاره ی صبح فرانسویان بود).

۶- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۷۱.

اینکه به سال ۱۳۰۷ ش. به خدمت وزارت دادگستری درآمد و در آنجا مشغول به کار شد. ورود او به امور قضائی بدین خاطر شروع شد که « در این ایام که مصادف بود با انحلال عدلیه بدست مرحوم داور، نامبرده هر جا اشخاص دانشمند و مطلع سراغ می کرد آن را برای عضویت در عدلیه جدید دعوت می نمود. آقای وزیر زاده را نیز به عضویت عدلیه دعوت نمود و مشارالیه از آن تاریخ به بعد در دادگستری به شغل قضاوت مشغول شدند.»^(۱)

ایشان زمان خدمتش در وزارت دادگستری، به عنوان یکی از قضات عالی رتبه در مشاغل مختلفی خدمت نمود. ابتدا به کرمان مأمور شد و ریاست استیناف این شهر به او محول گردید. همین سمت را در شیراز بر عهده گرفت، تا اینکه به اصفهان بازگشت و به ریاست دادگستری اصفهان منصوب شد. چند سال در این سمت بود که مأمور خراسان شد و ریاست دادگستری آنجا به او سپرده شد. وزیرزاده سالهای پایانی حیاتش را در بازنشستگی به سر برد^(۲)، تا اینکه سرانجام در جمادی الاولی ۱۳۸۴ ق. سر در نقاب خاک سپرده و به دیار باقی شتافت و پیکرش را در تخت فولاد اصفهان به خاک سپردند.

وزیرزاده شخصیتی ستایش شدنی است. از پاک دامن و صداقت او تمجید فراوان شده است.^(۳)

وی صاحب علم و فضل و کمال و «مردی بسیار افتاده حال، ملایم و وزین بود. آهسته حرف می زد و شمرده»^(۴) با تمام مصائب و گرفتاریهایی که برایش فراهم می شد، چون صادقانه قصد

ص: ۱۷۱

۱- همان.

۲- جلال الدین همائی، مقدمه ی دیوان طرب، ص ۱۷۹.

۳- همان و محمّد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۷۱ و امیر قلی امینی، مجله خاطرات وحید، سال ۹، شماره ۳.

۴- امیر قلی امینی، مجله خاطرات وحید، دوره دهم، شماره ۳.

خدمت داشت، ایستادگی می کرد و حوصله به خرج می داد. هر چند فرزندى نداشت ولی تمامی فرزندانی که در مدرسه بدانها درس می آموخت، را از این خودش می دانست و بسیار دوست می داشت. آنها نیز چون از او به غیر از نیکی چیزی ندیده بودند، او را همچون پدر خود می دانستند. مردم نیز به او علاقه ی وافری داشتند. چون او مردی «عفیف، شریف و عزیز النفس بود.»^(۱)

ب: شرحی در باب روزنامه ی او

روزنامه ی «اخگر» در طول مدت انتشار، با تغییر و تحولاتی همراه بوده است. لذا انتشار آن را به دو دوره می توان تقسیم نمود. دوره ی اول از سال ۱۲۹۹ ش. آغاز و به سال ۱۳۰۷ ش. خاتمه می یابد. در این دوره روزنامه به مدیر مسئولی و صاحب امتیازی «میرزا فتح الله وزیرزاده» در اصفهان و در چهار صفحه به قطع متوسط منتشر می شد. هر چند در آن درج شده بود به صورت هفتگی، ولی هیچ گاه به طور منظم و مرتب انتشار نیافت. این روزنامه با عنوان «روزنامه ی اجتماعی، اقتصادی، علمی، ادبی» معرفی شده و شامل مطالبی از قبیل مقالات ادبی، تاریخی و بعضاً سیاسی و ستایشی در امور مسئولین و امرای کشوری بود. بیشتر مقالات به صورت ترجمه از نویسندگان معروف جهان بود. اخبار اصفهان و کشور و ممالک دیگر نیز در یک صفحه ارائه می شد. گفته ها و قصار نغز بزرگان جهان از مطالب دیگری بود که در آن به چاپ می رسید. «کمتر در این دوره ی روزنامه اخبار غرض آمیز و غیر واقع و مقالات انتقادی دیده می شود. و چون مدیر روزنامه شخصی درست و پاکدامنی بوده، سعی می کرده است مقالات عام المنفعه و مفید در روزنامه درج شود.»^(۲)

ص: ۱۷۲

۱- همان.

۲- محمّد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۷۱.

مقالات نوشته شده، بیشتر به قلم مدیر روزنامه است و چون « وزیر زاده قلمی واقعاً توانا داشت»،^(۱) « لذا سبک نگارش آنها در عین سادگی و روانی، جذاب و ادیبانه است.

اخگر، این دوره را به صورت نامنظم و با وقفه های طولانی به سر برد و هر بار با مشکلاتی مواجه می شد. « وزیرزاده چون مردی عقیف، شریف و عزیز النفس بود، پس از انتشار چند شماره و از دست دادن سرمایه مختصری که برای روزنامه فراهم ساخته بود، چون نتوانست روزنامه هفتگی خود را در مواعد و روزهای معینی منتشر سازد پس از چند ماه انتشار تعطیل شد. سال بعد مجدداً چند شماره چاپ کرد و دوباره تعطیل گردید. و سال سوم نیز همین حال و صورت را داشت. چرا که وزیرزاده از یک طرف با سرمایه مختصری که از میراث پدر داشت، نمی توانست هزینه طبع روزنامه را از جیب مبارک خود بپردازد و از طرف دیگر چون بسیار عزیز النفس بود خوش نداشت بمانند سایر روزنامه نگاران معاصر خود بوسیله موزع روزنامه با داد و قال و گاهی با فحش و هتاکی در روزنامه، مشترکین را تهدید و مرعوب نموده، وجه اشتراکی و حتی خارج از اشتراکی بدست بیاورد و بکار طبع و نشر روزنامه ببرد.»^(۲) وزیر زاده چون با عدم استقبال عمومی مواجه شد، روزنامه را رها کرد و به پیشه ی خود در آموزش و پرورش پرداخت. در این زمان وی را به عنوان مدیر مدرسه ی صنعتی اصفهان منصوب کردند. « وزیرزاده در همین موقعی که مدیر مدرسه ی صنعتی بود باز چند شماره ای از روزنامه ی اخگر را منتشر ساخت و کما فی السابق دوباره پس از چند هفته آن را تعطیل نمود.»^(۳)

ص: ۱۷۳

۱- امیر قلی امینی، مجموعه ی خاطرات وحید، دوره ی دهم، شماره ۳.

۲- همان.

۳- همان.

بدین سان سه سال از انتشار اخگر می گذشت . تا اینکه زمینه ی همکاری آقای « امیر علی امینی» (۱) با این روزنامه فراهم شد. او خود گوید: « ... در این دوره ی انتشار روزنامه ی مزبور بود که من تازه آمده بودم سری توی سرهای نویسندگان در آوردم ... این بود که روزنامه را مشترک و گه گاهی مقالاتی برای آن می فرستادم... روی همین اصل و علاقه شخصی، همین که درین دفعه روزنامه اخگر انتشار نیافت سخت ناراحت شدم... سوار درشکه شدم و به طرف مدرسه ی صنعتی که در خیابان چهارباغ بود رفتم. ... آقای وزیرزاده خبر شد و آمد و پس از مبادله سلام و تعارف های معمول بدون پروا و ملاحظه و رعایت احترامی که همواره برای دوست خود مرعی می داشتم گفتم: آقای وزیرزاده، شما چرا باعث سرشکست اصفهان شده اید؟ وزیرزاده مردی بسیار افتاده حال، ملایم و وزین بود. آهسته حرف می زد و شمرده، از شنیدن بیان تند من رنگش دگرگون شد و گفت: چه کرده ام؟ چه خطایی شده است... بدون تأمل گفتم: چه خطایی بالاتر از اینکه شما صاحب علم و فضل و کمال و مخصوصاً قدرت قلم باشید آنگاه اصفهان سرکوفت نبود یک روزنامه ی

ص: ۱۷۴

۱- امیر قلی امینی، فرزند ابراهیم خان، متولد ۱۲۷۷ شمسی در اصفهان بود. پدرش را در طفولیت از دست داد و در همان سنین کودکی به بیماری فلج اطفال دچار و نیمی از بدنش بی حس شد . با این حال از حرکت و تلاش باز نایستاد. نخستین فعالیتش را از روزنامه نگاری آغاز کرد و در سال ۱۳۰۷ شمسی روزنامه ی « اخگر » را از « میرزا فتح الله خان وزیرزاده» تحویل گرفت. مدتی نیز مدیریت روزنامه ی « باختر» را عهده دار شد و روزنامه « اصفهان» را خود در سال ۱۳۲۲ مستقلاً منتشر کرد. وی به کارهای عام المنفعه می پرداخت از جمله تأسیس پرورشگاه کودکان بی سرپرست اصفهان، احداث قنات و غرس درختان بی شمار و آبرسانی به اراضی بایر، و نسبت به تأمین کار و درآمد برای روستائیان اصفهان کمک شایانی کرد. امیر قلی امینی زبانهای عربی، فرانسه و اسپرانتو را به خوبی می دانست. از آثارش، ترجمه « عروس فرغانه » اثر جرجی زیدان، « غلبه بر ترس و گرسنگی » که ترجمه از عربی است . و دیگر « داستانهای امثال » و « فرهنگ عوام» « عبدالرحمن ناصر» اثر جرجی زیدان، « « کودک» اثر ویکتور پوشه» داستانهای کوچک» از اسپرانتو. (آثار آفرینان ج ۱، ص ۳۱۵).

خوب را بخورد؛ اگر روزنامه ی اخگر با آن قلم توانای شما مرتب منتشر می یافت کسی جرأت چنین کاری را نداشت... وزیرزاده قیافه گرفته اش باز شد و نفسی به راحت برآورد و گفت: فکر کردم خدایا چه خطایی کرده ام که اینگونه مورد حمله و هجوم دوستی پاکدل واقع شده ام. آقای عزیز، اصفهانی خود طالب روزنامه نیست. اصفهانی می خواهد روزنامه را مجانی بگیرد و تازه آیا بخواند یا نخواند. من چه گناهی دارم هر چند سال چند شماره چاپ و پخش می کنم و مبالغی از کیسه ی خود می دهم، ولی یک نفر نمی آید بگوید بابا این چند تومان وجه اشتراک را بگیر و خرج انتشار روزنامه ات بکن. باور کن این آرزو بدل من ماند که مشتری به خود چنین عملی را بکند. وقتی هم توسط موزع مطالبه ی وجه اشتراک می شود تازه می گویند ما که روزنامه نخواستیم غلط کردی برای ما آوردی، در این صورت چه انتظاری از من دارید. و مگر می شود من خانه و زندگیم را بفروشم و روی چاپ و انتشار روزنامه بگذارم و مجاناً بدست مردم بدهم تا شهر آنها دارای روزنامه ی آبرومند باشد. از طرف دیگر میدانی من اهل زد و بند و فحش و ناسزا نیستم، تا چه حقه بازی یا ناسزا گونی. این و آن را بدوشم و مخارج

روزنامه را از این طریق نامشروع تأمین بکنم. تا خوی و عادت مردم اصفهان چنین است، انتظار نداشته باش که اصفهان دارای روزنامه ی آبرومند بشود.

... گفتم من حاضریم یک سال اداره ی امور داخلی روزنامه ی شما را شخصاً عهده دار بشوم و شما یک سال روزنامه ی اخگر را مرتب به طور هفتگی منتشر کنید. اگر کسر کردید، کسرش را من از جیب خودم می دهم و اگر نفع کردید نفعش مربوط به خودتان باشد و به شما اطمینان می دهم روزنامه شما اگر نفع نکند، کسر هم نخواهد کرد. آقای وزیرزاده گفت: چه دلیل دارد که شما زحمت بکشید کار بکنید، اگر ضرر کرد شما متحمل ضرر بشوید و اگر نفع کرد مربوط به من باشد؟ ممکن

است به شراکت روزنامه را انتشار بدهیم و سود و زیانش هم شریک باشیم...» (۱)

بدین صورت، پای «امیر قلی امینی»، همانطور که خود ذکر کرد، به این روزنامه برای استوار کردن آن باز شد. اما روزنامه اخگر تا سال ۱۳۰۷ ش، همچنان به طور غیر منظم منتشر می شد تا دوره ی دوم آن از این سال تا سال ۱۳۲۲ ش. که پایان انتشار روزنامه اخگر است، آغاز می شود.

در این دوره که اولین شماره ی آن در سوم آبان ۱۳۰۷ منتشر شد، صاحب امتیاز و مؤسس روزنامه «میرزا فتح الله خان وزیر زاده» و مدیر مسئول و سر دبیر «امیر قلی امینی» معرفی شده اند و در اصل همه کاره ی روزنامه آقای امینی بود.

در این رابطه آقای امینی می افزاید: «روزی آقای وزیر زاده به اتفاق آقای نصیر الدین خواجوی به منزل من آمدند و پس از اجرای تعارفات معموله، آقای وزیرزاده گفت: می دانید آقای داور مشغول دادن تشکیلات دادگستری است و من و آقای خواجوی را برای عضویت دادگستری نامزد کرده اند و ما هم پذیرفته ایم و من قریباً به طرف کرمان عزیمت می کنم. می خواستم فرزندی که با خون دل در عرض سالها به وجود آورده و پرورش داده ام، بدست شما به سپارم و با خیال راحت به صوب مأموریتم عزیمت بکنم.

من که می دانستم که آقای وزیرزاده فرزندی ندارد به شگفت آمدم و گفتم: مقصود شما را نفهمیدم. آقای خواجوی گفت: آقای وزیرزاده دریغ از آن دارند که روزنامه اخگر با قبول مأموریت ایشان در محاق تعطیل بیفتد و علاقه دارند که شما همان طور که قبلاً هم مذاکره کرده اید آن را شخصاً تحت نظر گرفته و مستقلاً اداره کنید... هر چند من عذر آوردم، معاذیرم را با دلایل موجه و ناموجه رد کردند و سرانجام تحت تأثیر اصرار و سماجتشان مجبور به قبول گردیدم و قراردادی به خط

ص: ۱۷۶

۱- امیر قلی امینی، مجموعه ی خاطرات وحید، دوره ی دهم، شماره ۳.

و قلم آقای خواجه‌ای در همان جلسه نوشته و به امضای طرفین رسید به خلاصه اینکه مدیریت مسئول روزنامه‌ی اخگر به این جانب واگذار گردید که مستقلاً و با سرمایه خودم آن را منتشر سازم و سود و زیانش مربوط به شخص خودم و در عین حال شخصاً مسئول مندرجات آن باشم...»^(۱)

از این پس چون روزنامه دوره‌ی جدیدی را شروع می‌کرد، شماره‌ی انتشار آن نیز از نو شروع شد و شماره‌ی قبلی دیگر قید نشد. لذا سوم آبان ۱۳۰۷ به عنوان شماره‌ی اول به چاپ رسیده است. در این دوره « اخگر سال به سال رو به تکامل رفته و با پشت کار و جدیت مخصوص آقای امینی مدیر آن، مقالات و ترجمه‌های مفیدی در آن به چاپ رسید.»^(۲) سرانجام اینکه روزنامه اخگر تا سال ۱۳۲۲ ش. بیشتر منتشر نشد، چرا که در این سال به علت توقیف اکثر جراید کشور، این روزنامه نیز توقیف و چندی پس از آن آقای امینی روزنامه « اصفهان » را منتشر کرد.

ص: ۱۷۷

۱- همان.

۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۷۱.

«میرزا محمد علی حبیب آبادی»، متخلص به «مکرم»، از شعرا و نویسندگان و طنز پردازان و روزنامه نگاران دوره ی اخیر اصفهان است. وی فرزند «علی خان» و متولد سال ۱۳۰۴ ق. در خانواده ای روستایی از حبیب آباد برخوار (۱) اصفهان است. (۲) مکرم در سن هفت سالگی به مکتب خانه ی حبیب آباد رفت و خواندن و نوشتن آموخت. پس از ده سال که درس متداول آن زمان را در مکتب خانه فراگرفت رهسپار اصفهان شد، چندی در «امام زاده اسماعیل» و چندی دیگری در «مدرسه ی

ص: ۱۷۹

-
- ۱- برخوار، نام جلگه وسیع و کهن و بسیار باشکوه است که بر شمال اصفهان واقع است. این بخش دارای دیه های بزرگ و کهن است. یکی از این جمله دیهی است که امروز آن را حبیب آباد می خوانند. اهالی محل دیه خودشان را «هَبَاد» (هب آباد) می خوانند. (محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، ذیل واژه ی برخوار و هَبَاد).
 - ۲- مجله ی ارمغان، به نقل از مقدمه ی دیوان مکرم.

کاسه گران» مشغول تحصیل علوم قدیم گردید. با استعداد و پشتکاری که داشت، علوم عربی و ادبیات را به خوبی فرا گرفت و از همان زمان نیز شروع به شعر گفتن نمود. هم زمان با بیداری و حرکت مردم برای آزادی خواهی، روشنفکران هر یک به طریقی مردم را یاری نموده و با آنان همراه شدند. با شروع انقلاب مشروطیت مکرّم که تازه به بن بیست سالگی رسیده بود، به صفوف آزادی خواهان پیوست و فعالیت های سیاسی خود را با همراهی کردن مشروطه خواهان آغاز نمود.

نهضت آزادی طلبی در اصفهان از اهمیت خاصی نسبت به دیگر شهرها برخوردار بود. زیرا مردم با دو مشکل دست و پنجه نرم می کردند. از یک طرف، سلطه ی حاکم مستبدی چون، ظلّ السلطان، که به خاطر عدم سلطه و نفوذ دولت مرکزی در امر ولایات و ایالات، به میل و اراده ی خود، هر کاری که می خواست انجام می داد. و از طرف دیگر وجود قوه ی روحانیان و زعما و پیشوایان متنفذ مذهبی که اگر با دیوانیان سازش می کردند، حساب مردم به کلی پاک بود، زیرا هیچ ملجأ و پناه دیگری نداشتند. و اگر از در مصادمت و مخاصمت بیرون می آمدند، باز

کسی که اصلاً به حساب نبود مردم عامه و رعایای مملکت بود که چون گوسفندان و مرغان خانگی در عزا و عروسی هر دو کشته و قربانی می شدند. و اهالی

ستم‌دیده ی این شهر همچون گندهی که در میان دو سنگ آسیا افتاده باشد، در تحت فشار و اصطکاک دو قوه ی متضاد دیوانی و روحانی، خرد می شدند و جان می کنند و یارای نفس کشیدن نداشتند». (۱)

ص: ۱۸۰

۱- جلال الدین همایی، مقدمه ی دیوان طرب، ص ۲۱۶. البته مرحوم همایی در ادامه متذکر می شوند که «بدیهی است که آنچه گفتیم حکم کلی عمومی نبود، البته در هر گوشه ای از مملکت عده ای از مراجع روحانی و علما و فقهای حقیقی هم بودند که قدم از وظایف شرعی و علمی یعنی امامت جماعت و تدریس و وعظ و ارشاد خلائق بیرون نمی گذاشتند و در امور مربوط به دولت و سیاست و قضاوت و غایله ها و بلواهای عمومی اصلاً مداخله نمی کردند، و با مداخله ایشان محض برای احقاق حق و حمایت مظلوم و فصل خصومات و دعاوی بین الناس و لیکن در آن زمان که مورد بحث ماست متأسفانه زور و غلبه در هر شهری با همان طبقه ی اول بود و از این قبیل علما و مدرسان و ائمه ی جماعت و قضاوت شرعی هر کجا بودند(همان، ص ۲۱۷).

لذا مکرم از دو طریق وارد مبارزه شد، ابتدا با سرودن اشعار و تهییج مردم برای مبارزه و مقاومت علیه حاکمیت مستبد که اوج شعر سرایی او در این باره بعد از فتح اصفهان بود و مجموعه اشعار «فتح المجاهدین» را سرود و منتشر کرد. و سپس مبارزه با خرافات و اوهام بود که او را وارد این میدان کرد. «با اینکه در آن عصر موهوم که هیچکس را قدرت نبوده بر علیه موهومات عرض اندام کند، مشارالیه دامن همیت را به کمر زده و بی باکانه بر علیه اوهام و خرافات اشعاری سرود و نسخ آن را در دسترس عموم مردم گذارده و برای ادای این خدمت بزرگ خود را به مشقت انداخت» (۱).

با فتح اصفهان به دست بختیارها و بازگشت دوباره ی مشروطیت، اتفاقاتی در اصفهان رخ نمود که مکرم را متغیر کرد. اعمال ناشایست و ناهمگون روحانیون و تفاوت در قول و عملشان او را از جرگه ی طلاب علوم دینی خارج کرد. «مکرم از وقتی که در سلک طلاب علوم دینی بود از عملیات آنها که چگونه به نام نهی از منکر مرتکب شده و به مردم اذیت و آزار می کردند. رنج می برد و عاقبت هم مشاهده ی این احوال او را وادار ساخت که نه تنها از لباس روحانی، خود را معزی سازد، بلکه با آنان طریق معادات پیش گرفت و تا پایان عمر دست از روش خود برنداشت» (۲).

همچنین تعجب و حسرت او از زعما و سرکردگان علما که در سوء استفاده از عقاید مردم و رواج تبلیغ خرافات، کوشش و سعی بلیغ می نمودند، او را وادار به سرودن اشعار و نوشتن مطالبی در این باب نمود. به خصوص در این زمان که معجزه سازی «هارون ولایت» تازه شکل گرفته بود. این واقعه در سال ۱۳۲۹ قمری

ص: ۱۸۱

۱- روزنامه ی دانش اصفهان، سال ۴، شماره ی ۶.

۲- مجله ی یغما، سال ۱۸، شماره ی ۲.

اتفاق افتاد که مبلغ کثیری از مال و عمر اهالی اصفهان هزینه ی آن شد و روح مردمان روشن فکر و علمای حقیقی را افسرده و ملول ساخت که از آن صحنه سازیهای دروغین در باطن رنج می بردند و از بیم غوغا و رجاله ی بازار و اشرار میدان کهنه یارای مخالفت علنی نداشتند. مدیر و مدبر آن واقعه مرحوم آیت الله آقا نجفی بود که به فکر خود نقشه ی، سیاست مذهبی داشت و ضمناً می خواست حاکم تازه وارد اصفهان، سردار اشجع بختیاری، را مرعوب قدرت و نفوذ خود ساخته باشد. اما

کم کم چنان کار بدست غوغا و عوام بازاری و اشرار میدان کهنه افتاد که خود آقا نجفی هم از امر معجزه باران به تنگ آمده، پیغام داد که «خوب است دیگر هارون ولایت معجزه نکنند» یعنی مصلحت نیست که دنباله ی معجزه سازی را بیش از این ادامه بدهند»^(۱) همچنین در همین زمان ماجرای «بز سقاخانه ی پاقلعه» نیز جریان پیدا کرد که از این ماجرا نیز جمعی از اوباش و اجلاف سود پرست نفع بردند و گروهی هم از معاندین به ضرر دین استفاده کردند.

همزمان با این وقایع، مکرم برای آگاهی مردم، ابتدا روزنامه ی «صدای اصفهان» و یک سال بعد مجله ی «سپاهان» را منتشر نمود و در آنها سخت به این عقاید و حرکت‌های غلط می تازید، درج استفاده های طنز گونه و خُرده گیریهای وی به عقاید غلط مردم، گروهی را از خود رنجوده خاطر کرد و به مناسبت موقعیت اجتماعی که آنان داشتند، او را متهم به سستی اعتقادات دینی و حتی تکفیر، نمودند. تحریکات بر علیه او به حدی شدت یافت که حتی یک بار در شب یازدهم ذی الحجه ی ۱۳۴۱، هدف گلوله قرارش دادند. گوله هر چند به پهلوی راستش اصابت و از پهلوی چپ خارج شد، ولی جان سالم به در برد. مکرم غیر از فعالیت مطبوعاتی، بیست و هفت سال به شغل و کالت دادگستری و متصدی کتابخانه ی شهرداری اصفهان اشتغال

ص: ۱۸۲

داشت و از این رهگذر معیشت می گذراند(۱) و در اواخر عمر بازنشست شد. وی سرانجام پس از هشتاد سال زندگی پرماجرا، در فروردین ۱۳۴۴ برابر با ۲۴

ذی قعاده ۱۳۸۴) روی در نقاب خاک کشید و به سرای باقی شتافت. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، تکیه گلزار به خاک سپردند.

افراد هیچگاه مطلق، ارزیابی نمی شوند، مکرم، هر که بود، ملکات نفسانی والایی نیز می توان در وجود او یافت. به هر حال «رجال ادب دوست این مملکت خدمات مکرم را فراموش نخواهند کرد».(۲) مکرم از خانواده‌های روستایی و زحمتکش بود و از میان همین مردم برخاست و برای مردم نیز سخن می گفت، لذا هم او مردم را درک می کرد و می فهمید و هم گفته‌ها و اشعارش برای این مردم قابل فهم بود و به همین خاطر بر دل اکثر آنان می نشست. خوش مشربی و بذله‌گویی اش را خالی می پسندیدند و «همه کس طالب محضر او بود و دوستان، محضرش را غنیمت می دانستند».(۳)

با همه او صافی که از او می کنند، «مکرم مرد خدا پرست و با ایمانی بود و به اصول دین مبین اسلام اعتقادی راسخ داشت و باقی را حشر و زواید یا به قول خود «بیرون آبی» می دانست».(۴) اشعارش در ذم بدعتها و زوایدی است که به دین نسبت می دهند، نه اصل و ارکان دین. «من در جواب کسانی که می گویند. پس این اشعار چیست؟ عرض می کنم، چرا شما مردم اشعارت ضاد اوهام مکرم را در نظر دارید و قصایدی را که در غدیر خم و نیمه شعبان، مکرم سروده است را در نظر

ص: ۱۸۳

۱- سید محمدباقر برقی، سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۵، ص ۳۳۷۹.

۲- روزنامه ی دانش اصفهان، سال ۴، شماره ی ۶.

۳- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۳، ص ۲۴.

۴- مجله ی یغما، سال ۱۸، شماره ی ۲ و همچین خلیل رفاهی، گردش ایام، ص ۲۶۶.

ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او

اولین اقدام مطبوعاتی مکرم و از جمله روزنامه هایی که مدت زمان طولانی نسبت به دیگر جراید در اصفهان، منتشر می شد، «صدای اصفهان» بود. صدای اصفهان به مدیریت و سردبیری «میرزا محمد علی مکرم» در اصفهان به سال ۱۳۳۹ ق. منتشر شد. این روزنامه که اولین شماره ی آن در جمادی المانی ۱۳۳۹ انتشار یافت، اغلب در چهار صفحه به قطعهای مختلف و «به صورت غیر مرتب گاهی هفتگی و زمانی پانزده روز یکبار و مدتی هم هر چند ماه یک مرتبه منتشر گردیده است». (۲)

صدای اصفهان روزنامه ای «اخلاقی، ادبی، اخباری، فکاهی» معرفی شده است و مرام و مسلک خود را «طرفداری از مظلومین و تقاضای اجرای قانون وقت به طور مساوی» (۳) برای همه عنوان می کند. مندرجات آن شامل، مطالبی در قالب نظم و نثر فکاهی و غیر فکاهی و بیشتر در مبارزه با خرافات و موهومات است. و مقالاتی تحت عنوان «زیج» که مطالب را به صورت عربی و فارسی توأم در قالب طنز آورده است. همچنین اخبار محلی که اغلب جنبه تعریف دارد. به طور کلی عمده ی مطالب این روزنامه به صورت شوخی بیان شده است.

روزنامه صدای اصفهان در مدت انتشار خود جنجال ها و اعتراض های زیادی را به همراه داشت. در باب مطالب مندرج در آن، نامه ها و شکایتهای زیادی به

ص: ۱۸۴

۱- روزنامه ی دانش اصفهان، سال ۴، شماره ی ۶.

۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳، ص ۱۱۷.

۳- همان.

«وزارت معارف» وقت و اداره ی معارف و اوقاف اصفهان نوشته شد.^(۱) و چندین بار خواهان توقیف آن شدند. وزیر وقت معارف، شخصاً از اداره ی معارف و اوقاف اصفهان خواهان رسیدگی به آن شد ولی ادارۀ ی متبوعه، توقیف آن را قانونی نمی دانست.^(۲) چون این اقدامات مؤثر واقع نشد، مخالفان، خود با تکفیر و تعزیر و سوء قصد به جان مکرم، اقدام کردند. غیر از آن، صدای اصفهان چندی نیز درگیر مناقشات قلمی شدیدی با روزنامه «کاشف اسرار» بود که نه تنها جراید دیگر بدان اعتراض کرده و آن را باعث سر شکستگی مطبوعات اصفهان می دانستند، بلکه روزنامه صدای اصفهان به پنجاه تومان جریمه نیز محکوم شد.^(۳)

اداره ی این روزنامه «مدتی به عهده ی میرزا باقر [خوراسگانی] و زمانی به دست محمد حسین کامیاب و چندی هم به عهده ی عباسعلی محب، بوده است.»^(۴) و صدای اصفهان «مدت قریب به چهل سال منتشر شد.»^(۵) در این مدت تنها به خاطر وقایع شهریور ۱۳۲۰ که تمامی جراید تعطیل شدند، چندی منتشر نشد، اما با تجدید امتیاز مطبوعات، دو مرتبه امتیاز صدای اصفهان تصویب و شروع به فعالیت نمود. پس از مرگ مکرم، دخترش «فروغ مکرم» به همراه عباسعلی دارویی،^(۶) همسر خود، این روزنامه را به صورت هفتگی منتشر می کردند.

روزنامه ی صدای اصفهان شهرتش به خاطر اشعار مندرج در آن بود که توسط مکرم، مدیر آن، نوشته می شد و شهرت مکرم نیز به خاطر اشعاری بود که به لهجه ی

ص: ۱۸۵

۱- رجوع کنید به کاوه بیات و کوهستانی نژاد، اسناد مطبوعات، ج ۲، ص ۱۱۹ به بعد.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۳۲.

۴- محمد صدرهاشمی، تاریخ جراید مجلات ایران، ج ۳، ص ۱۱۷.

۵- مجله ی یغما، سال ۱۸، شماره ی ۲.

۶- متوفی حدود ۱۳۶۹ش، و مدفون در باغ رضوان اصفهان .

اصفهان‌نی (محلی) می سرود و چون این اشعار با زبانی ساده بیان و در آن از اصطلاحات و کنایه های مردم پسند استفاده می شد. در مردم نفوذ کرده استقبال زیادی از آن به عمل می آمد. لذا بعضی «نماینده ی جراید و نمونه ی نظم و نثر اصفهان را روزنامه ی صدای اصفهان» می دانستند. (۱) هر چند بعضی دیگر معتقد بودند که این گفته مصداقی کلی ندارد، زیرا «نظم و نثر مکرم آنچه به صورت فکاهی نوشته و سروده شده بود بسیار پسندیده و مطلوب خاص و عام بود، ولی وقتی به صورت جدی در می آمد لطفی و لطافتی نداشت.» (۲)

دیگر اقدام مطبوعات مکرم در «تکمیل خدمات به معارف»، (۳) انتشار مجله ی سپاهان» بود. مکرم اصرار زیادی داشت که در کنار روزنامه ی صدای اصفهان، امتیاز روزنامه ی دیگری نیز کسب کند، ولی هر بار که در خواست کسب مجوز می کرد، جواب می رسید که «چون ایشان مدیر جریده ی صدای اصفهان هستند.. معمولاً نمی تواند دارای دو امتیاز باشند.» (۴) و در خواستش مورد موافقت واقع نمی شد. سرانجام با نامه نگاری زیاد و با وساطت و توصیه های دکتر مصدق به وزارت معارف، اجازه ی تأسیس مجله ی سپاهان را برای مکرم صادر کردند. (۵) این مجله در سال ۱۳۴۰ ق. به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی «میرزا محمد علی مکرم حبیب آبادی» در اصفهان منتشر شد. شماره ی اول آن که در تاریخ بیست و نهم ذی قعدة ی ۱۳۴۰ انتشار یافته، در چهار صفحه به قطع متوسط است و چگونگی انتشار آن هر بیست روز یک بار بود. «با اینکه سپاهان مجله بود، مع ذلک، هیچ وقت

ص: ۱۸۶

- ۱- به نقل از مجموعه ی خاطرات و حید، دوره ی دهم، شماره ی ۳.
- ۲- امیرقلی امینی، مجموعه ی خاطرات و حید، دوره ی دهم، شماره ۳.
- ۳- مجله ی سپاهان سال اول شماره ی اول.
- ۴- کاوه بیات و کوهستانی نژاد، اسناد مطبوعات، ج ۲، ص ۲.
- ۵- همان.

این مجله در اولین، شماره ی خود «میرزا عبد الحسین کجانی» را به عنوان مدیر داخلی معرفی کرده است. ولی از این به بعد اسمی از او در میان نیست تا اینکه در

سال پنجم مدیر داخلی آن را «میرزا باقر خوراسگانی» معرفی می کند. در سرمقاله ی نخست، در معرفی مجله ی سپاهان آمده که: «... مجله ی سپاهان حاوی حقایق تاریخی و ادبی است و از سیاست دوری جسته، فقط به انتشار و سالی که باعث آبادانی مملکت و حصول مبانی عظمت و ابّته ملت است نگارش خود را محصور خواهد نمود و برای بیداری ذوق ادبی خوانندگان در هر شماره از منظومه هایی که معانی آن بیشتر از الفاظش برجسته باشد درج و توجه ادبا را با آن قسمت معطوف می داریم.»^(۲) مکرم در نامه ای که برای کسب مجوز این مجله نوشته، مسلک آن را اخلاقی، فکاهی، کاریکاتوی و اخباری ابراز می کند.

مندرجات این مجله شامل، مقالاتی در باب ابنیه ی تاریخی اصفهان است که به صورت دنباله دار، در هر شماره یکی از آثار تاریخی شهر اصفهان را معرفی کرده در کنار آن توضیح انتقادی نسبت به غفلت مسئولان و رسیدگی نکردن بدان بیان شده است. همچنین قسمتی تحت عنوان «ادبیات بر شاه خرافات» به چاپ می رسیده که اشعاری از سروده های مکرم در آن درج می شد. یک قسمت نیز راجع به «ادبیات» که در آن به ذکر اشعار نیک و ادیبانه می پرداخته است. علاوه بر آنها، ذکر اخباری از شهر اصفهان و قسمتی تحت عنوان «تقویم سپاهان» و در آن به چشم می خورد. به طور کلی باید گفت، اکثر مندرجات این مجله به صورت فکاهی و شوخی و معما است. «طبق اظهار آقای مکرم، مجله ی سپاهان به سال پنجم خاتمه

ص: ۱۸۷

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳، ص ۲۴.

۲- مجله ی سپاهان، سال اول، شماره ی اول.

«فتح المجاهدین» از آثار دیگر مکرم است. این فتح نامه که تاریخچه ی انقلاب مشروطیت اصفهان را از ابتدا تا فتح اصفهان به دست بختیارها و خاتمه ی کار، «اقبال الدوله کاشانی» و حاکم منتصب استبداد، به نظم آورده است، در همان زمان به چاپ رسید که هم نشان از خبرگی و تسلط او بر شعر و ادبیات و هم همراهی و همدلی با مشروطه خواهان است. همچنین دیوان اشعارش «که بیش از ده هزار بیت شعر را شامل می شود، در سال ۱۳۳۳ به چاپ رسیده است.»(۲) این دیوان شامل قصاید و غزلیات و قطعات و فکاهیات است که در زمان حیات وی و با نظارت خود او منتشر شد، ولی بعد از مرگش تعداد دیگری از اشعار او بدان ضمیمه شد.

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

از مکرم، سخنهای گوناگونی هم می توان شنید و خواند و هم می توان نوشت. افراد به فراخور عقیده و اندیشه ی خود می توانند نسبت به مکرم اظهار نظر و یا تفکر او را نقد و تأیید نمایند. آزادی خواهان و مشروطه طلبان بر او می بالند و خدماتش را در قبال مشروطه خواهی می ستایند. روشنفکران از وی به خاطر تلاش هایی مبنی بر براندازی و مقابله با موهومات و خرافات که عین خوره دامن ملت و مردم ما را فرا گرفته و آنان را از رشد و بالندگی باز داشته است. تقدیر می کنند.

جامعه ی شریعت مدار و پیروان آئین روحانیت، چون گفته ها و عقاید او را منطبق با روش اسلام نمی دانند، بر او خرده می گیرند. شاعران و ادیبان به سبب مضامین بلند و تسلط او بر ارکان نظم و نثر، او را در جایگاه رفیع طنز پردازان و قافله سالار

ص: ۱۸۸

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳، ص ۲۴.

۲- مجله ی وحید، سال ۲، شماره ۹.

سرایندگان محلی می دانند. مخالفان سیاستهای حکومت پهلوی اول، ایشان را چهره ای مثبت ارزیابی نمی کنند، زیرا سنجیده و نسنجیده از سیاستهای آنان پیروی می کرد و از انعامشان بی بهره نبود. خلاصه اینکه میرزا محمد علی مکرّم حبیب آبادی، چهره ای است که اظهار نظر در باب او نسبی است.

ولی آنچه که در اینجا لازم به ذکر است این که: مکرّم در طول زندگی خود از نظر فکری و عقیدتی، از یک تغییر و تحول برخوردار بوده است. تا پس از انقلاب مشروطیت، دارای یک قوّت و ثبات دینی محکمی بود به حدّی که بدعتهای ایجاد شده در دین و خرافات رایج را نمی پذیرفت و مخالفت های او با آنها از سر درد دین و شریعتمداری بود. به عالمان دین مدار واقعی احترام خاص می نهاد و در انقلاب مشروطیت با آنها همراه شد و «آقا نورالله نجفی» را به عنوان سنبل مبارزه و استقامت می شمرد و احترام زیادی برایش قایل بود.^(۱)

اما بعد از فتح اصفهان، چون جسارت او نسبت به روحانیون افزون شد، عناد و خشم ایشان و پیروانشان بر او شدت گرفت و چون چاره ی کار را در معدوم کردن مکرّم به حکم تکفیر دانستند، راه مکرّم از این پس به ضدیت تام با این جماعت منتهی گشت. لذا بعد از ترور ناموفق مکرّم، هر چند تحریک کنندگان و عامل اصلی مشخص شده و منابع از آنان یاد می کنند، ولی مکرّم علت این واقعه را زیر سر خاندان مسجد شاهیان (آقا نجفی) دانسته و دیگر به هیچ صراطی با آنان مستقیم نشد.

با برقراری حکومت پهلوی، مکرّم پشتوانه ی محکمی یافت و قدوم مخالفت های خود را استوارتر برداشت. زیرا حاکمیت جدید روی کرد نامناسبی نسبت به روحانیون داشته و کسانی را هم که در این راستا با آنان هم عقیده و مبلّغ

ص: ۱۸۹

۱- رجوع کنید به دیوان اشعار مکرّم، ص ۳۴۷ به بعد.

بودند ارج می نهاد. لذا مکرم و امثال او جیره خواران و مظلومه خواران این دودمان شدند.^(۱) این خوان نعیم، چون امتیّت جانی و مالی را برای آنان فراهم آورد، خامه و زبان ستیزه گرشان در هجو روحانیون و تمجید از خاندان پهلوی شدت گرفت.

«محمّد علی مکرم حبیب آبادی صد تومان از رضا شاه می گرفت تا علمای مسجد شاهی را هجو کند».^(۲)

مکرم اصولاً با هر اقدامی که از طرف علما و روحانیون صورت می گرفت، مخالفت می کرد، بدون اینکه به نیک و بد آن بیندیشد. همین امر رفته رفته مخالفتها و خشم اهالی اصفهان را نیز نسبت به او برانگیخت.^(۳) و آنچه از گفته ها و اعمال مکرم در این دوره نمایان است، وی دیگر هدفش تنها مخالفت با خرافات و بدعتها نبود، بلکه به طور کلی دشمن سرسخت روحانیون شده بود. «من دشمن آخوند و معجزه و خرافات و بلوا و چاوشی هستم»^(۴) و حتی حاضریم در این راه «... یا خودم را فدا کنم یا آخوند را با خاک یکسان کنم».^(۵) لذا از مکرم نیک و بد هر دو به یادگار مانده است.

ص: ۱۹۰

۱- رجوع کنید به: علیرضا اسماعیلی، فرازی از زندگی سیاسی حاج آقا نورالله اصفهانی به روایت اسناد، سند شماره ۵۹ و ۱ / ۵۹، ص ۱۳۷ و اسنادی درباره ی وضعیت مطبوعات در عصر رضا شاه، اداره ی کل دبیرخانه و امور اسناد، سندهای شماره ی ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹.

۲- ابراهیم جواهری، یادداشت های خطی.

۳- رجوع کنید به همان منبع پیشین، سند شماره ی ۵۹، ص ۱۳۷.

۴- همان، سند شماره ی ۱، ص ۳۴.

۵- همان.

«میرزا محمد تقی» معروف به «ادیب خراسانی» یا «ادیب طوسی»، از رجال و عالمان ادب و روزنامه نگاران و سخنوران شهیر عصر مشروطه و پس از آن در اصفهان به شمار می رود. از زندگی خصوصی میرزا محمد تقی، اطلاع چندانی در دست نیست. آنچه روشن است او فرزند «میرزا علی نقی ملّا باشی» (۱)، و اصلاً اهل طوس خراسان بود که در اصفهان می زیست. اما تاریخ و محل تولد و چگونگی مهاجرت وی و خانواده اش به اصفهان بر ما معلوم نیست. تنها دانیم نزد مرحوم «میرزا یحیی مدرس مستوفی بید آبادی» تحصیل می کرده است. (۲) حضورش در انقلاب مشروطه چشمگیر بود ولی نه همانند اشخاصی که چون فرصت بدست آوردند یکه و میدان تاز شوند. بلکه گوشه نشینی و دوری از معاشرت با مردم (۳) را بر همه چیز ترجیح می داد. و با همین اوصاف، خدماتش پس از مشروطیت نیز بیشتر از دیگران بود. لذا بدین خاطر شهرتش «بیشتر نزد خواص بود تا عوام» (۴) و «خواص مردم اصفهان و عقلا و بزرگان و آزادی خواهان و علماء و فضلا و اهل قلم و

ص: ۱۹۳

۱- سید مصلح الدین مهدوی، سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان، ص ۸۸.

۲- حمید خلیلیان، بوستان فضیلت، ص ۳۵۵.

۳- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳ و ۴ ص ۹۹.

۴- همان.

معارفون، او را می شناختند، هر چند قدر او را کما ینبغی نداشتند.»(۱)

خدماتش به عالم مطبوعات بنا به گفته خود به چندی قبل از مشروطیت باز می گردد.(۲) ولی « از اول مشروطیت به این حرفه خدمات بزرگی نموده که نمرات « زاینده رود » بهترین گواه است.»(۳) او از سال ۱۳۲۷ ق. که استبداد محمد علی شاه پایان یافته و مطبوعات دوباره شروع به فعالیت نمودند، نوشته ها و مقالات عالمانه و پُر بار و تندی، با کمال شجاعت و شهامت، در روزنامه ی « زاینده رود» به مدیریت « معین الاسلام خوانساری» به چاپ می رساند. چندی بعد نیز مدیر مسئول این روزنامه شد.(۴) در انتخابات دوره ی سوم مجلس، شخصیت‌های برجسته ی شهر و مطلعین از ارزش های والای علمی و سیاسی ادیب، از او خواستند کاندیدای مردم شود، و در حالی که « اکثریت داشت، دست دسیسه اغیار با عقاید مردم مخالفت کرده »(۵)، مانع از ورودش به مجلس شدند.

چند سال بعد دوستانش از او خواهش پذیرش امتیاز روزنامه ای نمودند، او نیز روزنامه ی « صبح امید» را منتشر کرد. این روزنامه نیز دوام چندانی نیاورد، چرا که با عدم استقبال عمومی مواجه شد و به قول خود چون

« روزنامه هر اندازه هم در واقع مهم باشد در محیط اصفهان قدر و قیمتی نخواهد داشت »(۶) لذا ادیب به کار دیگری

ص: ۱۹۴

۱- روزنامه ی صدای اصفهان، سال ۸، شماره ۸.

۲- در سر مقاله اولین شماره ی روزنامه صبح امید می آورد: « ... یا اینکه تقریباً بیست سال است که در این صناعت زحمت کشیده و کوشش های علمی کرده ام...» لذا با احتساب این مدت تا تأسیس روزنامه ی صبح امید، نوشته های او مربوط به قبل از مشروطیت می شود.

۳- روزنامه ی صدای اصفهان، سال ۸، شماره ۸.

۴- سید فرید قاسمی، راهنمای مطبوعات ایران عصر قاجار، ص ۱۴۸.

۵- روزنامه ی صدای اصفهان، سال ۸، شماره ۸.

۶- روزنامه ی صبح امید، سال دوم، شماره اول.

پرداخت. او هفده سال پایانی حیات خود را به «وکالت دادگستری» (۱) و خو گرفتن با تنهایی های خود سپری کرد تا سرانجام در سه شنبه سیزدهم اردیبهشت ۱۳۲۲ اجل او را در ربود و به دیار باقی شتافت، پیکرش را در تخت فولاد اصفهان به خاک سپردند.

شخصیت ادیب از دو جنبه ی خطابه و نوشته و دیگری اخلاق، قابل بررسی است. بُعد اول که رشادت و تهوّر و شجاعت و شهامت، شالوده ی آن است، تمامی در وجود ادیب نهفته بود. هر چند وی ساکت و آرام به نظر می رسید ولی آتشی نهفته در زیر خاکستر بود. وقتی کج روان کشور مدار قدم از گلیم خود فراتر می نهادند تیغ بُران قلم ادیب پرده های نامردای می درید و قد علم می نمود تا خشم کج روان و سُروور ملت بر افروخته گردد. و هنگام حرکت های مردمی که می رسید، قلم بر زمین نهاده، نطق و خطابه، اسلحه ی او می شد. لذا او هم در نوشتن ید طولانی داشت و هم از فن خطابه و نطق مهیجی برخوردار بود که در مجامع ملی شور و شعف خاصی به ملت می داد. خطابه ی او در باغ چهلستون به وقت صدور اولتیماتوم روسیه، که خشم مردم و علماء را به همراه داشت، چنان «روح ملت اصفهان را منقلب» (۲) نمود که بهترین شاهد مدعی است.

اما بُعد دوم، صفات اخلاقی و ملکات حسنه ی او بیشترین توصیفات است که از او بر جای مانده. ادیب را اگر مردم صورت می شناختند، ولی سیرت هیچ گاه به شخصیت والای او پی نبردند. او سنبل «متانت و عزّت نفس و وقار و قناعت و بلند همتی و تواضع و بی غرضی و بی طمع» (۳) بود. و «مردی خلیق و آزاده

ص: ۱۹۵

۱- امیر قلی امینی، مجموعه ی خاطرات وحید، دوره ی دهم، شماره ۳.

۲- روزنامه صدای اصفهان، سال ۸، شماره ۸.

۳- همان.

و دانشمند « (۱). هیچ کس بدی از او ندیده و همگان از او به نیکی یاد می کنند. « یکتا مرد آبرو دوست که در مجامع و معارف در صدر همگان قرار دارد». (۲) ادیب به معتقدات دینی پایبند و به کشورش علاقمند و دوستار وطن بود. ولی افسوس که در میان قومی گرفتار آمده بود که هیچ معرفتی نسبت به او نداشتند و قدرش ندانستند. و « او چونان آینه ی پاک بود که در میان توده ی خاکستری افتاده». (۳)

ب: شرحی در باب روزنامه ی او.

روزنامه نگاری در کشور، خاص در اصفهان، از یک تغییر و تحولات چشم گیری برخوردار بوده است. اگر حکومت کوتاه محمدعلی شاه با به توپ بستن مجلس، اکثر جراید را نیز به تعطیلی کشاند، ولی با خلع او از قدرت به مطبوعات اجازه انتشار بیشتری داده شد و تعداد زیادی برای کسب مجوز اقدام کردند. بعضی آن را به عنوان یک شغل برگزیده و بسیاری از آنان قصدشان از این پیشه کلاشی و سوء استفاده بود. « در آن روزها پیشه روزنامه نگاری آبرویی نداشت و روزنامه نگار در حکم یک نفر کلاش به شمار می رفت». (۴) ولی باز کسانی یافت می شدند که می خواستند به تمام معنی روزنامه نگار باشند، از جمله میرزا محمد تقی ادیب خراسانی صاحب روزنامه ی « صبح امید ».

روزنامه ی صبح امید به مدیر مسئولی میرزا محمد تقی ادیب خراسانی در اصفهان و در چهار صفحه به قطع بزرگ و اولین شماره آن در تاریخ دهم رجب ۱۳۳۹ برابر با سوم حوت ۱۲۹۹ منتشر شد. این روزنامه به صورت « سیاسی،

ص: ۱۹۶

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳ و ۳، ص ۹۹.

۲- روزنامه ی صدای اصفهان، سال ۸، شماره ۸.

۳- همان.

۴- امیر قلی امینی، مجموعه ی خاطرات وحید، دوره ی دهم، شماره ۳.

اجتماعی، علمی، تاریخی، ادبی، اخلاقی» و « طرز انتشار آن ابتدا هفتگی بود. ولی پس از مدتی به طور غیر مرتب انتشار یافته است.»^(۱) مدیر روزنامه در سر مقاله ی اولین شماره ی خود، مرام و غرض خود از انتشار روزنامه را چنین بیان کرده است: « روزنامه نویسی یکی از صناعات مهمه و در دنیای امروزی از بزرگترین مشاغل ارباب سیاست و صاحبان علم و ادب است... روزنامه کرسی خطابه، منبر موعظه، مدرسه ی علمی، مکتب اخلاقی است و صاحبان آن آموزندگان علم و ادب و مریدان اخلاق، راست کننده ی کجیها و ناهمواریها هستند... با اینکه تقریباً بیست سال است که در این صناعت زحمت کشیده و کوششهای علمی کرده ام... با اصرار دوستان وارد عالم جریده نگاری شدم و در این کار نخست به جز تأییدات حضرت رب الارباب و توجهات حضرت ختمی مرتبت و بعد مساعت هواخواهان معارف، پشتیبان ندارم ... ».

مندرجات این جریده بعد از سرمقاله، که اصولاً علمی و اخلاقی است، اخبار داخلی و خارجی، مقالات متنوع علمی و اخلاقی و تاریخی و فکاهی را آورده و در پاورقی روزنامه داستانها و گاه ترجمه ی احوال بزرگان، را چاپ کرده است. همچنین مباحثی تحت عنوان فلاحی که در آبادانی و اصول تعلیمی که در تعلیم و تربیت و اصولی که بایستی در مدارس اجرا شوند، ذکر کرده، که بسیار جالب است. همچنین بعضی مطالب از روزنامه های دیگر، به خصوص روزنامه های خارجی را نیز آورده است، ادیب در روزنامه اش کمال متانت و ادب نگارش و اخلاق اجتماعی و حرمت بزرگان و اشخاص را دارد، در حالی که بهترین و کوبنده ترین ایرادهای اساسی را به نیز دولت و جوامع می گیرد.

برجسته ترین ویژگی این روزنامه که او را از جراید دیگر تمایز می دهد، قلم ساده و روان و در عین حال ادیبانه ی آن است. روزنامه ی

ص: ۱۹۷

صبح امید» پس از چندی انتشار، با تعطیلی مواجه شد و مجدداً در شوال ۱۳۴۵ (بهمن ۱۳۰۵) منتشر گردید و به طور غیر منظم مدتی باز انتشار یافت. ولی طلوع مجدد آن دوامی نکرده و تعطیل شده است.» (۱)

ج: بررسی دیدگاهها و اندیشه ی نویسندگان از میان نوشته های بر جای مانده.

اگر تمامی شماره های روزنامه ی صبح امید را ورق بزنیم، بیشترین و بارزترین نکاتی که از نوشته ها و توصیه های ادیب خراسانی به چشم می خورد، در باب آموختن علم و اخلاق است. وی معتقد است: علم لازمه ی شناخت و پیشرفت ماست و اگر بخواهیم در مقابل رقبای قوی پنجه، وجود خود را حفظ کنیم باید به کسب علم توجه بیشتری نمائیم. اس و اساس حکومت ملی هم که مبتنی بر بیداری افکار عامه و ترقی عقول و اذهان ملت است. « اصول و پایه ی آن علم و آزادی» است. (۲) در حکومت حتی برای رسیدن به آزادی و مشروطیتی که به حق نجات ملت را به همراه داشته باشد، اگر رجال و عالمان حقیقت شناس و مبرز نباشند، نتیجه ای جز عقوبت و هلاکت در پی نخواهد داشت. چرا که « انتقال از استبداد به مشروطیت عقبات هولناک و انقلابات خطرناکی را مستلزم است.» (۳) مللی که به اصول این انتقال عام و آن را به تدریج فرا گرفته باشند، نسبتاً از خطرات مصون تر خواهند بود. تا مللی که یک دفعه و بدون مقدمه شناخت علمی، تمام شئون آزادی را فرا گرفته « و زاید بر آنچه معده ی او لیاقت هضم را داشته است بلعیده، البته دچار انقلابات گوناگون و مخاطرات عدیده خواهد شد و مسلم است در این صورت احتمال

ص: ۱۹۸

۱- همان.

۲- روزنامه صبح امید، سال اول، شماره ۴.

۳- همان.

هلاکت و مرگ و فنا نیز برای او احتمال بعیدی نیست.»^(۱) لذا سعادت و پیشرفت و ترقی و عزت و نجات از بدبختی و فلاکت، همه و همه در آموختن علم است.

البته علم آموزی به تنهایی همه ی راه نیست، بلکه لازمه ی آن اخلاق است.» ما اگر اخلاق نیاموزیم و عقول خود را از این پستی نجات ندهیم، چگونه می توانیم در مقابل رقبای قوی پنجه، وجود خود را حفظ کنیم چه طور می توانیم در کشمکش حیاتی از حظوظ دنیوی بهره و نصیب حقیقی خود را دریافت کنیم. آیا با فساد اخلاقی ممکن است هیأت اجتماعی ما کسب عزت و تنظیم معیشت نماید، نفوذ و اقتدار تحصیل کند؟...»^(۲) تمام بلایایی که دچار این ملت شده، از سر نادانی و بی علمی و بی اخلاقی است. رجال عالم ما همواره از اخلاق بی بهره بوده و افراد نیک سیرت ما از علم تهی، و این شد. که « هفده سال است [از زمان نگارش مقاله] ایران مشروطه شده، ما از جهالت به جز حیرانی و سرگردانی و بلا تکلیفی چیزی ندیده ایم...»^(۳) اگر علم و اخلاق توأم در افراد جمع نشود، چنین سرنوشتی شوم به ارمغان دارد. ملت نیز افراد پیشروی خود را الگو قرار می دهند. پس اگر عالمان « صاحبان اخلاق حمیده و صفات پسندیده باشند، ملت از افعال و ثمرات اخلاقی و از کردار آنان تربیت عملی فرا می گیرند...»^(۴)

ادیب به آموختن و کسب علم در تمام شرایط توصیه می کند و با کسانی که ایجاد مدارس نوین را خلاف دین می دانستند، سخت به مخالفت بر می خیزد و در جواب بعضی « جَهَّال معمم، که دین را احتکار کرده اند و به هوای نفس، بعضی علوم علوم

ص: ۱۹۹

۱- همان.

۲- همان شماره ۲.

۳- همان شماره ۳۱.

۴- همان.

جدید] را خارج از دایره ی دیانت معرفی کرده اند، « (۱) می آورد: « ... کدام یک از علوم را می توان خارج از دین تصور نمود، در صورتی که مرجع تمام علوم به دیانت است و به علوم و معارف، هیکل دین کامل ایجاد می شود... پس ضدیت با علوم و معارف صحیح به حکم دین، محاربه و ضدیت با دین است و کسانی که ما ایرانیان را مانع از کسب علوم شده و به قهقرا و تنزل سیر دادند، آنها علت العلل بدبختی ما محسوب می شوند. » (۲) وی همچنین معتقد است که تحصیل، حتی برای زنان و دختران نیز لازم و ضروری است، چرا که آنان تا علم نیاموزند، نمی توانند وظایف خود را در خانواده و جامعه به خوبی انجام دهند. (۳)

ادیب نسبت به مسائل سیاسی روز و کشورهای دیگر و حتی تاریخ ممالک خارج به خوبی آگاه و به آنها واقف است. او از روند اجتماعی مردم دولت و حکومت بعد از مشروطه بسیار ناراضی است و انتقادهای زیادی نیز بدانها می نمود. ولی گویی همه آرمانها و اهدافی که مشروطه خواهان برای آن زحمت و تلاش زیادی تحمل نمودند، به فراموشی سپرده شده و به انحراف کشیده شده است. « حقیقتاً عجب آزادی و مساواتی را در مملکت اجرا کرده و چه خوب قانونی در کار آمده که نتیجه ی آن فقط محو و اضمحلال طبقه ی ضعیف می باشد و بس ... » (۴) وی نفوذ عناصر ضد مشروطه و قانون شکن در دولت را موجب عقب ماندگی و پس رفت کشور می دانست.

اما نکته آخر اینکه، ادیب دل رنجوری از محیط علم و ادب اصفهان و جماعت آن داشت. او گرچه به خواست خود نبود که اقدام به انتشار روزنامه کرد، بلکه « به

ص: ۲۰۰

۱- همان، سال اول، شماره ۲۱.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان، سال سوم، شماره ۴.

اصرار دوستان و اظهار حسن ظن ایشان»^(۱)، ولی چون شروع به کار نمود، یک روزنامه نگار به تمام معنی بود. اما چنان عرصه را بر او تنگ کردند و با عدم استقبال عمومی مواجه شد که قلم را غلاف کرد و کنار رفت و بر این عقیده تا پایان ماند که گرچه « اصفهان یک شهری است قدیم و تاریخی و مفاخر طبیعی و صنعتی آن قابل تقدیر و با اهمیت است و اهالی نیز به عصیّت و در دیانت و به تندی هوش و ذکاوت معروف هستند، ولی با تمامی این محاسن، اصفهان از محیط علم و ادب خیلی دور و از مقتضیات تمدن امروزی مهجور است. هنوز اهل اصفهان جراید و مجلات را اهمیت نمی دهند و اطلاع از اوضاع سیاسی و اقتصادی وطن خود را لازم نمی دانند... مقالات علمی و لوایح اخلاقی را به هیچ قیمت نمی خوانند. به این مناسبت روزنامه هر اندازه هم در واقع مهم باشد در محیط اصفهان قدر و قیمتی نخواهد داشت. یک متاعی است بسیار بی ارزش، یک حرفه است که به جز رنج و محنت، ضرر و خسارت نتیجه ی دیگری ندارد...»^(۲)

ص: ۲۰۱

۱- همان، سال اول، شماره اول.

۲- همان، سال دوم، شماره اول.

«میرزا اسداله باغ بهادرانی»، روزنامه نگار، ادیب و فاضل و شخصیت وارسته و گمنام علمی و مطبوعاتی اصفهان، در اواخر عصر ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق)، در روستای خوش آب و هوا و طرب انگیز باغ بهادران (باغ بهادران) (۱) متولد شد. چون زادگاهش از هیچ امکانات فرهنگی برخوردار نبود، روانه اصفهان شد و در آنجا شروع به تحصیل نمود. گرچه در زمان او از مدارس جدید خبری نبود ولی با سپری کردن علوم مقدماتی و تحصیلات دینی، طبیعتات و ریاضی را به خوبی فرا گرفت. مشروطه و حوادث پس از آن را در اصفهان شاهد و نظاره گر بود. بعد از دوره ی استبداد محمد علی شاه و روی کار آمدن فرزندش، احمد شاه (۱۳۲۷-۱۳۴۴ق)، در تهران اقامت گزید و به دنبال آن وارد صحنه ی سیاست شد.

باغ بهادرانی به پایبند به اسلام، چون بعد از کودتای رضاخان و ایادی او در ۱۲۹۹ ش. به وضوح می دید که بر مردم ستم روا و بر آرمانهای اسلامی خدشه وارد می شود، اقدام به انتشار روزنامه ای تحت عنوان «نهضت اسلام» در تهران با مضامین دیانتی، اجتماعی، اخلاقی و ادبی، در آگاهی و راهنمایی مردم و شناخت اوضاع زمانه خویش کرد، ولی چون مطبوعات در این زمان حامی و پشتیبان و امتیعی نداشته، و عاقبتی شوم داشتند، جریده ی باغ بهادرانی نیز به تعطیلی کشیده

ص: ۲۰۳

۱- شهر باغ بهادران در ساحل و ادامه رودخانه زاینده رود در غرب زرین شهر واقع شده است.

او با بسته شدن این روزنامه، به اصفهان برگشت و خدمات خویش را در این شهر شروع کرد. اما اوضاع سیاسی این زمان نیز، که رضاخان درصدد فراهم آوردن سلطنت بنام خویش بود، اجازه نداد روزنامه ی او در این شهر دوام چندانی بیاورد. چندی بعد از تعطیلی « نهضت اسلام»، « او در خدمت اداره ی آمار اصفهان بود»^(۱) تا اینکه سرانجام « به سال ۱۳۲۸ ش. در اصفهان فوت نمود»^(۲) و در تخت پولاد به خاک سپرده شد.

ب: شرحی در باب روزنامه ی او

باغ بادرانی، «نهضت اسلام»، به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی «اسدالله باغ بادرانی» ابتدا در تهران و سپس در اصفهان منتشر می شد. اولین شماره ی این روزنامه در تهران، به تاریخ هیجدهم ربیع الاولی ۱۳۴۱ ق. مطابق با شانزدهم عقرب ۱۳۰۱ چاپ شده است. تا زمانی که روزنامه در تهران منتشر می شد، سردبیر آن «سید مهدی رضوی قمی» معرفی شده است. این روزنامه به صورت هفتگی و بر روی یک ورق بزرگ با چاپ سربی طبع و در بالای اسم روزنامه آیه ی «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامَ» نوشته شده است. عنوان این روزنامه با مضامین «دیانتی، اجتماعی، اخلاقی، ادبی» معرفی شده و تقریباً فاقد هرگونه مطلب و مقاله ی سیاسی است. مندرجات آن بیشتر به ذکر اخبار داخلی و مقالاتی در دفاع از اصول و مضامین اسلامی و آگاهی های اجتماعی مردم است. نهضت اسلام در تهران تا اواخر سال ۱۳۰۱ ش. (۱۳۴۱ ق.) منتشر شد و به تعطیلی گرائید. علت این

ص: ۲۰۴

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید ایران، ج ۴، ص ۳۲۲.

۲- همان .

امر اوضاع نابسامان مطبوعاتی و بحرانهای سیاسی کشور در آن زمان بود.

باغ بادرانی با مهاجرت به اصفهان زمینه‌ی ادامه انتشار روزنامه را در اصفهان فراهم آورد و سرانجام موفق شد اولین شماره‌ی آن را به تاریخ هشتم شعبان ۱۳۴۲ ق. (بیست و چهارم حوت ۱۳۰۲) منتشر کند. اما این بار منحصراً صاحب امتیاز و مدیر مسئول و سردبیر روزنامه خودش بود. باز روزنامه به صورت هفتگی و بر روی یک ورق بزرگ با چاپ سنگی منتشر می شد. این روزنامه وقتی در تهران منتشر می شد. فاقد مطالب سیاسی بود، ولی این بار قسمت بیشتر مطالب آن به اوضاع کشور و مقالات سیاسی اختصاص داشت. چرا که هرج و مرج و دو دستگی در کشور باعث شده بود بعضی طرفدار رضاخان و به قدرت رسیدن او و حذف خاندان قاجاریه و بعضی دیگر طرفدار ماندگاری قاجاریه باشند. لذا روزنامه نگاران نیز به فراخور عقیده خود هر کدام از یک جناح طرفداری می کردند. نهضت اسلام نیز از این امر مستثنی نبود. از دیگر مطالب این روزنامه، انتقاد به سیستم حاکمیت گذشته و ظلم و ستمی است که خاندان قاجار به ویژه ظلّ السلطان بر مردم روا داشتند. گاهی در پاورقی هر شماره ترجمه‌ای از کتابها و رساله‌ها از زبانهای خارجی آمده است.

ج: بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌ی نویسنده از میان نوشته‌های بر جای مانده

اندیشه و دیدگاه فکری میرزا اسداله باغ بادرانی را بیشتر می توان از شخصیت و بیان نوشتاری او کسب کرد. او در یک خانواده‌ی کم درآمد و روستایی، اما مقید به مرام و عقاید کامل دینی رشد نمود، لذا با هر آنچه که این عقاید را مورد تعرض قرار می داد، سخت برخورد می کرد و این از چند نمونه مقالات از جمله « ردّ بر نیچه » که در پاورقی شماره‌های ابتدایی روزنامه اش آورده، نمودار است.

شناخت و آگاهی رسانیدن به مردم و رهایی آنها از جهل و گمراهی از اهداف اصلی او به شمار می رفت. لذا تمامی خدماتش از جمله انتشار روزنامه، همه معطوف به آن شده بود. او خود از علوم وافر بهره مند و برای علم و دانش اهمیت خاصی قایل بود و همواره از طرق مختلف زمینه را برای رشد و شکوفایی علم و دانش فراهم می نمود. نمونه ی بارز آن جمله ی « به اهل علم و شاگردان مدارس تخفیف داده می شود.» در صفحه ی اول روزنامه است، که نه تنها مدم را وادار به نوشتن نظرات بلکه به خواندن عقاید دیگران نیز تشویق می کرد.

کسی که دقم در جاده ی روزنامه نگاری می گذارد می بایستی از تمامی وقایع و حوادث زمان خود مطلع باشد و این کار خواهی نخواهی افراد را به عرصه ی سیاست می کشاند. باغ بادرانی در مقطعی از زمان زندگی می کرد که هر روز آن آبستن حوادثی بود. و این دوره در تاریخ ایران بسیار حساس و قابل تأمل است. با بروز انقلاب مشروطه هر چند آزادی خواهان به اهداف اولیه خود رسیدند، ولی مشکلات مردم حل نشد و نقار و بدبختی همچنان گریبانگیر مردم بود. دوره های بعد از آن نیز این وضعیت نه تنها بهتر نشد، بلکه به سختیها افزوده گشت و این مسئولیت روشنفکران و کسانی را که خواهان مرهم نهادن بر درد این مردم بودند بسیار سنگینتر می کرد. لذا کسانی را که این احساس را درک می کردند از کُنچ زاویه ها به میدان و صحنه کشاند و آنان را واداشت که هر کس به نوعی و در فراخور توانش اقدام کند. این شد که افرادی چون باغ بادرانی وارد معرکه ی سیاست شدند.

وقتی قایله ی جمهوریت رضاخانی مطرح شد، او در سر مقاله روزنامه تحت عنوان «وضعیات حاضره» زمینه و جایگاه این پدیده و اینکه چرا مردم «یک صدا و یک نواخت تغییر رژیم سلطنت مشروطه ایران را به وضع حکومت جمهوری از

دارالشورای ملی تقاضا دارند.» (۱) بررسی کرده و نظرات خود را بوضوح بیان نموده است.

در مقاله بعدی « سلطنتهای گذشته و حال » ایران را در کفه ی نقادی قرار داده که مردم بدانند چه بر آنان گذشته است (۲) ظلم و ستم ایادی قاجار به هیچ یک از مردم این خطه پوشیده نیست و افشاگری بیشتر را باغ بادرانی در مقاله ای با عنوان « آثار گذشتگان » در مذمت این خاندان به خصوص ظلّ السلطان در روزنامه اش به چاپ رسانید که نشان دهنده ی بینش و آگاهی او از اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور است. (۳)

ص: ۲۰۷

۱- روزنامه نهضت اسلام شماره اول.

۲- همان.

۳- همان.

«عبدالحسین بنان زاده»، ملقب به «ادیب الممالک»^(۱) و «ادیب فرهمند» و متخلص به «دبیر»، از شعراء و ادبا و روزنامه نگاران معاصر اصفهان است. وی فرزند «میرزا خلیل خان بنان السیلمنه» بود که در صفر سال ۱۳۱۷ در «بروجن»^(۲) متولد شد. به علت فقر فرهنگی زادگاهش و ذوق و علاقه ی او به ادبیات، پدرش برای تحصیل علم، وی را روانه اصفهان نمود. در اصفهان با شاعران و ادیبان بزرگی هم دم شد. در حالی که فقط حدود بیست و دو سال بیشتر از سن او نمی گذشت، در ردیف سرآمدان این فن قرار گرفت. از آن پس به «انجمن ادبی شیدا (دانشکده)»^(۳) دعوت شد.

ص: ۲۰۸

- ۱- در شماره ی نهم مجله ی تحفه الادباء خود آورده که او از طرف «احمد شاه قاجار» در تاریخ جمادی الثانی ۱۳۴۱ به این لقب نائل شده است.
- ۲- بروجن از توابع استان چهارمحال و بختیاری است.
- ۳- انجمن شیدا که بعدها به «دانشکده» موسوم شد، به پیشنهاد و راهنمایی «سها» که از شعرای معروف اصفهان بود و به ریاست «میرزا عباس خان دهکردی» متخلص به شیدا در سال ۱۳۳۴ قمری تأسیس شد و قریب به چهارده سال عصرهای جمعه در منزل آن مرحوم تشکیل می شد. این انجمن یکی از باشکوه ترین و طولانی ترین انجمنهای ادبی بود که حدود یکصد تن شاعر و ادیب در آن حضور می یافتند. از یادگارهای برجسته انجمن شیدا، انتشار مجله ی دانشکده است که متضمن اشعار اعضاء انجمن و حاوی مباحث ادبی و منظومه های اخلاقی بود. (به نقل از مجله وحید، سال ۴، شماره ۴) خود عباس خان شیدا، یکی از بزرگترین دانشمندان و ادباء معاصر ایران و از خدمتگذاران واقعی فرهنگ و ادب در اصفهان به شمار می رفت. (سید مصلح الدین مهدوی، تذکره شعرای معاصر اصفهان، ص ۲۹۱).

در مدتی که در این انجمن حضور می یافت تصمیماتی برای پیشبرد و آگاهی افکار مردم و شناخت و معرفی هر چه بهتر شاعران و اندیشمندان اصفهان گرفت. ابتدا اقدام به انتشار مجله ی ادبی، تاریخی «تحفه الادباء» کرد و سپس در سال ۱۳۰۵ ش. انجمن ادبی دیگری خود پایه گذاری نمود که عصرهای جمعه در منزل شخصی اش تشکیل می شد. «مرحوم ادیب با آنکه در آن زمان هنوز سی سال نداشت، ولی دارای ذوقی لطیف و طبعی حساس بود و از صحبت شعرا و معاشرت با اهل ادب، لذت می برد و چون مردی متعین و ثروتمند به شمار می رفت در تشکیل انجمن و برقراری آن سعی وافی و جهد بلیغ به کار می برد.»^(۱)

این انجمن در ابتدا به علت وجود انجمن ادبی دانشکده، رونق چندانی نداشت، اما «کسالت‌های ممتد آقای شیدا، باعث گردید مدت زمانی آن انجمن تعطیل و شعرای اصفهان نیز عصرهای جمعه در منزل ادیب فرهمند مجتمع شده و به خواندن و انتقاد اشعار خود پرداخته و به اصطلاح، انجمن ادبی اصفهان در منزل او تشکیل شد.»^(۲) از این پس این انجمن یکی از محافل گرم و بزرگ ادبی اصفهان شد. این انجمن حتی پذیرای دانشمندان و شاعران دیگر ولایات نیز بود. «مرحوم فرهمند چون قبل از تأسیس انجمن جزو جریده نگاران بود، ... بالطبع با ارباب قلم و اصحاب دانش سروکار داشت و به حکم این سوابق در ایامی که انجمن را اداره می کرد، با فضلا و شعرای ولایات دیگر روابط ادبی برقرار نمود و غالباً دانشمندانی که به اصفهان مسافرت می نمودند در جلسات انجمن حضور می یافتند.»^(۳)

در مدتی که «گلشن ایرانپور» مدیر روزنامه ی «اختر مسعود» بود، سردبیری این

ص: ۲۰۹

۱- مجله وحید، سال ۴، شماره ۴.

۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۱۱۰ و همچنین اسدالله ایزد گشسب، نامه ی سخنواران، ص ۲۵.

۳- مجله وحید، سال ۴، شماره ۴.

روزنامه را به ادیب فرهمند محول کرد، فرصت مناسبی برای ادیب بود که آثار گویندگان انجمن خود را در آن منتشر کند. لذا وی اشعار و مقالات زیادی از اعضاء انجمن را در این روزنامه درج می کرد. ادیب «تا جمعه آخرین یعنی تا آخرین نفس از این عزم راسخ [اداره انجمن] دست بر نداشته و از هیچ گونه خرجی از جیب فتوت و جیب پر از شوق و شعف مضایقه و خودداری نداشت»^(۱) اگر انجمن ادبی به علت کسالت و قلت مال شیدا درخانه ی او تعطیل شد، در خانه ی ادیب فرهمند نیز دوامی نیاورد و «تقریباً مدت هفت سال در آنجا بیشتر دایر نبود»^(۲) و مرگ زودرس وی، این انجمن را دوباره به خانه ی عباس خان شیدا کشاند.

این نکته قابل ذکر است که، ادیب در سالهای پایانی حیات خود، مجوز یک روزنامه و مجله را نیز کسب کرد ولی هر کدام به نوعی به تعطیلی گرائید. سرانجام ادیب، در «آبان ۱۳۱۳ (رجب ۱۳۵۳) پس از یک کسالت ممتد در اصفهان رحلت نمود»^(۳) و

روی در نقاب خاک کشید و پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، در تکیه ی ملک، به خاک سپردند.

ادیب فرهمند گرچه عمری کوتاه داشت، ولی روزگار او به تمامی در راه علم و ادب و توسعه ی معارف صرف شد. «وی در عشق به ادب و محبت به شعرا و اربابان ذوق، ضرب المثل و در علو همت و فتوت، مقامی ارجمند داشت» ایشان اگر فرصتی می یافت در جمع شعرا با نغمه ی شعر، به تسکین سراچه ی دل و رتق و فتق امور این صنف پرداخته، از هیچ کوشش و کمکی در اعتلای ادبیات، دریغ نمی ورزید. چون شعر بیان احساس دردمند اقشار جامعه است و شاعری دل سوخته

ص: ۲۱۰

۱- مجله ی دانشکده ، سال دوم، شماره ی ۳.

۲- سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۷۶۵.

۳- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۱۱۲. لازم به ذکر است عباس خان شیدا در مجله ی دانشکده فوت وی را در شهریور ۱۳۱۳ می داند. (مجله ی دانشکده ، سال دوم ، شماره ی ۳).

را باید که عمق این دردمندی را غور کند، لذا ادیب با وجود گرفتاریهای زندگی، هیچگاه از مردم بی بضاعت و امور عام المنفعه غافل نبود، « چنانچه عموم اهالی اصفهان می دانند که در چندی قبل مبلغ دو هزار تومان همین ادیب معظم به مریض خانه ی خورشید کمک نموده است.»^(۱)

در سخاوت و گشاده دستی، شهره و « شاید نظیرشان در داد و دهش در اصفهان، کمتر دیده شود. گذشته از علاقه ی مخصوص که نسبت به ادبیات و ادبا در ایشان وجود داشت، همیشه خوان کرمشان بر اهل فضل و هنر گسترده و جمعی در پرتو ایشان روزگار می گذراندند.»^(۲) ثروت و مالی که در اختیار داشت، آن را ودیعه ی الهی می دانست، لذا آن را در راه رضای الهی و « کمک در راه علم و ادب و توسعه ی معارف»^(۳) مصرف می نمود. ایشان نه تنها در میان شعرا از احترام خاصی برخوردار بود، بلکه مورد اعتماد و وثوق حکومت اصفهان نیز قرار داشت و « مدتی به نیابت حکومت و ریاست کابینه ی حکومتی منصوب شد.»^(۴)

ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او

ادیب فرهمند، یکی از پرکارترین و فعال ترین شخصیت‌های مطبوعاتی در اصفهان است. « یقین داریم اگر مطبوعات اصفهان چهار نفر مثل آقای فرهمند داشت، فضیلت بر تمام مطبوعات ایران پیدا می کرد.» ولی چه توان که یک دست صدا ندارد.»^(۵) او در شعبان ۱۳۴۰ (حمل ۱۳۰۱)^(۶) در اصفهان به انتشار مجله ای با عنوان

ص: ۲۱۱

- ۱- روزنامه دانش اصفهان، سال اول، شماره ۱۳.
- ۲- عبدالوهاب گلشن ایرانپور، دیوان اشعار، ص ۱۶۲.
- ۳- روزنامه ی دانش اصفهان، سال اول، شماره ۱۳.
- ۴- دینشاه ایران، سخنوران دوران پهلوی، ج ۱، ص ۴۱.
- ۵- روزنامه دانش اصفهان، سال اول، شماره ۱۳.
- ۶- صاحب کتاب « سخنوران دوران پهلوی، انتشار این مجله را به خطا، سال ۱۳۳۵ قمری ذکر می کند. (دینشاه ایرانی، سخنوران دوران پهلوی، ج ۱، ص ۴۱).

« تحفه الادباء » توفیق یافت. این مجله در چهار صفحه به قطع متوسط و چاپ سربی و به صورت ماهیانه با مضامین صرفاً علمی و ادبی و تاریخی، منتشر می شد. مجله مرام و مقصود خود، از انتشار، را در اولین شماره چنین بیان می کند: « با یک قلم بی غرض و با یک مسلک بی آرایش، مجله ی علمی و ادبی و اخلاقی، تحفه الادباء، قدم در عالم مطبوعات ایران می گذارد. ... قارئین گرام که مایلند مرام و مسلک و مقصد و مقصود ما را بدانند ... نظر به اینکه مقام قلم را در انظار متمدنین عالم منبع تر از هر مقامی دیدیم و شرافت قلم را بیشتر از هر شرافتی پنداشتیم. اما چه قلمی؟ قلم حق نویس. چه قلمی؟ قلم پاک بی آرایش، بالاخره چه قلمی؟ قلمی که از حقایق چشم نپوشد و به ناحق نگردد. این بود که با نیت مقدّس، قلم مقدّس را در دست گرفتیم و داخل خدمات نوعیه می شویم...» (۱)

مقالات مندرج در این مجله بیشتر از دانشمندان و اهل قلم اصفهان است. در باب مقالات تاریخی می توان به مقاله ی « جابری انصاری» که مقایسه ای از زندگی قدیم و جدید در قیمت اجناس و اثاثیه صورت داده و ترجمه کتاب « تحفه الوزراء» تألیف « میر عمادالحسنی»، خطاط معروف عصر صفوی، اشاره کرد. در باب مباحث علمی، مقالاتی تحت عنوان « دانایی و جهالت، حُسن احتیاج و ...» که تمامی در تذکر و راهنمایی و پیش بُرد علم و صنعت، علم آموزی و صنعت گری و علت واماندگی ما از تمدن غرب و توصیه در چگونگی حرکت به سوی آن است. قسمتی از مجله به اشعار شعراء مخصوصاً شعرای انجمن ادبی اصفهانی، اختصاص یافته که مرتب در هر شماره به چاپ می رسیده است. در این باره حتی

ص: ۲۱۲

شماره ی هفت سال اول که تحت عنوان « تحفه الحسینی» نام گرفته، تمام اشعار شعرای این انجمن در رثای حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، است. از مدیر مجله نیز در هر شماره تعدادی مقاله و چندین شعر به چشم می خورد.

بنان زاده، تا آخرین شماره ی مجله، مصمم به حفظ و رعایت اصول اولیه مرام نامه ی خود بود و هیچ گاه اجازه نداد قلم سیاسی و یا حتی طنز و یا جملات و کلمات اهانت آمیز به اشخاص و یا اربابان سیاست و مملکت و نویسندگان و ... در مجله جاری شود. هر چه بود در تعریف و تمجید از بزرگان و اندیشمندان ادبی و تاریخی و ... میهن بود. شماره ی دهم از سال اول، به مورخ اسفند ۱۳۰۱، آخرین شماره ی منتشره ی این مجله بود و دیگر هیچ گاه ادامه نیافت.

ادیب فرهمند در سال ۱۳۰۵ ش. چون اقدام به تأسیس انجمن ادبی اصفهان کرد، لازم بود اشعار این انجمن در جریده ای منتشر شود، لذا ابتدا سردبیری روزنامه « اختر مسعود» را برای این کار پذیرفت. بعد از آن خود مستقل در ۱۳۰۶ ش. امتیاز انتشار روزنامه ی « مداین» و سپس مجله ی ماهیانه « همایون» را کسب نمود، ولی توفیقی نیافت. زیرا با درج چند بیت شعر، خیلی زود مجوز آنان باطل و تعطیل شدند.^(۱)

سه سال بعد در سال ۱۳۰۹ ش. ادیب فرهمند، مدیر و نگارنده ی روزنامه ی « گیتی نما» که به صاحب امتیازی « مهدی اژه ای «^(۲) در اصفهان منتشر می شد، معرفی شد. از سبک و سیاق قلم و مفاهیم طلیعه روزنامه، که در آن مرام و مسلک خود را آورده است، بر می آید که نویسنده، ادیب فرهمند باشد. زیرا جملات و کلمات عین مرام و مقصود مجله ی « تحفه الادباء» است. این روزنامه هر چند نوید انتشار روزنامه

ص: ۲۱۳

۱- کاوه بیات و کوهستانی نژاد، اسناد مطبوعات، ج ۲، ص ۳۶۵.

۲- او را مخترع کبریت در اصفهان می دانند.

را داده بود، ولی به صورت هفته ای چهارشماره و در چهار صفحه منتشر می شد. گیتی نما بر خلاف تحفه الادباء که خالی از سیاست بود، رزونامه ای سیاسی و اخلاقی و دارای کاریکاتور و برگرفته شده از مطالب مفید در باب تاریخ و علوم دیگر است. همچنین اخبار محلی اصفهان و اخبار ایران و مقالات گوناگون و اشعار انجمن ادبی اصفهان، نیز در آن به چشم می خورد. البته مقالات علمی آن از چنان قوت و استواری علمی محکمی برخوردار نبود.

چندی که از انتشار روزنامه ی گیتی نما گذشت، مدیر مسئولی آن نیز به ادیب فرهمند سپرده شد. و در اصل اداره ی کامل روزنامه بر عهده ی او بود. اداره ی روزنامه در آن موقعیت بسیار مشکل بود. زیرا مشکلات و سختی های فراوانی برایش فراهم آورده بودند که دیگر قادر به ادامه ی انتشار آن نبود. گله و شکایات او در طی نامه ای که به وزارت معارف و اوقاف وقت نوشته نمودار این مسئله است. او در این نامه از مسئولان ذی ربط خواهان رفع معضلات روزنامه ی «سیاسی، ادبی، اخلاقی، کاریکاتوری، هفتگی، بنام «گیتی نما» و مجله ای ادبی، اخلاقی، فکاهی، اجتماعی، ماهیانه بنام «همایون» و روزنامه ی «مداین» (که در محاق تعطیل غیر قانونی است) به اسم عبدالحسین ادیب فرهمند»^(۱) شده است. عاقبت این روزنامه نیز همانند دیگر مجلات و روزنامه اش شد.

بنان زاده در مدت عمر کوتاه سی و شش ساله اش، به غیر از آثار و اقدامات فرهنگی ذکر شده، کتاب منظوم «جشن جغدها» را نیز به نظم کشیده است. همچنین اشعار پراکنده او در مجلات و روزنامه های مختلف به چاپ رسیده است.

ص: ۲۱۴

ج: بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌ی نویسنده از میان نوشته‌های بر جای مانده

نکات مطرح شده در اشعار ادیب، نشان از آگاهی او از اوضاع و احوال اجتماع و آگاهی دادن به مردم نسبت به عاقبتشان است. لذا او به هر طریقی بیان مطلب می‌کرد «به طریق قدیم و جدید هر دو شعر و تصنیف» (۱) می‌سرود. اشعارش در اوج سلاست و روانی، دارای حلاوت و مضامین بلند و پُر مایه است.

«دوباره نوبت دوری ز کوی یار آمد

بلا و غصه و غم باز روی کار آمد

چو رفتی از برمن دلبرای نمی‌دانی

چه‌ها به روز من از دست روزگار آمد

از آن دمی که تو رفتی چو گل ز باغ دلم

به چشم من همه گل‌های باغ خار آمد.» (۲)

طرفداری از فقرا و دردمندان و دل‌نستن به دنیا از نکات بارز مضامین اشعار اوست.

تنگ‌دستی و اوصاف نامناسب اجتماعی مردم، او را وادار به قبول مسئولیتی کرده بود که به هر طریق ممکن، در حل این مشکلات کوشا باشد. طرفداری آشکار او از فقرا و ستمدیدگان در مقالاتش و کمک و استمداد از روشنفکران و مفاخر در رفع این معضل در مجله‌اش به خوبی مشهود است. او آزادی را به معنی آزاد شدن مردم از فقر و جهالت، و حاکمیت را مأموران اجرای این امر خطیر می‌دانست. علت حضور او در صحنه‌های سیاسی و طرفداری از آزادی‌های مطرح شده در آن زمان، فقط همین امر بود. زیرا از او هیچ‌گاه مقاله‌ای در طرفداری از آزادی به مفهومی که روشنفکران زمان خود مطرح می‌کردند، نوشته نشده است.

ص: ۲۱۵

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲- به نقل از سید مصلح الدین مهدوی، تذکره شعرای معاصر اصفهان، ص ۳۰.

نکته قابل توجه دیگر افکار او، حس میهن پرستی و دفاع از هویت ملی اوست. اطلاعات و اندوخته های او از تاریخ، او را طرفدار سرسخت ایرانیان و تمدن قدیم آن کرده بود. چرا که معتقد بود آینده ی درخشان از شناخت و عبرت گذشته رقم می خورد. از این رو خامه ی او در کمال سادگی و ادبی، به وقت نوشتن، محال بود به علم آموزی و صنعت گری و سخت کوشی، همچون گذشتگان، توصیه نکند. (۱)

او خواهان این است که ملت از خموشی و بی حرکتی گذشتگان در باز پس گیری حق خود از ستم کاران و نیز نادانی و جهالت سیاستمداران گذشته که در پس رفت مردم عامل اساسی بوده است، عبرت بگیرند و تجربه بیاندوزند. لاجرم همواره در مقالاتی چون « دانایی و جهالت و حس احتیاج و ... » که تمامی در باب تذکر و راهنمایی و عقب نماندن از غربیان است، از مردم خواسته که به خود آیند.

ص: ۲۱۶

۱- در این باره رجوع کنید به تحفه الادباء، سال اول، شماره ۲.

«احمد مراغه ای»، معروف و مشهور به «عرفان»^(۱)، از شخصیت‌های نیک نام و از خدمتگزاران به عالم علم و ادب و فرهنگ و از جمله ی ادبا و روزنامه نگاران مشهور اصفهان در دوران معاصر بود.

پدرش «عبدالصمد»، از اهالی مراغه ی آذربایجان و در آنجا از آبرو و شهرت زیادی برخوردار بود که برای انجام اموری به اصفهان سفر کرده و با اختیار کردن عیال از آن شهر، در آنجا ساکن شد.

در پانزدهم شعبان سال ۱۳۱۱ از این پیوند در اصفهان، فرزندی متولد شد، احمد نام، که آینده ای بسیار روشن و درخشانی به همراه داشت. اما پدرش هیچ گاه شاهد شکوفایی فرزندش نبود، چرا که در همان سالهای کودکی احمد، او و خانواده اش را تنها گذاشته، وفات می کند. از آن پس زندگی بر آنها سخت و طاقت فرسا می شود ولی خانواده ی مادری، از آنان دریغ نکرده، در پرورشش همّت می کنند. با سپری شدن دوران کودکی، به خاطر علاقه ای که داشت در جمله ی سپاهیان شریعت وارد شده و در مدرسه علمیه مشغول به تحصیل شد. «و در همان ایام علوم قدیمه از عربی و غیره را در مدارس قدیمه از قبیل مدرسه صدر و مدرسه ی میرزا حسین،

ص: ۲۱۸

۱- به خاطر انتشار مجله و روزنامه ی عرفان به این نام معروف شد.

اما تحولات و حوادث که این زمان در کشور در شرف انجام بود، بسیاری از زد و بندهای گذشته را واژگون و دگرگون کرد. تلاشهای انقلابیون و آزادی خواهان عرصه تحجر و کوته نظری ها را تنگ نموده و بینش و اندیشه ی باز در جامعه فراهم آورد. لذا توسعه و ادامه ی این مرام، شناخت و معرفت بیشتری می طلبید که لازمه ی آن آگاهی و کسب علوم جدید و مختلف بود. لاجرم او در کنار علوم حوزوی به تکمیل و تحصیل علوم جدیدی چون زبان انگلیسی پرداخت و آن را نیکو و بسیار مسلط آموخت. چندی « هم در علوم ریاضیه خدمت مرحوم محاسب الدوله (۲) به تحصیل پرداخت و رساله ی جبر و مقابله ی وی را در نزد آن مرحوم کامل ساخت.» (۳) تسلط و آگاهی او بر ادبیات فارسی باعث شد که مدارس جدید آموزش و پرورش، او را برای تدریس دعوت به همکاری کند. لذا « سالها در دبیرستانهای اصفهان ادبیات فارسی تدریس می نمود و از دبیران دانشمند و صدیق اداره ی آموزش و پرورش محسوب می شد.» (۴) عرفان چون از میان توده ی مردم برخاسته و رنج و مشقات روزگار را چشیده بود، درصدد راه نجاتی در فراخور خود برآمد و خدمت به خلق خدا را در بالا- بردن سطح فرهنگ عمومی مردم دانست.

لذا نخست به انتشار مجله ی عرفان و پس از آن روزنامه ی عرفان، اقدام نمود و تا آخر

ص: ۲۱۹

۱- روزنامه ی عرفان، شماره ۳۲۳۷.

۲- میرزا آقاخان محاسب الدوله فرزند حسین قلی خان مصفّی، فاضل و عارف، از دانشمندان معروف اصفهان بود. در سال ۱۲۷۴ قمری در تهران متولد شد و در خدمت جمعی از اساتید، من جمله میرزا عبدالغفار خان نجم الدوله ی اصفهانی ریاضیات را تکمیل نمود و از سال ۱۳۱۲ به اصفهان آمده و در بانک شاهی مشغول خدمت گردید و تا آخر عمر در این شهر ساکن بود و سرانجام در جمادی الاولی ۱۳۵۶ وفات یافت (سید مصلح الدّین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۴۷).

۳- روزنامه عرفان، شماره ۳۲۳۷.

۴- سید مصلح الدّین مهدوی، سیری در تاریخ تخت فولاد، ص ۶۳ و همچنین روزنامه عرفان، شماره ۳۲۳۷.

عمر که مجموع حدود سی سال می شد، به این کار مشغول و به هم وطنان خود خدمت نمود. همچنین در سال ۱۳۲۳ ش. که «انجمن ادبی کمال» با حضور فضلا و فرهیختگان و اربابان جراید تشکیل شد، وی نیز به این انجمن پیوست و همواره بر تلاش در آن حضور فعال داشت. (۱)

عرفان از همان دورانی که مشغول تدریس در مدارس اصفهان شد، مورد اعتماد و وثوق مردم قرار گرفت و از محبوبیت زیادی برخوردار شد. لذا در اکثر محافلی که در رابطه با امور شهری و مردمی بود از او دعوت به عمل می آمد. او نیز هر آن جا که احساس می کرد می تواند مثر ثمر باشد از آن دریغ نمی نمود. بدین منظور پانزده سال در انجمن شهر اصفهان صادقانه خدمت و یاری کرد و «با عضویت در انجمن نظار انتخابات مجلس شورای ملی خدمات فرهنگی خود را کامل نمود». (۲) به هر حال احمد عرفان با تمام مشغله هایی برایش فراهم شده بود تا آنجا که می توانست و مقدورش بود از خدمت به مردم کوتاهی نمی کرد و همه را دوست و آشنای خود می شمرد و «ایشان نیز مورد توجه عموم بوده و بدرستی و متانت معروف». (۳) عرفان هر چند عمر طولانی نداشت ولی از همین مقدار بهره های وافری برد و خدمات شایانی از خود بر جای گذاشت. او در پایان عمر مدت ها دچار مریضی و عارضه ی قلبی شد، به حالی که توان خارج شدن از خانه نیز از او گرفته شده بود و رفته رفته چنان بر او اثر کرد که چراغ فروزان حیاتش را به خاموشی گرایاند و در آبان ماه ۱۳۳۰ برابر با صفر ۱۳۷۱ دیگر او در این دنیا نبود و به سرای باقی شتافت

ص: ۲۲۰

۱- مجله وحید، سال ۴، شماره ۵.

۲- روزنامه چهلستون، سال اول، شماره ۱۱.

۳- روزنامه سپنتا، سال اول، شماره ۸.

و در تخت فولاد اصفهان، تیکه مرحوم جهانگیر خان قشقایی مدفون شد.

خلوص و محبت افراد هیچ گاه از یاد رفتنی نیست و امروز با گذشت چندین سال از فوت عرفان یاد و نام او همچنان به خاطر خدمات مؤثری که برای اهالی اصفهان انجام داده، زنده و ماندگار است. نام او سرلوحه‌ی دفتر افتخارات ارزشمند این شهر است، چرا که نه تنها در تنویر افکار و نشر آثار نویسندگان کوشش فراوان نمود، بلکه خود «فاضلی نیکو نهاد و دانشمندی خوش رفتار بود.»^(۱) و از متانت و وقار و صداقت او سخنهاى زیادی گفته شده است.

ب: شرحی در باب روزنامه‌ی او

آثار مطبوعاتی احمد عرفان در دو قالب مجله و روزنامه ارائه شده است ابتدا او مجله‌ی عرفان را با مدیر مسئولی خود و اولین شماره‌ی آن را در تاریخ بیستم برج عقرب ۱۳۰۳ در شانزده صفحه به قطع کوچک خشتی در اصفهان منتشر کرد. این مجله به صورت ماهیانه و مشتمل بر مطالب «علمی، ادبی، اخلاقی، اجتماعی» بود. سال اول مجله‌ی عرفان در دوازده شماره‌ی خاتمه یافت و سال دوم با مقالات علمی بهتر و ترجمه آثار ارزنده‌ی ادامه یافت. اما سال سوم، مجله به صورت مرتب و منظم منتشر نمی شد تا اینکه در نهایت «در تاریخ تیرماه ۱۳۰۶ با نشر آخرین شماره‌ی این دوره، مجله عرفان پایان یافت.»^(۲) این مجله به خاطر درج مقالات علمی و اجتماعی و ادبی از محبوبیت و طرفداری خاصی در بین مردم برخوردار بود و همین استقبال شایانی که از آن می شد، عرفان را واردار و تشویق به انتشار روزنامه کرد که بتواند هر هفته مطالب مفیدی در اختیار علاقمندان قرار دهد.

ص: ۲۲۱

۱- سید مصلح الدین مهدوی، سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان، ص ۶۳.

۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۱۲.

با پایان یافتن کار مجله ی عرفان، او بلافاصله در همان سال « روزنامه ی عرفان» را با مدیریت خود در اصفهان منتشر کرد. اولین شماره روزنامه به تاریخ پنج شنبه، چهارم ربیع الاول ۱۳۴۶ در چهار صفحه به قطع متوسطه منتشر شد. این « روزنامه در سال اول، هفتگی ولی در سال دوم تا پنجم هفته ای دو نوبت منتشر شده و از سال ششم عنوان یومیه پیدا کرد و هفته ای سه نوبت منتشر گردید.» (۱) و تا آخر عمر عرفان به استثنای بعضی ایام، مرتب منتشر می شد که آخرین شماره ی آن ۳۲۳۱ از سال بیست و هشتم در بیست و هفتم آبان ۱۳۳۰، سه روز قبل از وفاتش منتشر شد. مدیر آن در سر مقاله اولین شماره روزنامه مرام و غرض خود از انتشار روزنامه را چنین بیان می کند. «... روزنامه عرفان سعی

می کند که هم وطنان عزیزش را به تمدن کنونی تجدد واقعی راهنمایی نموده و نمونه ای از زندگی امروزی را نشان بدهد. روزنامه ی عرفان طرفدار جدی معارف، و معارف خواهان را بهترین دوست و دشمنان معارف را بدترین دشمن می دارد. روزنامه ی عرفان تا سر حد امکان مفاسد و معایب اجتماعی را تنفیذ کرده و خواهد گفت. روزنامه ی عرفان به هیچ فرقه و مقامی مربوط و منسوب نبوده و با اتکای به خدا و اتکال به نفس و کمک دوستان حقیقی ادراه می شود...» (۲)

این جریده که از روزنامه های متین و وزین اصفهان بود، دارای مندرجاتی از قبیل اخبار محلی و داخلی شهر اصفهان و سایر شهرها و حتی ممالک خارجه و مطالب علمی و ادبی و اخلاقی و تاریخ و گاهی ترجمه بعضی از کتابهای معتبر « با قلمی عفیف و شیوا و هیچ وقت از حدود عفت قلم و حفظ حدود و حقوق افراد و طبقات

ص: ۲۲۲

۱- همان، ص ۱۴.

۲- روزنامه عرفان، سال اول، شماره اول.

و متانت و وقار روزنامه نگاری خارج نشد.» (۱) غیر از مطالب سر مقاله که بعضی تاریخی، سیاسی، ادبی، اجتماعی و امور سیاست جهان است، دیگر مطالب سیاسی در روزنامه به چشم نمی خورد.

روزنامه ی عرفان از دو مزیت مهم برخوردار بود، یکی مدت زمان طولانی که منتشر می شد، او را جزء روزنامه های کهن سال اصفهان قرار داده بود و دیگری شیوایی قلم و نگارش و حفظ شئون اخلاقی و عفت قلم نسبت به اشخاص بود که هیچ گاه از آن شکایتی صورت نگرفت. «مرحوم عرفان روزنامه نگاری بود که هرگز از جاده ی عفت قلم خارج نمی شد.» (۲)

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

با ایجاد مشروطیت در ایران، رشد شتابان روزنامه نگاری آزاد و ملی و قلم و بیان آزاد، در خدمت آگاهی و بیداری ملت درآمد تا ملت را که از قافله ی تمدن وامانده بود، در رسیدن به آن نقطه، تعجیل دهد. لذا هدف اصلی اربابان جراید بر این امر واقع شد. عرفان نیز با شناخت کامل از این موضوع، کمر همت بسته بود تا در حد توان در رفع این معضل بکوشد. پس با مقالات متنوع و متوالی تمام سعی خود را در آگاه نمودن و راهنمایی مردم بکار برد. او معتقد بود کشور راه ترقی نخواهد پیمود، مگر اینکه ترتیبات دو تنظیمات دیروز به کلی به اصول و طرز امروز و شیوه ی جدید تبدیل شود. چرا که اینان دیگر رفع حوائج امروز ما را نخواهند نمود. باید «عادات کهنه را طومار کرده و همان راهی که اروپا برای مدارج ترقی و تعالی پیموده، ما هم به پیمائیم.» (۳)

ص: ۲۲۳

۱- روزنامه ی عرفان، شماره ۳۲۳۷.

۲- روزنامه چهلستون، سال اول، شماره ۱۱.

۳- روزنامه عرفان، سال اول، شماره اول.

اگر در افکار و عادات گذشته جامد و راکد ماندیم و هیچ تغییری در ما صورت نگرفت و در همان وضعیات پوسیده جا خوش کردیم و هیچ یک از تجارب بشریت و ترقیات علوم و فنون را نپذیرفتیم، به طور قطع خود را به وادی بوار و هلاک انداخته و به اضمحلال و پیریشانی ابدی دچار می شویم.» با عادات ماضیه نتوان به سعادت و خوشبختی و درخشندگی استقلال نائل آمد.» (۱) امروز می باید ابرهای مظالم و جهالت و خرافات را که گرداگرد ما را گرفته و سد راه ترقی ما شده، از میان برداشت و برای رسیدن به «تجدد و تمدن، جانفشانی کرد.» (۲) دولتهای متمدن دنیا در سایه تجدّد، بدین پایه عظمت و قدرت رسیده اند. اگر عواملی در ما یافت می شود که ما را در رسیدن به این تمدن و تجدّد یاری نمی کند، عیب از خود ماست نه چیز دیگری. آنان که مشکل را در دین و دین مداری می دانند، سخت در اشتباهند، چرا که «دین منکر مدنیّت نیست، تجدّد مانع مذهب نمی شود» (۳) بلکه این کهنه پرستی و موهومات و خرافات است که چنان بر ما تأثیر گذاشته که باعث واماندگی و پس رفت ما شده. لذا تمام سعی ما بر «دفع موهومات و خرافات و برافکندن اصول کهنه پرستی» (۴) و تلاش برای رسیدن به تمدن جدید و زندگی راحت امروزی است.

البته عرفان بین تجدّد و تجدّد مآبی تمایز قایل است و آنچه را مجدّدانه درصدد رسیدن به آن است، تجدّد واقعی است که موجبات سعادت ملت را فراهم می نماید، نه آنچه را که به قول او «روشنفکران فکلی» تحت عنوان تجدّد مآبی با خود تبلیغ می کنند. تفکر اینان هیچ گاه کارگشا نبوده، بلکه جای پای اربابان

ص: ۲۲۴

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- محمّد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۱۴.

استعماری خود را مستحکم تر کرده اند. در ایران متجدد واقعی خیلی کم یافت شده و اگر واقع بینانه تر بنگریم «... در ایران هنوز یک عده متجدد ترقی طلب آزادی خواه حقیقی یافت نشده، چرا؟ اگر پیدا شده بود تاکنون به این وضع و اصول مندرسه خاتمه داده بود.» (۱) حال وظیفه ی ما روزنامه نگاران در این باره چیست؟ از آنجائی که «... بعضی از دانشمندان را عقیده بر این است که برجسته ترین قوم بایستی مدیر روزنامه و همچنین روزنامه نویس باشند و نیز همچنان که در شرع، پیشوای ناقص الاعضاء برای نماز جماعت مذموم است، به همین نوع در شرع روزنامه نویسی هم نبایستی مدیر و نویسنده ناقص الاعضاء انتخاب نمایند، زیرا که وجود ناقص همچنانکه در صورت ناقص است به همین مثابه هم در عقل و افکار و معنی ناقص خواهد بود...» (۲) لذا قلم ما می تواند بسیار مثمر ثمر باشد. اگر در معنی حقیقی تجدّد چرخید، قومی رستگار می شوند و اگر در تجدّد مآبی لغزید، قومی به ورطه ی هلاکت و تاریکی سقوط خواهند نمود. پس می باید با شناخت و معرفت تمام قدم برداشت و مراقب عواقب کار نیز بود.

عرفان از جمله شخصیت‌های فرهنگ دوست و معارف پرور اصفهان است. او از طرفداران جدی معارف بود و در این راه تلاشهای زیاد و خدمات شایانی انجام داد. وی «معارف خواهان را بهترین دوست و دشمنان معارف را بدترین دشمن» می دانست. (۳) کسانی را که گامی در شناخت و کسب معارف بر می داشتند را می ستود و تا آنجا که می توانست ولو در حد تخفیف روزنامه اش، یاریشان می کرد. ایشان در ایمان به خدا راسخ و در پایبندی به دین اسلام استوار بود. احکام اسلام را خوب

ص: ۲۲۵

۱- روزنامه ی عرفان، سال اول، شماره اول.

۲- همان، سال پنجم، شماره ۳۸.

۳- همان، سال اول، شماره اول.

می دانست و تطبیق احکام اسلامی با علوم سیاسیّه روز را خواهان بود. به وطن خویش و تاریخ قدیم ایران علاقمند و معتقد بود « اسلام به مذهب قدیم ایران نزدیک است و بلکه توافقی هم در بعضی احکام دارد.»^(۱) عرفان تا پایان عمر صادقانه خدمت کرد و به هیچ گروه و دسته ای هم وابستگی نداشت.

ص: ۲۲۶

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۱۴.

شرایط محیط و اجتماع تأثیر زیادی در شناخت و رشد فکری افراد دارد، اگر محیط و اجتماع از لحاظ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در موقعیت خوب و مناسبی داشته باشد، استعدادهای نهفته ی بسیاری را شکوفا می کند ولی اراده، همت و تلاش افراد، لازمه ی تمام اینهاست حال اگر در افرادی جِد و جهد و تلاشی به منظور رسیدن به کمالات یافت شود، هر چند زمینه مساعد و شرایط محیط و اجتماع، مطلوب نباشد، حتماً مثمر ثمر خواهد بود.

از جمله ی افرادی که در زمانهای نامساعد و شرایط اجتماعی نامناسب زندگی می کرد ولی عی لرغم این مسأله توانست «در اثر لیاقت و جدیت و پشتکار، در میان هم شهریان خود مقام ارجمندی را حایز گردد»^(۱)

میرزا حسین خان کریم زاده» معروف به «صحت» بود. او فرزند «محمد کریم» و از خانواده ای گمنام اصفهان بود. در اصفهان به سال ۱۲۶۹ ش. متولد شد و تحصیلات مقدماتی را، در زمانی که یکی از ادوار تاریک و سخت و دوره ی ناامنی و لگام گسیختگی و هرج و مرج توأم با استبداد و زورگویی حکام در تاریخ ایران محسوب می شد، در همین شهر سپری کرد. علاقه اش به امور نظامی گری و تأمین امرار معاش، باعث شد مدتی در «پلیس

ص: ۲۲۸

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴ و ۳، ص ۱۰۷.

جنوب» (۱) مشغول خدمت شود او از فرصتهای خود در مطالعه ی انواع دارو استفاده های مفیدی نمود و با شناختی که بدست آورد، از « پلیس جنوب» خارج شد و به « شغل دواسازی و دوا فروشی مشغول گردید.» (۲) پس از چندی سرمایه ی مختصری به هم زده، به تجارت روی آورد. صحت به خاطر علاقه ای که به علم و دانش و خدمت به مردم داشت، سرمایه و مال زیادی در این راه و امور خیریه صرف و خدمات شایانی به فرهنگ و جامعه ی فرهنگی اصفهان نمود. از آن جمله می توان به انتشار مجله و روزنامه ی «صحت» و وقف « باغ رکن الملکی جهت دبیرستان صارمیه» (۳) اشاره کرد، که « آقای صحت در بدو تأسیس

این مدرسه با اینکه هنوز ثروتمند نشده بود آن را برای کتابخانه

ص: ۲۲۹

۱- انگلیسی ها در دوران جنگ جهانی اول سازمانی نظامی تحت عنوان « پلیس جنوب ایران » که گاه « قشون جنوب ایران » نیز خوانده می شود، تشکیل دادند. این سازمان نظامی با ورود « سرپرستی سایکس » فرمانده نظامی انگلیس (و نویسنده کتاب های تاریخ ایران و ده هزار مایل در ایران یا سفرنامه هشت سال در ایران) در ششم ذیقعدة ۱۳۳۵ ق. (۱۶ مارس ۱۹۱۶ م.) به بندرعباس، رسماً فعالیت خود را آغاز کرد. دولتمردان انگلیسی این نیرو را برای پیشبرد اهداف خود تشکیل داده بودند. آنان نیروی پلیس جنوب را از بین داوطلبان ایرانی که تحت فرماندهی انگلیسی ها و افسران هندی تابع آنها اداره می شد، تشکیل دادند . آنها هدف از تشکیل این پلیس را اعاده ی نظم و امتیت به ویژه در جنوب ایران می دانستند . اما در حقیقت برقراری امتیت در راه های جنوب برای حفظ منافع بریتانیا ، سرکوبی ایلات و عشایر جنوب ، و سرکوبی میهن پرستان بود . این پلیس تا ۱۹۲۱ (۱۳۳۹) فعالیت خود را ادامه داد و در طی این سالها کرمان و بلوچستان ، یزد ، اصفهان ، بختیاری ، خوزستان ، فارس و بنادر را مورد تاخت و تازهای خود قرار داد . این پلیس سرانجام در همان سال منحل شد . (به نقل از ماهنامه کتاب ماه ، تاریخ و جغرافیا ، سال هفتم شماره ۱، ص ۵۳).

۲- محمّد صدر هاشمی ، تاریخ جراید و مجلات ایران ، ج ۴ و ۳ ، ص ۱۰۷ .

۳- سید مصلح الدّین مهدوی، سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان، ص ۲۲۵. لازم به ذکر است که : « مدرسه ی متوسطه اصفهان، که بعداً بنام دبیرستان صارمیه نامگذاری شد، در سال ۱۳۰۰ شمسی به همت والای اکبر مسعود (صارم الدوله) در زمینی به مساحت ۷۰۰۰ متر مربع افتتاح گردید. و دو رشته قنات محمودیه و طاحونه مائیه با نضمام چند باب مغازه و مستغلات از طرف مؤسس برای اداره ی امور دبیرستان وقف گردید. (آگاهی نامه. مرکز اسناد و آمار فرهنگ و هنر اصفهان . سال ۲۵۳۵).

مدرسه ی مذکور وقف نمود.» (۱) و دیگر «مدرسه ای است که از پول خود در محله ی شمس آباد مقابل شاهزاده ابراهیم بنا نمود که محصلین در این مدرسه علوم جدید» (۲) فرا می گرفتند.

همچنین می توان به تأسیس «درمانگاه صحت در کوشک که در تعریض خیابان از بین رفت.» (۳) اشاره نمود. ایشان از شهرت و اعتماد زیادی در بین مردم برخوردار بود. لذا در اغلب انجمن های شهری برای همیاری به همشهریان و رفع نواقص و معضلات شهر، حضور می یافت و تا آنجا که می توانست کمک می نمود. سرانجام این مرد خدمت گذار و صدیق نیز پس از چندی که با مرض موت دست و پنجه نرم کرد، عاقبت در چهاردهم دی ماه ۱۳۵۷ مرگ او را در ربود و به دیار باقی کشاند. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، گلستان شهداء (تکیه ی ملک) به خاک سپردند.

صحت با تلاش و زحمت فراوان توانست جایگاه و موقعیت اجتماعی مناسبی در جامعه کسب کند. ولی این مقام، هیچ گاه او را در ورطه ی غرور و نخوت و کبر نکشاند. با تمام ثروت و مالی که داشت، «مردی ساده و بدون آلایش و با همه کس نشست و برخاست می نمود.» (۴) به اهل فضل و دانش احترام می گذاشت و بدانها علاقه وافری داشت و بیشتر اوقات خود را با آنان سپری می نمود. و س انجام اینکه صحت مردی خوش مشرب و نیک مرام بود.

ب: شرحی در باب مجله و روزنامه ی او

میرزا حسین خان صحت به سبب شغل و حرفه ی دوا فروشی و دواسازی که

ص: ۲۳۰

-
- ۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۴ و ۳، ص ۱۰۷.
 - ۲- همان. و سید مصلح الدین مهدوی، سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان، ص ۲۲۵.
 - ۳- سید مصلح الدین مهدوی، سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان، ص ۲۲۵.
 - ۴- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳ و ۴ ص ۱۰۷.

داشت، سلامتی مردم را لازمه‌ی تمام امور دیگر می‌دانست و چون اهمال و سهل‌انگاری توأم با ناآگاهی مردم را مشاهده می‌نمود، درصدد آگاهی و اطلاع‌رسانی صحیح به آنان از طریق مجله و مطبوعات برآمد و اولین مجله‌ی بهداشتی، پزشکی در اصفهان را منتشر کرد. مجله‌ی «صحت» به مدیریت «میرزا حسین خان صحت» در فروردین ۱۳۰۴ شمسی در اصفهان منتشر شد و شمار صفحات آن گاه بیست و چهار صفحه به قطع خستی بود صحت هدف از نشر این مجله را «برای خدمت به عالم مطبوعات و تنویر افکار جامعه» (۱) ذکر می‌کند. همچنین در اولین شماره سال اول، علت و غرض این مجله را چنین آورده است «مجله صحت هر چند می‌نویسد با عبارت ساده و نزدیک به فهم عموم است و محتویات این مجله محصور در مطالبی است که به حال طبقات سوم و افراد جوان و ابناء ایران مفید [می‌باشد] و پس از مطالعه نتیجه و فایده معنوی از آن بدست می‌تواند آورد.

ایران محتاج تربیت است، از میان اقسام تربیت و در میان انبوه عوامل تربیت‌کننده، نشریات ساده‌ی مفید، بیشتر در اعماق جمعیت نافذ است... ما تا اندازه‌ای که ممکن است محتویات مجله‌ی صحت را سودمند و مفید قرار داده تا حتی الامکان در خدمت‌گزاری به افکار عمومی اندک حقیقت و معنی بدهیم».

این مجله به صورت ماهیانه چاپ می‌شد و در عنوان آن ذکر شده «مجله‌ی صحت» مجله‌ی علمی، ادبی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی» که از اقسام ادبی و سیاسی و اجتماعی، خیلی کم‌مطالبی در آن دیده می‌شود. مندرجات آن شامل مقالاتی از نویسندگان بنام اصفهان و ترجمه‌هایی درباره‌ی «معلومات مفید» که در باب خواص و عوامل مفید مواد غذایی یا دیگر موارد آن است بحثی راجع به اخلاق که در آن اشاره به توصیه‌های اخلاقی دارد و بحثی دیگر راجع به ویتامین‌های

ص: ۲۳۱

مفید برای بدن و همچنین راجع به زنان و دنیای آنان و بیماریها و عفونتها و علاج آنها. و در باب «حفظ الصحه ی عمومی» و در پایان نیز اطلاعات و اخبار پزشکی کشور و دیگر کشورها آمده است. سال اول این مجله با دوازده شماره به پایان می رسد و سال دوم با انتشار شماره ی هشت و نه در یک شماره در آبان ۱۳۰۵ منتشر و از آن پس تبدیل به روزنامه شده است .

«روزنامه ی صحت» در سال ۱۳۰۶ ش. در اصفهان به مدیریت «حسین صحت» بر روی یک ورق بزرگ چاپ و منتشر می شد. مندرجات آن پس از سرمقاله، اخبار محلی و شهر اصفهان و همچنین کشور و دیگر کشورها است. « این روزنامه به صورت غیر مرتب طبع و توزیع می شده و ظاهراً در سال ۱۳۰۷ ش. به انتشار آن خاتمه داده شده است (۱) .

ص: ۲۳۲

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳ و ۴ ص ۱۰۷ .

«میرزا عبدالله و زیرزاده»، از روزنامه نگاران و نقاشان و طنزنویسان معروف اصفهان است. (۱) وی از دبیران نقاشی مدارس اصفهان بود. «او از جمله معلمین سال اول مدرسه ی صارمیه ی اصفهان (متوسط اصفهان) بود که در سال ۱۲۹۸ ش. توسط اکبر میرزا صارم الدوله، تأسیس شد.» (۲) وزیرزاده در اردیبهشت سال ۱۳۰۴، روزنامه ای را به مدیریت و سر دبیری خود، به نام «ارژنگ» منتشر نمود. این روزنامه در چهار صفحه به قطع متوسط و اصولاً به صورت هفتگی در اصفهان منتشر می شد. «طرز انتشار آن چندان مرتب نبود و با اینکه در ابتدا هر پانزده روز یک بار و بعد به طور هفتگی بوده، ولی هیچگاه مرتب منتشر نگردیده.» (۳)

ارژنگ، مقصود خود را چنین می داند که ما «حالات اجتماعی و قضایای جاریه را به اشکال مضحک مصور خاطر نشان عموم می نمایم». لذا روزنامه ی ارژنگ بیشتر جنبه ی فکاهی داشت و چون خود وزیر زاده تبخّر خاصی در نقاشی داشته ، در تمام شماره های ارژنگ یک صفحه یا بیشتر را به کاریکاتورهای انتقادی از اوضاع کشور و شهر اصفهان اختصاص می داده است. همچنین در آن مطالب گوناگون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و خبری نیز درج می شده است. این روزنامه پیش از

ص: ۲۳۴

- ۱- عبدالله خان، برادر کوچکتر «فتح الله خان وزیرزاده» مدیر روزنامه «اخگر» است.
- ۲- مجتبی ایمانی، تاریخ فرهنگ اصفهان، ص ۲۰۴.
- ۳- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۱۱۳.

بیست و سه سال عمر کرد.

وزیرزاده در سالهای کهنلت و پایانی عمرش « در اداره ی تحقیق اوقاف اصفهان خدمت کرد و او همواره مردی خوش اخلاق و نیکو نفس و دارای اندامی کوچک بود.»^(۱) وی را بعضی «مانی عصر خویش» نیز می نامیدند.^(۲)

ص: ۲۳۵

۱- همان.

۲- روزنامه دانش اصفهان، سال ۲، شماره ی ۲۰.

«اسدالله ایزد گشسب» (گلپایگانی)، (۱) متخلص به «شمس» و ملقب به «درویش ناصر علی»، از عالمان و عارفان و ادیبان و درویشان دوره ی معابر اصفهان است. وی فرزند «آقا محمود» (۲) که در سال ۱۳۰۳ ق. (۱۳۶۲ ش.) در شهر گلپایگان دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در موطن خویش نزد اساتیدی چون «ملا محمد علی بن محمد صادق، نحو و صرف و منطق و ملا محمد جواد بن عباس، کلام و اصول و فقه و حاجی ملا علی بن غفار، سیوطی و معنی و مطول و خلاصه الحساب و میرزا باقر بن محمد علی آقا سعید، شرح منظومه منطق سبزواری

ص: ۲۳۷

-
- ۱- ایشان در ابتدا نام خانوادگی «گلپایگانی»، داشته ولی «از سال ۱۳۴۴ به بعد، نام خانوادگی ایزدگشسب» یعنی ایزد پرست اختیار کرده و از این پس پشت غالب کتب مطبوعه این عنوان نوشته می شد» (اسدالله ایزدگشسب شمس التواریخ، ص ۱۲۰).
 - ۲- «... پدرم در پنجاه سالگی در سال ۱۳۲۲ ق. به رحمت ایزدی پیوست» (همان، ص ۱۱۶).

و شرح تجرید و قوشجی و سیدالمجتهدین آقا میرزا محمد کاظم^(۱) سپری نمود. در زمانی که تازه قدم به دوره ی جوانی نهاده بود. به برکت نبوغ سرشار و جدّ و جهدش در فراگیری علوم و فضل و دانش، مقبول و مشهور شده بود و از طرف «سیدالمجتهدین آقا میرزا محمد کاظم» در درسش به «فاضل» خطاب می شد.^(۲)

چون دامنه ی علوم نا محدود و ظرفیت افراد محدود است، حوزه ی گلبایگان کفاف نیاز او نمی کرد، لاجرم در سال ۱۳۲۰ ق. که هیجده سال بیشتر نداشت، قصد سفر به اصفهان برای تکمیل دروس خود نمود. اقامتش در اصفهان چندان طولانی نبود، ولی در همین مدت شش ماه که در اصفهان توقف داشت، از محضر اساتید بزرگ و معروفی چون «آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی»^(۳) و «سید علی نجف آبادی» و «میرزا محمد تویسرکانی»^(۴) استفاده های وافری برد. اما چون در آن زمان، قطب عالم تشیع، حوزه ی علمیه ی نجف بود، دلش همواره با این آشیان پر می کشید. تا اینکه طاقت از دستش به ربود و قصد آن دیار نمود. ابتدا به زادگاهش بازگشته و پس از تدارک سفر، عازم عراق شد. نخست چند ماهی را در «کاظمین» گذراند که برایش بسیار پر رونق بود. پس از آن «به نجف اشرف شتافته، مدت سه سال در آن مکان عرش نشان به تحصیل خارج و اصول و فقه پرداخته و از حوزه ی درس مرحوم آیت الله محمد کاظم خراسانی و آیت الله سید کاظم یزدی، استفاده ها کرده و مخصوصاً از حوزه ی درس مرحوم شهید رابع علامه ی زمان، شیخ محمد باقر اصطهباناتی شیرازی، مدتاً تحصیل حکمت و معقول و فقه و اصول نموده و از آن

ص: ۲۳۸

۱- همان. ص ۱۱۷.

۲- همان.

۳- ایشان هنور مرجعیت عامه پیدا نکرده بود و معروف به «حاجی آقا حسین» بود.

۴- اسد الله ایزد گشسب، شمس التواریخ، ص ۱۱۷.

جمله تمام کتاب شواهدالربوبیه ی ملاصدرا را در خدمتش خواندم»^(۱) چون درک و هضم علوم فلسفی در وجودش نمودار بود، استاد بزرگوارش، مرحوم اصطهباناتی بدو لقب «شمس الحکما» عنایت فرمود.^(۲)

هر چند فضای معنوی و نورانی عتبات و جامعیت علمی حوزه ی علمیه ی نجف امکان دل کندن از آنجا را نمی داد. ولی فراق از خانواده بر آن غالب آمد و او را وادار بازگشت به موطنش نمود. با حضورش در گلپایگان به خدمت طلاب آنجا شتافت و چندی در حوزه ی علمیه ی آن به تدریس مشغول شد. چون آوازه ی شهرتش پیچید، امرای مدارس دینی اصفهان دعوت به تدریس ایشان نمودند.

در اصفهان نه تنها در حکمت و فقه و اصول و علوم عربیه برای طلباب تدریس می نمود،^(۳) ، بلکه خود از محضر درس علمایی چون «جهانگیرخان قشقایی» و «شیخ محمد تقی نجفی» (معروف به آقانجفی) کسب فیض می نمود.

ایزدگشسب با غور در علوم مختلف و آموختن بسیاری از آنان همچنان احساس یک ناتوانی درونی و نقصان روحی می کرد که انگار در این مکانها یافت نمی شد. این بود که بار سفر بر بسته، سوی دیار خراسان شد. گم شده ی او در «بیدخت گناباد» بود که او را دو سال تمام به گرد خود خواند و وی را در وادی عرفان و سلوک الی الله مستغرق نمود. «در بیدخت گناباد، درس تفسیر و اصول کافی از حوزه ی درس مرحوم سلطان العارفین و المتألهین حاج ملا سلطان محمد جنابدی (گنابادی)^(۴) رضوان الله علیه استماع و استفاده می نمودم.»^(۵) سرانجام پس از دو سال کسب

ص: ۲۳۹

۱- همان.

۲- سید مصطفی آزمایش، عرفان ایران «مجموعه مقالات و ۵ و ۶» ص ۱۱۱.

۳- اسدالله ایزدگشسب، شمس التواریخ، ص ۱۱۸.

۴- حاج ملا سلطان محمد سلطان علی شاه گنابدی صاحب تفسیر «بیان السعاده» است.

۵- اسدالله ایزدگشسب، شمس التواریخ، ص ۱۱۸.

معارف الهی به اصفهان بازگشته و «در این خاک پاک در سال ۱۳۳۰ ق. متأهل و مقیم گردید.»^(۱) و زین پس اصفهان المسکن می شود.

سینه او چنان گشاده برای جذب مضامین عرفانی و تنگ قطب عارفین شده بود که او را دوباره به بیدخت کشاند و در سال ۱۳۵۰ ق، «حاج شیخ محمد حسین صالح علی شاه گنابادی»^(۲) قطب عارفین سلسه ی گنابادی، وی را ملقب به «درویش ناصر علی» کرده و «مدتها شیخ این سلسله در اصفهان شده و اجازه ی ارشاد و دستگیری یافت.»^(۳) از این پس که بدین سبب اقامتش در اصفهان ضروری می شد، همه وقت خویش را علاوه بر مقام مرشدی و ارشادی، به مطالعه و تحقیق و تدریس مشغول بود. در این مدت آثار زیادی را تألیف نموده و مجله ای تحت عنوان «عنقا» را نیز منتشر کرد. در کنار آنها «مدتی در فرهنگ اصفهان [آموزش و پرورش] به مدیری دبستان حکمت و چندی هم دبیر دبیرستانها بود.»^(۴)

این مرد بزرگ و وارسته سرانجام پس از یک عمر تعلیم و تعلم و ترکیه ی نفس . در شنبه هفتم فروردین ۱۳۲۶ (پنجم جمادی الاولی ۱۳۶۶) در سن شصت و سه سالگی دار بقا را به سرای فنا ترجیح داده و سر در نقاب خاک قنود. پیکرش در تخت فولاد اصفهان، تکیه ی ایزدگشسب به خاک سپردند.

ایزدگشسب شخصیتی والامقام و ادیبی عارف و عالمی کامل و حکیمی فیه بود که آنچه درباره ی او گفته اند، از صفات و سجایای نیک اوست. درباره ی سجایا و کرامات اخلاقی او، زیباترین بیان و توصیف را از قلم فرزندش باید خواند. «مرحوم شیخ با کمال فضل و تبخری که در علوم مختلف داشت و اغلب در موقع تحقیق

ص: ۲۴۰

۱- همان.

۲- فرزند «حاج ملا سلطان محمد گنابادی» (سید مصلح الدین مهدوی، تذکره شعرای معاصر اصفهان، ص ۲۷۹).

۳- همان و همچنین محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۴، ص ۵۲.

۴- محمد صدر هاشمی، همان و سید مصلح الدین مهدوی، همان.

معانی و بحث در مطالب عرفانی سحر بیان خاص داشته و به مصداق «انّ من الیّان لِسِحْرًا»، همواره مجلسیان را مجذوب خود می نمود. معذک اکثر اوقات سکوت و صبر و حوصله و آرامش خاطر و تواضع و ادب، ملازم حال او بود.

با عموم طبقات به وضع مطلوبی سلوک می کرد و در میان مردم طوری می نشست که اگر کسی او را نمی شناخت و دفعه ی اول به ملاقات او می رسید، وی را با دیگران نمی توانست فرق بگذارد. پیوسته از لغو، اعتراض داشت. بردباری در مصایب و تحمّل شداید مجبول و مفظور او بود. هیچ گاه از درد شکایت نداشت، چنانکه چندین سال ابتلاء به درد پاداشت و با این حال، آنی از ترویج علم و دانش فارغ که نه نشست. اغلب در مجالسی که حضور داشت، به قدری و مؤدب و ساکت می نشست که دیگران تحت تأثیر کمال و ادب او واقع شده و گاهی اتّفاق می افتاد که سکوت این مرد حق، طوری همه را احاطه می کرد که اگر کسی از بیرون اطاق می خواست وارد شود خیال نمی کرد اصلاً در این سرا کسی هست.

در مکالمه و گفتگو دل های همه را به طرف گفتار خود جلب می فرمود. در تحقیق معانی، کمتر کسی با وی برابری می نمود. به قدری در تشریح مطالب مسلّط بود که همگان از عارف و عامی استفاده و استفاضه می نمودند. تسلّی دهنده ی مصیبت زدگان و دلسوز بیچارگان بود و به احوال پُرسی رنجوران قدم رنجه می فرمود و آلام بیماران را با عیادت و محبّت خود تسکین می بخشید. صبر و شکیبایی در مقابل ناملایمات پیشه ی او بوده و از هیچ صدمه و رنجی گریزان نبود. با شداید می ساخت و هیچ گاه از تنگی زندگی شکایت نداشت و جز رضایی حق به خدمت خلق چیزی را معتبر نمی شناخت.»^(۱)

ص: ۲۴۱

۱- اسدالله ایزد گشسب، شمس التواریخ، مقدمه، ص ۱۵ و همچنین سید مصطفی آزمایش، عرفان ایران (مجموعه مقالات عو (۵)، ص ۱۱۴.

ایزدگشسب را طبعی سرشار و دستی توانان در شعر بود که به حق باید وی را از جمله شعرای طراز اول در مضامین عرفانی و از بزرگان سرایندگان شعر الهی دانست. با نظر به اشعار دلنشین و روح افزای او، جای هیچ سخنی غیر از تحسین و تمجید باقی نمی ماند. او در شعر «شمس» تخلص می نمود و اشعارش بیشتر در قالب غزل و تضمین و مثنوی است.

ب: شرحی در باب مجله و آثار او

ایزدگشسب را آثار و تألیفات فراوانی است که سر آمد آنان را شاید بتوان مجله ی وزین چند شماره ای او دانست. بزرگترین علت که می توان در برتری این مجله نسبت به دیگر آثار او بر شمرد، همگان پسند بودن آن است. زیرا اکثر کتابهای او در یک قالب اختصاصی بیان شده که قشر خاصی را طالب است. مجله ی «عنقا» به مدیر مسئولی و صاحب امتیازی «اسدالله ایزدگشسب گلپایگانی» در اصفهان و در هیجده صفحه به قطع کوچک، منتشر می شد. هر چند امتیاز آن در تیر ماه ۱۳۰۴ صادر شده ولی نخستین شماره ی آن در اول فروردین ۱۳۰۵ (رمضان ۱۳۴۴) منتشر شده است. این مجله به صورت ماهیانه و در قالب مجموعه ای «علمی، اخلاقی، ادبی، فکاهی، اجتماعی» معرفی شده است. ولی مندرجات آن بیشتر در باب مطالب اخلاقی و ادبی و فلسفی به چاپ رسیده است.

«مجله ی عنقا روی هم رفته دوازده شماره بیشتر منتشر نگردیده و مجله برای همیشه تعطیل شده است. از این دوازده شماره، ده شماره ی آن متعلق به سال اول و دو شماره ی آن مربوط به سال دوم مجله است.»^(۱)

ص: ۲۴۲

دیگر آثار ایزدگشسب، بنابر قول خود، حدود بیست و هفت اثر است،^(۱) که تعدادی از آنان هنوز چاپ و منتشر نشده اند. برخی از این کتانی ها عبارتند از:

۱- شمس التواریخ: در ذکر و «گزارش و تاریخ علما و فقها و حکما و عرفا و شعرا و ادبای اسلامی، خصوص اثنی عشریه، است به هر مشکلی که باشند.»^(۲) این کتاب شامل چهار رکن به ترتیب در ذکر احوال فقها. حکما. عرفا و شعرای عجم و یک خاتمه که در شرح حال نویسنده و ذکر مؤلفات و مصنفات او و یک تمیم للخاتمه در ذکر بعضی حکایات تاریخی و نهایتاً در پایان مجموعه ی اشعار مؤلف است. شمس التواریخ اولین بار توسط مؤلف در سال ۱۳۳۱ ق. به چاپ رسید. ولی چون در بعضی مدارس جدید به عنوان تاریخ ادبیات اسلامی و ایرانی، تدریس^(۳) می شد، کم یاب شد، لذا مؤلف با اصلاحات و اضافاتی، مجدداً آن را در سال ۱۳۲۵ ش، به چاپ رساند.

۲- نامه ی سخنوران: در شرح حال و آثار «شعرا و ادباء و گروهی از سخنوران و دانایان عصر حاضری هستند که آثار شعری و تاریخ و ترجمه ی مختصری به اندازه ای که در دسترس داشته با تصویرهای چندی ثبت اوراق نموده و به چاپ رسانده ام.»^(۴) این اثر شرح حال شعرا و ادبای ایران را از مشروطیت تا سال ۱۳۱۶ ش. بیان می کند.

۳- جذبات الهیه: در ذکر م منتخباتی از دیوان «شمس تبریزی» و شرح و تصحیح بعضی از اشعار به همراه مقدمه ای در «ترجمه ی حال و شرح مقال مولانا، آن چنان

ص: ۲۴۳

۱- اسدالله ایزدگشسب، شمس التواریخ، ص ۱۱۸.

۲- همان، ص ۲۱.

۳- همان، ص ۱۹.

۴- اسدالله ایزدگشسب، مقدمه ی رساله ی نور الابصار، ص ۵.

که میسور و مقدور بوده» است. (۱) جذبات الهیه نخستین بار در سال ۱۳۱۹ش. به چاپ رسید.

۴- رساله ی نورالابصار: در «شرح حال یگانه عارف کامل و شاعر شهیر ایرانی طبسی الاصل اصفهانی المولد و المسکن» که یکی از مشاهیر و نوادر روزگار است، با ذکر ی از آثار نظم و تتر منتخب او» (۲) است. نورالابصار نخستین بار توسط مؤلف در سال ۱۳۲۲ش. به چاپ رسیده است.

۵- اسرار العشق: در تفسیر منظوم سوره ی یوسف است. اسرار العشق شامل مقدمه ای به نثر و سپس تفسیر سوره ی یوسف است بدین صورت که ابتدا آیه ای ذکر و بعد تفسیر آن به صورت نظم بیان می شود. دیباچه ی مختصری در نظم از ملاقات حضرت موسی با خضر و مسافرت و همنشینی آن دو، از دیگر مطالب این کتاب است. اشعاری که در تفسیر سوره ی یوسف آمده «از روی حال درونی و کیفیت باطنی است، به طوری که شیخ در این کتاب اشاره فرموده، تنظیم کتاب در حالی بوده که جهت تکمیل نفس، به ریاضت اشتغال داشته» (۳) است. اسرار العشق. نخستین بار در سال ۱۳۴۳ ق. به چاپ رسید. سپس در سال ۱۳۷۵ش. با بعضی اضافات توسط مؤلف از جمله رساله ی منظوم «روح العرفان» و برخی مثنویات و غزلیات خود، تجدید چاپ شده است.

۶- هدایه الامم: در اثبات نبوت پیامبر اکرم (ص) و «وجوه اعجاز قرآن و حال تورات و انجیل فعلی و اشارات و بشارات آن کتب به نبوت آن حضرت» (۴) است. همچنین جوابیه ای بر منتقدین و مخالفین اسلام و اعتراف دانشمندان بزرگ غرب

ص: ۲۴۴

۱- همان.

۲- همان، ص ۶.

۳- اسدالله ایزدگشسب، مقدمه ی شمس التواریخ، ص ۱۰.

۴- همان، ص ۱۲۰.

به عظمت حضرت محمد(ص) و دین اسلام است. این کتاب اولین بار در سال ۱۳۱۳ش. به چاپ رسیده است.

۷- بدایع الآثار: در «سوانح عمری فقیر [مؤلف] بابعضی مطالب تاریخی و ادبی و غیره» (۱) است.

۸- تحفه السفر: در ذکر سفر مؤلف به عتبات از ابتدای حرکت تا سال ۱۳۲۹ق. مؤلف در این اثر به تفصیل شرح مسافرت و اساتید و هر آنچه واقع شده را بیان می کند. «این فقیر در کتاب تحفه السفر و بدایع الآثار، به طور تفصیل شرح حالات و تفصیلات مسافرت و اساتیدی که تلمذ در خدمت آنها نموده و بعضی وقایع تاریخی این دوره و فواید ادبی دیگری ذکر نموده ام.» (۲)

غیر از آثار ذکر شده و دیگر آثار بر جای مانده ی ایزد گشسب، مقالات متعددی از وی در روزنامه های «عرفان» و «اختر» و «مجله ی معارف» و «آینده ی ایران» به چاپ رسیده است.

ج: دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های برج مانده

ایزد گشسب از آن افرادی است که «سخنش مغناطیس ارواح و ارواح و رُباینده ی نفوس» بود. زیرا «غالباً منشأ تجدید و تحویل اطوار اجتماع، افکار و سخنان اینگونه مردم» (۳) هستند. او چون از جمله شعرا و سخنوران بود، پس «از مصالح شخصیه و منافع جزئیّه و هواهای نفسانیّه صرف نظر نموده. فقط عاشق مصالح نوعیه یا معارف الهیه» (۴) بود. ایشان از گونه افرادی بود که «ملتی را از حالتی ظلمانی به حالتی نورانی

ص: ۲۴۵

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۱۶.

۳- مجله ی عنقا، سال اول، شماره ی اول (تأثیر نوابغ و شعرا در اجتماع).

۴- همان.

تحویل می نمود» (۱). شاید بتوان تمام موفقیت و محبوبیت وی را در اعتقادات و دیانتش دانست و خود نیز بر این واقف بود و حتی نجات اُمم را در همین می دانست. «دیانت یگانه وسیله نجات اُمم و قوی ترین عامل مؤثر در اجتماع است و بر همه ی عواطف و حالات و اخلاق بشر حکومت دارد» (۲). ایشان مسئله ی دیانت را از لوازم و ملزومات قوانین، اصلاح اُمم و رستگاری بنی آدم می داند و معتقد است «اساس دیانت بر اتحاد و تساوی حقوق و رابطه ی جمعیت بشری است» (۳).

انسان ها وقتی در کمال صحت و سلامتی بر جوامع تأثیر گذارند. این سلامتی باید که تمام جنونب آدمی را شامل شود. لذا صحت و اعتدال حقیقت آدمیت به اعتدال و قوت سه مرتبه استوار است: مرتبه ی محسوسه ی بدنی که فراهم آمده از اسکلت و گوشت و پوست و... است که طریق حفظ صحت و استقامت آن به کار انداختن جهازات بدن است و به ورزش طبیعی یا مصنوعی. مرتبه ی دوم ملکات معنوی و خواهی پنهان که جز به آثار محسوب نمی شود. از قبیل عفت، شجاعت، مناعت، عدالت، حکمت، قنوت. و.. و ملکات رذیله چون جبن، گدا منشی، ظلم، نادانی و... که راه استقامت اخلاق و و آراستگی به صفات

حمیده و ورزش اخلاقی و مجاهدت است. مرتبه ی سوم قوای فکریه ی غیر محسوسه از متخیله ی متوهمه ی عاقله، که به کثرت ورزیدن، منتج نتایج بزرگ و کشفیات عظیمه است» (۴).

ایزدگشسب، جامعه ی زمان خود را یک جامعه ی مریض از هر حیثی می داند و امراض اجتماعی و اخلاقی که در پیکر و روح این جامعه رسوخ نموده، چنان مزمز

ص: ۲۴۶

۱- همان.

۲- همان، (دیانت و لزوم آن).

۳- همان.

۴- همان، شماره ی ۲، (ورزش بدن و اخلاق و فکر).

شده که «برخی از اطباء اجتماعی و پزشکان روحانی و اخلاقی از صحت و عافیت آن مأیوس»^(۱) مانده اند. ایشان در معرفی این امراض در ابتدا یادآور می شود که، قبل از هر اقدامی و هر توجهی برای اصلاح مفاسد، در درجه ی اول اهمیت، اعتراف به این مطلب داشته باشیم و بدانیم که با مریضیم و از سیر تکامل محروم هستیم. زیرا عدم شناخت این مسئله «جهل مرکب» افراد آن جامعه را می رساند.

پس از آن باید گفت که قسمت عمده ی امراض جامعه ی ما ناشی از عدم تربیت و سواد است که چند صد هزار نفوس مرد و زن ایرانی از معارف دنیای امروزی به کلی مهجورند.^(۲) البته بی سوادی اکثر مردمان را شاید بتوان به علت فقدان و کمی مدارس در نقاط ایران تلقی کرد. مهم ترین قسم از امراض جامعه ی ما، ناشی از این است که تعداد زیادی «خود را در میدان سعی و عمل و خدمت به جامعه داخل نمی کنند» و به نوعی عادت کرده اند «از دست رنج دیگران بدون آن که در عوض خدمتی به جامعه کرده باشند»^(۳) ارتزاق کنند.

جامعه ی ما را افکار و علوم خرافی و مضحک فرا گرفته است و از «علوم صحیح و فنون نافع و اخلاق انسانیت» در آن خبری نیست. هنوز احساسات عامیانه در ضدیت با علوم و معارف و تربیت به سبک جدید و صحیح مرسوم است. «در این مملکت نه وسایل حفظ الصّحه موجود و نه اهالی العالم به لزوم آنند و نه مریض خانه داریم و نه احساس به لزوم آن می کنیم»^(۴) جامعه ای که در آن به نوشتن و خواندن کلمات مضحک بیشتر راغب باشند تا با ادراک حقایق، حقیقتاً یک «جامعه ی رذل پسند و جهل پرور و شوخ است.» و مسلماً چنین جامعه ای «عرضه و

ص: ۲۴۷

۱- همان، شماره ۹ و ۱۰، (اجتماعی).

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

کفایت را در غصب حقوق و امحاء ضعفا دانسته و عادت می کند. به هر نویسنده لعن و به هر گوینده ای طعن زند. زیرا خوب را از بد و صحیح را سقیم و دانه را از گاه و چاه را از راه نمی شناسد.»^(۱) آری ما مرضیم و «تا این خون فاسد و دو رنگی و شرارت و بی عاطفه گی و سستی و خودخواهی در عروق ماست. اگر روزی صد نفر از گرسنگی و برهنگی بمیرند کک ما را نمی گزد واحدی متأثر نمی گردد.»^(۲)

اما امراض این جامعه را، درمانی نیز هست. هرچند گروهی به معالجه این امراض اجتماعی پرداخته اند و به خیال خود خواسته اند «مردم را به مرگ بگیرند که اقلأً به تب راضی شوند. ولی آنان نظریات شرقی را به مادیات متوجه ساخته و یک باره تیشه به ریشه ی عموم معنویات و الهیّات و روحیّات زده و در نتیجه جمع تعالیم ریائیّه و عواطف و جدائیّه را انکار نمودند و این مریض بدبخت را سرسام کرده که هم از تمدن معنوی و احساسات روحی سرد شده و هم از قوافل شرقی و تمدن مادی افتاده.»^(۳)

اما ما معتقدیم، این مرض اخلاقی، اجتماعی را «معجونی مرکب از تمدن مادی غربی در تمدن معنوی شرق لازم است، یعنی راهی بین مادیات و معنویّت صرف باید به پیمایند. به عبارت دیگر علوم و فنون مادی را با روح شهامت و شجاعت فکری و ادبی و حریت حقیقی از یک طرف و عواطف و روح اعتقاد به مکافات و محبت حقیقت و نوع خواهی و تقیّد به وجدانیت و حقایق دینیّه و لطایف اخلاقیّه را از طرف دیگر، ممزوج نموده وارد میدان حیات اجتماعی و سیاسی مدن گردد و اخذ هر یک از این امور بدون دیگری برای سعادت ما ملت مشرقی کافی نیست.»

ص: ۲۴۸

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

لذا «این معجون را از سه راه باید به این مریض خوراند:

۱ - به توسط مدارس و مکاتب. ۲- جراید و مطبوعات. ۳- ناطقین و واعظین زبردست و به وسیله ی کنفرانس ها».(۱)

ایزد گشسب تربیت صحیح و آموختن فنون و صنایع افراد جامعه را از دیگر موارد اصلاح مفسد دانسته و در این امر جنسیت مطرح نیست. وی معتقد است هر ملتی که بخواهد موفه الحال و خوشبخت و در آتیه به عظمت و سعادت ملی نایل گردد، باید در تربیت دختران و زنان و آموختن توان و صنایع لایقه و خواندن و نوشتن و محاسبه ی امور».(۲) بدانها بکوشد.

ایزد گشسب ، در بحث اخلاق اجتماعی معتقد است که «حقیقت حیات، تنازع در بقاست.» و زندگی اجتماعی بشر جدای از نظام قانونمند طبیعت نیست و

«منازعه و مجادله و کشمکش، جزء اصول خلقت و ناموس طبیعت کلیه ی عالم است.» او بدون این که روحیه ی جنگ طلبانه داشته باشد. در بحث حیات اجتماعی «جنگ را سبب حیات بشر» می داند. «بدون خون ریزی، هیچ ملتی به حقوق حقّه ی خود نایل نمی گردد.»(۳) به طور قطع جنگ و خون ریزی مورد بحث در قصاص و دفاع و احقاق حقوق مسلم است که به فرموده ی قرآن کریم «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ».(۴)

او که تربیت شده ی مکتب اسلام است، کناره گیری از مبارزه ی شرافتمندانه و حق طلبانه را هم ردیف ذلت می داند، «هر کس که برای مبارزه ی حیاتی حاضر نباشد، با یاد مرگ با ذلت را آماده باشد». بر خلاف عقاید متفکران مکاتب مادی، که

ص: ۲۴۹

۱- همان.

۲- همان، شماره ی ۸ و ۷(اجتماعی).

۳- همان، شماره ی ۲،(در اطراف عنقا).

۴- سوره ی بقره، آیه ۱۷۹.

مرگ را واقعه ای وحشت بار تلقی می کنند، ایشان مرگ را فرایندی طبیعی تعریف می کنند که «لازمه ی تکوین [است] و حیات قومی بدون مرگ طایفه دیگر صورت نمی بندد.» جنگ را نیز مانند مرگ از قوانین طبیعی عالم قلمداد می کند. «حس غلبه جویی و تفوق، خصوص در اصطکاک منافع، کاملاً در بشر موجود است.» (۱)

از دیدگاه ایزدگشسب، رویه ی انسان ها در اخلاق فردی و اجتماعی متفاوت است. برخی زندگی را در گوشه نشینی و کناره گیری از اجتماع و عدم استفاده از قدرت، خلاصه می کنند. در این بینش، آدمی در مواجهه ی با ظلم جز تسلیم راهی ندارد. این «تن به ستم در دادن و صلح طی، فلسفه ی تارک دنیا هاست.» ایشان این تفکر را در مسیر کمال انسانی، نارسا فرض کرده است: «انفراد و انعزال جغد که فلسه ی هنود و روح تعلیمات حضرت مسیح و بوده است. گرچه مقدس بوده ولی برای سعادت بشر مطلقاً کافی نیست.» (۲)

برخی دیگر زندگی پیروز مندانه را موفقیت بی قید و شرط در جنگ و تنازع بقا می دانند. آنان که دست اندازی به حقوق دیگران را عزت و شرف و آزارهای جنگ و خون ریزی را دست مایه ی آرامش و نشاط خود کرده اند، این تفکر آسیب زا «و تعلیمات شاهین که روح شرارت و کشمکش و تباغض و فساد [است] فقط روح بی مغز مادیت را به بشر تزریق می کند، نزد هو شمندان جز تخریب بلاد و عناد عباد و توحش و بربریت نیست.» (۳) برای سعادت یک ملت، برنامه ای اجتماعی لازم است و تعالیم اجتماعی باید مبتنی بر مصالح کلی و فراگیر و عمومی باشد و گرنه «فلسفه های اخلاق انفرادی اگر تحمیل برنوع شود، در نتیجه موجب تخریب نظام و

ص: ۲۵۰

۱- مجله ی عنقا، سال اول، شماره ی ۲، (در اطراف عنقا).

۲- همان.

۳- همان.

بر این اساس سعادت انسانی که حاوی ابعاد فردی و اجتماعی است باید شامل برنامه های متعالی در جنبه های فردی و اجتماعی باشد. نه برنامه های فردی صرف و نه جنگ و چپاول اجتماعی، هیچ کدام به تنهایی، بشر را به پرواز در آسمان خوشبختی یاری نخواهد رساند و قوانین حاصل از اندیشه ی قاصر آدمی، جامع حیات فردی و جمعی و مادی و معنوی نخواهد بود. پس «نظر کن به فلسفه ی دین محمّدی (ص) و صراط مستقیم احمدی (ص) که حقوق مادی و اجتماعی را چگونه کاملاً محفوظ می دارد و در عین این تعلیمات، سرچشمه ی همه ی عواطف و عشق به سعادت معنویه را ارایه می نماید.» «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»، أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، اشاره به مبارزه ی حیاتی است و رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، اشاره به عواطف و شفقات معنویه و اخلاقیه است. دوران زندگی اجتماعی بشر بر محور این دو قوه است.»(۲)

ایزد گشسب، هیچ گاه در مسایل سیاسی شرکت و دخالت نجست و حتی در این باب خامه ای هم بر کاغذ نغلطاند. ولی گاهی نکات و مواردی را به انتقاد می نشیند و ایراد هایی نسبت به حاکمیت مطرح می کند که در نوع خود بی خطر و نشان از آگاهی او نسبت به محیط زمانه ی خود است. در ذیل، نمونه ای را در این باب برای حُسن ختام این مقاله ذکر می کنیم. «ملت ایران امروزی با خرابی های طاقت فرسایی که از دیرگاه است به بنیان عمارت او رسیده و فساد اخلاقی که در قرن اخیر در غالب

طبقات بروز کرده چاره ای جز توسل به ذیل معارف عمومی و تشبث به فکر های اساسی برای رفع بحران فقر اقتصادی ندارد. ایرانی هم کاملاً نیازمند به معارف

ص: ۲۵۱

۱- همان.

۲- همان.

است و هم سر تا پا محتاج لوازم زندگی و غرق احتیاج اقتصادی است.

قبل از مشروطیت فی الجمله نای از راه دهقانی و شبانی داشت ولی به معارف دنیا آشنا نبوده و احتیاجاتش چندین درجه کمتر از امروز بود. امروزه مختصر معارفی دارد، ولی از شدت استیصال جامعه نمی توان از او استفاده کرد، چون ملتی که نان ندارد جان ندارد. نهضت و انقلاب نتیجه ی معکوس می دهد. می بینید که روز به روز به سرعت برق بر عده ی فقرا و بی کاران افزوده می شود.

باید علاج فقر عمومی را تا یک درجه کرد و معارف را هم بسط داد. اگر به اقتصادیات توجه نشود، از معارف عمومی و تعلیمات و اخلاقیه نتیجه ی مطلوبی نخواهیم گرفت، بلکه تحصیلات محصلین فقط آلت امرار معیشت آن ها خواهد بود. از آن طرف اگر توجه تام به بسط معارف نشود این توده ی بی سواد، این ملت نادان لالی ارداه، هیچ گاه به رشد سیاسی نخواهد رسید و در عداد ملل حیه محسوب نخواهد شد. حدس ملیت و معاونت اجتماعی، رابطه ی روحی، عظمت ملی نخواهیم داشت. در جلو صر صر حوادث خاشاک وار پراکنده خواهیم شد. از طرف دیگر معنویت و اخلاق با فقر و فلاکت چه طور محفوظ می ماند. طفلی که غذا و مایحتاج زندگانی برای او مهیا نیست، چگونه رشد جسمانی و عقلایی و اخلاقی از او متوقع باشیم. این ملت مفلوک این جامعه ی گدا، علم و اخلاق و حس وطن خواهی و حس قومیت و ملیت و دیانت و چیزهایی که باید او را برای حفظ حقوق و حیات اجتماعی حاضر سازد. متأسفانه باید همه را آلت مبارزه با فقر و احتیاجات شخصی کند. بالاخره غالب افراد با شرف جامعه از راه ناچاری به وسایل بی شرفانه امرار معاش کنند. یک شاگرد مدرسه پس از تحصیلات ناقصی که با هزاران عوایق و موانع نموده، پس از اخذ تصدیق نامه ی خود و اولیای او متحیرند که چه کاری پیش گیرند که اقلاً کفاف خوراک روزنامه ی او را بدهد...

ما هر چه در جراید بحث از «سوسیالیزم» و «کاپیتالیزم» کنیم. فقط صحبت های علمی است که در ایران مصداق ندارند. چون ما نه سرمایه دار داریم نه کارگر. مبارزه ی کارگر و سرمایه دار در مملکت ما از قبیل سالبه به انتفاء موضوع است. اعتصاب بیست هزار کارگر در یک کارخانه جزو مسموعات و اخبار خارجه است. ربطی به ما ندارد. آری این وضعیت خطرناک فقر و پریشانی عمومی و بی کاری در این جامعه، رقت آور است. راه چاره و جلوگیری از این بلایه عظمی را همه می دانند.

ترویج امتعه داخلی، کم کردن احتیاجات غیر ضروریّه و تجملیّه، تهیه کار برای بی کاران، افتتاح مدارس صنعتی، فنی، فلاحتی، مکانیکی، ترقی دادن و فلاحت و زراعت از راه علم، اراضی بایره ی قابل استفاده را آباد نمودن و تجارت را با اصول علمی اداره کردن و منحصر نکردن به تجارت در ارزاق عمومی و احتکار غلات یا به اخذ تنزیل خانه بر انداز تأسیس شرکت و کمپانی برای استخراج معادن.

تا در این موضوع های فوق اقدامات عملیّه نشود. این فقر و فلاکت تخفیف نخواهد یافت و با قایم به نفس نخواهیم بود.»(۱)

ص: ۲۵۳

۱- همان، شماره ی ۳، (اجتماعی).

در صدر فرهیختگان و مشروطه خواهان و خادمین واقعی مطبوعات در اصفهان، باید از « نور شرق » نام برد. همو که نامش سرلوحه و زیننده ی افتخارات بزرگ فرهنگی و اخلاقی این شهر است. ولی متأسفانه مقام علمی و شخصیت اجتماعی او در زمان حیات و پس از مرگش شناخته نشد و از آن قدردانی نگردیده است. به هر حال، « نورالله دهاقانی » در حدود سال ۱۳۰۰ ق. در دهاقان (۱) متولد شد. پدرش « شیخ علی محمد دهاقانی» (۲)، چون برای تحصیل علوم دینی به اصفهان آمده و در آنجا مقیم شد، از آن پس اصفهان مسکن خانوادگی آنها قرار گرفت. نورالله « از اول جوانی وارد جرگه ی طلاب علوم دینی شد و در حوزه ی درس فضلا و مدرسین اصفهان حاضر شد، « (۳) و نهایتاً تحصیلات خود را در همین مدارس قدیمی به اتمام

ص: ۲۵۵

-
- ۱- دهاقان در چهار فرسخی شهرضای اصفهان واقع است که مناطق آن سمیرم سفلی نیز خوانده می شود.
 - ۲- شیخ علی محمد دهاقانی، از فقها و مجتهدین اصفهان و محل وثوق و مورد اعتماد مرحوم میرزا حسن شیرازی بود. وی نزد حاج ملاحسین علی تویسرکانی و آقا سید محمد شهشهرانی و حاج شیخ محمد باقر مسجد شاهی تحصیل نموده و پس از وصول به مقام اجتهاد در خدمت حاج شیخ محمد باقر (پدر آقا نجفی) وارد شد. همچنین در حوزه ی درس آقا نجفی (شیخ محمد تقی) حضور می یافت و جواب استفتائاتی که از آقا نجفی می شده را می نوشت و اعلم از او بود. حل و فصل دعاوی و خصومات را نیز انجام می داد. وی از مردان نیک روزگار بود. که سرانجام در حدود سال ۱۳۲۰ در اصفهان وفات یافت. در این باره رجوع کنید به : سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان ج ۲، ص ۹۸۹ و ابراهیم جواهری، علوم و عقاید ص ۶۶ و آئین فرزادنگی ، ج ۵، ص ۷۳.
 - ۳- ابراهیم جواهری، علوم و عقاید، ص ۶۶.

رسانید و از بعضی علماء، اجازه ی اجتهاد گرفت. وی در زمان طلبگی خود « الفیه ی ابن مالک (سیوطی) را در نزد شیخ هادی قمیسه ای در مدرسه ی ناصریه خواند و ادبیات را نزد مرحوم شیخ محمد رضا نجفی (مسجد شاهی) تکمیل و از حوزه ی درس حاج آقا نورالله و آقا جلال و میرزا عبدالحسین مسجد شاهی نیز استفاده برد.» (۱)

وی بیشتر وقت خود را صرف مطالعه و آموختن تفسیر قرآن می نمود، به طوری که احاطه ی کاملی بر علم تفسیر قرآن و آیات قرآنی داشت. همین « او را از اقران و امثال خود ممتاز می نمود و در این فن شریف به اندازه ای اظهار علاقه می کرد که در اغلب مجالس و محافل، آیه ای از قرآن را مطرح می نمود.» (۲) غیر از تفسیر، بر علوم دیگری چون ادبیات، فقه و اصول و « علم الاجتماع نیز تسلط داشت و اغلب مقالات او که در روزنامه ها و مجلات اصفهان چاپ می شد، در این زمینه است.» (۳) نورالله تعصبی در آموختن علوم دینی صرف نداشت، و فراگیری علوم جدید را حتی از ضروریات می دانست. لذا « به زبان فرانسه به خوبی مطلع بود» (۴) و با آن آشنایی داشت. ورودش به صحنه ی سیاست، با فعالیت ها و تلاش هایش برای ایجاد مشروطیت بود. او که

در این مدت جوانی پخته و کامل شده بود، در زمره ی آزادی خواهان و روشنفکران قرار گرفت. با برپایی مشروطیت در ایران، خدمات شایانی در حفظ و حراست آن در اصفهان کرد، به حالی که در محافل، بر سر زبانها بود. ولی چون « مردی سخت حساس و پاکدل بود، اختلافات صدر مشروطیت او را سخت آزرده خاطر کرد.» (۵) پس از آن، « کودتای رضاخانی را هم دید و تجربه کرد،

ص: ۲۵۶

۱- همان و سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۹۸۹.

۲- روزنامه چهلستون، سال ۲، شماره ۴۸.

۳- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴ و ۳، ص ۳۱۷.

۴- روزنامه چهلستون، سال ۲، شماره ۴۸.

۵- آئین فرزادنگی، ج ۵، ص ۷۳ (مصاحبه با محمد مهریار)

باورم نمی آید که او را پسندید، من بیاد دارم ایامی که تازه به دوره ی صباومت رسیده بودم، او را می دیدم که سخت ناآرام است. پنداشتی که در دلش یک تلاطم عظمی از دریایی سرکش وجودشان، وجود دارد.»(۱)

ایشان به دلیل تسلط کاملی که بر علوم عربی و ادبیات فارسی داشت، دعوت به تدریس در دبیرستان ها اصفهان شد. اولین بار که او وارد شغل معلمی شد «در سال ۱۳۰۲ ش. بود که در دبیرستان «اتحاد» درس می گفت.»(۲) و رفته رفته چنان جا افتاد که «وقتی آقای ضیاء جناب، دبیرستان صارمیه را اقدام به تأسیس آن نمود، درصدد برآمد بهترین دبیران را برای آن دبیرستان انتخاب کند. با اینکه دبیر عربی و ادبیات زیاد بود و همه را خوب می شناخت، به سراغ ایشان رفت و برای اولین بار آن مرحوم با لباس عمامه به دبیرستان صارمیه رفت و در کلاسهای دوره ی اول و دوم به تدریس ادبیات پرداخت.»(۳) وی در مدت تدریس در مدارس اصفهان، سرآمد همه دبیران و جزو دبیران طراز اول ادبیات این شهر محسوب می شد. او که «به واسطه ی سختی امر معیشت وارد این شغل شده بود»(۴)، چند سالی را حق التدریس با حقوقی ناچیز در خدمت وزارت فرهنگ بود(۵)، تا اینکه «از سال ۱۳۱۴ کارمند رسمی این وزارت خانه شد.»(۶) وی به این پیشه ادامه داد و «تا آخر عمر در مدارس مختلف اصفهان تدریس می کرد.»(۷)

ص: ۲۵۷

۱- همان.

۲- ابراهیم جواهری، علوم و عقاید، ص ۶۶.

۳- روزنامه چهلستون، سال ۲، شماره ۴۸.

۴- ابراهیم جواهری، علوم و عقاید، ص ۶۶.

۵- آئین فرزادنگی، ج ۵، ص ۷۳ (مصاحبه با محمّد مهریار).

۶- ابراهیم جواهری، علوم و عقاید، ص ۶۶.

۷- محمّد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳ و ۴، ص ۳۱۷.

نورالله، چون از یک طرف، در یک محیط خانوادگی روحانی و معتقد، پرورش یافته و بزرگ شده و از طرف دیگر در محیطی نامناسب قرار گرفته بود، بنابر این « همیشه از ریاکاری و دغل بازی که بدست بعضی از روحانی نماها صورت می گرفت، در عذاب و شکنجه بود.»^(۱)

پس علاج و اصلاح آنان را از طریق انتشار روزنامه دانست و اقدام به انتشار روزنامه ی « نور شرق » نمود.^(۲) این اقدام فرهنگی نور شرق، دوام چندانی نیافت و پس از سه سال به تعطیلی گرائید. پس از آن وی مقالات متعددی در روزنامه های اصفهان منتشر نمود و بدین صورت وظیفه و دین خود را ادا می نمود. او « همواره از طریق انتشار مقالات پُر مغز و متین، در مبارزه با فساد، مجاهدت می ورزید و در جنبش های ملی، در صف مقدم قرار داشت.»^(۳)

نور شرق با اینکه شخصیتی جا افتاده و معروفی در جامعه ی آن زمان اصفهان بود، ولی از تنگناها و تنگدستی های زیادی در زندگیش برخوردار بود. « به یاد دارم در ایام جنگ جهانگیر [دوم] روزگار سخت با او در افتاد، همه مصایب از هر جانب او را سخت تحت فشار قرار داده بود، »^(۴) ولی تا پایان عمر آبرومند زندگی کرد. سرانجام نور شرق در شب دوشنبه بیست و چهارم شهریور ۱۳۳۱، بر اثر سکتة ی قلبی، دارفانی را وداع گفت و به معبودش شتافت. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، تکیه ی جهانگیر خان قشقایی، به خاک سپردند.

نورالله نور شرق، یکی از مفاخر ادبی و علمی و سیاسی اصفهان به شمار می رود. وی به گواه همه ی آشنایان، مردی اصلاح طلب، متقی، دانشمند و مبارزی

ص: ۲۵۸

-
- ۱- روزنامه ی چهلستون، سال ۲، شماره ۴۸.
 - ۲- لازم به ذکر است، بعد از انتشار روزنامه ی نور شرق، وی نیز به نور شرق معروف شد و فرزندان او نیز نام خانوادگی نور شرق اختیار کردند.
 - ۳- روزنامه ی اصفهان، (به نقل از ابراهیم جواهری، علوم و عقاید)
 - ۴- آئین فرزادگی، ج ۵، ص ۷۳ (مصاحبه با محمد مهريار).

خستگی ناپذیر، بود که در دوران حیات اجتماعی و فرهنگی خود، پا از دایره ی عفاف بیرون ننهاده و یک قدم بر خلاف آنچه را که وجدان پاک و منزه اش حکم می نمود بر نداشت. او « نمونه ی زنده و واقعی یک فرهنگ شریف بود و در حالیکه تن ناتوانش را بار خدمات اجتماعی، خمیر نمود، تا آخرین روزهای حیات سرزنده و شاداب بود.»^(۱) او شخصیتی فاضل و نویسنده ای آزادی خواه و شجاع و دبیری روشن دل و دلسوز بود و « به فرهنگ، حقی بس عظیم دارد... در مبارزه با فساد، عنصری بی باک و با شهامت بود هیچگاه جانب حق را رها نکرده و به طرف باطل متمایل نگردید. هیچ وقت خامه ی توانای خود را در اختیار ستمگران و خیانت پیشگان نگذاشت. از مال دنیا به غیر از یک خانه و لوازم ضروری زندگی، چیزی باقی نگذارد.»^(۲)

فردی بسیار وارسته و به فضایل اخلاقی آراسته بود. به حدی که دانش آموزانش نیز از وی نمی گذشتند و همواره با او تماس نزدیک داشتند.» هر کجا می نشست، عده ای دانش آموز دور او جمع بودند و گفتگوهای مختلف می کردند. از این جهت دانش آموزان علاقه ی بسیار به وی داشتند.»^(۳) نور شرق قلمی روان و سبک نگارش بسیار شیوایی داشت. در نوشته هایش پیوسته حق و حقیقت را منظور دانسته « با صراحت لهجه که مخصوص خود آن مرحوم بود، حقایق را می نوشت و در دسترس مردم قرار می داد.»^(۴) پیوسته در صدد رفع معایب و مشکلات دیگران بود. « مرحوم نور شرق با اینکه از طبقه ی منحط و فساد اجتماع گریزان بود، ولی در عین حال مردی اجتماعی و از تنهایی گریزان بود و همیشه میل داشت معایب و مشکلات را

ص: ۲۵۹

۱- روزنامه پرخاش، (به نقل از ابراهیم جواهری، علوم و عقاید)

۲- روزنامه ی اصفهان، (به نقل از ابراهیم جواهری، علوم و عقاید).

۳- ابراهیم جواهری، علوم و عقاید، ص ۶۶.

۴- روزنامه ی چهلستون، سال ۲، شماره ۴۸.

برای دیگران نیز بگوید.»^(۱) و بسیاری ملکات نفسانی دیگر که هر چه بگوئیم، حق او ادا نمی شود.

ب: شرحی در باب روزنامه ی او

نور شرق با وجود نرم خویی، با صراحت و محکم بود. با مفساد اجتماعی و بی دینی، سخت مقابله می کرد چون احساس کرد انتشار روزنامه، شاید بهترین وسیله برای مبارزه با شبهات عالمان ریاکار و بی عمل و همچنین آگاهی بخشیدن به جامعه ی بی خبر باشد، که روز به روز از اصول و احکام اسلامی خود فاصله می گیرند، بنابر این روزنامه ی « نور شرق » را با مدیریت خود در شوال ۱۳۴۴ (۱۳۰۵ ش.) منتشر کرد. این جریده در اصفهان و در چهار صفحه به قطع متوسط و ماهی دو شماره، انتشار می یافت.» «نور شرق، روزنامه ایست دینی و مندرجات آن بیشتر مطالب مربوط به روحانیت و دین اسلام می باشد.»^(۲) این روزنامه علاوه بر اینکه معتقد مطالب و مقالاتی در باب ترقی وطن و کوشش برای قطع ایادی بیگانگان است، غرض و مقصود خود از انتشار آن را چنین بیان می کند: « بدیهی است که دیگر امروز از قصور یا تقصیر اغلب رؤسای دین و زمامداران امور، دو ثلث مردم حالیه و تمام مردم بیست سال دیگر حسن دین، که بهترین مربی انسان و دافع شرور است، نداشته و نخواهند داشت... عجالتاً این جانب بر حسب تأکید و صلاحیتی که یک عده از مقدسین و متدینین از حسن ظن خودشان در من معتقدند، امتیاز نور شرق را از وزارت معارف صادر گردیده و غرض فقط انتشار مقالات است عوام فهم، که مجانی و یا به قیمت خیلی خیلی مختصر با نسخه های زیاد در میان

ص: ۲۶۰

۱- همان.

۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳ و ۴، ص ۳۱۷.

عموم طبقات منتشر می شود که هم آنها را به دیانت جلب کند و هم اعتراضات سایرین را دفع دهد و هم بر حسب حب الوطن من الایمان، در اطراف ترقی وطن و قطع ایادی بیگانگان کوشش نماید و به علاوه از خدام این وطن تشویق کند...» (۱)

نورالله، این روزنامه را با حمایت و کمکهای مادی « حاج آقا نورالله مسجد شاهی » (۲)، دایر کرد اما « چون نمی توانست آنچه را که بعضی از اطرافیان آن مرحوم [آقا نورالله] مایل بودند، منعکس سازد، قهراً آنها هم در کمک مادی به نشر روزنامه خودداری کردند و روزنامه تعطیل گردید.» (۳) البته علت مهمتری که برای تعطیلی آن ذکر می کنند، مرگ آقا نورالله نجفی بود که « چند ماه قبل از انتشار آخرین شماره ی این روزنامه که شماره ی دوم از سال سوم آن در تاریخ جمعه ۶ ذی العقده ۱۳۴۶ می باشد، اتفاق افتاد.» (۴)

از نور شرق تألیف مستقّلی چاپ نشده است ولی قسمت عمده ی آثار او به صورت مقالات مختلف در روزنامه های اصفهان، به خصوص روزنامه ی « نقش جهان» به چاپ رسیده است.

ص: ۲۶۱

۱- طلّیعه ی روزنامه نور شرق (به نقل از همان منبع).

۲- « حاج شیخ مهدی معروف به حاج آقا نورالله، فرزند حاج شیخ محمّد باقر. عالم سیاسی، و مجتهد عالیقدر. در اصفهان متولد شده و در اصفهان و نجف نزد علما تحصیل نموده. پس از مراجعت به ایران در عدد علمای سیاسی و متنّفذ قرار گرفته. در انقلاب مشروطیت اصفهان نقش به سزایی داشت و در مجلس مؤسسان اول و خلع سلطنت از خاندان قاجار، از اعضای مؤثر بوده و در ۱۵ ربیع الاول سال ۱۳۴۶ به پاره ای جهات با جمعی از علمای اصفهان به قم مهاجرت نموده و سرانجام پس از مدتی توقف در آنجا و نتیجه نگرفتن از مهاجرت و تفرقه ی علماء در شب غره ی رجب سال مزبور در قم وفات یافته، جنازه ی او به نجف اشرف منتقل گردید.» (سید مصلح الدّین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۴۲۹).

۳- روزنامه چهلستون، سال ۲، شماره ۴۸.

۴- سید مصلح الدّین مهدوی، بیان سبّل الهدایه یا تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج ۲، ص ۴۲.

تا چندی پیش، مقبره ای ساکت و بدون زرق و برق ولی با حصاری فولادی و محکم و خشن که رفتن بر سر قبر مدفونین در آن را غیر ممکن می کرد، نبش خیابان آب ۲۵۰، روبه روی مسجد مصلی وجود داشت که آرامگاه شخصیتی نویسنده، محقق، شاعر و هنر پیشه ای بود که با پشتوانه ای غنی از فرهنگ و هنر، در آنجا آرمیده بود. این آرامگاه امروزه به تلی از خاک مبدل شده و ساختمان سازهایی که دور تا دور این مقبره صورت گرفته، چهره ای غبار انگیز و فراموش شده بدان افزوده است، در حالی که خاک سپرده ی آن، در تاریخ کشورمان نه تنها به خاطر ساختن اولین فیلم ناطق ایرانی و خدماتش به امور سینمایی، بلکه قلم فرساینها و نگارشهایی که در تاریخ و ادب ایران زمین انجام داده هرگز فراموش نخواهد شد و یادش در خاطره ها و کتابها همیشه زنده و جاوید خواهد ماند. او کسی نیست جز

عبدالحسین سپنتا در چهارم خرداد ۱۲۸۶ (۱) در خیابان واگون خانهدی (اکباتان کنونی) تهران متولد شد (۲) پدرش «غلامرضا طالب زاده ی شیرازی» بود که بواسطه ی نام اجدادی اش « شیروانی » و اقامت طولانی در رشت به « رشتی » شهرت داشت. غلامرضا خان، از ملتزمان دربار مظفرالدین شاه بود و چون « به زبان انگلیسی آشنایی داشته به عنوان مترجم دکتر « ادکاک » ، پزشک مخصوص شاه، در سفر مظفرالدین شاه به اروپا جزو همراهان او بوده است.» (۳) و مادرش «شوکت شیرازی»، از نوباوگان خاندان معروف امام جمعه شیراز بود. عبدالحسین از همان ابتدا، چون پدر و مادرش تفاهم زندگی نداشته و از هم جدا شدند، تحت تربیت و نگهداری مادرش قرار گرفت و تا سن هیجده سالگی که پدرش از دنیا رفت هیچ گرایش و تمایلی به پدر نداشت. مادرش « در خانه ی برادرش ، میرزا محمد حسین شیرازی، که از فضلا و آشنا به چهار زبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی و عربی بود، زندگی می کرد.» (۴) لذا این مرد در تربیت عبدالحسین بسیار کوشید و تأثیر به سزایی در او گذاشت که بعدها سپنتا بسیار به این تأثیرات اشاره دارد و از او فراوان یاد می کند.

او تحصیلات خود را از تهران شروع کرد. ابتدا برای تحصیل به مدرسه ی

ص: ۲۶۳

۱- در مورد تاریخ تولد و مکان او نقل قول های متفاوتی وجود دارد. از جمله در مجله ی هفتگی وحید « ۱۴ خرداد ۱۲۸۷ در تهران» و صاحب تذکره ی شعرای استان اصفهان « ۱۲۸۲ ش. در تهران» و سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان « ۱۳۲۱ ق. در شیراز» را ذکر می کنند که صحیح ترین آن همان نقل بالا است .

۲- در مورد تاریخ تولد و مکان او نقل قول های متفاوتی وجود دارد. از جمله در مجله ی هفتگی وحید « ۱۴ خرداد ۱۲۸۷ در تهران» و صاحب تذکره ی شعرای استان اصفهان « ۱۲۸۲ ش. در تهران» و سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان « ۱۳۲۱ ق. در شیراز» را ذکر می کنند که صحیح ترین آن همان نقل بالا است .

۳- جمال امید، عبدالحسین سپنتا، زندگی و سینما، ص ۱۱ و مجله ی هفتگی، وحید، سال ۱۵، شماره ۱۷.

۴- جمال امید، عبدالحسین سپنتا: زندگی و سینما، ص ۱۲.

« سن لویی و پس به دبستان زرتشتیان تهران (جمشید جم) ، و بعد به کالج آمریکائی تهران رفت. (۱) پیشرفتهای ابتدایی او با موفقیت‌های زیادی همراه بود و ذوق و علاقه ی او به شعر و تاریخ ادبیات ایران باستان از همان اوان کودکی نمودار شد.

و این امر سبب مطالعاتش در این زمینه گردید که حاصل آن مقاله ای شد که در روزنامه ی « فروهر » در سن شانزده سالگی منتشر گردید. و به خاطر همین مقاله بود که روزنامه مزبور به تعطیلی کشیده شد (۲).

سپنتا از همان زمانی که در مدرسه زرتشتیان تحصیل می کرد به هنر تئاتر روی آورد و وارد این حرفه شد. به حدی که « بعدها وقتی به کار سینما روی آوردم، آنچه را که در حاشیه کار تئاتر کسب کرده بودم، فراوان بکار می آمدم. » (۳) او رفته رفته به علت شناختی که نسبت به او پیدا کرده بودند، در آن مدرسه جای پایی پیدا کرده و مشغول بکار شد. هم زمان با این فعالیتها بود که « دینشاه ایرانی » (۴) وارد تهران شد و چون از علاقه و شناخت سپنتا نسبت به فرهنگ و ادب ایران باستان مطلع گردید او را برای ادامه تحقیقات و مطالعات بیشتر به هند فرا خواند.

ص: ۲۶۴

۱- مجله هفتگی وحید، سال ۵، شماره ۱۷ و فرهاد آبادانی، زندگی نامه عبدالحسن سپنتا، ص ۸.

۲- عبدالحسین سپنا، دیوان اشعار عبدالحسین سپنتا، ج ۱ ص ۲۳.

۳- جمال امید، عبدالحسین سپنتا: زندگی و سینما، ص ۱۷.

۴- سپنتا خود درباره او می نویسد: « دینشاه ایرانی رئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و سیلستر دادگستری آنجا، شخصیت بزرگوار و دانشمندی بود که نظیر او را کمتر می توان یافت. کسانی که آن دانشمند هنرپرور را از نزدیک می شناختند و با نیاک پاک و افکار تابناک او آشنا بودند از عشق و علاقه ای که همواره نسبت به ایران و ایرانیان ابراز داشته آگاه می باشند. دینشاه همیشه آرزومند زیارت ایران بود تا اینکه در سال ۱۳۱۱ برای نخستین بار به خاک سرحد ایران بوسه زد. دینشاه در طی زندگی کوتاه خود آثار فنا ناپذیری از کتب و تألیفات گرانبها راجع به ایران که شماره آن به هفتاد جلد می رسد بیادگار نهاد. مدت ده سال در بمبئی در خدمت او به ترجمه و انتشار کتب مربوط به ایران باستان مشغول بودم. موقع مرگ او من در گوشه اصفهان دچار نارحتی بودم. (دیوان اشعار عبدالحسین سپنتا، ص ۷۲)

او با تمام سختی‌هایی که از جانب روزگار و اجتماع برایش فراهم آمده بود و به قول خود علاوه بر سختیها در زندگی « مبارزات آزادی خواهان و مشروطه طلبان با مستبدین، بمباران مجلس، قتل عام مبارزان مشروطه، سازش نفرت انگیز در تجزیه ی ایران، مقابله و استقامت آزادی خواهان علیه سیاستهای استعماری بیگانگان، کودتای ۱۲۹۹، اغتشاش ها، قحطی و بالاخره اختناق و آزادی کشی»^(۱)، هیچ گاه از کار و مطالعه و تحقیق در تاریخ و علوم و فرهنگ و ادبیات ایران باستان باز نماند. ولی اندوه فراوانی از این همه بی نتیجه ماندن مبارزه در راه آزادی، سر تا سر وجودش را فراگرفته بود. او می گوید « به همین لحاظ وقتی یکی از دوستان دایی ام، اردشیر جی ایدلجی، پیشنهاد کرد که جهت پیگیری تبعاتم به بمبئی نزد «دینشاه ایرانی سیلستر» سفر کنم، لحظه ای درنگ نکردم.»^(۲)

لذا سپنتا که در سال ۱۳۰۶ ش. نام فامیلی «سپنتا» را برای خود اختیار کرده بود و تا این زمان تحت عنوان «عبدالحسین شیرازی» شهرت داشت، عازم دیار هند شد و «سالها مؤانس دینشاه ایرانی سیلستر، رئیس انجمن زرتشتیان ایران، بوده است.»^(۳) این سفر که اولین سفر او بود، دو ماه بیشتر طول نکشید و او بلافاصله به ایران بازگشت. اما به قول خودش چون: «پدرم غلامرضا طالب زاده شیرازی در جوانی مرد و بفاصله کمی بعد از مرگ او، دایی ام نیز در گذشت و روزگار بار خانمان بدوشی بر دوشم بست، به جستجوی کار و نان، روانه کوی و دیار دور و نزدیک شدم»^(۴) لاجرم بار دیگر در شهریور ماه ۱۳۰۷ روانه ی هندوستان شد.

سه ماه بیشتر از اقامتش در هند نمی گذشت که درصدد انتشار روزنامه ای برآمد

ص: ۲۶۵

۱- به نقل از جمال امید، عبدالحسین سپنتا، زندگی و سینما، ص ۱۲.

۲- همان، ص ۱۳.

۳- مجله هفتگی وحید، سال ۵، شماره ۱۷.

۴- عبدالحسین سپنتا، دیوان اشعار، ص ۶۵.

تا بدین وسیله بتواند اوضاع سیاسی، اجتماعی و ادبی ایران را منعکس کند. لذا روزنامه‌ی خود را به نام «دورنمای ایران» در آذرماه ۱۳۰۷ در شهر بمبئی منتشر کرد. اما این روزنامه پانزده شماره منتشر نشد (۱) و به علت مقالات «تند و پرخاشگر علیه عوام فریبان و ریاکاران» (۲) از انتشارش جلوگیری شد. او دست بردار نبود و در ادامه‌ی اقامتش در هند با فراهم شدن امکانات پژوهش و راهنماییها و نظرات دینشاه به تألیف و ترجمه و انتشار کتابهای متعدد روی آورد. از جمله آثاری که در این زمان در هند چاپ و منتشر کرد می‌توان از: «پیام راستی» (در سال ۱۳۰۸)، «اشک سینتا» (در سال ۱۳۱۱)، «ترجمه‌ی «اخلاق ایران باستان» تألیف دینشاه ایرانی (در سال ۱۳۱۱)، ترجمه‌ی «زرتشت که بود و چه کرد؟» تألیف رابیندرانات تاگور (در سال ۱۳۱۱) «نو آموز مزد یسنا» (در دو جلد در سال ۱۳۱۱) ترجمه‌ی «پرتوی از فلسفه‌ی ایران باستان» اثر دینشاه ایرانی (در سال ۱۳۱۱)، «منتخبات اشعار دهقان سامانی» (در سال ۱۳۱۱) «منتخبات اشعار میرزا عبدالوهاب گلشن ایرانپور» (در سال ۱۳۱۲)، گرد آوری مجموعه‌ی «سخنوران دوران پهلوی» (در سال ۱۳۱۳) (۳)، «مجموعه اشعار ملی عارف (در سال ۱۳۱۴)، ترجمه‌ی «ایران و اهمیت آن در ترقی و تمدن بشر» اثر بلسارا (در سال ۱۳۱۵).

پس از اقامت سه ساله، بار دیگر قصد بازگشت به ایران می‌کند و این بار

ص: ۲۶۶

۱- صاحب تذکره‌ی شعرای معاصر استان اصفهان در صفحه ۳۳۰ و مهر گیتی ترجمان (ترجیان) نویسنده پایان نامه «شرح حال ده تن از شعرای معاصر اصفهان» به سال ۱۳۴۱ معتقدند که این روزنامه در یک دوره چهارساله در تحت نظر او به چاپ می‌رسیده است.

۲- جمال امید، عبدالحسین سپنا، زندگی و سینما، ص ۱۴ و همچنین فرهاد آبادانی، زندگی نامه عبدالحسین سپنتا، ص ۹.

۳- سپنتا از سال ۱۳۱۱ مندرجات این اثر که تألیف دینشاه ایرانی است را برای آن مرحوم گرد آوری می‌کرده. (در این باره رجوع کنید به: ر.ک دیوان داراب افسر بختیاری، ص ۱۹).

ازدواج کرده و همسر اختیار می کند (سال ۱۳۱۰). بازگشت او به هند نه تنها او را از نظر روحی دچار تحول کرده بود ، بلکه زمینه ی ورود به حرفه ای جدید را نیز برایش فراهم کرد. سپنتا در کنار تألیف و تحقیق، به هنری روی آورد که بعدها یکی از علل شهرت او در ایران و جهان شد. او به قول خود، اُتفاقی با پدیده ی فیلم و سینما آشنا شد و بدان روی آورد: « من تازه از نشر تعدادی از کتابهایی که طی سه سال تحقیق و فعالیت با نظر دینشاه ایرانی خارج شده بودم که از روی اُتفاق با پدیده ی فیلم و سینما آشنا شدم. بدین قرار که دینشاه، دوستی به نام « اردشیر ایرانی» داشت که صاحب کمپانی فیلمبرداری « امپریال فیلم» در بمبئی بود. در جلسه ای ، دینشاه و مرا به استودیویش دعوت کرد. با مشاهده ی فیلمبرداری فیلمی متدرجاً این فکر را برایم پیش آورد که چرا فیلم نسازیم...؟» (۱)

تا این زمان اکثر فیلمهایی که در ایران و دیگر ممالک همجوار به نمایش در می آمد محصول کشورهای اروپایی و در قالب فرهنگ و زندگی اجتماعی آنان بود و هیچ سنخیتی با دیگر ممالک به ویژه کشورهای اسلامی نداشت. لذا سپنتا وقتی به فکر ساختن فیلم می افتد به این نکته نیز توجه خاصی می نماید که فیلم او ردپایی از فرهنگ ایرانی در او یافت شود. پس شروع به نوشتن سناریو و آماده کردن زمینه های ساختن آن می کند. این کار مدت زمان نسبتاً زیادی طول می کشد، تا اینکه « در آوریل سال ۱۹۳۳ (فروردین ۱۳۱۲)، فیلمبرداری نخستین فیلم ناطق ایرانی در بمبئی آغاز می شود.» و سرانجام در « سی ام آبان ۱۳۱۳، نمایش آن با استقبال بی سابقه ای روبرو می شود.» (۲) هر چند این فیلم با استقبال کم نظیری روبرو شد و مدت زمان مدیدی بر روی صحنه سینما بود، اما ناملایمتی ها و بی انصافی های فراوانی نیز گریبان گیرش شد

ص: ۲۶۷

۱- به نقل از جمال امید، عبدالحسین سپنتا، زندگی و سینما ص ۱۸.

۲- همان، ص ۳۵ و ۴۰ و همچنین سید محمّد باقر برقی، سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۱۷۳۲.

تا شاید بتوانند او را از صحنه، به در کنند. ولی استقامت‌های سپنتا منجر به ساخت دومین فیلم او شد. این فیلم به پیشنهاد وزارت معارف ایران بود و «قرار بود در مهر ماه سال ۱۳۱۲، جشن هزارمین سال تولد فردوسی را با ایجاد آرامگاهی تازه در طوس، گرامی دارند،»^(۱) این فیلم در زمان مقرر به نمایش در آمد ولی خودش از مدت زمان بسیار کم در تهیه آن و دخالت‌ها در حذف بعضی قسمتهای آن به علت سفارشی بودنش، گله مند است. «شیرین و فرهاد» سومین فیلم او بود که در «بیست و دوم خرداد ماه ۱۳۱۴ با عنوان «خسرو و شیرین» به نمایش درآمد.»^(۲) داستان فیلم به عشق یک کوهکن می پردازد که با نیروی عشق خود در بیستون به قصر «خسرو» ترعه ای حفر می کند. اهل حرفه این کار را غیر ممکن می دانند ولی نیروی عشق «شیرین» «به فرهاد» کمک می کند تا غیر ممکن به ممکن تبدیل شود. مقصود سپنتا از فرهاد در این فیلم، ارزش کار بزرگ اوست. «برای این نام فیلم را «خسرو شیرین» نگذاشتم، چون محور داستان من «فرهاد» است و «فرهاد» نمونه ارزش و قدرت عشق است در برابر زر و زیور و مقام...»^(۳)

فیلم بعدی او داستانی از «نادر شاه» و محاصره و فتح لاهور بدست اوست. این فیلم با نام «چشمهای سیاه»، ابتدا در هند و سپس در «دوازده خرداد ۱۳۱۵ در ایران بر روی پرده رفت و به نمایش درآمد.»^(۴) این بار سپنتا با عنایت و شناخت کامل از مطالب تاریخ ایران زمین، به خلق فیلم پنجمی می پردازد که قسمت اعظم ادبیات ما را در بردارد و سخن سرایان بزرگی چون «نظامی» داستان آنرا ترسیم کرده اند. سپنتا

ص: ۲۶۸

۱- جمال امید، عبدالحسین سپنتا، زندگی و سینما، ص ۴۹.

۲- همان، ص ۵۸.

۳- به نقل از جمال امید، عبدالحسین سپنتا، زندگی و سینما، ص ۵۸.

۴- همان، ص ۶۶.

انگیزه‌ی خود را از ساخت این فیلم چنین می‌نویسد: «من در انعکاس این اثر عشقی و بدیع، میل داشتم مجنون را نه آنگونه که در اذهان عوام جای گرفته، یک دیوانه‌ی لابلایی معرفی کنم، بلکه می‌خواستم او را مظهر عشق و عاشق با حقیقت و صادقی جلوه‌گر سازم که سر مشق حقیقت‌طلبی و عاطفه و محبت باشد.» (۱) از فیلم «لیلی و مجنون» استقبالی باشکوه شد و او را در ردیف شخصیت‌های بین‌المللی قرار داد. لازم به ذکر است که نقش اول تمامی این فیلمها را خود بازی می‌کرد و اکثر شعرها در آنها سروده‌ی خود اوست.

اما چه شد که این فیلم، آخرین فیلم سپنتا شد؟ او قریب به دوازده سال بود که در هند با خلق و خوی و فرهنگ هندیان آشنا شده بود و هنگام ساختن فیلمهایش شرکت‌های هندی و هنرپیشه‌ها با خوش رویی از او استقبال می‌کردند. سپنتا به تصور اینکه در ایران نیز همین رویه را می‌تواند دنبال کند و موجب گسترش سینما در ایران شود، ذهنش معطوف به ایران شد و او می‌گوید: «بعد از اینکه فیلم «لیلی و مجنون» در هند به نمایش درآمد و با نظر موافق و مساعد مفسران روبرو شد، به فکر رسیدن به کار فیلمسازی را در تهران پیگیری کنم...» (۲) لذا تدارک این کار را دیده و آماده حرکت به سوی ایران شد. اما در همان ابتدای ورودش به بوشهر چنان رفتار ناشایست و مایوس‌کننده با او می‌شود که از مسافرت خود پشیمان می‌شود. به هر حال به تهران می‌رسد: «علیرغم ماجراهایی که پیش آمد، با امیدواری به وزارت خانه‌های مختلف مراجعه کردم ولی هر بار مایوس‌تر باز گشتم... کارشکنی‌ها و اشکالها زیاد بود، به زودی متوجه شدم که جز پول و پارتی هیچ چیز دیگر مؤثر نیست و من نیز از این دو

ص: ۲۶۹

۱- یادداشت‌های عبدالحسین سپنتا، به نقل از جمال امید، همان.

۲- همان، ص ۷۰.

نیروی عامله محروم بودم...»^(۱) او سرگردان و حیران و در این فکر که چه باید بکند، می ماند. سرانجام عزم خود را بر آماده سازی دو سناریوی « جغد سیاه » و « عمر خیام » که از قبل در هند آماده کرده و مذاکراتش صورت گرفته بود، جزم کرده، راهی هند می شود. قسمت عمده ی فیلم جغد سیاه آماده شده بود که، انگار دست روزگار نیز با دیگران همراه شده و او را برای همیشه از فیلم و سینما دور می کند، « در سال ۱۳۱۶ در اثر بیماری مادرم کار فیلم و سینما را که به آن بی اندازه علاقه داشتم ترک گفته و به حکم اجبار از هند به ایران بازگشتم و در اصفهان ماندم.»^(۲)

از این زمان به بعد است که سیر جدیدی در زندگی سپنتا شروع می شود. چنانکه مصائب از دست دادن مادر، اوضاع بد مالی و بی علاقه‌گی نسبت به کارهای روزمره برای امرار معاش که هیچ سنخیتی با اخلاق و تخصص او نداشت، او را سخت آزرده خاطر کرده و « از وی بدو آدمی عصبی و کم روحیه ای پدید آورده بود.»^(۳)

شاید هیچ کس باور و یا حتی انتظار نداشت که عبدالحسین سپنتا که بیش از یک دهه در هند بوده و آن چنان شهرت پیدا کرده، بعد از بازگشت در یک تنگنای مالی و اقتصادی قرار گیرد. به حدی که به قول خود « در این محیط پر سوداگری برای امرار معاش ناچار شدم دل و ذوق را خفه کرده برای جزوی حقوق، دفتر کارخانه پشم را با دلی خسته و روحی افسرده اداره کنم.»^(۴) اما این کار نیز دوام چندانی نیافت و بدخواهان در آنجا نیز رهایش نکردند.

سپنتا حدود شش سال زندگی هنری و فرهنگی خود را بعد از بازگشت از هند به نوشتن مقالات و انتشار آن در بعضی مجلات و روزنامه ها و از جمله انتشار کتاب

ص: ۲۷۰

۱- همان، ص ۷۴.

۲- عبدالحسین سپنتا، دیوان اشعار، ص ۱۵۶.

۳- همان، ص ۷۴.

۴- همان، ص ۱۵۶

« اسرار جنگل » که در سال ۱۳۱۶ در اصفهان به چاپ رسید، گذراند، تا اینکه در سال ۱۳۲۲ موقّف به انتشار هفته نامه ای بنام « سپنتا » شد که حدود ده سال مداوم و بطور مرتب انتشار می یافت. این کار نه تنها بر روحیه اش افزوده بود، بلکه به خاطر نوشتن یک سری مقالات سیاسی راجع به شرکت نفت ایران و انگلیس در دفاع از کارگران، جنجالهایی را فراهم آورده بود که او را از دغدغه های فکریش رها می کرد.

علاوه بر این هفته نامه، او در این مدت چند کتاب از جمله « انار گلی » (در سال ۱۳۲۴) و « ترجمه یادداشت های آبراهام گاتوخی گوس » (در سال ۱۳۳۰) و « مار » (در سال ۱۳۳۰) را نیز چاپ و منتشر کرد. و در کنار آنها حضوری فعّال در انجمن های ادبی از جمله « انجمن ادبی کمال » داشت که هم باعث رونق بخشیدن به این انجمنها و هم انتقال نظرات و تجربیات خود به دیگران بود.

چون هفته نامه ی سپنتا نیز به سرنوشت « دورنمای ایران » دچار شد و به تعطیلی گرائید و دریغ از تعطیلی آن « (۱) ، سپنتا بعد از این تعطیلی به کار مترجمی روی آورد. ابتدا در کنسول انگلیس در اصفهان و پس از آن در اداره ی اصل چهار اصفهان به این کار مشغول بود. ولی هیچگاه از نوشتن غافل نشد و آثاری چون « هزارمین سال تولد ابن سینا » (در سال ۱۳۳۳) و « مجموعه ی اشعار سپنتا » (در سال ۱۳۳۴) و « تاریخچه اوقاف اصفهان » و « حافظ چه می گوید » و « آنچه را دنیا مرهون تمدن ایران می باشد » را در آخرین سالهای حیات به انجام رسانید و منتشر کرد.

سپنتا گر چه زندگی پُر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشت، ولی در جامعه ایران از چند بعد، چهره ای ماندگار است. در حوزه ی فیلم سینما سرآمد فیلم سازان ایران، در حوزه ی ادبیات قدیم و تاریخ ایران باستان به خاطر نوشتن کتابهای بدیع و محققانه اش، محققى توانا، در حوزه ی ادبیات و شعر فارسی، به خاطر مضامین بلند

ص: ۲۷۱

و دل نشین اش، که به قول صدر هاشمی « در انواع شعر از قصیده و قطعه و غزل دست کمی از شعرای معاصر ندارد و اشعارش در شماره های روزنامه ی سپینتا شاهد و گواه عمده بر این مدعاست». (۱)، سخنوری قادر و توانا و در ایراد خطابه به خاطر مهارت و بیان شیوا و جذاب آن، به گونه ای که « سخنرانیهای او در انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی حکایت از کمال زبردستی او در این فن می نماید». (۲) سرانجام عبدالحسین سپینتا، با دلی مالا مال درد، در هشتم فروردین ۱۳۴۸، در اصفهان بر اثر سکتته ی قلبی درگذشت و در مقبره ی خانوادگی اش (۳) واقع در تخت فولاد به خاک سپرده شد.

اما سپینتا از نظر اخلاقی و اجتماعی دارای نکاتی بارز و قابل تحسین بود که عزّت و افتخار او را این شاخصه ها رقم می زنند و پشتوانه ی محکم او برای رسیدن به اهداف دیگرش بودند. درباره ی او سخنها و تعریفها و تمجیدهای فراوانی شده است، ولی بلند همّتی و وقار و مهربانی و خوش رویی و بردباری و پایداری در دوستی و وفای به عهد، حقیقتی آشکار و روشن از شخصیت او بود که در قالب تمجید و تعریف نمی گنجد. بی علاقگی و دل نبستن به دنیا و مال دنیا در گفتار دوستانش زیاد تکرار شده، در حالی که در عین نداشتن، مردی بسیار سخاوتمند و مستمند نواز و دستگیر بی نوایان و هم درد دردمندان بود. در چشم ساده لوحان که سفرهای دیگر بلاد را با زراندوزی و کسب ثروت مساوی می دانند، او برای مال به هند نرفت و در موقع بازگشت به سختی امرار و معاش می کرد. ولی عمری را آبرومند و در کمال مناعت و قناعت بسر برد. شیرین سخنیش زبان زد عام و خاص است،

ص: ۲۷۲

۱- محمّد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲- همان.

۳- مهدوی به خطا او را مدفون در تکیه ی بابارکن الدّین نوشته است. (سیری در تاریخ تخت فولاد، ص ۲۲۲).

چه در جمع دوستان، که خانه اش را محفل علم و ادب و ذکر و بیان و شعر خود و یاران نموده بود و چه در جمع همگان که با سخنرانیها و خطابه هایش، مجذوب شیوایی و سلاست بیان و شیفته ی صراحت لهجه و طلاق لسان او می شدند. او در هر راهی قدم گذاشت بدسگالان و کج اندیشان مانع شدند و چه بسا موفق هم بودند. ولی دو چیز او را هیچگاه نتوانستند بگیرند: یکی احساس شاعرانه اش را، چرا که به قول او « شعر وقتی است که کسی بخواهد با خود صحبت کند.» و دیگر حسن میهن دوستی و میهن پرستی او بود که با خود بگور بُرد. به واقع انسان با خدائی که دایم در حال مطالعه و نوشتن باشد را شایسته ی تمام ستایش هاست.

ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او

اولین روزنامه ی سپنتا در شهر بمبئی هند و به زبان فارسی منتشر شد. این روزنامه تحت عنوان « دورنمای ایران » بود که در چهار صفحه به قطع متوسط و در آذر ۱۳۰۷ اولین شماره ی آن چاپ و توزیع شد. این روزنامه به صورت هفتگی و دارای مطالب سیاسی، اجتماعی و ادبی بود که اخباری از ایران را به تفصیل بیان می نمود. سر دبیر، در سر مقاله ی اولین شماره ی خود تحت عنوان « مقصود ما » علت اصلی نشر این روزنامه را « اطلاع از وضعیات ایران و اخبار جدید و ترقیات آن و انتشار و ترویج زبان فارسی بین برادران ایرانی خود» (۱) بیان می کند. همانطور که پیش تر گفته شد، این روزنامه دوام چندانی نداشت و پس از پانزده شماره متوقف شد. به هر حال « دور نمای برای آشنا نمودن ایرانیان مقیم بمبئی هندوستان به ترقیات و پیشرفتهای آن دوره ی ایران، روزنامه ای مفید بوده.» (۲)

ص: ۲۷۳

۱- روزنامه ی دورنمای ایران، شماره اول.

۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۲۹۹.

با تعطیلی « درونمای ایران »، سپنتا هم و غم خود را معطوف به مطالعه و تحقیق کرد ولی طاقت نیاورد و دوباره به روزنامه نگاری آورد. این بار با کسب مجوز روزنامه ی « جنگل » شروع به انتشار آن نمود ولی این روزنامه نیز در همان شماره های نخست در نطفه خفه شد و تنها دو شماره بیشتر منتشر گردید. علت ناکامی آن را « انتقادات سخت او درباره ی بحرین و استعمار انگلیس » می دانند.^(۱)

« پیام راستی » دیگر روزنامه ای است که او به انتشار آن در هند کرد ولی توفیق چندانی نیافت.

اما مهمترین و ارزشمندترین کار روزنامه نگاری سپنتا، « نامه ی سپنتا » یا روزنامه ی سپنتا است .

و به قول نویسنده ی « سرنوشت » : « روزنامه ای که دارای بس مزایا و محسنات و ... مجموعه ای از آثار ذوق و ادب و نمونه ی کاملی از بهترین یادگار شاهکارهای دانشمندان شرق و غرب می باشد. »^(۲) این روزنامه به صورت هفتگی، در چهار صفحه به تاریخ بیستم بهمن ۱۳۲۲ در اصفهان چاپ و منتشر شده است. در سر مقاله ی اولین شماره آن، مرام و غرض از نشر این روزنامه چنین آمده: « ... اینک یکبار دیگر خود را برای خدمت حاضر و مهیای مبارزه ساخته ایم. ... گذشته، ما را سخت متأثر و عصبانی نموده و برای آینده امیدهای بسیار در دماغ ما پرورش یافته و همان آرزوها اینک مشوق و راهنمای ما در امر نامه نگاری قرار گرفته است. تا این حد اطمینان می دهیم که روزنامه ی ما کاملاً طرفدار آزادی و ناشر افکار آزادی خواهان است.... روزنامه ی ما جِداً طرفدار ضعف و پشتیبان مستمندان و نگاهبان حقوق ستمدیدگان خواهد بود... در این مبارزه حربه ی مهلک ما قلم

ص: ۲۷۴

-
- ۱- جمال امید، عبدالحسین سپنتا، زندگی و سینما، ص ۱۴ همچنین رجوع کنید به مجله هوخ، سال ۲۰ شماره ۲ مقاله « اردشیر جهانیان » و مجله هفتگی وحید، سال ۵، شماره ۱۷) و آبادانی، زندگی نامه عبدالحسین سپنتا، ص ۱۰.
 - ۲- روزنامه سرنوشت، سال اول، شماره ۲۳.

ماست آن هم قلم حق نویس و تندی که از شمشیر تیزتر و تواناتر است.... توکل ما به خدا و امید ما به جوانان و آزادی خواهان کشور و اتکاء ما فقط و فقط به ایمان و قلم خود ماست.»

این روزنامه هر چند بیشتر جنبه ی سیاسی دارد، ولی از مقالات علمی و تحقیقی و تاریخی بی بهره نیست. این روزنامه همچنین دارای اخبار و اطلاعات سیاسی و خارجی، اخبار و حوادث داخلی شهر اصفهان و مطالبی تحت عنوان «در ولایات»، اخبار دیگر شهرها را نیز آورده است. در این روزنامه علاوه بر مقالات علمی، ترجمه هایی از سیاحان راجع به ایران و اخبار بسیار مفیدی از خارجها درباره ی اصفهان، که بیشتر جنبه سیاسی دارد، آمده است.

این روزنامه تا سال ۱۳۳۲ مرتب منتشر می شد. در طی این مدت ده سال، سپنتا «نامه ی سپنتا» را با اسلوبی مطلوب منتشر کرد و تمام مطالب آن را از نثر و نظم و کاریکاتور و خبر و نقد و طنز را خود شخصاً می نگاشت.» (۱) نکته قابل ذکر درباره ی این روزنامه اینکه، قلم بسیار شیوا و روان و ادیبانه ای در آن بکار رفته است که آن را نسبت به روزنامه هایی که تا آن زمان منتشر می شدند، متمایز می سازد. از دیگر مواردی که باعث شده بود تا خوانندگان زیادی مجذوب این روزنامه شوند، طرفداری از ضعفا و مستمندان و مخالفتهای شدید آن با استبداد و عدم وابستگی آن به هیچ حزب و دسته ای نبود.

در باب تألیفات و آثار سپنتا باید گفت که: این آثار را به چهار دسته می توان تقسیم کرد. تعدادی از آنها اختصاص دارد به اشعار شعرای بزرگی که سپنتا با آنها معاصر بوده و در گمنامی بسر می بردند. لذا او برای شناساندن آنها دست به جمع آوری

ص: ۲۷۵

اشعارشان یا چاپ دیوانشان کرده که از آن جمله اند: «دهقان سامانی» (۱) و «میرزا عبدالوهاب گلشن ایرانپور» (۲) و «عارف قزوینی» (۳) و «داراب افسر بختیاری» (۴).

دسته دیگر، آثار گرانمایی هستند که سپنتا اقدام به ترجمه ی آنها نموده. این مجموعه به هر نوعی به تاریخ ایران مربوط می شود. که از آن جمله می توان به

ص: ۲۷۶

۱- دهقان، نامش ابوالفتح، متخلص به دهقان و فرزند باباخان بوده او در سال ۱۲۶۷ متولد شد و چون عمویش اموالش را کسب کرده بود به اصفهان آمد که آن هنگام، آغاز شاعری او بود و استادانه شعر می گفت. به انجمن شعرای اصفهان راه یافت. استادان او آخوند ملا محمد کاشی در مدرسه صدر اصفهان و شیخ حسین شیرازی در درس مطول بودند. دهقان مردی مجرد بود و جز شعر گفتن و خواندن کاری نداشت. آخوند ملا- محمد کاشی درباره شعر او می گفت: «اگر تو دعوی پیغمبری بنمایی من زود اقرار می کنم، زیرا اشعار ترا جز وحی جبرئیل نمی توانم به چیز دیگر محمول داشت و محال می دانم که از طبع و سرشت چون تویی چنین اشعار زیبایی تراوش کند.» دهقان سرانجام در ۱۳۲۶ در سامان فوت کرد. (در این باره رجوع کنید به سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان ج ۱ ص ۱۷۰).

۲- درباره ی او به همین کتاب سخن رفته است و به قسمت ایرانپور مراجعه کنید.

۳- نام وی ابوالقاسم معروف به عارف قزوینی، فرزند ملا هادی وکیل است. در سال ۱۳۰۰ قمری در قزوین متولد شد. ابتدات با اعیان و درباریان مظفر الدین شاه و محمد علی شاه آشنا شد و از ملازمان آنان شد. پس برای علی اصغرخان اتابک آواز می خواند. بعد به سلک آزادی خواهان درآمد و از ابتدا تا پایان مشروطه با ملت و انقلابیون همراه بود. با توپ بستن مجلس او بیشتر اوقات متواری و در حال مسافرت بود. عمده هنر او در ساختن تصنیف بود. عارف بعد از یک سلسله کشمکشها و نارضایتی به همدان مسافرت یا بنا بر قولی تبعید شد و در همانجا در انزوا جان سپرد به سال ۱۳۱۲ شمسی. در انزوا جان سپرد (رجوع کنید به دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج ۱۰، چاپ دوم، ۱۳۷۷- ص ۱۵۶۵۹).

۴- افسر، اسمش داراب متخلص به افسر از بزرگ زادگان طایفه احمد خسروی بختیاری است. او در چقا خور بختیاری در سال ۱۲۷۹ ش. متولد شد. و اغلب اوقات را در اصفهان می گذراند. از سی سالگی شروع به سرودن شعر کرد و اولین شعر ایشان به زبان و لهجه بختیاری شعر ملی و جالبی است بنام «رستاخیز مسجد سلیمان» او تحصیلات کلاسیک نداشت ولی از لحاظ معلومات عربی و سایر علوم ادبی بی نظیر بود. داراب افسر از سال ۱۳۳۷ ش. به علت سگته و فلج نیمی از بدن، منزوی و خانه نشین گردید ولی در همان حال شعر می سرود. دیوان اشعارش از چند هزار بیت متجاوز و در اشعار بختیاری و فارس هر دو دست طولانی داشت. سرانجام او در ۱۳۵۰ ش. متوفی شد. (رجوع کنید به؛ دیوان اشعار افسر بختیاری و ابوالفتح اوژن بختیاری، و تاریخچه و شرح حال عرفا و شعرای دو قرن اخیر چهارمحال و بختیاری، ص ۱۹۹).

« پیک مزدیسنا » و « پرتوی از فلسفه ایران باستان » از آثار دینشاه ایرانی که از محققین و ایران شناسان ساکن هند بودند اشاره کرد. این دو اثر، تحقیقی جامع و پویایی هستند که در آن زمان در تاریخ و ادبیات ایران باستان صورت گرفته و سپنتا به خاطر علاقمندی به تاریخ ایران و دینشاه ایرانی، آنها را به فارسی برگردان می کند. « ایران و اهمیت آن در ترقی و تمدن بشر » تألیف پ بلسارا، از ترجمه های دیگر سپنتا است. این اثر که به قول نویسنده آن زحمت زیادی برای خلق آن کشیده شده، بسیاری از دستاوردهای بشری و موفقیت‌های حساس تاریخی را بر می شمارد که دیگر ملل نسبت به ایرانیان مدیون هستند. این کتاب در سال ۱۹۳۶م در بمبئی ترجمه و چاپ شد. نویسنده به خاطر شناختی که نسبت به سپنتا دارد، در مقدمه کتاب تعریف و تمجید شایانی از او می کند و علاقمندی و عشق او به وطن خود ایران و آثار ایشان که جنبه ی ملی دارد را می ستاند.

از دیگر ترجمه های سپنتا می توان از « یادداشتهای ابراهام گاتوگی گوس » نام برد.

سومین قسم از آثار سپنتا، کتابهایی هستند که خود تألیف نموده و بیشتر در باب تاریخ و ادبیات ایران باستان است. به غیر از آنها می توان از « تاریخچه ی اوقاف اصفهان » که در آن اسناد و وقف نامه های بسیار ارزشمندی در باب مدارس و مساجد و اماکن استفاده نموده، یاد کرد.

داستان « انار گلی » که داستان دختر شجاع ایرانی است که در زمان سلطنت اکبر شاه هندی اتفاق افتاده و مقبره ی او هنوز در هند پابرجاست. و « مار » که داستان دختری پارسی است که به هنگام نواختن گیتار، غفلتاً مار

کبریایی بر دامن او نشسته و آرام آرام با دخترک هم نشین و صمیمی می شود، را می توان از دیگر آثار سپنتا به حساب آورد. این دو داستان از لحاظ نگارش، بسیار ساده و روان و در عین حال جذاب نوشته شده و نویسنده سعی کرده با نثری دلنشین و روان آن را به پایان برساند.

قسم دیگر آثار سپنتا، مجموعه مقالات اوست که در روزنامه ها و مجلات مختلف به چاپ رسیده است. این مقالات که بسیار پُر بار و پُر محتوا هستند، در موضوعات: انتقادی، آثار و عتیقه های ماندگار، معرفی شخصیت های هنری و هنرمندان بزرگ و گمنام، معماری اسلامی، معرفی مکانها و یا اشیاء و ... نوشته شده. مجموعه مقالات سپنتا، به غیر از آنچه در روزنامه های خود نوشته، بیش از هفتاد مقاله است که این نمایانگر روح خستگی ناپذیری و علاقمندی و عشق او به مطالعه و تحقیق را می رساند و در کنار دیگر کارهایی که او انجام داده بی نظیر است.

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

با شروع انقلاب مشروطیت، تحولات چشم گیری در ایران رخ نمود. انقلاب امواجی برانگیخت که یا افکار خفته را بیدار نمود و یا منافع بناحق کسب شده ی کسانی را به خطر انداخت. اما این مهم برای ملت ایران تاوان سختی به همراه داشت. به طوری که خونهای ارزشمندی ریخته شد و اموال و غیرتهایی به غارت رفت. و جای بسی تأسف که سیر آن به ناکامی گرائید. اما این ناکامی، مطلق نبود و کسانی که از سینه ی این انقلاب شیر خوردند در جای جای این سرزمین در حال رشد و نمو بودند و با بلوغ خود نمک به حرامی نکردند و ناسپاسی مادر ننمودند. رگهایی گشاده در بدنشان داشتند که شهد و خون آزادی در آنها در جریان بود و تا پایان، آزادی خواه ماندند و جان سپردند.

عبدالحسین سپنتا از جمله همین شیرخوردگان از سینه ی انقلاب و آزادی و سختی کشیده ی دوران استبداد سیاه و ارتجاع بود و به قول خود « ما همان کودکانی بودیم که در آغوش مادر از غرش توپ مستبدین بر خود لرزیدیم و از همان وقت

کینه‌ی استبداد و ارتجاع در دل و جان ما جایگزین گردید.» (۱) این کینه باعث شد نه تنها ناشر افکار آزادی خواهان و مشروطه طلبان باشد، بلکه با استبدادهای رایج در زمان خود به مقابله سخت برخیزد. استبداد ستیزی او از لابه لای نوشته هایش در روزنامه سپنتا هویداست.

او معتقد است دیکتاتوری و استبداد از دیرباز جامعه‌ی ایران را فرا گرفته و گرچه ریشه‌ی بزرگ نمایان آن، قطع شده ولی « دیکتاتورهای خطرناک و موزی کوچک، هنوز بر سر کارند.» او جوانان را هشدار می‌دهد که آگاه به زمانه باشید و فریب ظاهرسازان و حکومت نمایان مصلح را نخورید، چرا که « هنوز اثر ننگین استبداد و بقایای دوره‌ی بیداد در سراسر کشور باقیست.» (۲)

آزادی عمومی قدم دیگر اوست که با تمام قوا درصدد اجرا و مقابله با مخالفین آن است. « ما با تمام قوا مبارزه شدیدی را بر علیه هر کس و هر مقامی که بخواهد بر خلاف آزادی عمومی قدم بردارد شروع می‌کنیم و در این مبارزه ملی از هیچ باک نداریم.» (۳) سپنتا راه نجات و سعادت مردم را در اثرپذیری روح آزادی و رواج آزادی خواهی در جامعه می‌داند. این در حالی است که آگاهانه قدم در میدانی گذاشته که ملتی ضعیف و ستمدیده، پایمال بی عدالتی و ستم جاهلانی شده که خود از میان همین ملت به نوایی رسیده‌اند. لذا از فقر و محرومیت مردم آگاه است، پس با تمام وجود طرفدار و حامی سرسخت محرومان و مستمندان و نگاهبان حقوق ستم دیدگان است، چرا که خود نیز در دامن فقر بزرگ شد و در این راه در رفع بی عدالتی بسیار کوشاست. او مسئولان را از همین مردم می‌داند و مصمم است که آنان باید در رستگاری این ملت بکوشند. پس لزومی در برتری و آقایی آنان

ص: ۲۷۹

۱- روزنامه سپنتا، سال اول، شماره ۲.

۲- همان، سال اول، شماره اول.

۳- همان.

نسبت به مردم نیست. آنان در همه ی حقوق با مردم یکسانند و قوانینی که بخواهد تمایزی در این باره قایل شود، بی پایه است. لذا او مخالف قوانین مُضر به حال جامعه است و معتقد است قوانین باید برای مردم و به نفع مردم تصویب شود. (۱)

مردم ایران برای سپنتا از اهمیت والایی برخوردارند و همه سرمایه ی زندگی و خود را در راه آگاهی و بیداری آنان صرف کرد. لذا احساسات میهن پرستانه و مردم گرایانه ی او در نوشته ها و فیلمها و روزنامه هایش ، شاهد این مدعاست. او نسبت به مسایل زمان خود بسیار آگاه بود و « درباره ی همه مسایل اجتماعی خوب می اندیشید و اندیشه های خود را چه با قلم و چه با زبان، خوب بیان می کرد.» (۲) تحلیلها و انتقادهای و خرده گیری هایش از مسایل سیاسی روز، عمق ژرف نگری و دقت و توانایی اش در این مسایل را می رساند. و در حالی که فردی سیاسی بود، هیچگاه به حزب و گروهی وابستگی پیدا نکرد و این را چندین بار خود در روزنامه اش ذکر کرده است.

سپنتا برای علم و تحصیل آن، اهمیت زیادی قایل بود و همواره « سرمایه ی جاودانی را تحصیل علم و گسترش آن می دانست.» (۳) خود تمام وقتش را به مطالعه و نوشتن می گذرانید. او معتقد بود عظمت ایران وقتی زنده خواهد شد که معرفت و شناخت علمی در جامعه رونق یابد. افتخار جوامع امروز به آگاهیهای علمی و فناوری آنان است. جهان زیر سلطه ی عالمان قرار دارد و جهان عالم مدار معتقد، انسان کامل می سازد.

سپنتا از جمله افراد نادری است که چندین هنر، یکجا در دست و اراده ی او

ص: ۲۸۰

۱- همان.

۲- نشریه دانشکده ی ادبیات اصفهان، سال ۴، شماره ۵.

۳- مجله ی هوخ، سال ۲۰، شماره ۲.

جمع شده بود.» در کار تألیف کتاب و نگارش مقالات سودمند، دستی قوی و جهدی وافر داشت.» (۱) و مورخی توانا محسوب می شد. در فن شعر دارای قریحه ای متعالی بود. بطوری که اشعارش مملو از احساسات و پند و حکمت است و به قول فرهاد آبادانی «سپنتا در ایران بیشتر بنام یک شاعر شناخته شده بود تا به نام یک نفر محقق و تاریخ دان». (۲) سپنتا با تمام وجود درونی خود موقع شعر گفتن، شعر می سرود و هر چه از دل او بر می خاست، بر صفحه ی کاغذ می نوشت و «در کار شعر و سخنوری پایبند ترصیع کلام و صناعات شعری نبود». (۳) او درباره ی شعر و شاعری عقیده داشت «... معتمد وقتی شخصی خواست آنچه را در خارج می بیند و تحت تأثیر احساسات قرار می گیرد با دل باز گوید این درد دل در قالب جملات موزونی ریخته می شود که آن را شعر می نامند. یا به زبان دیگر وقتی کسی خواست با خود صحبت کند، شعر می گوید». (۴) هنرمندی وارسته بود به حدی که از او پیش کسوت در فیلم و صنعت سینما نام می برند. از علاقمندی اش به ادبیات و آثار گذشتگان بسیار گفته و نوشته اند به حالی که خانه ی او موزه ی شخصی اش از آثار عتیقه و مخزن آثار کتابهای گرانبها بود. او بسیار معتقد به امور دینی بود و آشنایی کامل با زبان انگلیسی و ادبیات فارسی قدیم داشت.

ص: ۲۸۱

-
- ۱- مجله یغما، سال ۲۲، شماره ۲.
 - ۲- فرهاد آبادانی، زندگی نامه عبدالحسین سپنتا، ص ۱۹.
 - ۳- نشریه ی دانشکده ی ادبیات اصفهان، سال ۴، شماره ۵.
 - ۴- عبدالحسین سپنتا، مقدمه ی دیوان اشعار.

از جمله روزنامه نگاران با سابقه در اصفهان می توان از «میرزا محمد علی دانش خوراسگانی» نام برد. ایشان به سال ۱۲۸۰ ش. در خوراسگان، که ناحیه ای از توابع جی اصفهان است، متولد شد. پدرش «حاج محمد ابراهیم» از «خان زادگان و معاریف قریه ی خوراسگان بود که از زمانهای قدیم در آن حدود ریاست و عنوان داشت.» (۱) تحصیلات مقدماتی خود را در مدارس قدیم گذراند و پس از سپری نمودن این دوره، چون از طبع و ذوق شاعری برخوردار بود، به خدمت «عبدالوهاب گلشن ایرانپور»، شاعر گرانمایه و ادیب اصفهانی، برای آموختن علوم ادبی و فن شاعری رسید و استفاده های فراوانی از محضر ایشان بود. همین نزدیکی و رفاقت با گلشن ایرانپور، باعث شد که به خاطر کمک ها و خدماتی که نسبت به روزنامه ی «اختر مسعود» انجام می داد، او را به عنوان مدیر داخلی این روزنامه معرفی و تعیین کند. دانش، مدت چند سال مدیر داخلی این روزنامه بود و خود نیز مطالب و اشعاری در آن به چاپ می رساند، تا اینکه خود مستقل به انتشار روزنامه ی «دانش اصفهان» پرداخت.

وی در کنار فعالیتهای روزنامه نگاری به خدمت شهرداری اصفهان درآمد و در آنجا مشغول به کار شد. فعالیتهای فرهنگی دانش و خدماتش به امور شهری، باعث

ص: ۲۸۳

۱- سید مصلح الدین مهدوی، تذکره ی شعرای معاصر اصفهان، ص ۱۹۱.

شد تا در سال ۱۳۳۲ ش. « به ریاست دایره ی انتشارات و تبلیغات شهرداری نیز منصوب شود. » (۱) با تعطیلی روزنامه ی دانش اصفهان، او تا آخرین سالهای حیاتش به خدمت در شهرداری ادامه داد تا اینکه سرانجام در پانزدهم بهمن ماه ۱۳۵۹ بدرود حیات گفته و به سرای باقی شتافت. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، تکیه ی ریزی به خاک سپردند.

دانش خوراسگانی جزء مفاخر فرهنگی و شعرای اصفهان محسوب می شود. در نگارش طبعی شوخ منشانه داشت، چنانچه در گفتار نیز چنین بود. « دانش به قدرت حفظ و حاضر جوابی و خوش محضری در اصفهان معروف می باشد. » (۲) اشعارش دلنشین است ولی آن جذابیت شعرای معروف را ندارد، چرا که « هوش و ذوق طبیعی دانش اندوخته ای [در حدی بود که باید] شاعری متوسط قلمداد نمود و اگر از علم و دانش به این ذوق طبیعی منظم می شد، دانش در ردیف شعرای خوب زبان فارسی محسوب می گردید. » (۳) اشعار زیادی از او در روزنامه ی دانش اصفهان و دیگر روزنامه ها به چاپ رسیده، ولی دیوانی از او چاپ نشده است.

ب: شرحی در باب روزنامه ی او

روزنامه ی « دانش اصفهان » به مدیر و مسئولی و صاحب امتیازی « میرزا محمد علی دانش خوراسگانی » در سال ۱۳۰۹ ش. در اصفهان منتشر شده است. این جریده در چهار صفحه به قطع متوسط و به صورت هفتگی طبع و توزیع می شد. « دانش اصفهان، گرچه عنوان هفتگی داشته ولی هیچ وقت مرتب انتشار نیافته و گاهی در

ص: ۲۸۴

۱- روزنامه ی قلم ما، سال ۲، شماره ی ۴۱.

۲- سید مصلح الدین مهدوی، تذکره شعرای معاصر اصفهان، ص ۱۹۱.

۳- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۲۶۸.

فاصله دو یا سه ماه بیش از یک شماره از آن نشر نشده است.»^(۱) روند چاپ و انتشار این روزنامه به حدی غیر مرتب و پراکنده بوده که بعضی مواقع به سالی فقط هفت شماره نیز می رسیده است.^(۲)

این روزنامه مضامین خود را در قالب « ادبی، اخلاقی، فکاهی، کاریکاتوری»، و هدف و غرض از تأسیس آن را « طرفداری جدی از معارف» معرفی می کند. ولی دانش بیشتر جنبه ی فکاهی داشته و از حیث مندرجات باید آن را نظیر روزنامه ی توفیق و ارزشنگ دانست.»^(۳) مندرجات آن شامل، سر مقاله، که اصولاً راجع به یکی از مسائل محلی شهر اصفهان است، قسمتی تحت عنوان « مقومیم دانش» که قبلاً نیز در روزنامه ی اختر مسعود می نوشته، و در آن هر بار یکی از مسایل اجتماعی را در قالب اوضاع کواکب با عبارات مسجع، شرح می دهد. مباحثی در باب شوخیهای دانش که به صورت اشعار فکاهی و مطالب طنز بیان شده و اخبار محلی و اوضاع داخلی کشور، از دیگر موارد ذکر شده در این روزنامه است. نکته بارز راجع به این روزنامه، اینکه، بهترین مطالب در باب آداب و رسوم اجتماعی و خرافات مردم اصفهان، در قالب نظم و نثر را می توان در آن یافت.

این روزنامه، زمانی شروع به کار می کند که از حاکمیت پهلوی اول، پنج سال می گذرد و اقداماتی که در این مدت در کشور صورت می گیرد، ذهنها و دیدگان بسیاری را مجذوب و معطوف به خود می کند. از جمله شخص دانش است که بر خلاف روزنامه نگاران و جرایدی که در این زمان همواره معضلات و اوضاع بد سیاسی و اجتماعی را به نقد کشیده. و آنها را گوش زد می کنند، ایشان همه جا را آرام

ص: ۲۸۵

۱- همان.

۲- کاوه بیات و کوهستانی نژاد، اسناد مطبوعات، ج ۲، ص ۱۵۶.

۳- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۲۶۸.

و همه چیز را مناسب و خوب و مملکت را پابرجا می‌داند. هر چند بعضی « رویه و سبک عبارات و نگارشات روزنامه‌ی دانش را مطبوع و پسندیده» (۱) می‌دانند، ولی از لحاظ قیاس با دیگر جراید هم عصر خویش از این نقص نیز برخوردار است.

روزنامه‌ی دانش اصفهان اگر چه تا سالهای پس از ۱۳۲۲ ش. منتشر می‌شد ولی روند ثابتی نداشت و چند بار نیز دچار تعطیلی شد. از جمله قبل از حوادث و وقایع شهریور ۱۳۲۰ که سایر روزنامه‌های دیگر در محاق تعطیلی بودند، این جریده نیز تعطیل شد، ولی پس از آن مجدداً شروع به انتشار نمود. همچنین « در سال ۱۳۲۵ ش. یک بار دیگر متوقف شده » (۲) و باز از توقیف خارج شد. « در این دوره ارگان اتحادیه جدید کارگران شمرده می‌شد که علیه حزب توده‌ی ایران به وجود آمده بود.» (۳) مخالفت‌های او با قوانین دولت مصدق و دفاع از حاکمیت پهلوی او را متهم به این کرد که « این روزنامه گرایش به عوامل استبدادی و ضد مشروطه طلبی در اوایل قرن شمس‌ی حاضر » (۴) داشته است.

ص: ۲۸۶

۱- روزنامه دانش اصفهان، سال اول، شماره ۵.

۲- ایرج افشار و کریم اصفهانیان، پژوهش‌های ایران‌شناسی ج ۱۴ (مقاله « فهرست روزنامه‌ها و مجلات اصفهان »)

۳- همان.

۴- همان.

آثار موجود و بر جای مانده از دوران مختلف در اصفهان، همواره یکی از علل اعتبار و شهرت این شهر بوده و هست. با خیره شدن به هر کدام از این آثار، آدمی مبهوت و حیران از آباد کننده و بانی آن و مسرور از هنر و خلاقیت ملی آن می شود. اما باید پرسید: این آثار که چنین نبودند، پس چه کسانی مسبب حفظ و احیاء آنها شده اند؟ این سؤال است که کمتر به ذهن رویت کنندگان این آثار خطور می کند. بلکه همواره با مشاهده ی هر اثری ذهن آدمی به دوره ی تأسیس و سازندگان آن معطوف شده و از چنین معماران و حافظان ارزشمند غافلند. از جمله افرادی که سعی و تلاش وافر در حفظ و بازسازی و مرمت آثار گران سنگ اصفهان و بعضی نقاط دیگر کشور کرده و بسیاری از میراث بر جای مانده را از نابودی و تخریب نجات داده، « جواد مجدزاده » است.

جواد مجدزاده، که به خاطر تخلص «صهبا» در اشعارش بدین نام نیز معروف بود، از ادبا و مورخین و روزنامه نگاران معاصر اصفهان به شمار می رود. تولدش در کرمان به سال ۱۲۸۶ ش. و پدرش « شیخ احمد مجد الاسلام کرمانی»^(۱)، از

ص: ۲۸۸

۱- شیخ احمد الاسلام کرمانی، اهل فضل و دانش و ادب و شاعر و نویسنده و از آزادی خواهان صدر مشروطیت بود. وی روزنامه ی « ندای وطن» را در تهران منتشر می نموده و همچنین از دیگر روزنامه های که او منتشر می کرده، روزنامه « ادب» است. از آثارش، منظومه ی « شهر خاموشان» راجع به اوضاع عدلیه را می توان نام برد. از اتفاقات مهم زندگی او، تبعید شدن ایشان به کلاکت نادری در زمان عین الدوله به همراه حاج میرزا حسن رشدیّه و میرزا آقا اصفهانی، است. مجدالاسلام در رمضان سال ۱۳۴۱ قمری در کرمان وفات یافت. (سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۴۶۳).

آزادی خواهان معروف و مجاهدین صدر مشروطیت بود. وی دوران کودکی و تحصیلات مقدماتی تا اول متوسطه را در زادگاهش گذراند و از آنجا که پدرش بیشتر در تهران بسر می برد و زندگی اش را در این شهر سپری می نمود، او نیز رهسپار تهران شد تا تحصیلات خود را در آنجا تکمیل کند. ایشان « تا سال ۱۳۱۰ شمسی در دارالفنون مشغول به تحصیل شده و در همان سال به دریافت دیپلم ادبی مفتخر گردید.»^(۱) پس از آن به خدمت وظیفه در دانشکده ی افسری در آمد و دوره ی وظیفه را در فروردین ۱۳۱۴ با اخذ گواهی فارغ التحصیلی از آن دانشکده، به پایان رسانید. همزمان با آن « تحصیلات دوره ی عالی را در دانشسرای عالی خاتمه داده و در مهر ۱۳۱۴ به اخذ تصدیق نامه ی تحصیلات عالی نیز موفق شد.»^(۲) از آن پس به خدمت وزارت فرهنگ وارد شد و « در شیراز و شاپور و کازرون، مشغول به کار شد.»^(۳)

علاقه و کار در این شهرها که از لحاظ تاریخی دارای آثار و قدمت زیادی بودند، او را وارد حوزه و رشته ی باستان شناسی و مرمت آثار قدیمی نمود. چون اطلاعات زیادی در این باب کسب و لیاقتهای شایان توجهی از خود نشان داد، در سال ۱۳۱۶ ش. سرپرستی آثار تاریخی اصفهان، بدو محول گردید.» از سال ۱۳۱۶ که بنده به سرپرستی آثار تاریخی اصفهان مأمور شدم و اندکی بعد تصدی تعمیرات ابنیه ی تاریخی یزد و کرمان نیز به بنده واگذار گردید، با وجود نداشتن اعتبار مکفی و فراهم نبودن وسایل کاری، به قدر مقدور در حفظ و نگاهداری آنها کوشیدم.»^(۴)

ص: ۲۸۹

۱- روزنامه ی سرنوشت، سال ۲، شماره ی ۸۷.

۲- همان.

۳- سید مصلح الدین مهدوی، تذکره شعرای معاصر اصفهان، ص ۳۱۷. و مجله ی یادگار، سال ۵، شماره ۴ و ۳.

۴- روزنامه سرنوشت، سال اول، شماره ی ۵۱.

ایشان در مدت زمان کوتاهی توانست، تغییر و تحولات و مرمت‌های چشمگیری در آثار تاریخی اصفهان به عمل آورد. به طوری که «آندرگودار»، که در آن زمان مدیر کل اداره ی باستان شناسی ایران بود، در بازدیدش از این آثار ابراز می کند: « کسانی که هفت سال پیش مثلاً مسجد جامع را دیده و امروز هم آن را می بینند، به آسانی باور نمی کنند که این همان مسجد مخروبه و ویرانه ی قدیم باشد.» (۱) او مجموع هشت سال در اصفهان اقامت داشت، چرا که « شاخه ی عمرش در جوانی خشک شد» ولی در این مدت « در حفظ آثار باستانی این شهر مانند یک اصفهانی دلسوز و علاقه مند خدمت نموده، به طوری که

مردم این شهر بدو دلبستگی یافته و او را یک نفر اصفهانی متولد در کرمان می دانستند.» (۲)

مجد زاده به خاطر عشق و علاقه ی فراوانی که به کار خود داشت، توانست در مدتی که در اصفهان بود « به غیر از تعمیرات جزئی که در ابنیه ی مختلفه انجام داده، موفق شده که سر در و گنبد مساجد شاه، شیخ لطف الله، مدرسه چهارباغ، امام زاده اسماعیل، بابا قاسم، امام زاده احمد و قسمت‌های مختلف مسجد جامع و ... و چندین بنای دیگر را طوری تعمیر کند که حتی استادان فن از عهده ی تشخیص قسمت‌های قدیم و جدید آن بر نیایند. و در همین ضمن ابنیه ی خارج شهر مانند مسجد جامع اردستان و بقعه ی پیربکران و امثال آن را نیز به طور کامل تعمیر و ترمیم کرده است.» (۳)

خدمات صهبا به آثار تاریخی و فرهنگی، محدود به اصفهان نبود، « در یزد و کرمان هم به شهادت کسانی که آثار تاریخی آن را دیده اند، خدمات مهمی انجام

ص: ۲۹۰

۱- همان.

۲- سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۴۶۳.

۳- روزنامه ی سرنوشت، سال اول، شماره ی ۵۱.

داده و ابنیه ی بی نظیری را از خطر انهدام قطعی نجات بخشیده.»^(۱) تمامی این تلاشهای خالصانه و زحمات بی دریغ او باعث شد که خیلی زود، مورد توجه مسئولان امور واقع شده و او را به عنوان «مدیر ابنیه ی تاریخی کشور» معرفی کنند.^(۲) تا آن زمان کمتر اتفاق افتاده بود که یک نفر ایرانی به چنین جایگاه و مقامی برسد. که این نشان از لیاقت شخصی اوست. به هر حال وی را مسئول و مأمور آبادی و بازسازی تمامی آثار تاریخی بر جای مانده در کشور نمودند. ولی مسئولان کشور کسانی نبودند که بودجه ای اساسی، برای این کار اختصاص دهند. لذا او با امکانات بسیار ناچیز و کم، کار خود را آغاز نمود. « متأسفانه به علت نداشتن وسیله نقلیه، نتوانسته ام در سایر شهرها به انجام خدمتی موفق شوم.»^(۳)

نبودن اعتبارات، مانع از تلاشهای او نمی شد، بلکه « برای اعتبارات منظوره، برای تعمیر تمام آثار تاریخی به اشخاص مختلفی برای دریافت وجه، روزه ام و بعضاً نیز افرادی بذل مساعدت کردند.»^(۴)

با تمام این مشغله ها، صهبا از خواندن و نوشتن نیز غافل نبود و همزمان با کارهای اداری خود، به نوشتن و چاپ چند کتاب و به دنبال آن تأسیس روزنامه ی «سرنوشت» به سال ۱۳۲۲ ش. اقدام نمود. وی دارای طبعی لطیف و ذوقی سرشار در شعر بود به همین علت به «انجمن ادبی کمال» که در سال ۱۳۲۳ ش. تأسیس شده بود، دعوت شد.^(۵) غزلیات شور انگیزی از سرودهای او، بر جای مانده است.

صهبا در مدت خدماتش، مدالها و درجات علمی متعددی دریافت کرد، از

ص: ۲۹۱

۱- همان.

۲- همان، سال اول، شماره ی ۲۸.

۳- همان، سال اول، شماره ی ۵۱.

۴- همان.

۵- مجله ی وحید، سال ۴، شماره ۵.

جمله « در دی ماه ۱۳۱۵ موفّق به اخذ مدال علمی درجه ی اول و در فروردین ۱۳۱۹ موفّق به دریافت نشان علمی گردید.» (۱)

سرانجام عمر کوتاه او پس از یک دوره خدمات صادقانه و صمیمانه ای که به این کشور نمود، به خاطر کار زیاد و زحمات طاقت فرسا که در راه انجام وظیفه، متحمل شده بود، بر اثر عارضه سکته دماغی در روز دوشنبه سی و یکم اردیبهشت ۱۳۲۴ به پایان رسید و سر در نقاب خاک فرو برده، دعوت حق را لیبیک گفت. بنابر وصیتش پیکر او را در تخت فولاد اصفهان در کنار بقعه ی بابا رکن الدّین به خاک سپردند.

مجد زاده، زندگی اش تصدیق حسن خدمتش می کند، چرا که جز نیکی و نکو کاری از او بر جای نماند. در مهربانی و رأفت و خیرخواهی شهره و زبان زد بود.

ب: شرحی درباره روزنامه و آثار او

جواد مجد زاده در مدت سی و هشت سال عمر خود خدمات فرهنگی قابل توجهی انجام داده است. مجموعه ی این خدمات را در سه قالب، نشر روزنامه، تألیف کتاب، و تدوین مقالات، می توان جمع بندی نمود. راجع به انتشار روزنامه باید یاد آور شد، «روزنامه ی سرنوشت» به مدیریت و صاحب امتیازی جواد مجد زاده ی صهبا، در شهریور ۱۳۲۲ و در چهار صفحه منتشر می شد. این روزنامه به صورت هفتگی و حاوی مطالبی در باب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران بود که به قلم «مجد الاسلام کرمانی» نوشته شده و به صورت پی در پی در اکثر شماره ها به چاپ می رسید. داستانهای تاریخی، ترجمه های خواندنی، مقالات باستان شناسی که به قلم مدیر روزنامه نوشته می شد و بالاخره مطالب و مقالات انتقادی از اوضاع

ص: ۲۹۲

عمومی، از دیگر موارد ارائه شده در این روزنامه بود. اشعار ادبی و فکاهی و اخبار اوضاع اصفهان و ایران و جهان نیز در آن به چشم می خورد. سر مقاله های آن در هر شماره در موضوعات مختلف سیاسی، اجتماعی، انتقادی است که گهگاه توسط افراد دیگری غیر از مدیر روزنامه نیز نوشته می شد.

با شروع سال دوم، مدیر روزنامه یک بار دیگر مرام و مقصود خود را چنین آورده: «ما همواره کوشش داشته ایم که مطالبی علمی و ادبی و تاریخی را با ساده ترین عبارتی در معرض اطلاع خوانندگان گرامی قرار دهیم. و متذکر شویم که این روزنامه بی هیچ وجه در دسته بندیهای حزبی مداخله نکرده و خوشبختانه در مورد مصالح عمومی نیز هیچ گونه غرض شخصی و خصوصی را دخالت نداده است.» (۱) سال اول سرنوشت با شماره ی ۵۱ به پایان می رسد و سال دوم که از شماره ی ۷۳ به بعد مدیر داخلی روزنامه «محمود خلیل پور» بوده، با انتشار شماره ی ۷۸، در اوایل خرداد ۱۳۲۴، که در آن خبر فوت مجد زاده را اعلام می کند، این روزنامه برای همیشه تعطیل می شود.

در باب تألیفاتی که توسط وی صورت گرفته باید افزود که، تألیفات او بیشتر جنبه ی تاریخی و ادبی دارد. صهبا قبل از اینکه مدیر آثار تاریخی اصفهان شود، در زمینه ی تاریخ ایران و جهان، مطالعات گسترده ای داشته و در همان سالهای اول فارغ التحصیلی از دانشسرای عالیف کتاب «تاریخ ملل مشرق و یونان و ایران» را تألیف نمود که در سال ۱۳۱۴ ش. در تهران به چاپ می رسد. این اثر که مختصری از تاریخ ملل قدیم است بر مبنای اطلاعات جدید بدست آمده توسط باستان شناسان، تحریر شده است. بعد از آن، وی اقدام به چاپ کتاب دیگری در تاریخ ایران و جهان، تحت عنوان «تاریخ عمومی ایران» نمود که تقریباً مطالب آن را

ص: ۲۹۳

می توان ادامه ی کتاب قبلی او دانست. این اثر که به سال ۱۳۱۶ ش. در تهران به چاپ رسید، یک دوره ی مختصر از مجمع تاریخ ایران و جهان را شامل می شود.

پس از مأموریت صهبا به اصفهان، از ایشان خواسته شد تا کتابی برای تدریس در دبیرستانها، تدیون کند. لذا وی ماحصل دو کتاب سابق الذکر خود به همراه مطالب دیگری در زمینه ی جغرافیا را در حد ساده تری، در یک دوره جمع آوری کرد « که چندین سال مورد استفاده ی دانش آموزان قرار گرفت. » (۱) « سخن سنجی در باب احوال و اشعار حافظ » دیگر اثر اوست که به سال ۱۳۲۱ ش. در تهران به چاپ رسید. وی در این اثر شرحی در باب احوال و زندگانی و سپس نکاتی نغز در اشعار حافظ را بیان می کند. از مجدزاده دو اثر نیز راجع به آثار تاریخی به رشته تحریر درآمده، یکی به صورت کلی تحت عنوان « آثار تاریخی ایران » (۲) و دیگری، که اختصاص به معرفی و شناخت آثار تاریخی شهر اصفهان دارد، بنام « راهنمای اصفهان ». (۳) اما مقالات تدوینی صهبا بیشتر در باستانشناسی و معرفی و شناخت و مرمت آثار و ابنیه ی تاریخی ایران است. بخش اعظم این مقالات در روزنامه ی « سرنوشت » و مجلات دیگری از جمله، مجله ی وزین « یادگار » به چاپ رسیده است.

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

شخصیت مجدزاده متأثر از دو چیز بود، یکی پدر، که شخصیتی آزاده و مبارزی خسته ناپذیر بود. و دیگری محیط اجتماعی، که حق طلبی و آزادی خواهی مردم، با

ص: ۲۹۴

۱- سید مصلح الدین مهدوی، تذکره شعرای معاصر اصفهان، ص ۳۱۷.

۲- همان.

۳- روزنامه ی سپنتا، سال اول، شماره ی ۳۷.

تلاش فراوان به نتیجه رسیده و بر سیطره ی مطلق چندین ساله ی استبداد شاهی پایان داده بود. لذا این دو، تأثیرات زیادی بر او گذاشته و او را شخصیتی آزاد اندیش و ترقّی خواه بار آورده بود. وی زندگی واقعی و معنی حقیقی استقلال را وقتی می داند که ملت ما واقعاً آزاد باشد و «ایرانی و فکر ایرانی، ایران را اداره کند» (۱) ملت ما بایستی به خود آید و گذشته ی خود را پیش چشم خود قرار دهد. ما اگر بخواهیم بدست خودمان سعادت مند و خوشبخت شویم، «بایستی بیش از هر چیز، اعتماد به خود و هوش خود داشته باشیم» (۲)، و خودمان را باور کنیم. بایستی خدما سرنوشت خود و ملت خود را بدست بگیریم و متوجه باشیم که آلت دست بیگانگان نشده و مانند سالهای گذشته به ساز آنها نرقصیم» (۳). بیگانگان خیر و صلاحی برای ما نمی خواهند. جهالت و ندانم کاری های ما موفقیت و آرزوی آنهاست. نباید «زندگی مذبحخانه و بی اساس بیست سال اخیر [منظور از زمان شروع سلسله ی پهلوی] که پایه و اساس بدست بیگانگان ریخته شده است، دوباره تکرار شود» (۴) و الا نتیجه ای برای ما در بردارد، که دیدیم.

اگر ملت برای نجات و رستگاری خود تلاش و کوشش نکند، هیچ کس نسبت که دامن همت برای او به کمر زند. «برای هدایت و راهنمایی این ملت، یعنی ملتی که در ظلمات جهل و نادانی سرگشته و گمراه مانده، هیچ کس نیست که قیام کند و کشتی شکسته ی او را از غرقاب فنا نجات داده و به ساحل امن و امان برساند» (۵) پس همه چیز در گرو همین مردم و ملت است، اگر بخواهند می توانند. علم و آگاهی

ص: ۲۹۵

۱- روزنامه ی سرنوشت، سال اول، شماره ی ۶۵.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان، سال اول، شماره ۵.

مهمترین ابزار و مشکل گشای این ملت خواهد بود. لذا می بایستی هر چه بیشتر بر این سلاح مسلح شد. نکته ای که نباید از آن غافل شد، روح تقوی و درستکاری است که فقدان آن «به نظر ما علت العلل همه ی بدبختیها و مصائب به شمار می رود.»^(۱) نبود تقوی و درستکاری ماحصلش «جهالت عمومی و فساد پیشوایان قوم و بیست سال حکومت دیکتاتوری ایران است.»^(۲)

صهبا وقتی می گفت: «بزرگترین آرزوی من آن است که هر صبح و شام بانگ مؤذن را از فراز گلدسته های مساجد بشنوم و اجتماع مردم را برای اقامه نماز جماعت مشاهده کنم،»^(۳) از عمق جان می گفت. هم به لحاظ اعتقاد دینی محکمی که بدان پایبند بود و هم به لحاظ احیای سنتی که به علت فرتوتی، چراغ آن به خاموش گرائیده بود. او برای بازگرداندن مؤذن بر مناره و سپس نماز بر محراب مسجد که به علت ویرانی و تخریب، چندین سال ترک سنت کرده بودند، به هر اقدامی دست زد. در دوره ی حکومت رضا شاه که دولت بی جهت از اجتماعات، وحشت داشت و اجازه نمی داد که حتی پنج نفر در یک جا جمع شوند و اکیداً دستور داده بودند که از اقامه نماز جماعت در مساجد و سکونت طلبان در مدارس، جلوگیری شود، در آن اوقات مکرر به دوستان صمیمی خود می گفتم که بزرگترین آرزوی من آن است که هر صبح و شام بانگ مؤذن را از فراز گلدسته های مساجد بشنوم و اجتماع مردم را برای اقامه نماز جماعت مشاهده کنم. خوشبختانه دوره ی آزادی آغاز شد و هنوز چند روز از سقوط حکومت دیکتاتوری نگذشته بود که شخصاً به منزل دو نفر از علمای طرف و ثوق و اطمینان مردم رفته و از ایشان

ص: ۲۹۶

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان. سال اول، شماره ی ۵۱.

استدعا کردم که امامت مسجد جامع و مسجد شاه را بر عهده گیرند و بار دیگر به تجدید شعایر اسلامی قیام کنند. خوشبختانه استدعایم پذیرفته شد و اکنون درب های هر دو مسجد بروی مؤمنین باز شده ...»^(۱)

ص: ۲۹۷

۱- همان.

الف: زندگی نامه

دهه های بیست تا چهل را در اصفهان را می توان از جمله دوره های زرین فرهنگی و علمی این شهر محسوب کرد ظهور چهره های برجسته و کارآمد و مفاخر والا شاخصه ی اصلی این دوره است چهره هایی که هیچ گاه اصفهان به این اندازه شخصیت های برجسته ای که در روند رشد و آگاهی اجتماعی تأثیر گذار باشند را به خود ندیده بود. کسانی که در زمینه های مختلف فرهنگی، چنان پر تلاش ظاهر شدند که نام و شهرتشان از این شهر فراتر رفت و نقاط دیگر کشور را نیز تحت شعاع خود قرار دادند. ولی امروزه متأسفانه تنها باید یا از گردش در گورستانها و یا از جستجو در کتابهای متروکه و یا خاطرات سالمندانی که اندک رمقی در جسم فرسوده ی آنان باقی است ، نام و ذکری از آنان پیدا نمود. از جمله ی ایشان شخصیت فریخته ای است که اکثر عمر خویش را با مطالعه و نوشتن و شناخت و

معرفی تاریخ و ابنیه های فراموش شده ی این شهر، سپری نمود.

زمانی که کشور آستان حوادث انقلابی بود و ندای آزادی خواهی و حق طلبی مردم، گلوی زنگار گرفته ی استبداد را فشرده بود و درست یک سال پیش از انقلاب مشروطیت (در ۱۲۸۴ ش.) در محله ی شمس آباد اصفهان از پدری «سید مهدی» نام (معروف به آقاجون) که از روحانیون و سادات سرشناس اصفهان بود و مادری متدین، که او نیز از خانواده ی فرهیخته بید آبادی بود، فرزندی به نام «محمد» متولد شد که بعدها نامش سرلوله ی طومار نویسندگان و دانشمندان اصفهان قرار گرفت. وی «اولین فرزند خانواده و کودکی باهوش بود.» (۱) دوران کودکی را با تحصیل نزد آقایان «آقا شیخ محمد و حاج آخوند زفره ای» که پدرش در منزل برای تدریس، از آنان دعوت به عمل آورده بود، سپری کرد. جدّ مادری اش «آقا شیخ محمد بیدآبادی» به او صرف و نحو عربی آموخت و مشوّق او برای ورود در جرگه ی طالب علوم دینی بود. لذا در مدرسه ی صدر اصفهان به تحصیل علم و تلمذ استادان بزرگی چون «حاج میر سید علی نجشرف آبادی» در علم فقه و اصول و «آقای شیخ محمد خراسانی» در فلسفه و حکمت همّت نمود. از برکت پر فیض عالم جلیل القدری چون «حاج آقا رحیم ارباب» نیز استفاده های وافی برد.

اما این شیفتگی، او را قانع نمی کرد. لاجرم در کنار علوم دینی به کسب علوم جدید نیز روی آورد و در این زمینه بسیار موفق بود. او در حالی که طلبگی می خواند، در مدرسه ی صارمیه امتحانات شش ساله ی ابتدایی را با نمرات عالی پشت سر گذاشت و رفته رفته در امتحانات دیپلم، شرکت کرد. با اخذ دیپلم که با درجه ی عالی صورت گرفت، با تدریسش در مدارس اصفهان موافقت و «در

ص: ۳۰۰

مدرسه ی اتحاد و دبیرستان گل بهار اصفهان مشغول تدریس شد.» (۱) اما این تدریس مدت زمان زیادی طول نکشید، چرا که او برای ادامه ی تحصیل به تهران رفت. در تهران به خاطر علاقه ی

زیادی که به فراگیری زبان خارجی داشت، ابتدا در دانشسرای عالی در رشته ی زبان فرانسه شروع به تحصیل نمود. ولی این نمی توانست او را از ادبیات فارسی جدا کند، لذا تصمیم گرفت در کنار آن در دانشکده ی علوم معقول و منقول، رشته ادبیات فارسی را همزمان ادامه دهد و در اثر استعداد و پشت کار، موفق شد در سال تحصیلی ۱۳۱۶-۱۳۱۷ از هر دو دانشکده فارغ التحصیل شود. «و چون در هر دو دانشکده شاگرد اول بود از دست وزیر فرهنگ وقت به اخذ جایزه، مفتخر گردید و از آن تاریخ رسماً به خدمت وزارت فرهنگ درآمد.» (۲).

خدمت او به آموزش و پرورش، سرشار از دلسوزی و برکت بود. به همین خاطر در میان فرهیختگان و همکاران خود از احترام ویژه ای برخوردار بود و همگان مجذوب اخلاق و علوم او می شدند. با پذیرش او در وزارت فرهنگ، یک سال نخست خدمت رسمی اش را در زنجان سپری نمود که «مدیریت دبیرستان پهلوی آنجا برعهده ی او بود.» اما سال بعد به ملایر مأمور شد و به تدریس در آنجا اشتغال یافت. مشقّت زندگی و دوری از ولایت مادری، عاملی شد تا او درخواست انتقال به اصفهان بدهد که مورد موافقت نیز واقع شد و در سال ۱۳۱۹ ش. به زادگاهش مراجعت نمود. از آن پس تا پایان عمر پر برکتش در اصفهان به خدمت فرهنگ و امور فرهنگی پرداخت.

ص: ۳۰۱

۱- مجله ی وحید، سال ۳، شماره ی ۴.

۲- همان و نشریه ی دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، سال دوم، شماره ۳ و ۲.

در این دوره که دوره ی رشد و ظهور کمالات علمی و ادبی اوست، ایشان بانی مقالات و نوشته های پر بار و محققانه ای شد که نه تنها حائز « جایزه ی اول علمی از طرف وزارت فرهنگ و صنایع مستظرفه» (۱) گردید، بلکه در ردیف پژوهشگران و نویسندگان چیره دست و بزرگ قرار گرفت. از این پس مقالات متعدد و متنوع او در مجلات و روزنامه های مختلفی از جمله « مجله ی علمی و وزین یادگار، مجله ی یغما، مجله ی وحید، مجله ی فرهنگ، روزنامه ی سرنوشت و روزنامه ی نقش جهان » به چاپ می رسید.

در اصفهان افراد خیر و فرهنگ دوست هر یک به نوعی در توسعه و آبادانی فرهنگی این شهر مؤثر بوده و تلاش

می کردند، که سهم بانیان مدارس از دیگران بیشتر بود. مرحوم «مجید میر احمدی» بانی و مؤسس و مدیر دبیرستان فرهنگ نیز از جمله ی این افراد بود که با تأسیس دبیرستان فرهنگ در سال ۱۲۹۸ ش، افراد لایق و شایسته ای را باری شکوفایی علمی اصفهان تربیت کرد. « پس از فوت مشارالیه در سال ۱۳۶۷ ق. مدیریت و اداره ی مدرسه فرهنگ به عهده ی محمّد صدر هاشمی که داماد ایشان بود، قرار گرفت و تا هنگام وفات مدرسه ی مزبور زیر نظر ایشان اداره می شد. (۲) در زمان تصدی صدر هاشمی، دانش آموخته گانی از این دبیرستان فارغ التحصیل شدند که امروزه از مشاهیر و دانشمندان بنام این شهر محسوب می شوند. همزمان با این سمت، مسئولیت کتابخانه ی فرهنگ اصفهان نیز بدو سپرده شد. علاقه ی صدر هاشمی به کتاب و کتابخانه باعث شده بود که این کتابخانه توسعه ی بیشتر و بهتری یابد و زمینه ی مطالعه و تحقیق برای پژوهندگان مناسبتر شود.

ص: ۳۰۲

۱- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، مقدمه.

۲- سید مصلح الدّین مهدوی، سیری در تاریخ تخت فولاد، ص ۱۵۷.

با تأسیس « انجمن ادبی کمال» به سال ۱۳۲۳ ش.، صدر هاشمی با تمام مشغله‌ی ذهنی و کاری که داشت، در آن حضور فعال می‌یافت. این انجمن که که از فضلا و فرهیختگان و اربابان جراید تشکیل شده بود، « از جنبه ادبی محض شعر تجاوز کرده و به فنون و شعب دیگر ادب از قبیل ایراد نطق و خطابه و به ذکر سرگذشت و تاریخ زندگانی رجال و بزرگان ادب و بیان مباحث مختلفه می‌پرداخت و در نتیجه یک انجمن ادبی به تمام معنی کلمه بود. » (۱) همچنین با کسب مجوز انتشار روزنامه، اقدام به چاپ و نشر روزنامه‌ی چهلستون به سال ۱۳۳۰ ش. نمود (۲) و موفق شد با مقالات و مطالب علمی و سیاسی خود در این روزنامه، آن را در ردیف بهترین و مفیدترین روزنامه‌ی اصفهان قرار دهد.

تلاشها و پژوهش‌های علامانه‌ی صدرهاشمی که در این زمان او را شهره و نامور کرده بود، مسئولان دانشگاه اصفهان را بر آن داشت که از او برای تدریس در این دانشگاه دعوت به عمل آورند. لذا « در سال ۱۳۳۸ ش. طی ابلاغی، با حفظ سمت دبیری دبیرستانهای اصفهان، به تعلیم سخن‌سنجی و سبک‌شناسی دانشکده‌ی ادبیات اصفهان منصوب شد و با سعه‌ی صدری که در ایشان بود، با کمال علاقه و دل‌گرمی در دانشکده به تدریس مشغول شد. » (۳) او وقت زیادی صرف مطالعه و نوشتن می‌کرد و همین امر باعث شد « به تدریج قدرت بینایی خود را از دست بدهد و دو چشمش آب مروارید آورد و در بیمارستان نمازی شیراز تحت عمل جراحی

ص: ۳۰۳

-
- ۱- مجله‌ی وحید، سال ۴، شماره‌ی ۵.
 - ۲- لازم به ذکر است در شرح حالی که در تاریخ جراید و مجلات ایران به قلم « دکتر حسین صدر هاشمی » برادر ایشان نوشته شده، به خطا انتشار روزنامه را به سال ۱۳۲۱ شمسی آورده که همین امر باعث شده نویسنده‌ی « زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران» نیز در نمونه برادری خود همین خطا را مرتکب شده و آن را در کتاب خود ذکر کند.
 - ۳- مجله‌ی وحید، سال ۳، شماره‌ی ۴.

قرار گرفت و بینایی یک چشمش را از دست داد»^(۱) اما باز دست از مطالعه نکشید و هر چند از طرف اطباء منع تدریس و مطالعه شده بود، ولی علاقه و اصرار او به فراگیری باعث شد تا آخرین روزهای حیاتش به مطالعه و نوشتن ادامه دهد. دستداران علم و دانشجویان، هیچ گاه او را رها نمی کردند و از محضر علمی اش، چه در دانشگاه و چه در منزل شخصی اش از او کسب فیض و معلومات می نمودند. صدر هاشمی چندی به بیماری سر کرد تا اینکه سرانجام در نیمه ی شب سی ام فروردین ۱۳۴۴ در منزل خود به دیار باقی شتافت و دعوت حق را لیک گفت. او را در آرامگاه خانوادگی اش واقع در تخت و فولاد اصفهان به خاک سپردند.

وجود افراد فرهیخته ای چون او، که با همه ی وجود خدمت می کرد، از موهبت های الهی و افتخارات ملی است که اصفهان بدان مفتخر گردیده است. وی به راستی « از فرهنگیان نادر الوجودی بود که فرهنگ اصفهان نظیر او را کمتر به یاد دارد.»^(۲) ایشان مصداق بارز وارستگی و متانت و از خود گذشتگی و مجاهدی خستگی ناپذیر بود. نسبت به زمان بسیار دقیق و وقت شناسی بود و در بیان مطالب لطافتی خاص داشت. دارای طبعی لطیف و خلقی نیکو بود. علاقه وافری به جمع آوری و حفظ کتاب داشت و در پایان نیز کتابخانه ی ارزشمند شخصی خود که شامل چندین نسخه ی خطی و کتابهای کم یاب و روزنامه های نفیس بود را به دانشگاه اصفهان اهداء نمود تا در دسترس اهل علم قرار گیرد.

ب: شرحی در باب روزنامه و آثار او

آثار و نوشته های صدر هاشمی را در سه قالب: انتشار روزنامه و تألیف و ترجمه ی

ص: ۳۰۴

۱- حسن مرسلوند، زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۴، ص ۱۹۷.

۲- سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۹۲۱.

کتب و مقالات، می توان تقسیم بندی نمود. پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ که تغییر و تحولاتی در کشور و به خصوص در حوزه ی مطبوعات ایجاد شد و مطبوعات مقام خود را بدست آوردند، روزنامه نگاری رونق چشم گیری گرفته و روزنامه نگاران با عقاید و اندیشه های بیشتری وارد صحنه ی مطبوعاتی کشور شدند. گرچه « مراتب فضایل و حسن نیت اربابان جراید هیچگاه یکسان نبود و ... بسیاری، روزنامه و مجله را صرفاً وسیله ی احراز مقام یا ادخار ثروت (۱)» قرار داده بودند، ولی گاه بودند کسانی که قصد خدمت صادقانه به آب و خاک این کشور و هم وطنان خود داشتند و عمر مطبوعاتی خود را نیز در این راه صرف نمودند. «روزنامه ی چهلستون» از آن جمله ای بود که با حسن نیت و پشتوانه ی علمی بلندی ابراز وجود نمود.

این روزنامه در اصفهان و به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی محمّد صدر هاشمی در دوشنبه هیجدهم شهریور ۱۳۳۰ در چهار صفحه به قطع متوسط، منتشر شد. روزنامه ی چهلستون به صورت هفتگی و در قالب « ادبی، سیاسی، اجتماعی، تاریخی » بود. مندرجات آن بعد از سرمقاله، یک قسمت تحت عنوان « ادبیات» که قطعه ای زیبا و آموزنده و یا شعری که بیشتر از « اسحاق بیگ» « متخلّص به « عذری» است، اختصاص داده و سپس مطالبی راجع به اوضاع کشور که بیشتر به صورت انتقادی و خبرهایی از ایران و دیگر کشورها که گاهی توضیحی تحت عنوان « چهلستون» نیز در ذیل آن آورده و نهایت به ذکر اخبار داخلی شهر اصفهان می پردازد. نکته قابل توجه در این روزنامه که اصولاً شهرت آن نیز بدان بود، مقالات تاریخی مدیر روزنامه و درج مطالبی تحت عنوان « در زوایای تاریخ» و یا « حکایت» بود، که در آن به چاپ می رسید و به خاطر جذابیت و پُر بار بودن آن، استقبال شایانی از آن می شد.

ص: ۳۰۵

مدیر روزنامه ی چهلستون، در سر مقاله ی اولین شماره ی روزنامه، مرام و غرض خود از انتشار آن ، چنین نمایان می کند : « ... برای اینکه در ردیف خدمت گذاران واقعی کشور محسوب گردم و از راه روزنامه نگاری نیز بتوانم خدمتی به آب و خاک کشور و هم وطنان عزیز بنمایم، به فکر گرفتن امتیاز و انتشار روزنامه ی چهلستون افتادم... در انتخاب این اسم، یعنی « چهلستون» که نام یکی از ابنیه ی تاریخی اصفهان است نظر خاص بوده و علتی

داشته است و آن اینکه در این روزنامه در هر شماره یک یا دو مقاله درباره ی معرفی شهر تاریخی و باستانی اصفهان نوشته شود و این شهر با عظمت را به هم وطنان و خارجیان، آن قسم که شایسته است معرفی نماید. ... و نیز در هر شماره شرح حال یکی از بزرگان ادب و اهل فضل و هنرمندان واقعی و خدمت گزاران صدیق و کسانیکه به فرهنگ اصفهان خدمت نموده، چاپ می شود.

... بنابر این روزنامه ی چهلستون بیشتر یک روزنامه ی ادبی، سیاسی، تاریخی، انتقادی خواهد بود و کمتر پیرامون اغراض پست و خصوصیات اشخاص خواهد گردید. «(۱) چهلستون از جنبه ی خبری و بحث و انتقاد جریانهای روز و سلسله مقالات تحقیقی و تاریخی که در آن به چاپ می رسید، بسیار حائز اهمیت است و چون سعی داشت وقایع مهم تاریخ گذشته به خصوص اصفهان و آثار و ابنیه ی تاریخی و همچنین بزرگان و شعرای این خطه را معرفی کند، از جایگاه ویژه ای در بین مطبوعات و مردم برخوردار بود. ولی بیشتر از یکصد و نود شماره از آن منتشر نشد. در آخرین شماره ی آن که در بیستم شهریور ۱۳۳۴ منتشر شد، مدیر روزنامه در سر مقاله ی خود به مشکلاتی که بر سر راه رونامه نویسی در کشور وجود دارد، اشاره هایی دارد که شاید بتوان توقف و عدم انتشار چهلستون را نیز از آن جمله

ص: ۳۰۶

محسوب کرد. او می نویسد: «... روزنامه نویسی در این کشور حالت سهل و ممتنع را دارد، یعنی مردم تصور می کنند این حرفه و شغل نیز مانند سایر کارها ممکن است با داشتن سرمایه ی مادی و معنوی آن را به کار انداخت و به نشر روزنامه پرداخت، در صورتی که در عمل چنین نیست و به قول ظُرفا هزار نکته ی باریکتر ز مو این جاست. شما ملاحظه بفرمایید در این چند سال اخیر چند قسم قانون برای مطبوعات نوشته شده است و انطباق هر کسی با هر کدام از این قوانین تا چه اندازه مشکل و صعب است. یک روز مطبوعات به اندازه ای آزاد می شود که هر کس و هر بی مایه ای قلم بدست می گیرد و بدون هیچگونه قید و شرطی حتی داشتن سواد به نشر روزنامه پردازد. پس از چندی این قانون از بین می رود و قانون سختتر و مشکل تر جای آن را می گیرد و عده ای قهراً از صف مطبوعات خارج می شوند باز علل و مقتضیاتی ایجاب می کند که آن قانون نیز لغو و قانون دیگری جایگزین آن شود که در این قانون نیز عده ای خارج می گردند. اگر در هر نوبت کسانی که خارج می شوند لااقل آنهایی بودند که صلاحیت نداشتند، بد نبود، اما متأسفانه در هر نوبت صلحا و اتقیا کنار می روند و باز مشتی ناصالح باقی می ماند. به هر صورت مقصود آن است که ادامه ی انتشار یک روزنامه تا چه حد با مشکلات روبروست....» (۱)

قسم دوم آثار صدر هاشمی، شامل آثاری در زمینه ی تألیف و ترجمه و تصحیح است. از مهمترین و ارزشمندترین تألیفات او، می توان از کتاب «تاریخ جراید و مجلات ایران» در چهار جلد نام برد. این اثر که به قول خودش «گواه شاهد صادقی در آستین، برای نشان دادن عظمت مطبوعات» (۲) است، مدت زمان زیادی «از عمر

ص: ۳۰۷

۱- همان، سال ۴، شماره ۱۹۰.

۲- همان، سال اول، شماره اول.

گرانبه‌ایش» را صرف تدوین و نوشتن آن نمود و به قول عباس اقبال « این کتاب در نوع خود از بهترین تألیفات عصر ماست»^(۱) تاریخ جراید و مجلات ایران، مشتمل بر فهرست کلیه ی جراید و مجلاتی که در ایران و دیگر ممالک به زبان فارسی انتشار یافته و به طور کلی از بدو صنعت چاپ در ایران تا سال ۱۳۲۰ ش. است. مؤلف در تهیه و تنظیم شرح اصول مدیران و فهرست بعضی از مقالات ادبی و تحقیقی و علمی و تأثیرات اجتماعی هر روزنامه و مجله و شرحی در باب مدیران هر روزنامه، نهایت اهتمام را بکار برده و در تحقیق و تتبعی که به عمل آورده طی سالیان متوالی رنجهای فراوانی کشیده است. « اشخاصی که با کتاب و نویسندگی سرو کار دارند، می فهمند که اقدام بی یک چنین کاری مخصوصاً در این ایام و با اوضاع تلخ فعلی چه قدر زحمت و رنج دارد. اساساً یک چنین تألیفی برای اطلاع از وضعیت افکار و سیر تدریجی مطبوعات ایران و ابقاء نام متفکرین و خدّام آزادی، بی نهایت ضروری و برای آیندگان بی اندازه نافع و جالب توجه خواهد بود.»^(۲) این کتاب که به صورت حروف الفبا تدوین شده، ابتدا در روزنامه ی نقش جهان طی مقالات متوالی و سپس اولین جلد آن در سال ۱۳۲۷ در اصفهان به چاپ رسید.

البته انتقادها و خرده گیری هایی نیز بدان گرفته شده از جمهل در مجله ی یغما آمده که : « بی اغراق » تاریخ جراید و مجلات ایران» از کتابهای ارجمندی است که در این عصر انتشار یافته و تنظیم و تألیف چنین کتابی خدمتی چندان بزرگ و مهم است که جای هیچ گونه خرده گیری و مشکل پسندی نیست ... اما باید گفت که مراتب فضایل و حسن نیت ارباب جراید هیچگاه یکسان نبوده است، بسیاری روزنامه و مجله را

ص: ۳۰۸

۱- به نقل از مجله ی وحید، سال ۳، شماره ی ۴.

۲- روزنامه ی نقش جهان، سال ۲۳، شماره اول.

صرفاً وسیله‌ی احراز مقام یا ادخار ثروت قرار می‌دهند و چون کمال مطلوب این بود، به ناگزیر مصلحت و تربیت ملی را به نسبت کلی رعایت نمی‌توانند کرد. در کتاب تاریخ

جراید و مجلات ایران، مؤلف محترم از صاحبان مطبوعات علی‌الاطلاق تمجید فرموده و پایه و مایه‌ی همه را به یکسان ستوده است. در صورتی که سزاوارتر این بود با هیچ ملاحظه‌ای خوب و بد، هر دو را باز می‌نمود یا موضوع را مسکوت می‌گذاشت که آیندگان داوری کنند...» (۱) که به طور قطع در رفع عیوب این اثر است، نه در بی‌ارزش بودن آن.

از دیگر تألیفات صدر هاشمی، «شعر و شاعری در عصر صفوی» است که تحلیلی از سبک هندی یا اصفهانی و چگونگی شعر و شاعری در عصر صفویه است. این اثر که حجیم نیست، در اصفهان چاپ و در سال ۱۳۴۱ تجدید چاپ شده. اما از مجموعه آثار ترجمه شده‌ی صدر هاشمی باید از «تاریخ کربلا و حایر حسین» نوشته «عبدالجواد کلیدار» و «تاریخ تمدن اسلام و عرب» نوشته «جرجی زیدان» و دو اثر از «کنت دو گوینو» فرانسوی بنامهای «عشاق قندهار» و «جادوگر مشهور» نام برد.

«قصص الخاقانی» در تاریخ صفویه و «تذکره الانساب» تألیف «حیدر علی» «در تاریخ خاندان مجلسی»، از جمله آثاری است که او به تصحیح آنها همت گماشته.

قسم سوم آثار صدر هاشمی، مجموعه مقالات اوست که یکی دیگر از عواملی است که اسباب شهرت او را فراهم آورده. «مرحوم صدر هاشمی به دو سبب میان ما شهرت دارد، یکی آنکه مقالاتی مفید و محققانه در اخبار و شرح ابنیه‌ی اصفهان نوشت و بدون تردید از معلمان کم‌نظیر در تاریخ آن شهر بود. دیگر آنکه کتاب عظیم

ص: ۳۰۹

و مفید تاریخ جراید و مجلات فارسی را نوشت.»^(۱) مقالات وی که بیشتر در زمینه ی تاریخی و ادبی نوشته شده، اغلب در مجله های یادگار، یغما، فرهنگ و وحید، و روزنامه های سرنوشت، نقش جهان و چهسلتون « به چاپ رسیده است.

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

تأسیس دانشگاه و دانشکده ها و نشر معارف، یکی از مفاخر دوره ی پهلوی اول (در مقابل چندین معایب) است که هر چند بیشتر ظواهر و زرق و برق پرداخته می شد، ولی باز هم جوانان باذوق و مستعدی از آن بنگاه های فرهنگی استفاده ها کرده و دانشجویان لایقی از آنجا خارج شدند. یکی از آنها محمّد صدر هاشمی بود که با بهره گرفتن از علوم قدیم و جدید، تمام تلاش خود را در این می دانست که « بتواند در ردیف خدمت گذاران واقعی کشور محسوب»^(۲) گردد. وی « زبان عربی و فرانسه را به خوبی می دانست.»^(۳)

این امر باعث شده بود، مطالعات گسترده ای در زمینه های تاریخی و ادبی داشته باشد. کتابهای منتشر شده در تاریخ و فرهنگ دینی و ایرانی که توسط ملل دیگر نوشته شده بود را در شناخت و آگاهی ملت خود ضروری می دانست و هر آنچه را که مفید می دانست ترجمه می نمود. این بدان منظور نبود که بیگانگان را ارج و قرب دهد و یا حتی چنین تصور شود که از روزگاران شباب خود که تحصیل علوم دینی می نموده، گریزان و پشیمان است. بلکه به گذشته خود می بالید و به اعتقادات خود محکم بود و بیگانه پرستی را هیچ گاه نه پذیرفت و نه تأیید کرد. وی معتقد بود « روزنامه ی چهسلتون مجاهدت

ص: ۳۱۰

۱- ایرج افشار، نادره ی کاران، ص ۱۵۴.

۲- روزنامه ی چهسلتون، سال اول، شماره اول.

۳- سید محمّد باقر کتابی، رجال اصفهان، ج ۱، ص ۴۵۹.

می کند سطح فرهنگ عمومی را بالا برده و می کوشد تا با بیگانگان و بیگانه پرستی مبارزه نماید.»^(۱)

بدبختی و فقر و تنگدستی و مسکنتی که مردم در آن بسر می برند، شالوده و بنیادش، ضعف ما در مقابل بیگانه و دخالت‌های آنان است. نداشتن رجال و افرادی لایق و دلسوز، به این بدبختیها دامن می زند و اگر « فردی از افراد این کشور هم خواست به نفع اجتماع و مردم قد علم کند به هر نحوی شده همین بیگانگان او را از بین برده و مانع پیشرفت او می گردند.»^(۲) البته تمامی کارشکنیها و خرابکاریها را نمی توان از آن بیگانه دانست. بلکه قسمت عمده ی آنها بدست خود رجال ما صورت گرفته و « خیلی از این رجال فریب آب و دانه را خورده و حفظ مقام و منصب و تمول و ثروت مانع از برداشتن قدمهای مفید به نفع افراد مملکت شده است... [و حتی باعث شده] موانعی در جلوی پیشرفت این ملت ایجاد کرده و با ایجاد موانع جلوی ترقی و تعالی افراد را گرفته اند.»^(۳)

وی معتقد بود اگر مردم به رشد و آگاهی لازم برسند، که این از اهداف والای تمامی صاحبان جراید است، اکثر مشکلات چه مادی و چه معنوی بر ایشان مرتفع می شود. زیرا عمده ترین معضل، جهل و نادانی است. « همه ی مردم باید از جریان حوادث کشور خود مطلع و آگاه باشند»^(۴) تا فریب افراد فرصت طلب و سیاست بازان مصلحت جو را نخورده و اداره ی امور کشور را به افراد لایق بسپارند و اگر امروز شاهد برنامه ها و اعمال و رفتار وزرا و دولتمردان ناکارآمد هستیم، دچار چنین ضعف هایی شده ایم، صدر هاشمی با استعانت از خداوند وارد میدانی شده بود تا

ص: ۳۱۱

۱- روزنامه ی چهلستون، سال اول، شماره اول.

۲- همان، سال ۴، شماره ۱۳۷.

۳- همان.

۴- همان، سال ۳، شماره ۱۰۸.

بتواند از طریق روزنامه این اهداف را عملی کند. لذا سعی داشت «هرگز بر خلاف حق و حقیقت و ندای وجدان چیزی ننوشته
» (۱) و یاری گر کسانی باشد که مستحق ظلم نیستند ولی بدانها ظلم شده است. و چون به خداوند اتکا کرده بود به هیچ گروه
و گرایشی نگروید.

ص: ۳۱۲

۱- همان، سال ۴، شماره ۱۹۰.

«سید حسین مرندی»، از روزنامه نگاران و ادیبان دوره ی اخیر اصفهان است. وی به سال ۱۲۹۲ش. در اصفهان دیده به جهان گشود. پدرش «سید عبدالعلی اعتماد العلماء» از عالمان و فاضلان اصفهان بود که تحصیلاتش را در اصفهان، نزد اساتیدی چون «سید محمد باقر درچه ای» (۱) و مرتضی ریزی (۲) سپری نمود. چون جدش اهل «مرند» بودند به مرندی شهرت یافته است. سید حسین، تحصیلات مقدماتی را نزد پدر آموخت و سپس از محضر عالمانی چون «آیت الله سید حسن چهارسو قی» (۳) کسب فیض نمود. چون پدرش بر هنر خوشنویسی به خوبی واقف بود، خط و خوشنویسی را نیز از پدر فراگرفت که بعدها از استادان این فن محسوب

ص: ۳۱۴

۱- وی از اکابر علما و مجتهدین و اعظام فقها و مدرّسین بود که در ۱۲۶۴ق. متولد و در سال ۱۳۴۲ ق. به مرض سکتہ وفات یافت. وی در مدرسه ی نیم آورد به مدت ۳۸ سال به تدریس و تألیف پرداخت و عالمانی چون آیت الله بروجردی و حاج آقا رحیم ارباب از جمله شاگردان او بودند. (سید مصلح الدّین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۳۷۰ و احمد عقیلی، تخت فولاد اصفهان، ص ۱۷۱).

۲- وی اهل ریز (زرین شهر کنونی) لنجان بود که تحصیلات خود را ابتدا در اصفهان و سپس در نجف اشرف ادامه داد و از استادانی چون «شیخ مرتضی انصاری» بهره برد. وی فقیهی عابد و زاهد بود که در سال ۱۳۲۹ق. درگذشت و در تخت فولاد اصفهان مدفون شد (سید مصلح الدّین مهدوی، همان، ج ۲، ص ۹۳۵ و احمد عقیلی، همان، ص ۱۵۶).

۳- وی از رؤسای علمای اصفهان بود و در نزد عموم طبقات از عوام و خواصّ مورد توجه و احترام بود. وی در سال ۱۲۹۴ق. متولد در ۱۳۷۷ق. در اصفهان وفات یافت. (سید مصلح الدّین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۳۴۶).

می شد. در حوزه ی موسیقی نیز وارد شد و به شاگردی نزد «سید رحیم اصفهانی»^(۱) رفت. چنان در آن تبحر یافت که با هنرمندان این حرفه، از جمله «تاج اصفهانی»^(۲) همدم شد. از طبع و ذوق شعری نیز برخوردار بود و در سروده هایش، «مرندی» تخلص می کرد.

با گذراندن ایام تحصیل، وارد خدمات و مشاغل دولتی شد. به خاطر شایستگی و لیاقتی که از خود نشان داد، به سمتهای مهم و بزرگی چون «معاونت استانداری اصفهان» و «شهرداری یزد» و «ریاست رادیو اصفهان» نایل شد. مرندی با تمام مشغله ی کاری، از امور فرهنگی، هیچگاه غافل و دور نبود. مقالات متعددی از وی در روزنامه ها، از جمله «روزنامه ی مجاهد»^(۳) و نشریات. از جمله «نشریات اداره ی فرهنگ» به چاپ رسیده است. اما مهمترین و برجسته ترین کار فرهنگی مرندی، انتشار روزنامه ی «نخبه» در اصفهان بود. این روزنامه که به مدیریت و صاحب امتیازی «سید حسین مرندی» و اولین شماره ی آن در آذر ماه ۱۳۳۰ منتشر شد؛ در چهار صفحه به قطع متوسط و به صورت هفتگی بود. مطالب ارائه شده در آن در

ص: ۳۱۵

۱- سید رحیم آواز خوان به اتفاق همه ی ارباب فن، خاتم موسیقی دانان قدیم ایران بود. آوازش در ملاحظت و رسایی و گیرایی از مواهب آسمانی شمرده می شد. موسیقی شرق را هیچ کس بهتر از وی نمی دانست. از خود نیز ابتکارات تازه داشت. آوازه ی شهرتش از اصفهان به اقصی بلاد ایران رسیده، سموم خوانندگان و نوازندگان ایران به استادیش می ستودند. وی سرانجام در ۱۳۱۴ ش. وفات کرد و در تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد. (جلال الدین همایی، تاریخ اصفهان) مجلد هنر و هنرمندان، ص ۲۵۰).

۲- وی فرزند شیخ اسماعیل تاج الواعظین و از هنرمندان بلند آوازه ای موسیقی ایران بود. او در نزد عبدالرحیم اصفهانی، آواز خوانی را فرا گرفت و به دلیل صدای خوش و حُسن سلیقه در انتخاب اشعار آواز در محافل هنری محبوبیت پیدا کرد. از شاگردان او علیرضا افتخاری و حسین شاه زیدی شهرت دارد، از میان آنان فراوان تاج، صفحه ی اذان و نیز تصنیف «به اصفهان رو» سروده ی ملک الشعراء بهار شهرت دارد. (احمد عقیلی، تخت فولاد اصفهان، ص ۱۹۴).

۳- روزنامه ی، مجاهد، سال ۶، شماره ی ۲۴۵.

قالب سیاسی، انتقادی، ادبی، فکاهی» ذکر شده ولی دارای مطالب متنوع، به خصوص مقالات علمی و تاریخی و همچنین ترجمه‌ی مطالب علمی است. این روزنامه پیش از چهار سال منتشر می‌شد. لازم به ذکر است که «سید محمد مرندی» برادر سید حسین، نیز مدیر روزنامه‌ی «چهره کار» بود.

سرانجام میان حسین مرندی در بیست و یکم مرداد ۱۳۶۰. دارفانی را وداع گفت و به دیار باقی شتافت. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، تکیه‌ی بروجردی به خاک

سپردند. (۱)

ص: ۳۱۶

۱- اطلاعات مربوط به «سید حسین مرندی» را آقای «حمید خلیلیان» در اختیار اینجانب قرار داده‌اند.

قصبه «مهیار» در بیست کیلومتری شمال شهرضای اصفهان، به خاطر سابقه و قدمتی که دارد، شاهد حوادث و اتفاقات مهمی در تاریخ ایران بوده است روزگاران از شهرت نسبی نسبت به دیگر نقاط این سرزمین برخوردار بوده و وجود کاروانسرای معروف شاه عباس صفوی در آنجا حکایت از اهمیت آن داشته است. این منطقه به علت موقعیت جغرافیایی خود، مردمی سخت کوش و زحمت کش را در خود جای داده است. نبود امکانات آموزشی در زمانهای قدیم، باعث می شد که علاقمندان به تحصیل روانه ی اصفهان شوند. در این بین شخصیت‌های بزرگ و میبزی در این خطه ظهور کردند که از آن جمله باید از «یدالله برخوردار». شاعر و روزنامه نگار نام برد. وی فرزند اسدالله» بود و در روز سه شنبه هشتم ذیحجه ی سال ۱۲۸۵ متولد شد.»^(۱) چند سالی در مهیار در کنار خانواده یاور و همراه آنان بود.

ص: ۳۱۸

۱- سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۷۳۴ و تذکره ی شعرای معاصر اصفهان. ص ۱۹.

دوازده ساله بود که به اصفهان آمد. پس از مختصری تحصیل آن را رها کرده مشغول کسب و کار برای امرار معاش خود شد. وی حدود بیست و هشت سال عمر خود را در دوره ی ناصرالدین شاه قاجار؛ (۱۲۶۴. ۱۳۱۳ق.) سپری کرد که در این مدت هیچ زمینه ای برای شکوفایی و رشد فکری اش فراهم نشد. مشکلات اقتصادی نیز چنان دامن گیر مردم، به خصوص طبقه ی متوسط و پایین، جامعه شده بود که دغدغه ی نان و سیر کردن شکم لازم ترین امور محسوب می شد و اگر این مسئله حل می شد آنگاه ذهن، فعال می گشت و الا مستعدترین افراد اگر گریبان گیر چنین مشکلی بودند خلاقیت آنان شکوفا نمی شد. انگار تار چنین خواسته بود تا برخوردار عمری طولانی داشته باشد و در نیمه ی دوم عمرش استعدادهای نهفته ی او شکوفا و عیان گردد.

برخوردار گرچه از نظر فرهنگی تا سن پنجاه سالگی شهرتی نداشت، ولی از نظر صداقت و نیک مرامی در بین مردم جای خود را باز کرده بود و چنان معتقد مردم شده بود که در سال ۱۳۰۹ ش. که قانون بلدیّه ها به تصویب مجلس شورای ملی رسید و به شهرها ابلاغ شد، «طبق انتخابات شهر اصفهان که چهل و پنج نفر انتخاب شدند، یدالله خان برخوردار نفر بیست و پنجم بود.»^(۱) اوج شهرت و ظهور کمالات علمی و ادبی اش از سال ۱۳۲۱ش، که حدوداً درد هفتاد و هشت ساله بود، آغاز شد. در این فاصله او استعداداد نهفته اش گشوده شد و لب به سرودن شعر باز کرد و تخلص

ص: ۳۱۹

۱- مجله ی بلدیّه اصفهان، سال اول، شماره اول، توضیح آنکه «بلدیّه موسوم است به یک مؤسسه ملی که از طرف ملت و به خرج افراد و ساکنین شهر تشکیل می شود برای عمران و اداره کردن تمام بلد و رفع احتیاجات اجتماعی از قبیل ساختمان های لازم و تنویر و تنظیف شهر و تسطیح معابر و شوارع عمومی و حفظ صحت اجتماعی و تعاونات عام المنفعه از هر قبیل به نحوی که فوائد آن شامل عموم افراد ملت باشد. این انجمن ماهی یک مرتبه منعقد می شد. (همان).

تائب» را برای خود اختیار نمود. اشعار چنان موزون و پرمعنی بود که مجمع فضلالی «انجمن ادبی کمال» (۱) از او برای حضور در این انجمن دعوت به عمل آوردند. (۲)

با تحولاتی که پس از شهریور ۱۳۲۰ در کشور رخ داد و تغییراتی که صورت گرفت، مطبوعات از آزادی بیشتری برخوردار شدند. لذا تعداد زیادی وارد شغل روزنامه نگاری شده و اقدام به انتشار روزنامه نمودند. برخوردار نیز در سال ۱۳۳۰ش، با کسب مجوز، شروع به انتشار روزنامه ی «برخوردار» نمود. این روزنامه که مطالبی سیاسی، اجتماعی، ادبی و خبری از جمله اخبار شهر اصفهان را و نیز اشعاری که بیشتر از خود یدالله برخوردار بو، شامل می شد، دوام چندانی نیافت و خیلی زود در محاق تعطیلی فرو رفت. از این پس برخوردار همان شغل و پیشه قبلی را ادامه داد تا اینکه در بیست و سوم اسفند سال ۱۳۳۹ در سن نود و پنج سالگی دعوت حق را لیک گفت و به دیار باقی شتافت و در تخت فولاد اصفهان، تکیه ی خلیلیان به خاک سپرده شد.

از برخوردار «دیوان اشعار، که متجاوز از چندین هزار بیت است بر جای مانده است. (۳) او در تمام عمر طولانی اش به کسی دشمنی نورزید و کسی را از خود نرنجانند. و از آن پس که به شعر و شاعری روی آورد مجالس گرم و دوست داشتنی همراه با شور و شوق فراوان ترتیب می داد و آنچه را که تا پایان بدان افتخار می کرد

ص: ۳۲۰

۱- انجمن ادبی کمال در سال ۱۳۲۳ش. با حضور فضلا و فرهنگیان و ارباب جراید تشکیل شد و برخلاف انجمنهای سابق که تنها با انشاء شعر و طرح غزل برگزار می شد جنبه ی ادبی این انجمن از محیط شعر تجاوز کرد و به فنون دیگر از قبیل ایراد نطق و خطابه و تاریخ زندگی رجال و بزرگان و بیان مباحث مختلف توسعه یافت. (مصطفی هادوی، تذکره شعرای استان اصفهان، ص ۲۳).

۲- سید مصلح الدّین مهدوی، تذکره ی شعرای معاصر اصفهان، ص ۱۱۹.

۳- سید مصلح الدّین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۷۳۴.

ارادت و محبت علی (علیه السلام) و خاندان پاکش بود. تمام این خصایص را در غزلی که سروده می توان مشاهده نمود: «منم
که هست صد او بیست سال عمر به نامم
که تاکنون شده هشتاد و هشت سال تمامم
خوشم از آنکه به هر مجلسی که پای نهادم
قبول مردم دانشور است جمله کلامم
تمام عمر مرا این بس است پاک طینت
که من به هر که رسیدم ز شوق پیش سلامم
از مذهبم کس گر خواست فخر دارم گویم
عالی و یازده اولاد اوست نیز امامم
چه خصلتی است از این به میان مردم دنیا
که تاکنون به کسی دشمنی نبوده مرا»^(۱)

ص: ۳۲۱

۱- به نقل از مصطفی هادوی، تذکره شعرای استان اصفهان، ص ۱۷۰.

الف: زندگی نامه

از میان نوشته ها و اوراق انبوهی که در یاد و تاریخ رجال و مشاهیر اصفهان نوشته شده است به جز اندکی نمی توان راجع به روزنامه نگار گمنام و ادیب و شاعر معاصر «میرزا محمد علی پروانه» مطلبی یافت. انگار این یادگار دوران پُر تلاطم حوادث پس از مشروطیت در اصفهان به فراموشی سپرده شده است. او فرزند «عبدالوهاب» است که فردی زحمت کش و بسیار ساده بود. و به سال ۱۲۷۵ ش. در اصفهان متولد شد. دوران کودکی تا سقوط قاجاریه که آغاز عهد شباب و رشد و ظهور کمالات علمی و ادبی اوست، با یکی از تاریک ترین و سخت ترین ادوار تاریخی ایران مصادف گردید. در این دوره که امتیث و آسایش و آرامشی وجود نداشت و رشته امور مملکت و ملت از هم گسیخته و هرج و مرج همه جا را فرا گرفته و اداره ی زندگی بر آنها سخت شده بود، او از تحصیل علم غافل نشد و این

ص: ۳۲۲

ایام عمر را به استغراق در تحصیل گذراند. چون طبع و ذوقی شاعرانه و علاقه‌ی وافری به ادبیات داشت وارد عرصه‌ی شعر و ادب شد و چون زمینه‌های گشایش علمی و هنری فراهم شد و شعرا و سخنوران مجامع ادبی را تحت عنوان انجمنها، فراهم آوردند، او نیز در این انجمنهای ادبی حضوری فعال یافت و با قطعاتی از اشعارش که در روزنامه‌های آن زمان به چاپ می‌رساند، در بین مردم و عالمان ادب اشتهار یافت. اشعارش بیشتر در قالب غزل است. او متخلص به « پروانه » بود، و « یکی از غزل سرایان اصفهان» (۱) محسوب می‌شد. بعدها خود بانی و مؤسس « انجمن ادبی پروانه» شد که مجمع و محفل گرمی برای ادب دوستان بود.

همزمان با اداره‌ی انجمن ادبی، دست به انتشار روزنامه‌ی « شمع حقیقت» به سال ۱۳۳۰ ش. زد و با تمام سختیها و مشقات، به اداره کردن هر دوی آنها پرداخت. «عشق و علاقه‌ی مفرط او به شعر و ادب وی را بر آن داشت که با وجود مشکلات فراوان که در راه روزنامه‌نگاری و انجمن‌داری داشت، دست از هر دو بر ندارد» (۲).

پروانه برای اعتلاء‌ی فرهنگ اصفهان کوشش زیادی نمود و سرانجام نیز در پنجم مهرماه ۱۳۵۵ دارفانی را وداع گفت و به سرای باقی پر کشید. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان در تکیه‌ی مقدّس به خاک سپردند.

پروانه ساده زیست و در این زندگی تا توانست دل دردمندان را به دست آورد تا اینکه دل دردمندی را بیازارد. علاقه و محبتش به خاندان اهل بیت علیهم السلام زیاد بود این را نه تنها در اشعارش، بلکه از شعر او بر سنگ قبرش نیز می‌توان یافت:

«ای آنکه پانهی سر آرامگاه من

افتد بتوز عالم علوی نگاه من

کردم سفر به عالم علوی ز جان و دل

مدح علی و آل بود توش و راه من

ص: ۳۲۳

۱- سید مصلح الدّین مهدوی، تذکره‌ی الشعرا‌ی معاصر اصفهان، ص ۱۰۸.

۲- همان.

هستم امیدوار که در روز رستخیز

بخشد خدا به شافع محشر گناه من

اشعار من که هست به مدح علی و آل

دیوان شعر من بود آنجا گواه من»

ب: شرحی در باب روزنامه ی او

پس از تحولات شهریور ۱۳۲۰ که تغییراتی در کشور حاصل شد و مطبوعات جایگاه مهمی بدست آوردند، روزنامه های زیادی منتشر شد که اوج آنها را می توان در دهه ی سی مشاهده نمود. از جمله روزنامه های منتشره در سال ۱۳۳۰ ش. روزنامه «شمع حقیقت» به مدیر مسئولی «میرزا محمد علی پروانه» بود. این روزنامه بر خلاف داشتن نام «روزنامه»، هفته ای یک بار و گاه بیشتر از یک هفته، در چهار صفحه متوسط در اصفهان منتشر می شد. مندرجات آن شامل اخبار خارجی و داخلی ایران، به خصوص شهر اصفهان و بررسی اوضاع نابسامان آن، ارائه ی داستانهای کوتاه، چاپ اشعار اجتماعی از مدیر روزنامه، بررسی مسائل سیاسی و روزمره و مقالات انتقادی نسبت به امور کشور بود. این روزنامه به مدت سه سال و تا سال ۱۳۳۳ ش. چاپ و منتشر می شد.

ج: بررسی دیدگاه ها و اندیشه ی نویسنده از میان نوشته های بر جای مانده

میرزا محمد علی پروانه چون خود از زحمت کشان و رنج بران روزگار بود، در نوشته ها و مقالات خود اشارات زیادی به افراد مستمند و بی نوا دارد. انتقاداتی که نسبت به مسئولان ادارات و وزارت خانه ها، ابراز می داشت، تمامی در رفع معضلات و پرداختن به حوایج قشر کم درآمد و ناتوان بود (۱). او معتقد بود ما وقتی می توانیم سر بلند و شادمان باشیم که «دیگر فقر و نکبت و بیماری و بیکاری برایمان

ص: ۳۲۴

وجود نداشته باشد»^(۱)وی نسبت به مسائل سیاسی زمان خود آگاهی کاملی داشت و آینده‌ی این کشور را از آن خود ملت می‌دانست، لذا همواره توصیه می‌کرد «در حفظ منافع ملی و حیاتی مردم»^(۲) باید کوشید. بیگانگان هیچ بهره‌ای از منابع ملی ندارند، پس نباید «در برابر آمریکا و انگلیس از منابع نفتی خود کوتاه آمد.»^(۳)

ص: ۳۲۵

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

«حسین قوامی زاده باغ بهادرانی لنجانی»، از ادبای فاضل و روزنامه نگاران اصفهان است. در باب زندگانی و شخصیت او اطلاع چندانی در دست نیست. آنچه روشن است، وی حدود سال ۱۲۹۰ ش. در باغ بهادران لنجان، (۱) دیده به جهان گشود و پس از چندی به اصفهان آمده و مقیم آنجا شد. تحصیلات خود را در اصفهان شروع کرد و با گذراندن مدارج علمی، وارد خدمت وزارت فرهنگ گردید. و از دبیران مجرب دبیرستانهای اصفهان محسوب می شد. در همین سمت بود که کتاب «دستور الاملاء» را در باب نگارش صحیح به رشته ی تحریر درآورد. (۲)

از دیگر اقدامات مهم فرهنگی قوامی زاده انتشار روزنامه ی «پازهر» است. این روزنامه به مدیریت حسین قوامی زاده در سال ۱۳۳۰ ش. در اصفهان و به صورت هفتگی منتشر می شد، مطالب و مندرجات آن در قالب سیاسی، اجتماعی، درج شده است که بعد از سر مقاله، که بیشتر توأم با طنز سیاسی بود. قسمتی تحت عنوان «چند کلمه حرف حسابی» دارد. در این قسمت مطالبی کاملاً انتقادی در موضوعات سیاسی بیان شده است. از آن، مختصری نیز از موضوعات گوناگون از جمله آندرزهای پزشکی نیز آمده است. اخبار داخلی شهر و اوضاع اصفهان،

ص: ۳۲۶

۱- لنجان، ناحیه ای در غرب شهر اصفهان است که در قدیم یکی از بلوک بزرگ اصفهان بوده و امروز شامل چندین شهر می شود که با باغ بهادران یا باغ بادران، یکی از آنها است. باغ بهادران در غرب زرین شهر و در ساحل رودخانه ی زاینده رود واقع است.

۲- سید مصلح الدین مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان ج ۱ ص ۹۲۴.

عمده ترین بخش این روزنامه را شامل می شود و تنها قسمت کمی در صفحه ی آخر، تحت عنوان «برگ هفته در ایران» مطالبی راجع به ایران آمده است. روزنامه پازهر، دوام چندانی نداشت و پس از انتشار چندین شماره، تعطیل شد.

حسین قوامی زاده بعد از تعطیلی روزنامه اش، به پیشه ی دبیری خود در دبیرستانهای اصفهان ادامه داد و چندان در صحنه های سیاسی حضور نیافت و سالهای پایانی عمرش را، هر چه عمر طولانی نکرد، در گمنامی به سر برد، تا اینکه سرانجام در بیست و پنجم صفر ۱۳۸۴ق. به رحمت ایزدی پیوست. (۱) پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، تکیه ی سید محمد لطیف خواجویی به خاک سپردند.

آنچه از قوامی زاده بر جای مانده، نیک نامی و خدمات صادقانه ی اوست. آشنایان به صفات او در زمانی که در دبیرستان «شاهدخت اصفهان» تدریس می کرد، وی را چنین توصیف کرده اند: «آقای قوامی زاده تنها دبیری است که در تمام دبیرستان، همه او را دوست دارند و هیچ شاگردی نیست که نسبت به طرز تدریس و اخلاق و رویه ی ظرافت آمیز ایشان چه در کلاس و چه در خارج از کالای ایران بگیرد. و تنها کسی است که توانسته حس اعتماد و اطمینان شاگردان را از حیث نسبت به خود جلب نموده و محبوبیت بی نظیری در میان دانش آموزان ایراد گیر و زود رنج بدست آورد.

اگر شاگردانی که در کتب معنوی او درس می خوانند، این ثبات اراده و افکار خرمندانه را از او افرا گیرند، بدون شک در زندگی آینده ی خود موفق خواهند بود. مردی است صریح و متین و ثابت قدم و قدری شوخ. گاهی چنان با یک متلک جانانه شاگرد را از رو می برد که شلیک خنده ی سایرین به آن بیچاره می فهماند که حق خود را درست و حسابی دریافت داشته است. با این حال هیچوقت رویه ی

ص: ۳۲۷

اعتدال را از دست نمی دهد و هنوز شاگردان ایشان نتوانسته اند یک خنده ی حسابی و یا یک خشم و غضب ناحسابی از ایشان ببینند و همواره به شاگردان خود درس مبارزه با فساد و خرافات و تملق و چاپلوسی می دهد.

او مرد مطالعه و نویسنده ی با ذوقی است. همه ی شاگردان معتقد بودند که در فن خود استاد می باشد و تاکنون هیچ شاگردی نتوانسته ادعا کند که این آقای نکته سنج، بین شاگردان تبعیض قایل می شود. او چنان در عقیده ی های خود ثابت و به وجدان خود پایبند است، که اگر دنیایی به هم بخورد امکان ندارد که حتی یک هزارم نمره هم به کسی ارفاق کند، کلاس درس ایشان به غیر از قرائت فارسی که قدری یک نواخت است دارای تنوع خاصی می باشد، کلاس انشاء چون محل بحث و استدلال و گاهی تفریح می باشد، متنوع و دوست داشتنی است و برآستی ارزش آن بیش از سایر کلاسها است، چون شاگردان به خوبی راه و رسم زندگی را فرا می گیرند.

هنگامی که با ملایمت و متانت خاص خود شروع به صحبت می کند، همه مجذوب سخن گفتن او می شوند. مطالب و افکار خود را صریح و ساده بیان می کند و به قدری خوب استدلال می کند که اگر شما مخالف عقیده ی او هم باشید در دل حرف او را تصدیق می کنید، به علت کار فراوان گاهی اوقات که حواسشان پرت می شود از یک نفر که بارها با او حرف زده و به خوبی او را می شناسد، سران خود او را می گیرد. به طور کلی نمی توان نسبت به آقا، ایرادی گرفت. ایشان مردی هستند، از هر لحاظ کامل و با انصاف، فقط نقص او این است که هر سال در موقع امتحان، شاگرد بیچاره را از شب تا صبح به نوشتن پاکتویس مجبور می کند و تازه آنها را نمی بیند.»^(۱)

ص: ۳۲۸

«سید مهدی مکینیان»، از روزنامه نگاران و ادبای اصفهان بود. وی فرزند «سید احمد خان مکین الدوله» بود و به سال ۱۲۸۸ ش. در اصفهان دیده به جهان گشود. پدرش در سال ۱۳۴۵ ق. از طرف حکومت اصفهان، در منطقه «برخوار»، حاکم و نماینده بود، سید مهدی تحصیلات خود را در آصفهان به پایان رسانید و با تأسیس «بنگاه برق دهش» در اصفهان، توسط «عطاء الملک دهش»^(۱) به عنوان مدیر حسابداری در آنجا مشغول به کار شد و تا پایان عمر در همین عنوان با بنگاه مذکور که به مرور نامهای دیگری گرفت، همکاری نمود.

مکینیان در هنر خطاطی و خوشنویسی، به ویژه شکسته ی نستعلیق مهارت خاص داشت و در شعر، ذوق و طبعی سرشار اشعارش با سبکی ساده و روان و بیشتر در احوال مستمندان و درمندان، سروده شده است. همچنین اوضاع اجتماعی زمان خویش را به خوبی در آن ترسیم نموده است.

علاقه اش به اشعار مولوی، بسیار زیاد و اغلب شعرهای مولانا را با همان حالات طولانی عرفانی زمزمه می کرد، مردم وی را به سبب نیک نفسی و نیک اندیشی، و مرام نیکویش، دوست می داشتند.

مهمترین و برجسته ترین کار و فعالیت فرهنگی او، انتشار روزنامه ی «مکین» در

ص: ۳۳۰

۱- وی را پدر صنعت برق در اصفهان می دانند. ایشان به سال ۱۳۳۸ ش در اصفهان فوت نمود که یادبود مقبره ی او امروزه دفتر مرکزی مجموعه تاریخی، فرهنگی و مذهبی تخت فولاد اصفهان است.

اصفهان بود. این روزنامه که به صاحب امتیازی و مدیریت «سید مهدی مکینیان» بود؛ امتیاز آن در سوم اسفند ۱۳۳۰ صادر ولی اولین شماره ی آن در پنج شنه پانزدهم آبان ۱۳۹۱ منتشر شد. روزنامه ی مکین در قالب «ادبی، اجتماعی ، خیری» و به صورت هفتگی به چاپ می رسید. اشعار. روزنامه از مدیر آن است.

سید مهدی مکینیان، سر انجام در بیست و هشتم اردیبهشت ۱۳۴۶ برابر با هشتم صفر ۱۳۸۷، سر در نقاب خاک نهاد و دعوت حق را لبیک گفت. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، تکیه ی بروجردی به خاک سپردند.^(۱)

ص: ۳۳۱

۱- اطلاعات مربوط به «سید مهدی مکینیان» را آقای «حمید خلیلیان» در اختیار اینجانب قرار داده اند.

«دکتر عبدالحسین محیی» از پزشکان متدین و فریخته اصفهان است. وی فرزند «میرزا احمد خان»^(۱) بانی بیمارستان احمدیه بود و در اصفهان متولد شد. تحصیلات خود را در علم پزشکی به اتمام رساند و از اطبای اصفهان شد. دکتر محیی در آگاهی مردم از امراض و بیماری ها، سعی و تلاش وافری نمود. وی ابتدا با نوشتن مقالات متعددی در روزنامه ها، از جمله روزنامه ی «نقش جهان»^(۲) و روزنامه ی «اصفهان»^(۳) اقدام به این کار کرد و سپس به طور مستقل دست به انتشار روزنامه ی «حیات اصفهان» زد. روزنامه ی حیات اصفهان همانی که به مدیر مسئولی و صاحب امتیازی «دکتر عبدالحسین محیی» در اصفهان به چاپ می رسید. در سال ۱۳۳۶ ش. در چهار صفحه ی بزرگ و به صورت هفتگی منتشر می شد.

روزنامه در قالب «علمی، سیاسی، بهداشتی» نام برده شده است. در آن همچنین مطالب تاریخی و اخباری از کشور و شهر اصفهان به چاپ مین می رسید. اما عمده ترین مطالب آن اخبار و مطالب پزشکی و بهداشتی بود. این روزنامه از لحاظ ادبی چندان قوی نبوده ولی سبک نگاری آن بسیار ساده و روان است. مدیر روزنامه در

سر مقاله ی شماره ی ۵۸۲، سال سیزدهم آورده که: «ما در فکر مقام و در صدد

ص: ۳۳۲

۱- سید مصلح الدین مهدوی، سیری در تخت فولاد اصفهان، ص ۲۱۴.

۲- مقاله ی «چه قسم غذا می خوریم» و در طی چندین شماره از سال اول و شماره ی ۱ تا ۸ به چاپ رسیده است.

۳- سال ۹، شماره ی ۸۱۰.

جمع آوری مالی نیستیم و سعی کرده ایم مجانی و با پول خود و زحمت و کوشش شبانه روزی در حال ضعف و در سنین پیری و گاهی هم رنجور، تا آن قدر که بتوانیم و آنچه برای کمک به افکار عمومی و نشان دادن راه و رسم بهداشتی و معالجه بیماری های ساده و سایر مطالب، خدمتی به شما نمائیم. و این که نوشته ام مجانی و با پول خود، یک واقعیتی است، زیرا پول آگهی به عللی نگرفته و آبونمان هم اغلب نپرداخته اند. به هر حال پشتیبان ما خدا و همشهریان عزیز و خوانندگان روزنامه ی ما بوده و هستند.»

دکتر محیی برای درمان مبتلایان به «سیفلیس» در روزنامه ی خود درج کرد که درمان و حتی داروی آن را مجانی و رایگان انجام می دهیم. روزنامه ی حیات اصفهان بیشتر از سیزده سال دوام داشت، در محیی چندی رئیس بنگاه مبارزه با بیماریهای واگیر دار اصفهان نیز بود، تا این که سرانجام در «محرم ۱۳۷۱، شانزده روز قبل از فوت پدرش»^(۱)، دار فانی را وداع گفت. پیکرش را در تخت فولاد اصفهان، تکیه ی خانوادگی خود در گلستان شهدا، به خاک سپردند.

ص: ۳۳۳

۱- سید مصلح الدین مهدوی، سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان، ص ۲۱۴.

- ۱- آبادانی، فرهاد: زندگی نامه ی عبدالحسین سپنتا، تهران، چاپ راستی، ۱۳۴۸.
- ۲- آگاهی نامه ی مرکز اسناد و آمار فرهنگ و هنر اصفهان، سال ۲۵۳۵.
- ۳- اسماعیلی، علیرضا: فرازی از زندگی سیاسی حاج آقا نورالله اصفهانی به روایت اسناد، اصفهان، انتشارات سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- ۴- اسنادی درباره ی وضعیت مطبوعات در عصر رضاشاه، اداره ی کل دبیرخانه و امور اسناد، تهران، ریاست جمهوری.
- ۵- افسر بختیاری، داراب: دیوان اشعار، انتشارات هوش و ابتکار، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- ۶- افشار، ایرج: نادره ی کاران، به کوشش محمود نیکویه، تهران، قطره، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۷- امید، جمال: عبدالحسین سپنتا، زندگی و سینما، تهران، فاریاب، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۸- انصاری کاشانی، میرزا تقی خان: تربیت در قواعد تعلیم و تربیت اطفال، اصفهان، دارالطباعه ی فرهنگ، ۱۲۹۹ قمری.
- ۹- اوژن بختیاری، ابو الفتح: تاریخچه و شرح حال عرفا و شعرای دو قرن اخیر چهارمجال و بختیاری، تهران، ۱۳۳۲. ۱۰ - ایرانی سیلستر، دینشاه: سخنوران دوران پهلوی، ج ۱، چاپ اول، ۱۳۱۳.
- ۱۱- ایزدگشسب، شیخ اسدالله: رساله ی نورالابصار (در شرح حال نورعلیشاه)، چاپخانه ی دانش، ۱۳۲۵.
- ۱۲ - شمس التواریخ، اصفهان، چاپخانه ی نقش جهان، چاپ دوم، ۱۳۴۵.
- ۱۳ - نامه ی سخنوران، اصفهان، چاپخانه ی شرکت فردوسی، چاپ اول، ۱۳۱۶.
- ۱۴ - ایمانیه، مجتبی: تاریخ فرهنگ اصفهان، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۳.
- ۱۵ - براون، ادوارد: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره ی مشروطیت، ترجمه محمد عباسی و رضا صالح زاده، تهران، معرفت، چاپ اول، ۱۳۴۱.

- ۱۶ - برزین، مسعود: شناسنامه ی مطبوعات ایران در ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷ش، تهران، بهجت، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۱۷ - برقعی، سید محمّد باقر: سخنوران نامی معاصر ایران، تهران، خزّم، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۱۸ - بلاغی، سید عبد الحجه: انساب خاندان های مردم نائین (تاریخ نائین)، ج ۵ و ۴، چاپخانه ی سپهر، شعبان ۱۳۶۹.
- ۱۹ - بیات، کاوه و کوهستانی نژاد، مسعود: اسناد مطبوعات (۱۲۸۶ - ۱۳۲۰)، تهران، سازمان اسناد
- ۲۰- ترجمان (ترجمان)، مهر گیتی: شرح حال ده تن از شعرای عالیقدر معاصر اصفهان، (پایان نامه ی لیسانس)، دانشگاه اصفهان، ۱۳۴۱.
- ۲۱ - جابری انصاری، میرزا حسن خان: آگهی شهان از کار جهان، اصفهان، چاپخانه ی خرد، ۱۳۲۱.
- ۲۲-: بدایع و نوادر، بی جا، بی تا.
- ۲۳ - تاریخ اصفهان، تصحیح و تعلیق جمشید مظاهری، اصفهان، مشعل، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۲۴ - : تاریخ اصفهان و ری و همه ی جهان، به کوشش حسین عمادزاده، بی جا، ۱۳۲۱.
- ۲۵- جواهری، ابراهیم: علوم و عقاید، اصفهان، چاپخانه ی گیتی، ۱۳۷۲ قمری.
- ۲۶ - : یادداشت های خطی.
- ۲۷ - جمال زاده، سید محمّد علی: سر و ته یک کرباس یا (اصفهان نامه)، تهران، چاپ آتشکده، ۱۳۳۴.
- ۲۸- حاج سیاح محلاتی: خاطرات، به کوشش حمید سیاح، به تصحیح سیف الله گلکار، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم، ۲۵۳۶.
- ۲۹- حسینی طهرانی، سید محمّد حسین: روح مجرّد، یادنامه ی عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی
- حدّاد، مشهد، دانشگاه مشهد، چاپ هفتم، ۱۴۲۳ قمری. ۳۰ - حیدریان، نورالله: شیدا (شرح زندگانی، فعالیت های ادبی و اجتماعی میرزا عباس خان دهکردی)، شهرکرد، سروش، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- ۳۱ □ خلیلیان، حمید: بوستان فضیلت (مشاهیر مدفون در تکیه ی بروجردی)، اصفهان، کانون پژوهش، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- ۳۲ - دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، ج ۱۰، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

- ۳۳ - رایینو، ه.ل: روزنامه های ایران از آغاز تا سال ۱۳۲۹ق. ۱۲۸۹ش. ترجمه و تدوین جعفر خمami زاده، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۳۴ - رفاهی، خلیل: گردش ایام، اصفهان، انتشارات مانی، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۳۵ - سالنامه ی دبیرستان شاهدخت اصفهان، سال تحصیلی ۳۵-۱۳۳۴، چاپخانه ی راه نجات.
- ۳۶ - سپنتا، عبد الحسین: اشعار عبد الحسین سپنتا، گرد آوردنده گوهر تاج سپنتا، بیجا، ۱۳۳۴.
- ۳۷ - صدرهاشمی، سید محمّد: تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان، کمال، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۳۸ □ عقیلی، سید احمد: تخت فولاد اصفهان، اصفهان، کانون پژوهش، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
- ۳۹ - عین السلطنه: خاطرات، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۴، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۴۰ - قاسمی، سید فرید: راهنمای مطبوعات ایران عصر قاجار (۱۲۱۵ش. تا ۱۳۰۴ش.)، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۴۱ - : سرگذشت مطبوعات ایران، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۴۲ - کتابی، سید محمّد باقر: رجال اصفهان (در علم و عرفان و ادب و هنر)، ج ۱، اصفهان، گلها، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۴۳ - کهن، گوئل: تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، تهران، آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۴۴ - گزی، ملا عبدالکریم: رجال اصفهان یا تذکره القبور، با حواشی سید مصلح الدین مهدوی، اصفهان، چاپ دوم، ۱۳۲۸.
- ۴۵ - گلشن ایرانپور، میرا عبد الوهّاب خان: دیوان اشعار، به کوشش عبد الحسین سپنتا، بمبئی، بی تا.
- ۴۶ - محیط طباطبایی، محمّد: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران، بعثت، ۱۳۶۶.
- ۴۷ - مرسلوند، حسن: زندگینامه ی رجال و مشاهیر ایران، تهران، انتشارات الهام، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۴۸ - مشار، خانبا: مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی از آغاز تاکنون، ج ۴ و ۲، تهران، ۱۳۴۰.
- ۴۹ - معلم حبیب آبادی، میرزا محمّد علی: مکارم الآثار، ج ۶، اصفهان، نشاط، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۵۰ - مکرم حبیب آبادی، محمّد علی: دیوان اشعار مکرم اصفهان، چاپ سوم، بی جا، بی تا.
- ۵۱ □ ملک زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، تهران، انتشارات علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.

۵۲- مهدوی، سید مصلح الدین: بیان سبب الهدایه فی ذکر اعقاب الهدایه یا تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج ۲، قم، الهدایه، چاپ اول، ۱۳۶۷.

۵۳- تذکره شعرای معاصر اصفهان، اصفهان، کتابفروشی تأیید، ۱۳۳۴.

۵۴- دانشمندان و بزرگان اصفهان، اصفهان، انتشارات ثقفی، ۱۳۴۸.

۵۵- دانشمندان و بزرگان اصفهان، به تصحیح رحیم قاسمی، اصفهان، گلدسته، چاپ اول، ۱۳۸۴.

۵۶- زندگی نامه ی علامه مجلسی، ج ۱، تهران، همایش بزرگداشت مجلسی، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۵۷- سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان، اصفهان، انجمن کتابخانه های عمومی اصفهان، ۱۳۷۰.

۵۸- مهریار، محمد: فرهنگ جامع نامها و آبادی های کهن اصفهان، اصفهان، نشر فرهنگ مردم، شهرداری اصفهان، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۵۹- نامه ی سخنوران سپاهان، انتشارات سرای سخنوران سپاهان، ج ۴، آبان ۲۵۳۵.

۶۰- نصر اللهی، غلامرضا: معرفی تکیه ها و مشاهیر مدفون در تخت فولاد، نسخه ی تایپی موجود در مجموعه ی تاریخی، فرهنگی و مذهبی تخت فولاد اصفهان، ۱۳۸۱.

۶۱- هادوی، مصطفی (شهر اصفهانی): تذکره ی شعرای استان اصفهان، اصفهان، نشر گل افشان، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۶۲- نیک زاد امیر حسینی، کریم: شناخت سرزمین چهار محال، اصفهان، ۱۳۵۷.

۶۳- همایی، جلال الدین: تاریخ اصفهان (مجلد هنر و هنرمندان)، به کوشش ماهدخت بانو همایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۶۴- دیوان طرب، تهران، ناشر فروغی، ۱۳۴۲.

مقالات:

۱- امینی، امیر قلی: «چه انگیزه ای باعث روزنامه نگاری من گردید؟»، مجموعه خاطرات وحید، دوره ی دهم، دوره ی جدید، شماره ی ۳ بهمن ۱۳۵۰.

- ۲- او حدی یکتا، مجید: «تاریخ انجمن های ادبی اصفهان»، مجله ی وحید، سال ۴، شماره های ۵ و ۳ و ۴ و ۲.
- ۳- «مکرم اصفهانی»، مجله ی یغما، سال ۱۸، شماره ۲. ۴- ایزدگشسب، عبدالباقی: «شرح احوال و آثار شیخ اسدالله ایزدگشسب»، عرفان ایران (مجموعه مقالات ۶ و ۵)، سید مصطفی آزمایش، تهران، حقیقت، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۵- ایوبیان، عبیدالله: «[شرح حال صدرهاشمی]»، مجله ی وحید، سال ۳، شماره ی ۴.
- ۶- باستانی راد، حسن: «پلیس جنوب ایران»، ماهنامه ی کتاب ماه، تاریخ و جغرافیا، سال ۷، شماره ی ۱.
- ۷- بیرای گیلانی، م: زندگی نامه سپنتا»، نشریه ی دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، سال ۴، شماره ی ۵.
- ۸- تویسرکانی، پارسا: «یادی از مکرم»، مجله ی وحید، سال ۲، شماره ی ۹.
- ۹- جمال زاده، سید محمد علی: «دو ساعتی با مردی ادیب و دانشمند»، مجله ی یغما، سال ۱۶، شماره ی ۱. ۱۰- جهانیان، اردشیر: عبدالحسین سپنتا عاشق فرهنگ و تمدن ایران باستان»، مجله ی هوخت (گفتار نیک)، سال ۲۰، شماره ی ۲.
- ۱۱- حاج سید جوادی، سید کمال: «امیرقلی امینی»، اثر آفرینان، ج ۱، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۱۲- «در مرگ سپنتا، مجله ی وحید، سال ۷، شماره ی ۴.
- ۱۳- رجایی زفره ای، محمد حسن: «نامه ی ناقور»، مجله ی وحید، سال ۸، شماره ی ۳.
- ۱۴ □ «زندگی سپنتا»، مجله ی هفتگی وحید، سال ۵، شماره ۱۷.
- ۱۵- سعادت نوری، حسین: «محمد علی مکرم شاعر فکاهی سرای اصفهانی یا قهرمان مبارزه با اوهام و خرافات»، مجله ی ارمغان، شماره ی ۳۶، ۱۳۴۶.
- ۱۶- شعبانی، احمد: «فهرست روزنامه ها و مجلات اصفهان»، پژوهش های ایرانشناسی، ایرج افشار و کریم اصفهانیان، ج ۱۴، نامواره ی محمود افشار، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۱۷- شهوازی بختیاری، ستار: «مطبوعات اصفهان در دوران قاجاریه»، فصل نامه ی فرهنگ اصفهان،

شماره ی ۲۰ و ۱۹، بهار و تابستان ۱۳۸۰.

۱۸ - قزوینی، محمد: «وفیات معاصرین»، مجله ی یادگار، سال ۵، شماره ی ۵ و ۴.

۱۹ - مجله ی ارمغان، سال ۳، شماره ی ۵.

۲۰ - مظاهری، جمشید: «گنج شایگان، گزارش سفر خوزستان میرزا تقی خان کاشانی»، نشریه ی دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره ی دوم، شماره ۳ اسفند (۱۳۷۰).

۲۱ - مهریار، محمد: مجله ی آئین فرزاندگی، ج ۵، اداره کل آموزش و پرورش استان اصفهان، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۲۲ - نصر الهی، غلامرضا: روزنامه نگار آزاده ی اصفهانی که به دیدار خدا شتافت، هفته نامه ی نوید اصفهان، سال ۱۳۷۴، شماره ی ۳۷۶.

۲۳ - نوری اصفهانی، فروغ الزمان: مطبوعات اصفهان در انقلاب مشروطیت»، فصلنامه ی فرهنگ اصفهان، شماره ی ۲۳، بهار ۱۳۸۱.

۲۴ - وحید دستگردی، حسن: «تریاق سم خرافات»، مجله ی ارمغان، شماره ی ۷.

۲۵ - عبدالحسین سپنتا، مجله ی ارمغان، دوره ی ۳۸، شماره ۲.

۲۶ - یادنامه ی مرحوم صدرهاشمی)، نشریه ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، سال دوم، شماره ی ۳ و ۲.

۲۷ - یغمایی، حبیب: «در سوک سپنتا»، مجله ی یغما، سال ۲۲، شماره ی ۲.

۲۸ - معرفی کتاب «تاریخ جراید و مجلات ایرن»، مجله ی یغما، سال ۲، شماره ی ۵.

۲۹ - مجله ی یغما، سال ۲، شماره ی ۱۱.

۳۰ - مجله ی یغما، سال ۶، شماره ی ۹.

مجلات:

۱- مجله ی تحفه الأدباء: میرزا عبدالحسین بنان زاده

۲ - مجله ی دانشکده: میرزا عباس خان شیدای دهکردی ۳- مجله ی سپاهان: محمد علی مکرّم حبیب آبادی

۴- مجله ی صحت: میرزا حسین خان کریم زاده

۵ - مجله ی عرفان: احمد عرفان مراغه ای

۶- مجله ی عنقا: شیخ اسد الله ایزدگشسب (گلیپایگانی) ۷- مجله ی گنجینه ی انصار (ضمیمه ی بدایع و نوادر): میرزا حسن خان جابری انصاری

۸- مجله ی بدلیه (بلدیّه ی اصفهان): سرهنگ حبیب الله خان شهردار

روزنامه ها:

۱- روزنامه ی اختر مسعود: میرزا عبد الوهاب گلشن ایرانپور

۲- روزنامه ی اخگر: میرزا فتح الله وزیرزاده

۳- روزنامه ی ارژنگ: میرزا عبد الله وزیرزاده

۴- روزنامه ی اصفهان: امیر قلی امینی

۵- روزنامه انجمن اصفهان: سراج الدین صدر جبل عاملی موسوی

۶- روزنامه ی انجمن بلدیّه: نورالدین مجلسی

۷- روزنامه ی بلدیّه ی اصفهان: میرزا عباس خان شیدای دهکردی

۸- روزنامه ی پازهر: حسن قوامی زاده

۹- روزنامه ی پروانه: سید حسن مؤمن زاده

۱۰ - روزنامه ی جهاد اکبر: میرزا علی آقا خراسانی

۱۱ - روزنامه ی چهلستون: سید محمّد صدرهاشمی

۱۲ - روزنامه ی حیات اصفهان: دکتر عبدالحسین محیی ۱۳ - روزنامه ی دانش اصفهان: میرزا محمّد علی دانش خوراسگانی

۱۴ - روزنامه ی دورنمای ایران: عبد الحسین سپنتا

۱۵- روزنامه ی راه نجات: ابراهیم راه نجات

۱۶- روزنامه ی رهنما: میرزا عبد الرحیم خان شیرازی

۱۷ - روزنامه ی سینتا: عبدالحسین سینتا

۱۸ - روزنامه ی سرنوشت: جواد مجدزاده ی صهبای

۱۹ - روزنامه ی شمع حقیقت: میرزا محمد علی پروانه

ص: ۳۴۱

- ۲۰- روزنامه ی صبح امید: میرزا محمّد تقی ادیب طوسی (خراسانی)
- ۲۱- روزنامه ی صحت: میرزا حسین خان کریم زاده
- ۲۲- روزنامه ی صدای اصفهان: محمّد علی مکرم حبیب آبادی
- ۲۳- روزنامه ی عرفان: احمد عرفان مراغه ای
- ۲۴- روزنامه ی فرج بعد از شدت: نورالدین مجلسی
- ۲۵- روزنامه ی فرهنگ: میرزا تقی خان کاشانی (حکیم باشی)
- ۲۶- روزنامه ی قلم ما: حسن شفایی
- ۲۷- روزنامه ی کاشف اسرار: مؤید الشریعه ی گیلانی
- ۲۸- روزنامه ی کامکار: فضل الله عوض زاده
- ۲۹- روزنامه ی مجاهد : علیرضا مجاهد
- ۳۰- روزنامه ی مفتش ایران: نورالدین عراقی
- ۳۱- روزنامه ی ناقور: میرزا مسیح تویسرکانی
- ۳۲- روزنامه ی نُخبه: سید حسین مرندی
- ۳۳- روزنامه ی نقش جهان: اعتلاء الدوله
- ۳۴- روزنامه ی نوید اصفهان: فضل الله صلواتی
- ۳۵- روزنامه ی نهضت اسلام: میرزا اسد الله باغ بهادرانی ۳۶- روزنامه ی تیر اعظم: معین العلمای اصفهانی

فهرست اعلام

آخوند زفره ای، ۳۰۰

آغاباشی، عبدالله خان، ۱۵۱

آقا شیخ محمد، ۳۰۰

آقامیرزا محمد کاظم، ۲۳۸

آقا نجفی، آقا جلال، ۲۵۶

آقا نجفی، آقا نور الله، ۳۷، ۶۸، ۱۰۹، ۱۶۶، ۱۸۹، ۲۵۶، ۲۶۱

آقا نجفی، محمد باقر، ۷۹

آقا نجفی، محمد تقی، ۳۵، ۷۹، ۹۶، ۷۸۲، ۲۳۹

آقا نجفی، محمد حسن، ۶۷

آقا نجفی، محمد رضا، ۲۵۶

ابراهیم خلیل خان، ۱۵۰، ۱۵۱

ابن سینا، ۲۷۱

ابن مالک، ۲۵۶

ابوالقاسم خان، ۱۰۹

ابو حنیفه، ۶۷

احمد شاه ۷۳، ۲۰۳

ادکاک، ۲۶۳

ادیب خراسانی، میرزا محمد تقی، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰

ادیب خراسانی، میرزا محمد تقی، ۱۹۰، ۱۹۴

ارباب، حاج آقا رحيم، ۷۸، ۳۰۰

اژه ای، مهدي، ۲۱۳

اسحاق بيك، ۳۰۵

اصطهباناتی شیرازی، محمد باقر، ۲۳۸، ۲۳۹

اصفهانى، تاج، ۳۱۵

اصفهانى، سيد رحيم، ۳۱۵

أعضدادالسلطنه، عليقلی میرزا، ۲۵

اعتماد التجار، ۱۳۹

اعتماد العلماء، سيد عبد العلی، ۳۱۴

افسر، ميرزا عبدالرحيم، ۳۱، ۷۸، ۱۵۱

افشار، محمود، ۳۲

اقبال الدوله ی كاشانى، ۳۸، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۸۸

اقبال، عباس، ۳۰۸

أكبر شاه، ۲۷۷

الفت، محمد باقر، ۱۲۵

الكساندر دوم، ۲۵

الماسی، ميرزا محمد تقی، ۵۸

امين التجار اصفهانى، ۱۳۱، ۱۳۹

امينی، اميرقلی، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷

انصاری كاشانى، ميرزا تقی خان (حكيم باشی)، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱

انصاری، محمد حسین، ۲۴

انصاری، میرزا حبیب الله خان، ۶۷

انصاری، میرزا علی، ۶۶

ایران مدار، فخر الدین، ۱۰۵، ۱۰۶

ایرانی، اردشیر، ۲۶۷

ایرانی، دینشاه، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۷

ایزدگشسب، اسد الله، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱

بابارکن الدین، ۱۳۶

باغ بهادرانی، میرزا اسد الله، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷

براون، ادوارد، ۹۶

بر خوردار، یدالله، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰

بروجردی، حاج آقا حسین، ۲۳۸

بلسارا، ۲۶۶، ۲۷۷

بنان السلطنه، میرزا خلیل خان، ۲۰۸

بنان زاده، میرزا عبد الحسین (ادیب فرهمند)، ۸۱

۱۵۶، ۱۵۸، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵

بیدآبادی، شیخ محمد، ۳۰۰

پروانه، میرزا محمد علی، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴

تاگور، رابیندرانات، ۲۶۶

تویسرکانی، سید ابراهیم، ۹۳

تویسرکانی، میرزا محمّد علی، ۲۳۸

تویسرکانی، میرزا مسیح، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۱۰

جابری انصاری، میرزا حسن خان، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۲۱۲

جابری، پیر علی شیخ، ۷۴

جلالی، میرزا فتح الله، ۷۸

جنابادی (گنابادی)، ملا سلطان محمّد، ۲۳۹

جناب ضیاء، ۲۵۷

جوزدانی، رضاخان، ۱۲۴، ۱۲۵

جی، اردشیر، ۲۶۵

چهار سوقی، سمید حسن، ۳۱۴

حافظ، ۲۷۱، ۲۹۴

حسینی، سید محمّد علی، ۱۰۰

حضرت علی (ع)، ۳۲۱، ۳۲۳

حضرت محمّد (ص)، ۲۴۴، ۲۴۵

حضرت مسیح (ع)، ۲۵۰

حضرت موسی (ع)، ۲۴۴

حکیم کرمانشاهی، حیدر علی خان، ۱۲۴

حیدر علی، ۳۰۹

خالق الألواح، میرزا حسین، ۲۴

خراسانی، آقا رضا، ۴۶

خراسانی، سید جعفر، ۴۶

خراسانی، محمّد ۳۰۰

خراسانی، محمّد کاظم، ۲۳۸

خراسانی، میرزا علی آقا (جهاد اکبر)، ۴۶، ۵۱، ۵۴

خضر، ۲۴۴

ص: ۳۴۴

خلیل پور، محمود، ۲۹۳

خواجوی، نصیر الدین، ۱۷۶، ۱۷۷

خوانساری، معین الاسلام، ۱۹۴

خوراسگانی، میرزا باقر، ۱۸۵، ۱۸۷

دارویی، عباسعلی، ۱۸۵

دانش خوراسگانی، میرزا محمد علی، ۱۵۸، ۲۸۳، ۲۸۴

داور، ۴۷، ۱۷۶

درچه ای، سید محمد باقر، ۶۷، ۳۱۴

درویش ناصر علی، ۲۳۷، ۲۴۰

دهاقانی، علی محمد، ۲۵۵

دهاقانی، نور الله (نور شرق)، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱

دهش، عطاء الملک، ۳۳۰

دهکردی، میرزا اسحاق، ۷۷

ذو الخیر، منگو قاآن، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷

راه نجات، ابراهیم، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷

راه نجات، نجات الله، ۱۴۰، ۱۴۲

رضا شاه، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۵۶، ۲۹۶

رضوی قمی، سید مهدی، ۲۰۴

ریزی، شیخ مرتضی، ۷۸، ۳۱۴

زیدان، جرجی، ۳۰۹

سامانی، دهقان، ۲۶۶، ۲۷۶

سپاهانی، محمد، ۸۴

سپنتا، عبدالحسین، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱

ستارخان، ۹۶

سردار اشجع بختیاری، ۱۸۲

سردار ظفر بختیاری، رضاقلی خان، ۷۹

سعدی، ۷۳

سهای اصفهانی، میرزا محی الدین محمد ۸۰

سید ضیاء الدین، ۱۴۴

شاه عباس، ۳۱۸

شاه گنابادی، محمد حسین صالح علی، ۲۴۰

شاه نعمت الله ولی، ۲۴

شلیمر، ۳۲

شمس تبریزی، ۲۴۳

شیدای دهکردی، میرزا عباس خان، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۵۴، ۱۱۰، ۲۰۹

شیرازی، آقا میرزا ابراهیم، ۶۸

شیرازی، شوکت، ۲۶۳

شیرازی، عبدالحسین، ۲۶۵

شیرازی، میرزا محمد حسین، ۲۶۳

صارم الدوله، اکبر میرزا، ۲۳۴

صدر جبل عاملی، سراج الدّین، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۱

صدر، میرزا محمود، ۵۸

صدرهاشمی، سید محمّد، ۱۱۲، ۲۹۹، ۲۷۲، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰

صمصام السلطنه، مرتضی قلی خان، ۷۷، ۱۰۹

صنیع الدوله، محمّد حسن خان، ۲۹

صور اسرافیل، ۱۲۹

ضرغام السلطنه ی بختیاری، ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۵۳

طالب زاده ی شیرازی، غلامرضا، ۲۶۳، ۲۶۵

طولوزان، ۲۵

ظلّ السلطان، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۰۷

عبدالضّمّد، ۲۱۸

عبدالعظیم حسنی، ۸۹

عبدالوّهّاب، ۳۲۲

عراقی، سید نورالدّین، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵

عرفان، احمد، ۱۵۸، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶

علم، میرزا محمّد علی، ۳۷، ۴۹

فاتح الملک، ۵۸

فردوسی، ۲۶۸

قاری، ملا علی، ۶۷

قزوینی، عارف، ۲۶۶، ۲۷۶

قشقای، جهانگیر خان، ۶۷، ۷۸، ۲۳۹

قمیشه ای، هادی، ۲۵۶

قوامی زاده، حسن، ۳۲۶، ۳۲۷

کاشانی، محمد هاشم، ۲۳

کاشانی، ملا محمد، ۶۷، ۷۸، ۹۳، ۹۴، ۹۶

کامیاب، محمد حسین، ۱۸۵

کجانی، میرزا عبد الحسین، ۱۸۷

کریم زاده، میرزا حسین خان (صحت)، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲

کلیدار، عبد الجواد، ۳۰۹

کنفوسیوس، ۱۲۷

گاتوغی گوس، آبراهام، ۲۷۱، ۲۷۷

گلشن ایرانپور، میرزا عبد الوهّاب، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۵،

۱۶۶، ۱۶۷، ۲۰۹، ۲۶۶، ۲۷۶، ۲۸۳

گویینو، کنت دو، ۳۰۹

گودار، آندر، ۲۹۰

لرد برلی، ۳۲

مانی، ۲۳۵

مجدالاسلام کرمانی، احمد، ۱۱۰، ۲۸۸، ۲۹۲

مجد زاده ی صهباء، جواد، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱

ص: ۳۴۶

۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶

مجلسی، نورالدین، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳

محاسب الدوله، ۳۷، ۲۱۹

محب، عباسعلی، ۱۸۵

محمد ابراهیم، ۲۸۳

محمد اسماعیل خان، ۱۰۲

محمد علی شاه، ۳۷، ۳۸، ۵۰، ۶۹، ۷۹، ۸۳، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۳

محمد کریم، ۲۲۸

محبی، عبد الحسین، ۳۳۲، ۳۳۳

مرندی، سید حسین، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶

مرندی، سید محمد، ۳۱۶

مستوفی بید آبادی، میرزا یحیی مدرس، ۱۹۳

مسجد شاهی، میرزا عبد الحسین، ۲۵۶

مشیر الدوله، میرزا حسین خان، ۲۶

مشیر الملک، ۳۷

مصدق، ۱۸۶، ۲۸۶

مصطفوی، رحمت، ۷۴

مظاهری، جمشید، ۳۲

مظفر الدین شاه، ۸۸، ۱۰۸، ۱۳۰، ۲۶۳

معدل شیرازی، ۱۰۹

معين العلماء سعيد عبد الوهاب، ۸۸، ۸۹، ۹۱

مكرم حبيب آبادى، ميرزا محمد على، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰

مكرم، فروغ، ۱۸۵

مكين الدوله، سيد احمد خان، ۳۳۰

مکينيان، سيد مهدى، ۳۳۰، ۳۳۱

ملا باشى، ميرزا على تقى، ۱۹۳

ملا صدر، ۲۳۹

ملا على بن غفار، ۲۳۷

ملا محمد جواد بن عباس، ۲۳۷

ملا محمد على بن محمد صادق، ۲۳۷

ملك المتكلمين، ميرزا نصر الله، ۵۸، ۶۹، ۷۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱

ملك زاده، محمد على، ۱۲۹، ۱۳۱

ملك زاده، مهدى، ۹۱، ۱۲۹، ۱۳۱

منعم، ميرزا شكر الله، ۸۰

مورچه خورتى، حاج عباس، ۱۲۸

مؤمن زاده، سيد حسن، ۸۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴

مؤيد الشريعه ي گيلانى، ميرزا ابوالقاسم، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱

امير احمدى، مجيد، ۳۰۲

ميرزا احمد خان، ۳۳۲

ميرزا اسد الله خان، ۱۷۰

میرزا اسد اللہ خان وزیر، ۵۸

میرزا باقر بن محمّد علی آقا سعید، ۲۳۷

میرزا حسنعلی، ۵۷

میرزا سلیمان خان، ۱۴۱

میرزا ملکم خان، ۱۳۸

ص: ۳۴۷

میر عماد الحسنی، ۳۱۲

مؤمن زاده، سید حسین، ۱۰۸

نائینی، میرزا رضا خان، ۳۷

نائینی، میرزا محمد سعید، ۳۷

نادر شاه، ۱۲۸

نادر شاه، ۲۶۸

ناصر الدین شاه ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۳۵، ۵۷، ۸۸، ۱۰۸، ۱۵۲، ۲۰۳، ۳۱۹

ناصر الملک، ۱۰۳

نجف آبادی، سید علی، ۲۳۸، ۳۰۰

نحوی، سید مهدی، ۸۸

نظامی، ۲۶۸

نور علیشاه، ۲۴۴

نیر الدوله، ۶۰

واعظ، سید جمال الدین، ۵۸، ۷۸، ۸۸، ۱۲۹

وحید دستگردی، ۱۱۰، ۱۲۵

وزیر زاده، عبد الله خان، ۱۶۹، ۲۳۴، ۲۳۵

وزیر زاده، فرج الله خان، ۱۶۹

وزیر زاده، میرزا فتح الله خان، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶

ولز، ۷۳

همدانی، میرزا حسین، ۷۸

يزدی، سيد كاظم، ۲۳۸

يوسف زاده (غمام همدانی)، سيد محمد، ۸۰

ص: ۳۴۸

فهرست مکان ها

آباده، ۹۲

آذربایجان، ۹۶، ۲۱۸

آمریکا، ۳۲۵

اراک، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵

اردکان، ۱۵۰

اسلامبول، ۳۱، ۶۸

اصفهان، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳

امام زاده احمد، ۲۹۰

امام زاده اسماعیل، ۱۷۹، ۲۹۰

انگلستان، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵

اهواز، ۲۸

ایران، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۴۱، ۵۳، ۵۴، ۶۱، ۶۸، ۷۲، ۹۴، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۰، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۷

ص: ۳۴۹

باباقاسم، ۲۹۰

باغ بادران (باغ بهادران)، ۲۰۳، ۳۲۶

باغ چهلستون، ۱۹۵

باغ رکن الملکی، ۲۲۹

باغ شاه، ۱۰۳

برخوار، ۳۳۰

بروجرد، ۲۸

بروجن، ۲۰۸

بصره، ۲۸

بقعه ی بابا رکن الدین، ۲۹۲

بقعه ی پیربکران، ۲۹۰

یمبئی، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۷

بوشهر، ۲۸، ۲۹۶

بیدخت گناباد، ۲۳۹، ۲۴۰

بیروت، ۱۰۰، ۱۷۰

بیمارستان احمدیه ۳۳۲

بیمارستان نمازی، ۳۰۳

پاریس، ۳۱

پتر سبورگ، ۳۱

تخت فولاد اصفهان، ۲۸، ۳۶، ۴۸، ۵۸، ۷۰، ۸۱، ۸۲، ۹۴، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۰

۲۲۱، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۵۸، ۲۷۲، ۲۸۴، ۲۹۲، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۳

تکیه بابارکن الدین، ۷۰، ۱۳۶

تکیه فاضلان ۴۸

تکیه گلزار، ۱۸۳

تکیه میر ابوالقاسم فندرسکی، ۲۸

تکیه ی ایزد گشسب، ۲۴۰

تکیه ی بروجردی، ۱۹۵، ۳۱۶، ۳۳۱

تکیه ی تویسرکانی، ۱۲۰

تکیه ی جهانگیر خان قشقای، ۲۲۱، ۲۵۸

تکیه ی خلیلیان، ۱۲۶، ۳۲۰

تکیه ی خوانساری، ۵۸

تکیه ی ریزی، ۲۸۴

تکیه ی سادات مهدوی، ۹۲

تکیه ی سید العراقین، ۸۱

تکیه ی سید محمد لطیف خواجهویی، ۳۲۷

تکیه شهشہانی، ۱۱۰

تکیه ی صاحب روضات، ۱۵۵

تکیه ی مادر شہزادہ، ۳۶

تکیه مقدس، ۳۲۳

تکیه ملک، ۲۱۰، ۹۴، ۱۰۳

تهران، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۷، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۷۴، ۷۹، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱،
۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۱

جی، ۲۸۳

ص: ۳۵۰

چرمین، ۱۲۵

چهارباغ، ۱۷۴

چهار محال بختیاری، ۲۶، ۸۰

چهلستون، ۳۰۶

چین، ۳۱

حیب آباد بر خوار، ۱۷۹

خراسان، ۱۰۲، ۱۷۱، ۱۹۳، ۲۳۹

خرم آباد، ۲۸

خلیج فارس، ۲۸، ۳۰

خوراسگان، ۲۸۳

خوزستان، ۲۸، ۳۲

دار الفنون، ۲۸۹

دانشگاه اصفهان، ۲۰۳، ۳۰۴

دبستان زرتشتیان تهران، ۲۶۴

دبیرستان اتحاد، ۲۵۷

دبیرستان پهلوی، ۳۰۱

دبیرستان شاهدخت اصفهان، ۳۲۷

دبیرستان صارمیه، ۲۲۹، ۲۵۷

دبیرستان فرهنگ، ۳۰۲

دبیرستان گل بهار، ۳۰۱

درمانگاه صحت، ۲۳۰

دهاقان، ۲۲۵

دهکرد، ۷۷

رشت، ۲۶۳

رود کارون، ۲۸

روسیه، ۲۵، ۱۴۳

ری، ۷۳

زنجان، ۹۲، ۳۰۱

سمیرم، ۲۶

شاپور، ۲۸۹

شاهزاده ابراهیم، ۲۳۰

شوروی، ۲۷۲

شوستر، ۲۶

شهرضا، ۳۱۸

شهر کرد، ۷۷

شیراز، ۲۶، ۳۰، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۷۱، ۲۸۹، ۳۰۳

طوس، ۱۹۳

عراق، ۲۸، ۶۸، ۶۹، ۲۳۸

فارس، ۲۸، ۲۹، ۶۶، ۹۲

فریدن، ۲۶

قفقازیه، ۳۱

کازرون، ۲۸۹

کاشان، ۲۳

کاظمین، ۲۳۸

کتابخانه ی شهردای اصفهان، ۱۸۳

کتابخانه ی فرهنگ اصفهان ۳۰۲

کربلا، ۴۳، ۸۱، ۳۰۹

کرمان، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰

کرمانشاه ۱۰۵

کرون، ۲۶

کوشک، ۲۳۰

گلپایگان، ۹۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹

ص: ۳۵۱

گلستان شهدا (تکیه ی ملک)، ۲۳۰، ۳۳۳

گیلان، ۹۲

لاهور، ۲۶۸

لایبید، ۱۲۵

لبنان، ۱۷۰

لرستان، ۲۶، ۲۸

لنجان، ۲۶، ۳۲۶

لندن، ۳۱

مازندران، ۹۲

محلہ ی شمس آباد، ۲۳۰، ۳۰۰

محمّره، ۲۸

مدرسه چهارباغ، ۲۹۰

مدرسه ی اتحاد، ۳۰۱

مدرسه ی ایمانیہ، ۱۷۰

مدرسه ی سلطانی، ۴۶

مدرسه ی سن لویی، ۲۶۴

مدرسه ی شمس آبادی، ۵۸

مدرسه ی صارمیہ، ۲۳۴، ۳۰۰

مدرسه ی صدر بازار، ۷۸، ۲۱۸، ۳۰۰

مدرسه ی صنعتی اصفهان، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴

مدرسه ی کاسه گران، ۱۷۹

مدرسه ی میرزا حسین، ۲۱۸

مدرسه ی ناصریه، ۲۵۶

مرند، ۳۱۴

مریض خانه خورشید، ۲۱۱

مسجد جامع، ۲۹۰، ۲۹۷

مسجد جامع اردستان، ۲۹۰

مسجد شاه، ۲۹۰، ۲۹۷

مسجد شیخ لطف الله، ۲۹۰

مسجد مصلی، ۲۶۲

مسکو، ۳۱

مشهد، ۴۳، ۹۲

مصر، ۳۱، ۵۰

ملایر، ۳۰۱

مورچه خورت، ۱۲۸

مهیاری، ۳۱۸

میدان شاه، ۱۰۹

میدان کهنه، ۱۸۲

نجف، ۲۳۸، ۲۳۹

واگون خانه (اکباتان کنونی)، ۲۶۳

هارون ولايت، ۱۸۲

همدان، ۸۰

هند، ۶۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۶۹، ۲۷۷

هندوستان، ۲۶، ۳۱، ۵۰، ۲۷۳

يزد، ۴۷، ۹۳، ۱۵۰، ۱۵۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۵

ص: ۳۵۲

فهرست روزنامه ها و مجلات

آئین خلقت، ۱۲۵

آینده ی ایران، ۲۴۵

اختر مسعود، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۸۳، ۲۸۵

اخگر، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۴۵

ارژنگ، ۲۳۴، ۲۸۵

ارمغان، ۱۱۰

اسرار الانصار، ۷۰، ۷۱

اصفهان، ۳۳۲

الجناب، ۵۱

الفارس، ۳۰

انجمن اصفهان، ۳۷، ۳۸، ۵۱، ۱۵۴

انجمن بلدیّه ، ۵۹، ۶۰

انجمن بلدیّه اصفهان، ۵۱

انجمن مقدّس ملی اصفهان، ۳۷، ۵۱

انجمن مقدّس ولایتی اصفهان، ۳۷

برخوردار، ۳۲۰

بلدیّه اصفهان، ۷۹، ۸۲

پازهر، ۳۲۶، ۳۲۷

پروانه ، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۴

پروردین، ۱۱۶، ۱۱۷

تازیانه، ۱۲۴

تازیانه ی غیرت، ۱۲۴، ۱۲۵

تحفه الادباء، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳

تمدن ایران، ۱۰۵

توفیق، ۲۸۵

جهاد اکبر، ۴۹

چهره کار، ۳۱۶

چهره نما، ۵۰

چهلستون، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۰

حبل المتین، ۵۰

حقیقت، ۱۵۴

حکمت، ۵۰

حیات اصفهان، ۳۳۲، ۳۳۳

دانش اصفهان، ۱۱۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶

دورنمای ایران، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴

راه نجات، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰

روزنامه ی چهلستون، ۳۰۵

روزنامه سینتا، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵

روزنامه ی سرنوشت، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۱۰

رهنما، ۱۴۵

زاینده رود، ۵۱، ۱۱۲، ۱۵۴، ۱۹۴

سپاهان، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷

شمع حقیقت، ۳۲۳، ۳۲۴

ص: ۳۵۳

صبح امید، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸

صحت، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲

صدای اصفهان، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶

صور اسرافیل، ۹۶

عرفان، ۱۵۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۵

عصر پهلوی، ۱۲۰

عنقا، ۲۴۰، ۲۴۲

فارس، ۲۶، ۲۹، ۳۰

فرج بعد شدت، ۵۱، ۵۸، ۵۹، ۶۰

فروهر، ۲۶۴

فرهنگ، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۰۲، ۳۱۰

کاشف اسرار، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۵۴، ۱۸۵

کشکول، ۱۱۰

گنجینه ی انصار، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳

گیتی نما، ۲۱۳، ۲۱۴

لوای اسلام، ۱۱۷، ۱۱۸

مجاهده، ۳۱۵

مجله ی داشکده ی اصفهان، ۸۰، ۸۳، ۸۴

مجله ی معارف، ۲۴۵

مداین، ۲۱۳، ۲۱۴

مفتش ایران، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۵۴

مکین، ۳۳۰

ناقور، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۱۰

نامه سپنتا

نخبه، ۳۱۵

نشریه ی اداره ی فرهنگ، ۳۱۵

نقش جهان، ۲۶۱، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۳۲

نورشرق، ۲۵۸، ۲۶۰

نهضت اسلام، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵

نیر اعظم، ۸۹، ۹۰، ۹۱

وحید، ۳۰۲، ۳۱۰

همایون، ۲۱۳، ۲۱۴

یادگار، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۱۰

یغما، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۰

ص: ۳۵۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

